کارگران همه کشورها متحد شوید!

دُنیا

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب تودهٔ ایران

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

۴

۱۳۵۹.

ضمیمهٔ نامهٔ مردم

انتشارات حزب تودهٔ ایران

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

کارگران همه کشورها متحد شوید!

دُنیا

نشریهٔ سیاسی و تئوریک کمیسیون مرکزی حزب تودهٔ ایران
بنیادگذار دکتر تقی ارانی

ضمیمهٔ نامهٔ مردم

www.iran-archive.com

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

تأسیس ۱۳۱۲
زیر نظر شورای نویسندگان
نشریهٔ ماهانهٔ سیاسی وتئوریک کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران
شمارهٔ ٤، سال دوم، دورهٔ چهارم
تهران، خیابان ۱۶ آذر، شمارهٔ ۶۸

بها ۱۲۵ ریال

DONYA
POLITICAL AND THEORETICAL
ORGAN OF THE CENTRAL COMMITTEE
OF THE TUDEH PARTY OF IRAN

JULY, 1980, NO. 4 Price: 2 Dollar or its equivalent

دراین شماره:

دربارهٔ چند ارزیابی نادرست و پیامدهای خطرناک آن برای انقلاب ایران ۷
تنش زدایی و همزیستی مسالمت‌آمیز، راهی به‌سوی صلح و پیشرفت علیه‌امپریالیسم ۲۵
امام‌علی فروزان و دست نایافتنی ۴۴
رهایی (شعر) ۵۰
سیری در تحولات افغانستان ۵۲
هنگامی که شاه در پای "پاسخ به‌تاریخ" می‌نشیند ۷۳
زمین، ارمغان انقلاب ۸۲
سزای ناسزای ابرهه (شعر) ۹۴
تورم در جهان سرمایه‌داری و ایران ۹۵
آموزش عالی در ایران و ضرورت تحول بنیادی در آن ۱۰۷
دشمنان را شد درفش کینه از دور آشکارا (شعر) ۱۱۶
بازی‌های المپیک پیام‌آور صلح ودوستی ۱۲۰
ای دل تنها مانده شعری بسرای! (ترانه‌خوانگون) ۱۲۹
تاریخ‌نگاری فلسفه از نظرگاه مارکس و انگلس ۱۳۲
مکتب فروید و اثرات آن درجامعه‌شناسی معاصر بورژوایی و خرده‌بورژوایی ۱۴۰
بازهم گفت‌وشنودی دربارهٔ شعرو شعر امروز ۱۵۴
سوسیالیسم علمی و قوام‌نکرومه ۱۵۹
بدانگونه بود که آبشار زاده شد ۱۶۹
شمه‌ای دربارهٔ سیستم، ساختار و عمل‌کرد (در نمونهٔ جامعهٔ انسانی) ۱۷۲
رویدادهای ایران ۱۷۸
رویدادهای جهان ۱۹۵

www.iran-archive.com

نورالدین کیانوری

دربارهٔ چند ارزیابی نادرست و پیامدهای خطرناک آن برای انقلاب ایران

انقلاب شکوهمند میهن ما در نبردی طولانی توانست رژیم استبداد سلطنتی وابسته به امپریالیسم را سرنگون کند، ضربه‌های کمرشکنی برپایه‌های اجتماعی این رژیم وارد سازد و شرایط راببرای برپا ساختن حاکمیت خلق فراهم‌آورد. اکنون نزدیک به‌یک‌سال‌ونیم از این پیروزی تاریخی می‌گذرد و همهٔ مردم ایران شاهد آن هستند که امر ریشه‌کن ساختن رژیم سرنگون شده وطبیعتا" کار ساختمان جامعهٔ نوین به‌کندی‌پیش می‌رود، این کندی هرروزشدت می‌یابد و پیامدهای ناگوار و دردناک این پدیده را مردم بیشتر و بیشتر احساس می‌کنند.

گفته‌های امام‌خمینی، رهبر انقلاب ایران در هفتم تیرماه ۱۳۵۹ بازتاب پردرد این واقعیت بود.

تردیدی نباید داشت که ادامهٔ چنین وضعی خطرات عظیمی را برای انقلاب دربردارد. هم‌اکنون دیده‌می‌شود که ضد انقلاب از بیهوشی دوران اولیهٔ پس‌ازشکست بیرون آمده صفوف نیروهای اصلی خود، یعنی ساواکی‌ها و افسران سرسپرده رژیم‌طاغوتی وباقیماندگان‌وبازماندگان سرمایه‌داران و بزرگ‌مالکان وابسته رابه‌موازات نیروهای بالقوهٔ خود یعنی اوباش و باج‌بگیران و مروجین مواد مخدر و فحشاء و دزدی و جنایت و سایر غارتگران اجتماعی سازمان می‌دهد وبا تبلیغات گسترده‌ای از درون و بیرون کشور، با صرف صدها میلیون پول برای واردآوردن ضربه در لحظهٔ مناسب آماده می‌سازد.

توده‌های میلیونی زحمتکشان شهر و روستا، هم آن‌ها که با نبرد دلیرانه وجانفشانی‌خود، با قربانی‌دادن بیش از شصت‌هزار از برادران و فرزندان خود انقلاب را به‌پیروزی‌رساندند، یعنی همه آن‌ها که بنا به‌گفتهٔ امام خمینی با مبارزهٔ تاریخی خود دولتمردان کنونی را به مقام حاکمیت کشور رساندند، هر روز ناراضی‌تر و از انقلاب ناامیدتر می‌شوند.

دشمنان انقلاب ایران، یعنی امپریالیست‌ها به‌سرکردگی امریکا، دارودستهٔ رژیم‌طاغوت و به‌طور عمده طبقات اجتماعی کلان سرمایه‌داران وابسته و بزرگ‌مالکان با مهارت می‌کوشند که

www.iran-archive.com

از این ناخشنودی روزافزون مردم بسود هدف‌های خود، استقرار مجدد رژیم طاغوتی و یا شبه طاغوتی یعنی رژیمی که در محتوای خود شبیه رژیم طاغوتی باشد مانند رژیم ضیاءالحق در پاکستان و یا سادات در مصر بهره‌گیری کنند. این است واقعیتی که غیرقابل انکار است. در وجود این واقعیت بحثی نیست. بحث در این‌باره هم نمی‌تواند باشد که مسئول این وضع کیست؟ مسلما" مسئول این وضع شورای انقلاب و نهادهای انقلابی هستند که از فردای پیروزی انقلاب قدرت حاکمه را در کشور در دست داشته از پشتیبانی کم‌نظیر اکثریت مردم و رهبر انقلاب، امام‌خمینی بلامنازع برخوردار بوده‌اند. در گفتار امام‌خمینی (روز هفتم‌تیرماه) هم روی این نکته، یعنی مسئولیت مستقیم شورای انقلاب و در ماه‌های اخیر رئیس جمهور دربارهٔ همه کمبودها تاکید شده‌است و حزب تودهٔ ایران این ارزیابی امام را در تمام‌ابعادش تایید می‌کند.

با پذیرش این دوواقعیت، یعنی وجود کمبودهای غیرقابل اغماض در عمل، و مسئولیت حاکمیت انقلاب در این کمبودها این پرسش پیش می‌آید که چرا چنین وضعی در حاکمیت کنونی انقلاب ایران حکمفرما است؟ ریشهٔ واقعی این پدیده در کجا است؟ به‌نظر ما این‌پدیدهٔ دردناک ریشه‌های گوناگونی دارد و در میان این ریشه‌ها دو ریشه دارای نقش تعیین‌کننده‌است. یکی ریشه عینی که همان موضع‌گیری طبقاتی اعضاء مؤثر حاکمیت کنونی است و دیگری عامل ذهنی یعنی‌شناخت نادرست و ارزیابی‌های نادرست از واقعیت‌های اجتماعی کشور وجهان.

در دستگاه حاکمیت ایران پس از انقلاب به‌طور عمده سه‌بخش شرکت و نقش تعیین‌کننده داشته‌اند: بخش روحانیت مبارز درون ایران، بخش لیبرال‌های ایران و بخش روشنفکران از امریکا و اروپای غربی رسیده. از لحاظ وابستگی‌های طبقاتی بخش دوم و سوم به‌طور عمده وابسته به‌بورژوازی لیبرال و اقشار مرفه بینابینی جامعه هستند، در حالی‌که روحانیت مبارز و نیروهای پیرو آن که در کمیته‌ها و سپاه پاسداران و سایر نهادها متشکل شده‌اند از طیف وسیع‌تری به‌وجود آمده است که نمایندگان بورژوازی لیبرال در یک‌سوی این‌طیف و مبارزان خلقی و ضد سرمایه‌داری در سمت دیگر آن و گروه‌های وابسته به‌اقشار گوناگون بینابینی جامعه در میان این‌دو گرایش جای گرفته‌اند.

دردوران حکومت دوگانه، دولت مهندس بازرگان که از نمایندگان بخش دوم و سوم‌ترکیب یافته‌بود، قدرت‌به‌طور عمده در دست لیبرال‌ها بود و حتی جاسوسانی مانند امیرانتظام‌ها و عناصر وابسته مانند ایزدی، اردلان، مولوی، نزیه، مقدم‌مراغه‌ای و غیره در میان آن‌ها جای گرفته‌بودند. در شورای انقلاب که ترکیبی از هرسه بخش بود به‌طور عمده‌نمایندگان بخش اول یعنی روحانیت مبارز نقش تعیین‌کننده را در دست داشتند.

به‌این ترتیب در درون دستگاه حاکمیت انقلابی که اکنون یک‌سال‌ونیم است تمام قدرت را در دست دارد و بر همه نهادهای انقلاب و دولت سرپرستی می‌کند و مسئول تعیین سیاست‌ها و وضع قوانین برای ریشه‌کن ساختن نظام سرنگون شده و به‌پا ساختن نظام نوین‌است، از همان آغاز در عمده‌ترین مسایل مربوط به سرنوشت‌انقلاب اختلافات و تناقضات شدید وجود داشته

است. این اختلافات و تناقضات به‌هیچ‌وجه مربوط به‌مسایل فرعی و درجه دوم نبوده بلکه اساسی‌ترین جهات سیاست داخلی و خارجی کشور و انقلاب رادربرمی‌گرفته‌است. موضع‌گیری سازشکارانه و تسلیم‌طلبانه دولت گام‌به‌گام دربرابر امپریالیسم امریکا وسرمایه‌داری بزرگ‌وابسته به‌امپریالیسم که منجر به دعوت سرمایه‌داران فراری و ملاقات‌با برژینسکی برای تدارک‌یک‌همکاری "نوین" بین ایران و امریکا گردید، با موضع‌گیری جناح خلقی حاکمیت که به پیروی از خط‌امام خمینی خواستار ریشه‌کن ساختن هرگونه وابستگی به امپریالیسم و به‌ویژه به‌امپریالیسم امریکا و محدود ساختن غارتگری سرمایه‌داران و بزرگ‌مالکان است، تناقض و برخورد شدیدی داشته است. این تناقض و برخورد هنوز به‌شدت سابق وجود دارد و مهم‌ترین عامل فلج‌کننده همهٔ نهادهای انقلاب است. باوجودی که با برکناری دولت مهندس بازرگان، انتظار می‌رفت که این تضاد به‌طور جدی به‌سود سمت‌گیری خلقی‌و انقلابی حل شود و با دراین راه پیش رود، زندگی ماه‌های اخیر نشان‌دهنده این واقعیت است که بورژوازی لیبرال هنوز مواضع بسیار مستحکمی را در دستگاه اداری دولت و در هیئت دولت فاقد رئیس دولت در دست دارد و به هیچ قیمت حاضر نیست بدون مقاومت سرسختانه این مواضع را ازدست بدهد. ریشهٔ عینی فلج بودن دستگاه دولتی در همین جا است. هنوز انقلاب بدرون این دستگاه رسوخ نکرده است. بخش عمده این دستگاه طاغوتی است و آن‌چه هم که تغییری پیدا کرده به‌دست لیبرال‌ها افتاده‌است. انقلاب نتوانسته است ماشین دولتی ارتجاعی و طاغوتی را بشکند. تا هنگامی‌که دستگاه اجرایی و قانون‌گذاری و قضایی کشور در عمق و پهنا به‌معنای واقعی خصوصیات طاغوتی خود را ازدست ندهد و خصوصیات انقلابی به‌خود نگیرد این فلج مرگ‌آور علاج‌پذیر نیست. این است عامل عمده، عامل تعیین کننده و عامل عینی: تاثیر فلج‌کننده بورژوازی لیبرال ایران. بر این عامل تنها در یک نبرد طبقاتی با تکیه به نیروی محرومان جامعه و در درجهٔ اول کارگران و دهقانان و سایر زحمتکشان شهر و روستا می‌توان چیره شد. اگر انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی ما در این نبرد پیروز نشود، سرمایه‌داری خود را تثبیت خواهد کرد و با تثبیت خود وابستگی به دنیای سرمایه‌داری، یعنی دنیای امپریالیستی را دوباره همراه خواهد آوردونوعی‌از "استقلال" ضیاءالحقی که هم‌اکنون مورد ستایش وزیر خارجه انقلاب اسلامی ایران است، با همهٔ زنجیرهای اسارت و بردگی‌اش به مردم ایران تحمیل خواهد کرد.

این‌که چرا بورژوازی لیبرال ایران توانسته است چنین جنبش عظیم انقلابی خلقی را فلج کند و گسترش آن‌را ترمزکرده وکندسازد، محصول مجموعه شرایط تحولی انقلاب ایران است که در بحث‌های مکرر ما مورد تجزیه و تحلیل قرارگرفته است. بدون شک وجود تفرقه و دشمنی در میان نیروهای سیاسی خلقی که به‌طور عمده محصول پایین بودن تجربهٔ سیاسی‌مبارزان‌راستین و نقش خرابکارانهٔ نفاق‌افکنان است، تاثیر زیادی در پیدایش این وضع یعنی تحکیم موضع لیبرال‌ها داشته است. این عامل ذهنی در دو سطح وجود دارد و اثرات منفی بسیار دردآوری از خود به‌بار آورده و هر روز بیشتر به‌بار می‌آورد. یکی در سطح درون خلق، در میان صفوف مبارزان انقلابی‌و توده‌های محروم و دیگری در سطح حاکمیت انقلاب، در سطح آن بخشی از

www.iran-archive.com

حاکمیت که به‌طور طبیعی در مواضع خلقی و ضد امپریالیستی انقلاب قرار گرفته و خواستار تامین همه‌جانبه استقلال ملی و دگرگونی‌های اجتماعی به‌سود محرومان جامعه است.

در بارهٔ نقش مخرب و زیان‌بخش شناخت‌های نادرست و موضع‌گیری غلط ناشی از آن از طرف گروه‌های مبارز، ما تا کنون به‌کرات بحث کرده‌ایم. در این مقاله تنها به ارزیابی‌های نادرست جناح خلقی و انقلابی در حاکمیت کنونی ایران می‌پردازیم. به‌نظر ما این ارزیابی‌های نادرست در همهٔ زمینه‌ها دیده می‌شود: هم درسیاست داخلی، یعنی در زمینه راه‌های ضروری برای ریشه‌کن ساختن بقایای رژیم طاغوتی و ایجاد نظام خلقی، هم در زمینه اقتصادی برای پایان‌بخشیدن به اقتصاد وابسته و بر پا ساختن اقتصاد مستقل و خلقی و هم در مبارزه علیه امپریالیسم در ایران، در منطقه و در سراسر جهان. ما می‌کوشیم عمده‌ترین این ارزیابی‌های نادرست و پیامد-های خطرناک آن‌را برای انقلاب ایران مورد بررسی قرار دهیم.

در زمینهٔ سیاست داخلی

۱. دربارهٔ مبارزه برای ریشه کن ساختن ستون پنجم رژیم طاغوت

رژیم وابستهٔ استبداد سلطنتی در هم‌شکست و گردانندگان وکارگزاران آن بخشی فراری و بخشی مجازات شدند و بخش دیگر دست‌نخورده در ایران به‌زندگی خود ادامه دادند. دربارهٔ بخشی که در ایران‌باقی‌ماند، بعد از یک برخورد انقلابی در ماه‌های نخست پس از پیروزی انقلاب، این ارزیابی حاکم شد که گویا با گذشت و اغماض، با ارشاد و بزرگواری می‌توان جانوران سرسپرده به طاغوت را که یک عمر در نوکری و عبودیت از یک‌سو و جنایت و دزدی ورشوه‌گیری از سوی دیگر زندگی کرده‌اند، به عناصر هوادار و وفادار به انقلاب تبدیل کرد. فراموش شد که " تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است"، فراموش شد که " ترحم بر پلنگ تیز دندان- ستمکاری بود بر رادمردان". در نتیجه این ارزیابی نادرست از معرفی ساواکی‌ها خودداری شد، برای ده‌ها هزار ساواکی که اکنون ارتش مخفی ضد انقلاب را تشکیل می‌دهند عفو عمومی دست و پا شد، ارتش، ژاندارمری و پلیس به‌طور عمده در دست همان افسران طاغوت زده و سرسپرده باقی گذاشته شد و به‌ویژه در ادارات دولتی تنها به برکنار کردن گروهی از بدنام‌ترین ومفتضح-ترین دست نشاندگان رژیم طاغوتی اکتفا شد. سناتورها، وزیران و نمایندگان مجلس‌های طاغوتی که اکثریت مطلقشان در تمام جنایات دوران ۵۰ ساله حکومت خاندان جنایت و غارتگری شریک و مجری بوده‌اند مورد عفو قرار گرفتند، آزاد شدند و آزادانه فعالیت ضدانقلابی را در پیش گرفتند.

امروز مقامات حاکمه خود احساس می‌کنند که ضدانقلاب هرروز هارتر و جسورتر ومتجاوزتر می‌شود. مگر این ضد انقلاب که سازمان می‌یابد غیر از همان ساواکی‌ها، افسران سرسپرده، بازماندگان فراری‌ها و جنایت‌کاران رژیم طاغوت هستند؟ هر گروهی از ضد انقلاب که کشف می‌شود معجونی از همین عناصر را نشان می‌دهد. حتی خبرهایی منتشر می‌شود دایر بر این‌که عده‌ای از همین عناصر سرسپرده و گرگ‌های در پوست میش رفته در مهم‌ترین پست‌های نگهداری نظام انقلابی به‌کار گرفته شده‌اند. این‌که لیبرال‌ها برای چنین سیاستی سینه‌چاک دهندتعجب‌آور نیست و آن‌ها هیچ‌وقت چیزی جز رژیم وابسته‌سلطنتی، منتهابدون " استبدادش" نمی‌خواستند ولی تعجب ما از عناصر ضدامپریالیست و خلقی است که از چنین سیاستی پشتیبانی می‌نمایند.

رویدادهای ماه‌های اخیر، توطئه‌هایی که در ارتباط با تجاوز نظامی امریکا در طبس قرار داشتند، توطئهٔ گروه‌های ضد انقلابی در سطوح گوناگون ارتش که گوشه‌هایی از آن در کردستان و در ارتباط با حادثه طبس برملا شده‌است، گسترش فعالیت‌های تخریبی، بمب‌گذاری، آتش زدن خرمن‌ها، توسعهٔ تبلیغات دامنه‌دار ضد انقلابی در میان مردم همه نشان‌دهندهٔ این واقعیت هستند که این ارزیابی نادرست از ماهیت نیروهای ضد انقلابی و امکانات آن‌ها چگونه می‌تواند پیامدهای خطرناک برای انقلاب داشته‌باشد. هواداران راستین و هشیار انقلاب ایران هشدار می‌دهند و هشدار می‌دهند و امیدوارند که‌این هشدارها به‌موازات واقعیات، مسئولین جمهوری اسلامی را متوجه ژرفا و پهنای خطری که انقلاب را تهدید می‌کند،بنماید.

۲. دربارهٔ شناخت نیروهای هوادار انقلاب و دشمنان آن

ارزیابی نادرست روحانیت مبارز خلقی از نیروهای هوادار انقلاب و دشمنان آن، از شناخت نادرست ماهیت اجتماعی-سیاسی این انقلاب ریشه‌می‌گیرد. درست است که انقلاب میهن ما به‌طور عمده در چهارچوب اسلام انقلابی که امام‌خمینی نماینده آن است انجام‌گرفته، ولی تردیدی هم نمی‌توان داشت که این‌انقلاب در همین چهارچوب عمده هم دارای محتوای بدون چون و چرای سیاسی و اجتماعی بوده‌است.

بررسی واقع‌بینانه و غیر مغرضانه در این باره ما را به‌این نتیجه می‌رساند که: نخست، همه‌آن‌کسانی که به‌اسلام به‌عنوان دین عقیده‌دارند با این تعبیر امام‌خمینی از ابعاد اجتماعی- انسانی اسلام موافقت ندارند. ما مسلمانان" متعهد" بی‌شماری را می‌شناسیم که به‌هدف‌های انقلاب ایران اعتقاد نداشته و امروز هم اعتقاد ندارند. اینان از اسلام چیز دیگری می‌فهمند. آن تاجر بازاری محتکر که هم سفر حج رفته و هرگز فرایض مذهبی را فراموش نمی‌کند و حتی از ۱۰۰ میلیون تومان درآمد سالیانه‌اش حاضر است چند میلیون (البته بسیار نادر است) به‌عنوان " خمس" و چند میلیون به‌عنوان "زکوة" بپردازد، اسلام را غیر از اسلام آن پاسدارانی می‌فهمد که از مبارزه دهقانان بی‌زمین برای بازگرفتن حق غارت شده خودشان از بزرگ‌مالکان

www.iran-archive.com

پشتیبانی می‌کنند. آن حاج آقایی که به‌قول امام خمینی اثر مهر نماز بر پیشانیش کبره گذاشته است با انقلاب ایران درست به علت این‌که این انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی است و باغارت بی‌بندوبار سرمایه‌داران در ستیز است مخالفت می‌ورزد، از توطئه حزب جمهوری خلق مسلمان پشتیبانی می‌کند، برای تحریک و توطئه و بمب‌گذاری پول می‌دهد، و هرشب هنگام "نماز" از خداوند استدعای شکست انقلاب ایران را می‌نماید.

ولی در مقابل هستند صدها هزار مبارز توده‌ای و انقلابی که حاضرند برای هدف‌های انقلاب ایران جان خود را فدا کنند و همهٔ توانایی و استعداد خود را درخدمت‌خلق‌بگذارند. کنارگذاشتن این نیروی عظیم که بدون تردید در حال رشد کمی و کیفی است از صفوف‌مبارزان برای نگهداری، تثبیت و تحکیم و گسترش انقلاب ایران به‌سود انقلاب نیست.

یکی از مهم‌ترین کوشش‌های دشمنان خارجی و داخلی انقلاب ایران، همان‌طور که در یادداشت برژینسکی قید شده بود، ایجاد اختلاف و سوءظن بین نیروهای‌راستین هوادارانقلاب ایران است.

اگر ما می‌بینیم که برخی از "مبلغین" انقلاب اسلامی در مجامع‌عمومی، مساجد و یا سربازخانه‌ها کار دشمنی با نیروهای مترقی را به‌جایی رسانده‌اند که جنبش انقلابی سازمان آزادیبخش فلسطین به‌رهبری یاسر عرفات را به این دلیل که از حمایت اتحاد شوروی وکشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیستی و کارگری برخوردار است، در زمرهٔ دشمنان انقلاب اسلامی ایران و رژیم‌های وابسته به امپریالیسم و دشمن خلق را در پاکستان و ترکیه جزء حامیان انقلاب ایران معرفی می‌کنند، حق داریم نگران شویم. این‌که نمایندگان بورژوازی لیبرال در حاکمیت، آگاهانه چنین سیاستی را پیاده کنند، جای تعجب نیست. این‌که شخص آقای قطب‌زاده،آقا شاهی یعنی اردشیر زاهدی پاکستان را بهترین متحد نقشه‌ها و نظریات سیاسی خود بداند جای تعجب زیاد نیست ولی این‌که وزارت خارجه انقلاب ایران، انقلابی که اردشیر زاهدی‌ها را از ایران بیرون انداخته است، به این اتحاد با آریامهرها، اردشیرزاهدی‌های ۳۴ کشور به‌اصطلاح اسلامی از قبیل مصر، پاکستان، عربستان سعودی، مراکش، اندونزی، سودان به‌خود ببالد،این جای تعجب است.

به‌نظر ما این پدیدهٔ دردناک محصول ارزیابی نادرستی است که نیروهای اصیل انقلاب اسلامی در میان روحانیت مبارز که در حاکمیت کنونی نقش تعیین‌کننده دارند از نیروهای واقعی و دشمنان سوگندخوردهٔ انقلاب دارند.

واقعیت این‌است که این "انقلاب‌اسلامی" کشور ما که به‌رهبری امام خمینی و در چهارچوب آن اسلامی که امام‌خمینی معرفش است صورت گرفته در میان "مسلمانان متعهد" دشمنان‌سرسخت و آشتی‌ناپذیر دارد و در میان نیروهای اجتماعی دیگر پشتیبانان فداکار و از خودگذشته. بخش مهمی از گفتار امام‌خمینی در روز ۴شنبه ۴خردادماه به همین دشمنان "مسلمان" انقلاب‌اسلامی و اسلام انقلابی اختصاص داشت. امام در این گفتار روحانیون دروغین و "مسلمانان" کبره به پیشانی گرفته نامسلمان را افشا نمود و نشان داد که از ناحیه.این حامیان دروغین "انقلاب

اسلامی" ایران چه زیان‌های جبران‌ناپذیری به انقلاب ایران وارد می‌آید و چگونه اینان با کردار و رفتار خود آب به‌آسیاب دشمنان انقلاب می‌ریزند.

در برابر این دوستان دروغین خیل وسیع و آگاه هواداران راستین سوسیالیسم‌علمی قرار گرفته‌اند که دوستان واقعی انقلاب ایران هستند و ازدست‌آوردهای گرانبهای ضدامپریالیستی و خلقی آن با چنگ و دندان نگهداری می‌کنند. هستند عناصر دشمنی که با پرچم هواداری از سوسیالیسم علمی عده‌ای از جوانان را گمراه کرده و در اقدامات ضد انقلابی شرکت می‌دهند، ولی نقش اینان مانند نقش همان معممانی است که امام خمینی به‌آن‌هااشاره‌کرده‌است ،همان‌هایی که "کمیته‌امام" در چهارگوشه کشور به‌وجود آورده و زیر پرچم اسلام انقلابی "اسلام وعاظ‌السلاطین"، اسلام غارتگران اجتماعی را پیاده‌می‌کنند.

هواداران راستین سوسیالیسم علمی که اکنون ۶۰سال است در میهن ما علیه سلطهٔ امپریالیسم، علیه غارت طبقات حاکمه وابسته، علیه استبداد و بیدادگری و از یک‌سال ونیم به این‌طرف علیه دسیسه‌های امپریالیسم و بازماندگان رژیم طاغوتی می‌جنگند از با وفاترین و مطمئن‌ترین نیروهای پاسدار انقلاب ایران و هوادار تثبیت و تحکیم و گسترش‌آتی آن می‌باشند این‌نیروها را به‌حساب نیروهای هوادار انقلاب نیاوردن ارزیابی نادرستی است. برپایه این ارزیابی نادرست است که تمایلات انحصارطلبانه گسترش می‌یابد، شکاف درمیان نیروهایی‌عمیق می‌شود که اتحادشان شرط پیروزی بود، اتحادی که در برابر دسیسه‌های خطرناک دشمنان‌انقلاب هر روز اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. نتیجه عملی این ارزیابی نادرست این‌است که انقلاب ناتوان می‌شود و ضد انقلاب توانا‌تر و توانا‌تر.

یکی‌از پیامدهای این ارزیابی نادرست، واقعیت تلخی است که امروز ما شاهد آن‌هستیم: در ادارات دولتی سرسپردگان آریامهری و ساواکی‌های ریش گذاشته به‌نام "اسلام" عناصرواقعا" انقلابی و هوادار استوار انقلاب و جمهوری اسلامی را به‌نام "چپی" شکار می‌کنند و بهترین متخصصین علاقمند به بازسازی و نوسازی و پیشرفت اقتصاد را از کاربرکنار می‌کنند وسلطهٔ بی‌رقیب خود را برای فلج ساختن تمام دستگاه دولتی برقرار می‌سازند.

هواداران راستین وآگاه انقلاب ایران امیدوارند و انتظار دارند که این هشدارهابه‌موازات تجارب ارزنده وآموزنده ماه‌های اخیر و به‌ویژه تجزیه و تحلیل همه جانبه از دسایس خطرناک دشمنان خارجی و داخلی انقلاب موجب شوند که در این ارزیابی به‌سود تحکیم اتحادنیروهای انقلابی تجدید نظر به‌عمل آید.

۳. دربارهٔ هموارساختن راه دگرگونی‌های بنیادی درنظام اقتصادی کشور

یکی از عمده‌ترین هدف‌های‌انقلاب ایران‌درهم شکستن نظام غارتگرانه اقتصاد طاغوتی و جانشین ساختن آن با نظامی عادلانه‌بر پایه نابودی استثمار فرد از فرد بوده است. محتوای

www.iran-archive.com

طبقاتی نظام اقتصادی دوران استبداد سلطنتی تنها این نبود که شاه و دارودسته‌اش بزرگ‌ترین غارت‌ها را می‌کرده‌اند. این غارت تنها یک جزء از غارت نظام اقتصادی طاغوتی بود. جزء دیگر و پایه آن نظام، غارت بی‌بندوبار کلان سرمایه‌داری وابسته و بزرگ مالکی بود که با استفاده از رژیم اختناق سیاسی متکی به ساواک و ارتش و پلیس، هم ثروت‌های عظیم ملی و هم بخش‌عمده محصول کار توده‌های ده‌ها میلیونی زحمتکشان شهر و روستا را چپاول‌می‌کردندوبخش‌عمده‌آن‌را به عنوان ذخیره‌های میلیاردی به‌بانک‌های کشورهای امپریالیستی منتقل می‌کردند و بخش کوچک آن‌را برای زندگی طاغوت‌وار خود، برای ساختن قصرهای ۱۰۰ میلیون تومانی مصرف می‌کردند. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران متعهد شده است که به این نظام غارتگرانه پایان دهد. این تعهد قابل ستایشی است. ولی در عمل ما شاهد چه‌چیز هستیم؟ پاسخ این پرسش را از زبان پرمسئولیت امام می‌شنویم: بازارماکه یکی از عمده‌ترین بخش‌های اقتصاد کشور را دردست دارد، هنوز بازار طاغوتی است؛ می‌شنویم که بنگاه مستضعفان که‌دارایی بی‌حدو حصر طاغوتیان را در دست گرفته، نکند به‌صورت بنگاه مستکبران درآمده‌باشد؛ می‌شنویم که همه‌کارهای کشور خوابیده و وزارتخانه‌های ما همه به‌طور عمده در دست طاغوتیان باقی‌مانده‌است واین‌دستگاه‌ها مانع از آن می‌شوند که هیچ‌کار اساسی در کشور به‌سود محرومان جامعه انجام بپذیرد. ریشهٔ این پدیده‌دردناک در کجا است؟ مسلم است که این ریشه را در درجه اول بایددرعمل سرمایه‌داری بزرگ وابسته ایران جستجو کرد که با وجود ضربه‌های سختی که بر پیکرش واردشده‌هنوز سنگرهای عمده‌ای را در دست دارد. ولی چرا با وجودی‌که رهبران انقلاب اسلامی همیشه‌ماهیت ضد سرمایه‌داری این انقلاب رایادآوری کرده و می‌کنند، سرمایه‌داری بزرگ ووابسته‌تجاری‌ایران توانسته است در تمام مدت پس از انقلاب شریان‌های حیاتی زندگی اقتصادی ایران‌را مانند گذشته در دست خود نگه‌دارد و با غارت هست و نیست زحمتکشان سودهای میلیاردی به‌جیب خود سرازیر کند.

این‌که جناح بورژوا لیبرال حاکمیت کنونی، این وضع را نگه‌داری کند و تقویت نماید تعجب‌آور نیست، این‌که دولت آقای بازرگان و وزیر بازرگانیش این پدیده را تقویت نمایند تعجب‌آور نیست. آن‌ها خلاف معتقدات خود و "درک خود از اسلام" کاری انجام‌نمی‌دهند، ولی از این‌که شورای انقلاب، علی‌رغم فشار افکار عمومی، علی‌رغم رهنمودهای مکرر امام، در این‌باره گام جدی برنداشته است، جای تعجب است.

به‌نظر ما در مورد آن بخش از حاکمیت که احتمالا" هوادار محدود کردن واقعی غارتگری بی‌بند و بار سرمایه‌داری است، ولی در راه این محدود کردن کوشش مؤثر انجام نمی‌دهد، عامل شناخت و ارزیابی نادرست از وجود و عمل طبقات در جامعه دارای اهمیت‌است. بسیاری از اعضاء حاکمیت کنونی هوادار و خواستار ایجاد جامعهٔ بدون طبقات توحیدی هستند، ولی آن‌چه در عمل ما شاهدش هستیم این است که در نزد بسیاری از آنان این جامعهٔ توحیدی بدون طبقات همان جامعهٔ طبقاتی گذشته است با نام‌گذاری دیگر. برای ایشان در جامعهٔ توحیدی سرمایه‌دار همان سرمایه‌دار می‌ماند و سرمایه‌خود را برای به‌دست آوردن سود به‌کار

می‌اندازد و بهره‌کشی می‌کند، ولی همه این فعل و انفعالات اسامی نوینی پیدا می‌کنند. نگاهی به گزارش "سیاست‌های توسعه و تکامل جمهوری اسلامی ایران" که از طرف "دفتر طرح‌های‌انقلاب نخست‌وزیری" تهیه شده است این واقعیت را در تمام ابعادش نشان می‌دهد. می‌توان گفت که این برنامه اقتصادی را در حقیقت لیبرال‌ها تهیه کرده و کوشیده‌اند نظام سرمایه‌داری مورد علاقهٔ خود را در قالب اصطلاحات اسلامی جا بزنند. می‌توان این‌طور تعبیر کرد، ولی ما نمی‌خواهیم به‌این بدبینی باشیم و این‌طور فکر می‌کنیم که واقعا" برخی از تهیه‌کنندگان با حسن نیت این برنامه از ته دل خواستار پایان دادن به استثمار و ایجاد جامعهٔ توحیدی اسلامی هستند، ولی از اقتصاد موجود سرمایه‌داری، اجزاء و قوانین آن شناخت درستی ندارند و خیال می‌کنند که‌سرمایه‌داران مدعی "اسلام" را می‌توان با ارشاد و راهنمایی به مبارزه‌برای ریشه‌کن ساختن نظام‌سرمایه‌داری تبلیغ، ترغیب‌وتجهیزکرد. روی سخن‌ما با آن‌عناصری‌ازحاکمیت است که واقعا" دربارهٔ سرمایه‌داری به‌عنوان یک نظام اقتصادی که برتمام جهان مسلط شده است، شناخت دقیق و همه‌جانبه‌ای‌ندارند و می‌کوشند قوانین این نظام را تنها درچهارچوب احکام اسلام انقلابی مورد بررسی قرار دهند.

آیا این شناخت و ارزیابی نادرست بخش خلقی حاکمیت کنونی آب به‌آسیاب‌بورژوازی لیبرال ایران نمی‌ریزد، آیا محصول‌این شناخت و عدم تلاش این نیروهانیست که وزیربازرگانی دولت جمهوری اسلامی در عین این‌که مسلما" فرد مسلمان متعهدی‌است هیچ گام مؤثری درراه اسلامی کردن‌بازار ایران برنداشته و اجرای یگانه تصمیم جدی دراین راه، یعنی ملی‌کردن بازرگانی خارجی را که درقانون اساسی‌آمده است معوق گذاشته است؟

مبارزه با غارت سرمایه‌داری تنها و تنها از راه گرفتن میدان عمل ازغارتگران امکان‌پذیر است. دولت باید این‌میدان عمل‌را در دست خود بگیرد و از این‌راه امکانات غارتگری سرمایه‌داران را محدود و محدودتر سازد. هر راه دیگری کمک به تثبیت غارتگری سرمایه‌داری، کمک به‌بازگشت وابستگی به دنیای سرمایه‌داری یعنی امپریالیسم جهانی است. این شناخت نادرست موجب می‌شود که پایگاه انقلاب ایران ناتوان‌تر گردد و برعکس امکانات‌ضدانقلاب‌هرروز افزایش یابد، هم از راه تسخیر مواضع جدید و هم از راه بهره‌گیری از ناخشنودی روزافزون مردم از تشدید غارت سرمایه‌داری در دوران انقلاب.

در زمینهٔ سیاست خارجی

ارزیابی نادرست در زمینهٔ تشخیص دوستان و دشمنان انقلاب ایران در خارج از مرزهای ایران می‌تواند مانند ارزیابی‌نادرست دربارهٔ هواداران راستین و دشمنان انقلاب در درون

www.iran-archive.com

ایران پیامدهای بسیار دردناکی برای انقلاب‌به‌بار آورد. باکمال تاسف چه پیش و چه پس از پیروزی انقلاب، با این پدیده روبرو هستیم که بخش قابل توجهی از نیروهای ضدامپریالیستی و خلقی متعهد مسلمان در این میدان دچار اشتباهات جدی و بنیادی هستند.

۱. دربارهٔ سیاست هواداران سوسیالیسم علمی و انقلاب ایران

از این‌رو ما این مبحث را به‌عنوان نخستین برگزیدیم که به‌نظر ما اشتباه در ارزیابی در این زمینه یکی از پایه‌های اساسی برای اشتباهات در زمینه‌های دیگر است.

باید از حقایق و واقعیات دنیای ما بسیار بی‌خبر بود و یا آگاهانه این واقعیات راوارونه جلوه داد، اگر نخواهیم بپذیریم که چه پیش از انقلاب ایران و چه در یک‌سال‌ونیمی که از آن می‌گذرد، احزاب کمونیست وکارگری در سراسر جهان، یعنی هواداران واقعی سوسیالیسم علمی چه آن‌ها که در کشورهای سوسیالیستی در حاکمیت دولتی نقش تعیین‌کننده دارند و چه آن‌ها که در کشورهای امپریالیستی و یا "جهان‌سوم" برای استقلال و آزادی و پیشرفت اجتماعی علیه امپریالیسم جهانی و خودی و ارتجاع داخلی کشور خود می‌جنگند، همواره بی‌ریاترین وپی‌گیرترین پشتیبان انقلاب اسلامی ایران و خواهان تثبیت و تحکیم و گسترش آن بوده‌اند. غیر از دولت چین که به انقلاب ضدامپریالیستی جهانی خیانت کرده و با سازش با امپریالیسم‌امریکا ازپشت به‌همهٔ جنبش‌های رهایی‌بخش ضدامپریالیستی‌دشنه‌زده‌ومی‌زند، تقریبا "تمام‌جنبش عظیم ونیرومندکمونیستی‌جهان‌بدون‌استثنا‌یاروفادارانقلاب‌ضدامپریالیستی‌وخلقی‌ایران‌بوده و هست.

علت این موضع‌گیری روشن و بدون تزلزل جنبش راستین کمونیستی جهانی نسبت به انقلاب ایران که به‌طور عمده و تعیین‌کننده در چهارچوب اسلام انقلابی امام‌خمینی انجام‌گرفته و پیروز گردیده است، نه سلطه‌جویی و نه فرصت طلبی است. علت این پشتیبانی این است که هدف‌های انقلاب ایران در زمینه مبارزه علیه سلطه و تجاوز امپریالیسم جهانی و برای‌تامین استقلال ملی و آزادی و زندگی انسانی برای‌محرومان جامعه، علیه غارتگران خودی و بیگانه هیچ‌گونه تضاد و تناقضی با هدف‌های گردان‌های جنبش راستین کمونیستی جهانی که در همه‌جا برای خلق‌های خود همین هدف‌ها را می‌خواهند، وجود ندارد. این نیروها، باانقلابیون‌ایران در برابر دشمنان مشترکی قرار گرفته‌اند که همان امپریالیسم جهانی به‌سرکردگی امپریالیسم امریکا و دست‌نشاندگان و وابستگانش یعنی سادات‌ها، ضیاءالحق‌ها و محمد رضاها و نظایرشان می‌باشند.

مطبوعات جنبش کمونیستی جهان و تمام خبرگزاری‌های کشورهای سوسیالیستی دربرابر تبلیغات سیل‌آسای زهرآگین امپریالیستی و صهیونیستی در جهان سرمایه‌داری با پی‌گیری از انقلاب ایران دفاع می‌کنند و این باوجود هزاران توهین و تحقیر و افترا و دروغی‌است که از طرف برخی از دولت‌مردان کوتاه‌بین و یا وابستهٔ ایران نظیر امپراتظام‌ها علیه این احزاب و

این دولت‌ها انجام‌می‌گیرد.

این‌گونه موضع‌گیری و ارزیابی دشمنانه نسبت به جنبش اصیل کمونیستی جهانی تا آن‌جا که از طرف عناصری مانند امپراتظام و نزیه و یا ازطرف لیبرال‌های ایران که مدافع سرمایه‌داری ایران و جهانند عملی می‌گردد، جای تعجب‌نیست، این بازتاب ماهیت آنان است. تاسف ما از اشتباه آن بخش از نیروی حاکمه ایران است که صادقانه از خط‌امام‌خمینی در زمینه ریشه‌کن کردن سلطهٔ امپریالیسم جهانی به‌سرکردگی امپریالیسم امریکا، این شیطان بزرگ و دشمن شماره‌یک همهٔ بشریت محروم پیروی می‌کنند. ارزیابی نادرست این نیروها و عناصر انقلابی در این‌زمینه به امر اتحاد همه‌نیروهای‌ضدامپریالیستی در جهان زیان می‌رساند و تنها امپریالیسم، دشمن همهٔ این نیروها را شاد می‌سازد.

" نامه" کارتر به‌امام‌خمینی سند گویایی براین واقعیت است.

۲. ارزیابی نادرست دربارهٔ سیاست اتحاد شوروی و خانوادهٔ کشورهای‌سوسیالیستی نسبت به انقلاب ایران

گذاشتن علامت تساوی و یا حتی برقراری شباهت دور بین سیاست کشورهای سوسیالیستی و دنیای امپریالیستی (امریکا و اروپای غربی و ژاپن) بزرگ‌ترین اشتباه محافل و شخصیت‌های ضدامپریالیست و خلقی ایران‌است. لیبرال‌ها یعنی هواداران تثبیت سرمایه‌داری غارتگر در ایران علامت تساوی میان این‌دوجهان‌متضادنمی‌گذارند. زیرابرای آن‌هاآمریکا، اروپای غربی و ژاپن امپریالیست و حتی حکومت‌های ارتجاعی ترکیه و پاکستان و چین دوستانند و کشورهای سوسیالیستی درست به‌علت این‌که هوادار سوسیالیسم و دشمن سرمایه‌داری وامپریالیسم در جهان هستند، دشمن محسوب می‌شوند.

اشتباه در ارزیابی،خاص آن نیروهایی است که دشمن شماره یک انقلاب ایران و اسلام انقلابی ایران‌را، یعنی امپریالیسم و وابستگانش درایران را شناخته‌اند، ولی تحت تاثیرعوامل ذهنی، تبلیغات ۶۲ ساله امپریالیسم و ارتجاع علیه اتحادشوروی و یکرشته پیش‌داوری‌هایی که حتی در قرن‌های گذشته ریشه دارد، در شناخت دوستان به گمراه افتاده‌اند. این نظرها را این واقعیت تایید می‌کندکه‌تمام دروغ‌پردازی‌هاواتهاماتی‌که‌محافل وخبرگزاری‌های‌امپریالیستی‌وحتی تبلیغات آریامهری سال‌ها و سال‌ها علیه کشورهای سوسیالیستی‌ساخته و پرداخته شده، از طرف این افراد و محافل بدون قید و شرط تکرار می‌شود.

پایهٔ استدلالی این ارزیابی در نزد برخی از دولت‌مردان ایران این است که گویا اتحاد شوروی و به تبعیت از اتحادشوروی سایر کشورهای سوسیالیستی از انقلاب ایران همان‌قدر زیان دیده‌اند که امپریالیسم غرب به‌سرکردگی امریکا، که گویا اتحاد شوروی و به تبعیت از آن‌کشورهای سوسیالیستی ازتثبیت و تحکیم و گسترش انقلاب ایران به‌این علت که "اسلامی" است،

www.iran-archive.com

می‌ترسند و با آن دشمنی دارند. این استدلال ناشی از ناآگاهی تقریبا" مطلق از واقعیات کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحادشوروی و بالاتر از آن از جمهوری‌های همسایه ایران در اتحاد شوروی است.

واقعیت جهان امروزما این‌است که انقلاب ایران حتی‌در همین چهارچوب کنونی‌اش ضربهٔ بسیارمحکمی به امپریالیسم جهانی به‌سرکردگی امپریالیسم امریکا که در عین حال بزرگ‌ترین و کین‌توزترین دشمن سوسیالیسم جهانی است، وارد ساخته است. تنها به‌همین علت هم که‌باشد کشورهای سوسیالیستی خواستار و پشتیبان این انقلاب هستند. تصور این‌که انقلاب اسلامی‌ایران اگر موفق شود که" جامعه بدون طبقهٔ توحیدی" را که وعده می‌دهد، عملی کند، خواهدتوانست نظام اجتماعی‌کشورهای سوسیالیستی را به‌خطر اندازد،تنهابرای افراد با حسن نیت هوادار این نظریه می‌تواند ناشی از عدم شناخت مطلق واقعیت این‌نظام‌باشد. واقعیت این است‌که اطلاعات بسیاری از دولت‌مردان ایران از واقعیت نظام درونی جوامع سوسیالیستی مانند اخباری که هرروز دربارهٔ وقایع افغانستان در رادیو تلویزیون و مطبوعات حاکمه ایران‌بازتاب می‌یابند، تنها از جعلیات و دروغ‌های آسوشیتدپرس و رویتر و فرانس‌پرس و مسافران‌ساختگی ودستگاه‌های‌تبلیغاتی و دروغ‌پردازی سیا و سایر سازمان‌های جاسوسی کشورهای امپریالیستی سرچشمه می‌گیرد. این دولت‌مردان با کمال تاسف به‌خود زحمت نمی‌دهند که یک‌بار هم که شده این واقعیت را از نزدیک به‌چشم خود مشاهده کنند و ببینند که آیا درست است که‌در جمهوری ترکمنستان آن‌طور که روزنامه جمهوری اسلامی و سایر روزنامه‌ها نوشته وپخش کرده‌اند افراد مسلمان جوانتر از ۶۰ ساله حق نماز خواندن ندارند و اگر بخوانند مورد تعقیب قرار می‌گیرند. به‌آن‌ها که‌این‌گونه‌خبرها را آگاهانه پخش می‌کنند حرجی نیست، آن‌ها "وظیفه" خود را انجام می‌دهند، مامورند و معذور. ولی آن افراد با حسن‌نیت انقلابی که در دام این جعلیات‌می‌افتند و از آن نتیجه‌گیری‌های سرنوشت‌ساز برای انقلاب ایران می‌کنند در برابر تاریخ مردم ما چه خواهند گفت؟

بالاخره تاریخ زود یا دیر دربارهٔ کسانی که با خرج صدهاهزارتومان پول زحمتکشان رنجدیده ایران، وابستگان شناخته‌شده افغانی به‌امپریالیسم امریکا را به ژنو می‌برند و با کمک آقاشاهی‌ها آب به‌آسیاب امپریالیسم آمریکا می‌ریزند، قضاوت درست خواهد کرد، هرقدر هم‌که گردانندگان رادیو تلویزیون ایران‌بکوشند که این اقدامات را به‌سود انقلاب ایران جلوه‌دهند.

کوتاه سخن یکی از بزرگ‌ترین ارزیابی‌های اشتباه‌آمیز،برابر قراردادن دنیای سوسیالیسم و دنیای امپریالیسم است ــ این ارزیابی نادرست امکانات عظیمی را از انقلاب ایران برای تثبیت و تحکیم و گسترش می‌گیرد و عملا" و ناخواسته به پیشرفت و موفقیت دسایس امپریالیسم امریکا و ضد انقلاب میدان می‌دهد. بگذار تاریخ قضاوت کند.

۳. تئوری سازش دو ابر قدرت

سومین ارزیابی خطرناک که ناشی از اشتباه دوم است، " تئوری سازش دو ابر قدرت" است که پس از آغاز رویدادهای افغانستان مانند سرطانی در قضاوت محافل سیاسی حاکمه ایران‌ریشه دواند.

همه می‌دانند که تز سیاسی " دو ابرقدرت" مخلوق سیاست مائوئیست‌ها و یکی ازحلقه‌های خیانت تاریخی آن‌ها به جنبش رهایی‌بخش ضدامپریالیستی و یکی از پایه‌های سازش خائنانه‌شان با امپریالیسم جهانی است. هدف و نقشه مائو و هوادارانش روشن است و آن این بود که در اذهان مردم ناآگاه جهان اختلافات سرشتی دو سیستم جهانی یعنی سوسیالیسم و امپریالیسم را بزدایند و به‌این ترتیب راه‌را برای سازش با امپریالیسم علیه اتحادشوروی‌هموارسازند. ماامروز نظیر این پدیده را در کشور خود می‌بینیم. وزیر خارجه ایران به‌پیروی از سیاست دشمنی با اتحادشوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و حتی دشمنی با جنبش‌های رهایی‌بخش ودولت‌های ضدامپریالیستی عربی، علنا" با پاکستان و ترکیه یعنی همان اعضاء پیمان امپریالیستی سنتو که یکی متحد مستقیم امریکا و دیگری عضو پیمان ناتو است، سازش می‌کند. سازش با همان ترکیه و پاکستانی که رژیم‌های کنونیشان متحد جان‌جانی رژیم "آریامهری" بودند و هواپیماهای‌متجاوز امریکایی از پایگاه‌هایشان برای تجاوز نظامی به‌ایران استفاده می‌کنند.

تز سازش دو ابرقدرت پوششی است برای هموار کردن راه برای نزدیکی ایران به‌امپریالیسم امریکا و اگرفعلا" چنین نزدیکی در نتیجه موضع‌گیری قاطع امام‌خمینی که چندین بار کوشش‌هایی را که در این راه انجام گرفت نقش برآب کرد، ممکن نیست، ولی در هر حال کوشش می‌شود تا به‌هرقیمت راه برای این نزدیکی باز بماند. والا کیست که نداند که بین دو جبههٔ جهانی دوران ما، یعنی جبهه‌ضد امپریالیستی مرکب از سه‌نیروی کشورهای سوسیالیستی، جنبش کارگری کشورهای سرمایه‌داری رشد یافته و جنبش رهایی‌بخش کشورهای درحال رشد از یک‌سو و جبههٔ امپریالیسم جهانی مرکب از امریکا، اروپای غربی و ژاپن و همهٔ رژیم‌های طاغوتی ارتجاعی در کشورهای درحال رشد از سوی دیگر یک نبرد تاریخی جهانی آشتی‌ناپذیر درگیر است و این پدیده که این نبرد به‌صورت جنگ جهانی شعله‌ور نمی‌شود تنها مرهون نیروی عظیم‌جبهه‌جهانی ضدامپریالیستی و در درجه اول نیروی عظیم کشورهای سوسیالیستی است که با تمام قوا ازصلح جهانی نگه‌داری می‌کند و امکان می‌دهد که جنبش‌های رهایی‌بخش ملی یکی پس از دیگری‌ضربات شکننده‌ای بر پیکر امپریالیسم جهانی وارد سازند.

تصادفی نیست که تنها در ده‌سالهٔ اخیر بنگاط حاکمیت غارتگرانه وجنایت‌بار امپریالیسم و ارتجاع جهانی در چهارگوشهٔ جهان در بیش از ده‌کشور، یعنی در ویتنام، کامبوج، لائوس در آسیای جنوب شرقی؛ موزامبیک، آنگولا، گینه بیسائو، جزایر کاپوردی، به‌نین، اتیوپی در

www.iran-archive.com

افریقا، جمهوری‌دموکراتیک یمن، افغانستان و ایران در آسیای جنوب غربی؛ نیکاراگوئه در امریکای لاتین برچیده شد، امپراطوری رژیم فاشیستی پرتغال فرو ریخت، در اسپانیا و یونان حکومت‌های فاشیستی در هم‌کوبیده شدند و در بسیاری از کشورهای دیگر جهان جنبش‌های خلقی و رهایی‌بخش پیشرفت‌های چشم‌گیری به‌دست آوردند. در چنین دورانی دم از "سازش دو ابرقدرت" زدن یا آگاهانه است و هدفش سازش با امپریالیسم جهان‌خوار امریکا است و یا ناآگاهانه است و نشانهٔ بی‌خبری از واقعیت‌جهان امروز ما. در صورت اخیر که‌درمورد بخشی از عناصر انقلابی در حاکمیت کنونی کشور ما صدق می‌کندمی‌تواند پیامدهای‌خطرناکی برای‌انقلاب ایران داشته‌باشد. اگر ارزیابی امام را در این باره که امپریالیسم‌امریکا شیطان بزرگ و دشمن شماره یک انقلاب ایران است، قبول داریم نه‌تنها ازدیدگاه هواداران سوسیالیسم علمی بلکه حتی از دیدگاه ملیون ضدامپریالیست ایران وظیفه داریم از هر امکانی برای تقویت جبهه‌نبرد خود علیه این دشمن شماره یک بهره‌گیری کنیم و تضاد آشتی‌ناپذیر کشورهای سوسیالیستی و جنبش کارگری جهانی و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی با این " دشمن شماره یک" منبع بزرگی برای انقلاب ما است.

این ارزیابی نادرست میدان را برای فعالیت کسانی باز می‌کند که ضیاءالحق و سادات و حکمتیار گلبدین امریکایی و دمیرل را دوستان انقلاب ایران می‌دانند و سوریه و الجزایر و لیبی و جنبش فلسطین را از شمار دوستان خارج می‌سازند. این ارزیابی نادرست به‌کسانی میدان می‌دهد که بر توطئهٔ عظیم امریکا و چین علیه ویتنام قهرمان سرپوش می‌گذارند و رادیو و تلویزیون و مطبوعات پرتیراژ ایران انقلابی را به بلندگوی امپریالیسم امریکا و چین در مورد "تجاوز"(!)ویتنام به تایلند بدل می‌کنند، همان تایلندی که مانند ایران آریامهر و مصرسادات وکره جنوبی تاروپودش وابسته به‌امپریالیسم غارتگر امریکا است و ازجنایتکاراتی نظیر پول‌پت که آثار خون ۳ میلیون از هموطنانش هنوز بر دست‌هایش باقی است، حمایت می‌نماید.

همین ارزیابی است که به مفسرین آریامهری رادیو تلویزیون ایران انقلابی میدان می‌دهد که درصدد توجیه جنایات رژیم پول‌پت و حمله به‌ویت‌نام انقلابی برآیند.

همین ارزیابی نادرست است که به هواداران "نیروی سوم" امکان می‌دهد پناه بردن به امپریالیسم اروپای غربی و ژاپن را توجیه کنند و مدعی شوند که گویا امپریالیسم اروپای غربی و ژاپن ماهیتی غیر از امپریالیسم امریکا دارندو غارتی که انحصارهای فرانسوی، آلمان‌غربی، انگلیسی و ژاپنی از ثروت ملی ما انجام می‌دهند" ظریف"تر و " انسانی"تر از غارتگری امپریالیسم امریکا بوده‌است.

همین ارزیابی است که به کارگزاران و وابستگان به انحصارهای امپریالیستی اروپای غربی و ژاپن میدان می‌دهد تا پشت پرده در صدد تجدید قراردادهای اسارت‌آورچندمیلیاردی بی‌فایده‌ای مانند قرارداد ساختمان نیروگاه‌های اتمی برآیند و یا برای تهیه گوشت از راه دلال‌های بین‌المللی با همان کشورهایی که ما را محاصره‌اقتصادی‌کرده‌اندقراردادهای‌غارتگرانه‌ای به‌زیان میهن ما سرهم‌بندی کنند.

تز سازش دو ابرقدرت پوششی است برای تسلیم انقلاب ایران به‌ابرقدرت‌های‌امپریالیستی اروپای غربی و ژاپن و سرانجام امریکا. افتادن عناصر وفادار به انقلاب ایران در این دام‌پیامد هایی بسیار ناگوار برای انقلاب ایران به‌بار خواهد آورد.

۴. ارزیابی نادرست در مورد رویدادهای افغانستان

رویدادهای افغانستان به‌صورت یکی از عمده‌ترین گره‌های سیاست جهانی و پیچیده‌ترین گره‌های سیاست خارجی میهن ما درآمده است. چرا؟ به‌نظر ما مسئله افغانستان بسیار روشن است. امپریالیسم امریکا از لحاظ سیاست استراتژیک‌نظامی‌خودعلیه‌جهان‌سوسیالیسم و به‌ویژه علیه‌اتحادشوروی، بزرگ‌ترین سنگر جبهه ضد امپریالیستی جهان، مدت‌ها است می‌کوشد افغانستان را مانند پاکستان، مانند ایران آریامهری، مانند ترکیه‌به‌صورت پایگاه نظامی و سیاسی خود درآورد. به‌ویژه پس از خیانت رهبران مائوئیست چین و سازش ننگین‌شان با امپریالیسم مسئله ارتباط مستقیم جبهه اروپایی (یعنی ناتو که تا ترکیه کشیده‌می‌شد وبه‌وسیله پیمان سنتو ایران و پاکستان را هم دربر می‌گرفت) با چین برای امپریالیسم‌جهانی‌به‌سرکردگی امریکا اهمیت بسیار زیادی پیدا کرد و افغانستان حلقهٔ طلایی این زنجیر امپریالیستی بود. تلاش برای تبدیل افغانستان به چیزی شبیه مصر و پاکستان و ایران آریامهری از دوران محمد رضا پهلوی آغاز شد. اولین نقشه ماهرانهٔ امریکا به‌دست داودخان عملی گردید. داودخان که قیافه مخالف با رژیم سلطنتی به‌خود گرفته بود توانست با کمک نیروهای مترقی‌درارتش ودر جامعه،رژیم سلطنتی محمد ظاهر شاه را سرنگون سازد و خود را به‌عنوان رهبر "انقلاب" و دیکتاتور تثبیت نماید. داودخان خیلی زود دست خود را رو کرد و از در سازش باامپریالیسم امریکا و محمد رضا پهلوی درآمد. نیروهای مترقی که به‌نقشه داودخان پی‌بردند به او مهلت انجام این نقشه خائنانه را ندادند و با یک ضربه موفقیت‌آمیز ناگهانی او را سرنگون ساختند. با ازدست دادن داودخان، امریکا امکان بزرگی را از دست داد و با تمام نیروی خود در صدد جبران این باخت برآمد. با پیروزی انقلاب خلقی در افغانستان و آغاز اصلاحات بنیادی برای ریشه‌کن کردن فئودالیسم و سرمایه‌داری وابسته امپریالیست‌ها همان‌طور که ما اکنون در مورد انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی ایران می‌بینیم از دوراه حمله جنایت‌کارانهٔ‌خودراآغازکردند. یکی از راه پالیزبان‌ها و خلق مسلمان‌ها و اویسی‌ها و دیگری از راه امیرانتظام‌ها ونزیه‌ها و مراغه‌ای‌ها و نظایر آن‌ها که هنوز هم دست‌اندرکارند. در زمینه راه اول پاکستان و ایران آریامهری به‌پایگاه‌های تجاوز و خرابکاری علیه جمهوری خلقی افغانستان مبدل گردیدند و سیل اسلحه و پول و مهمات برای دشمنان نظام خلقی به‌راه افتاد. در زمینه راه دوم‌امپریالیسم امریکا موفق شد با بهره‌گیری از اختلافات درازمدت میان دو جناح حزب خلق یکی از "شاه‌مهره های" خود را در رهبری جمهوری جای دهد و باکمک همهٔ امکانات خود مرحله به‌مرحله به‌جلو

www.iran-archive.com

براند. این شاه‌مهره حفیظ اللهامین بود. امروز که با دیده باز به‌حوادث می‌نگریم می‌بینیم‌که درست در موقعی که‌حفیظ اللهامین به قلهٔ قدرت خود رسید، همهٔ رقیبان را از میدان خارج ساخت و ترکی را کشت و به دیکتاتور خون‌آشام افغانستان مبدل شد، روابط پاکستان با افغانستان بهبود یافت و به‌صورت بهترین‌مناسبات درآمد. به‌خاطر بیاوریم که قرار ملاقات آقاشاهی و حفیظ اللهامین برای فردای روزی گذاشته شده‌بود که توطئه خیانت امین از طرف شورای انقلاب افغانستان کشف و نامبرده بازداشت شد.

درهم‌شکستن توطئه خطرناک امپریالیستی امین در شرایط بسیار بغرنجی که درآن زمان با فعالیت‌های باندهای شورشیان وابسته به‌امپریالیسم و نارضایتی حاصله از سیاست امین بوجود آمده‌بود به‌تنهایی امکان‌پذیر نبود و به‌همین دلیل دولت افغانستان از اتحادشوروی درخواست کرد که برپایه‌قرارداد دوستی و کمک متقابل به‌دولت افغانستان کمک نظامی برساند. این‌کمک امکان داد که نیروهای راستین ضدامپریالیستی درافغانستان یکی از بزرگ‌ترین توطئه‌های امپریالیستی تاریخ معاصر را در منطقه کشورما با شکست قطعی و بازگشت‌ناپذیر روبرو سازند. این پیروزی بزرگی برای انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی میهن ما است و خطر بزرگی را ازانقلاب ما دور کرده‌است. به‌این ترتیب به‌خوبی دیده می‌شود که در اوج جنایاتی که امین با نقشهٔ ناراضی کردن مردم انجام می‌داد، وزیرخارجهٔ پاکستان آقای ضیاءالحق عازم کابل بود برای آنکه با او" مسایل مورد اختلاف را حل کند". ولی وقتی‌امین جنایتکار برکنار شد دولتی که روی‌کارآمد،درهای زندان‌ها را بازکرد، ده‌هاهزار زندانی بی‌گناه‌مسلمان و مارکسیست را آزاد کرد،آن‌وقت حمله عمومی امریکا،چین و پاکستان و همهٔ کشورهای "اسلامی" یعنی سادات‌ها، ملک‌حسن‌ها، سوهارتوها و سعودی‌ها... علیه افغانستان آغاز گردید.

واقعیت این‌است که با برانداختن حفیظ اللهامین یکی از امیدبخش‌ترین توطئه‌های امپریالیسم امریکا برای تبدیل‌افغانستان به چیزی شبیه پاکستان و مصر و اسرائیل و از این‌راه ایجاد سرپلی درشرق ایران، هم برای‌درهم‌شکستن انقلاب ضدامپریالیستی ایران و هم‌برای نقشه استراتژیک جهانی نقش برآب شد. ضربه درهم‌شکسته‌شدن توطئه امین برای امریکاتقریبا" به‌همان اندازه دردناک بود که ضربه انقلاب پیروزمند ایران و به‌همین دلیل هم تمام‌امکانات خود را برای جبران این ضربه به‌کارانداخت.

بغرنجی‌مسئله‌داخلی‌افغانستان‌که‌پایه ارزیابی‌اشتباه‌آمیزدربخشی‌از رهبری انقلاب ایران‌نیز می‌باشد در این است که درافغانستان مانند کردستان ایران دو جریان با هم مخلوط شده‌است. مسلم‌است که حفیظ اللهامین دانسته وطبق نقشه، به‌ویژه در ماه‌های‌اخیرحکومتش، سیاست جنایتکارانه‌ای نسبت به‌مسلمانان، به‌ویژه مسلمانان شیعه درپیش گرفت و با این سیاست در راه رسیدن به‌همان نتیجه‌ای که امپریالیسم امریکاخواستارش بود پیشرفت‌های‌جدی‌نمود و آن‌ایجاد دشمنی میان‌مسلمانان‌ورژیم‌خلقی‌بود. این بهترین امکانی بود برای گروهک‌های وابسته به امپریالیسم امریکا، به‌فئودال‌ها و قاچاقچی‌ها و شاه‌پرستان افغانی و عناصر خودفروخته به‌چین برای این‌که حرکت‌شورشی خودرا بارنگ‌اسلام، آن‌هم‌ظاهرااسلام‌خمینی، منقوش سازند و از این

راه بتوانند پشتیبانی رهبری انقلاب ایران را برای‌اقدامات خود تامین کنند. با این نقشه امپریالیسم با یک تیر چند هدف را نشانه گرفته است که ما اکنون در جریان انجامش هستیم.

اول. انقلاب ایران راکه لبه تیزش علیه امپریالیسم امریکا است، به‌جای دیگری متوجه‌سازد و به‌این ترتیب فشار روی امپریالیسم امریکا را کم کند و امکانات توطئه‌های ضد انقلابی امپریالیسم را بیشتر سازد.

تصادفی نیست که کنفرانس اسلام‌آباد که آقای قطب زاده "ستارهٔ درخشان" آن بود، درست درهمان روزهایی برگزارشد که آخرین آزمایش ها برای کودتای نافرجام امریکایی انجام می‌گرفت و بین آمریکا و پاکستان برای استفاده از فرودگاه‌های آن کشور برای حمله به ایران قول و قرار گذاشته می‌شد.

دوم. به وخامت کشاندن مناسبات ایران با افغانستان به طور طبیعی در مناسبات ایران و اتحاد شوروی بازتاب منفی به جای خواهد گذاشت و می‌تواند گام به گام این مناسبات را با بهانه‌های گوناگون به دشواری کشانیده از این راه در اجرای نقشهٔ معروف کارتر- برژینسکی در زمینهٔ اهمیت تیره کردن مناسبات ایران و شوروی موفقیت‌هایی به دست آورد.

سوم. با تیره کردن مناسبات ایران با شوروی و افغانستان (درشمال و شرق ایران) و با وضعی که میان ایران و عراق موجود است راه را برای احیای اتحاد قدیمی امپریالیستی سنتو یعنی‌امریکا- انگلستان - ترکیه - ایران - پاکستان که اکنون با چین هم تکمیل می‌شود، هموار سازد.

آیا مسافرت وزیر خارجه ایران به یونان برای "کارهای خصوصی"، ملاقات با هواکو فنگ در بلگراد و سفیر چین در نروژ و تماس‌های بسیار دوستانه ایشان با آقاشاهی کهنه مامور سیای آمریکا در چهارچوب چنین نقشه‌ای نبوده است؟

مسلما درجریان تیره‌کردن مناسبات ایران بااتحادشوروی‌عوامل‌گوناگونی‌تاثیرمی‌گذارند. آنچه می‌توان بدون تردید گفت این است که بخشی از دولت‌مردان انقلابی ایران و به ویژه روحانیت مبارزی که مورد احترام ماست در این زمینه دچار اشتباه بزرگی در ارزیابی است. مطابق این ارزیابی چنین تصور می‌شود که ممکن است در افغانستان حکومت حزب خلق را برانداخت و به جای آن حکومت اسلامی را مستقر ساخت. این اشتباه بزرگ مولود اطلاعات به کلی نادرست درباره واقعیت‌های افغانستان و نیروهای فعال در سیاست آن است. درعین‌حال این تصور نادرست وجود دارد که اگر نظام خلقی در افغانستان تثبیت گردد، این امر به زیان انقلاب ایران خواهد بود. واقعیت این است که اولا برانداختن نظام کنونی در افغانستان (هر قدر هم آقای قطب زاده دست به لشگرکشی بزند) امکان ناپذیراست و تنها این اقدامات به ناتوان‌تر کردن و ضربه‌پذیرتر کردن بیش ازپیش انقلاب ایران خواهد انجامید و ثانیا اگر هم چنین نقشه‌ای بتواند عملی شود، آنچه به جای نظام کنونی خواهد آمد، حکومت ظاهرشاه و اویسی ها و پالیزبان‌ها و بختیارهای افغانستان خواهد بود. به‌این ترتیب دولت‌مردان ایران با موضعگیری خود درمورد رویدادهای افغانستان عملا برسرشاخ نشسته و با اره‌ای تیز به بریدن بن شاخ مشغولند.

www.iran-archive.com

به همین جهت ارزیابی اشتباه‌آمیز رهبری ضدامپریالیستی و خلقی ایران دربارهٔ رویدادهای افغانستان و سیاستی که برپایهٔ این ارزیابی درپیش گرفته شده است درهرحال پیامدهای خطرناکی برای انقلاب ایران خواهد داشت.

حزب تودهٔ ایران با احساس مسئولیت تاریخی خود وبا آگاهی به‌این واقعیت‌که‌موضعگیری روشن آن ممکن است برای مدتی خوشایند بسیاری از افراد موثر حاکمیت کنونی نباشد و از سوی دیگر ازطرف دشمنان انقلاب ایران که سرسخت‌ترین دشمنان حزب ما نیز هستند به عنوان بهانه برای ایراد فشار بیشتر به حزب ما مورد بهره‌گیری قرارگیرد، وظیفه ملی و انقلابی خود می‌داند که دربارهٔ مسایل حیاتی انقلاب شکوهمند میهنمان آنچه را که درست می‌داندباصراحت بیان کند. بگذار تاتاریخ آینده کشور ما خود قضاوت کند.

برای مبارزه با امپریالیسم آمریکا، دشمن اصلی مردم

ایران، متحد شوید!

حمید صفری

تنش‌زدایی و همزیستی مسالمت آمیز، راهی به‌سوی صلح و پیشرفت علیه امپریالیسم

تنش زدایی و همزیستی مسالمت آمیز چیست؟ به‌چه علت جهان سوسیالیسم مبارزه در راه‌صلح را محور اساسی حل معضلات سیاسی ـ اقتصادی دوران کنونی می‌داند؟ آیا همزیستی مسالمت آمیز به معنی نفی مبارزات طبقاتی و همزیستی در عرصهٔ ایدئولوژی است؟ تحکیم صلح، تنش زدایی وخلع سلاح همگانی که جامعه کشورهای سوسیالیستی از آن دفاع می‌کنند چه تاثیری در سرنوشت نهضت رهایی‌بخش ملی دارد؟ آیا همزیستی مسالمت آمیز به‌معنی حفظ "منافع "ملی "ابرقدرت‌ها" و "سازش" بین آن‌ها برای تقسیم جهان به "منطقه نفوذ" است؟

این ها و انواع سوال‌های مشابه در جامعه ما مطرح است، که باید به‌آن‌هاپاسخ‌صریح، قاطع، صحیح و قانع کننده داد. این سوال‌ها، هم محصول تبلیغات سوءدشمنان سوسیالیسم وقلب ماهیت اصول همزیستی مسالمت آمیز و سیاست تنش زدایی و هم زاییدهٔ اندیشه یک بعدی و یک‌سونگری است.

همزیستی مسالمت‌آمیز، برخلاف دعاوی مدعیان مائوئیستی و همدستان وهمکاران هزار رنگ آنان از میان ارتجاعی‌ترین و جنگ‌افروزترین محافل و گروه‌ها، ساخته ذهن به‌اصطلاح رویزیونیست‌ها نیست، این یک واقعیت عینی است که شرایط خاص جهان ما آن‌راضرورمی‌سازد. این ضرورت عینی از آن‌جا ناشی می‌شود که اولا "سوسیالیسم در آن واحد در تمام کشورها نمی‌تواند پیروز شود، در عین حال سرمایه‌داری نیز قادر نیست که به‌یک جنگ مستمر علیه‌کشور هایی که سوسیالیسم در آن‌ها پیروز شده بپردازد. به‌همین جهت همزیستی مسالمت آمیز کشور های سوسیالیستی وکشورهای سرمایه‌داری دردوران معینی به یک ضرورت عینی بدل می‌شود.

وقتی از اصول لنینی همزیستی مسالمت‌آمیزمیان کشورهای دارای نظام اجتماعی‌گوناگون سخن می‌رود، منظور فقط جلوگیری از فاجعه جنگ هسته‌ای نیست، بلکه هدف شکل ویژه‌ای از مبارزه‌طبقاتی درعرصه‌بین‌المللی است. می‌توان‌گفت، که‌همزیستی مسالمت‌آمیزشکل بغرنجی‌از مبارزه میان دو نظام اجتماعی، یعنی سوسیالیسم و سرمایه‌داری است که کلیه عرصه‌های دیپلماسی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژی را دربر می‌گیرد و با کمال حدت و شدت ادامه دارد.

انگلس به موقع خود نوشت: "این مارکس بود، که برای نخستین بار قانون بزرگ پیشرفت

www.iran-archive.com

تاریخ را کشف کرد، قانونی که طبق آن هرمبارزه تاریخی، درهرزمینه‌ای، اعم از سیاسی، مذهبی، فلسفی و یا هرزمینه ایدئولوژیک دیگر که جریان داشته باشد، در واقع عبارت از تجلـــی‌کم‌وبیش مبارزه طبقات اجتماعی است..." (۱). سیاست همزیستی‌مسالمت آمیز، که وظیفه‌اش جلوگیری ازجنگ موشکی- هسته‌ای جهانی، دست‌یابی به‌خلع سلاح همگانی و تامین امنیت خلق‌ها است، در عین حال مبارزه‌ای پی‌گیر و سرسخت در راه ایجاد تحولات به‌سود اکثریت زحمتکشان و خلق‌های مظلوم از طریق تامین بهترین شرایط برای اوج مبارزات طبقاتی و نهضت‌های رهایی‌بخش ملی نیز است.

این‌که نخستین دولت کارگران و دهقانان جهان- اتحادشوروی رسالت مبارزه در راه استقرار اصول همزیستی مسالمت‌آمیز در مناسبات میان کشورهای دارای نظام اجتماعی گوناگون را به‌عهده‌گرفته و پرچم نبرد در راه صلح پایدار و خلع سلاح همگانی را به‌دوش می‌کشد، خود نشانگر خصلت عمیق طبقاتی‌این مبارزه است.

نباید فراموش کرد، که سوسیالیسم و سرمایه‌داری به دو نظام متضاد تعلق دارند. وجود دو شیوه‌متضاد تولیدی، دو نوع‌مالکیت (مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و مالکیت خصوصی بر آن) و دو نوع حاکمیت (حاکمیت کارگران و دهقانان از سویی و حاکمیت سرمایه‌داران ازسوی دیگر) بیانگر منافع طبقاتی مختلف بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری است. کودکانه‌است، اگر تصور شود، که همزیستی مسالمت‌آمیز می‌تواند این اختلاف‌های طبقاتی بنیادی‌را‌ازبین‌ببرد.

احزاب کمونیستی و کارگری جهان در اسناد جمعی که انتشار داده‌اند، اصول سیاست لنینی همزیستی مسالمت‌آمیز رابه‌روشنی تعیین کرده‌اند. این سیاست بنا به ماهیت‌خودخصلت ضدامپریالیستی دارد و نه فقط با منافع کشورهای سوسیالیستی، بلکه با منافع و نیازهای مشترک هرمبارزه انقلابی علیه کلیه اشکال ستم‌گری و بهره‌کشی نیز مطابقت تام دارد. این سیاست تلاش های امپریالیسم را برای "حل" تضادهای درونی‌اش از طریق تشدید وخامت اوضاع بین‌المللی و ایجاد کانون‌های خطر جنگ عقیم می‌گذارد. این سیاست به‌گسترش دامنه مبارزه طبقاتی برضدامپریالیسم در مقیاس ملی و جهانی یاری می‌دهد، بدین معنی کـه ارتجاعی‌ترین محافل میلیتاریستی را منفرد می‌سازد، امکانات امپریالیست‌ها را برای مداخلات نظامی محدود می‌کند وقشرهای وسیع جامعه را پیرامون شعار پیش‌گیری جنگ وممانعت از اقدام به تجاوز و زورگویی، گردهم می‌آورد. این سیاست به جنبش آزادی‌بخش خلق‌ها و حل‌معضلات اقتصادی ـ اجتماعی کشورهای رشدیابنده یاری می‌رساند (۲).

ازآن‌چه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت، که سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز عبارت از تلفیق دیالکتیکی همکاری ومبارزه است. به‌بیان دیگرجامعه کشورهای سوسیالیستی در عین همکاری با دول سرمایه‌داری در مسایلی که منافع جامعه بشری رادربر می‌گیرد، با پیروی از سیاست اصولی طبقاتی و اصل انترناسیونالیسم در راه دفاع از منافع سوسیالیسم، طبقه‌کارگر، جنبش رهایی‌بخش ملی مبارزه‌می‌کند.

جنگ یا صلح دموکراتیک و عادلانه. امپریالیسم همیشه کوشیده مشکلات درونی خود را، که زاییده نظام‌سرمایه‌داری است، با توسل به جنگ حل کند. تا کنون جنگی درجهان رخ‌نداده که مبتکر و آتش‌افروز آن امپریالیسم نباشد*. مردم جهان‌تلفات جانـی و مالی زیادی دراین

* مراجعه شود به‌مجله "دنیا"، شماره ۲ سال ۱۳۵۹، ص ۴۲

جنگ‌ها متحمل شده‌اند. ارقام‌زیر گویای این حقیقت است (ارقام به‌میلیارد دلار)

	هزینه‌های مستقیم نظامی	هزینه‌های تقریبی‌نهایی
جنگ‌جهانی اول	۲۶	۱۱۲
جنگ‌جهانی دوم	۲۲۸	۶۶۴
جنگ کره	۵۴	۱۶۴
جنگ ویتنام	۱۴۱	۳۵۲

در این جنگ‌ها ده‌ها میلیون انسان کشته وهزاران شهر و شهرک و روستا ویران و میلیون‌ها نفر بی‌خانمان گردیده‌اند. از جنگی به جنگ دیگر معنی و مفهوم "دشمن" نیز تغییر یافته است. به‌موجب محاسبه کارشناسان، اگر در جنگ‌فرانسه و آلمان (سال‌های ۱۸۷۱– ۱۸۷۰) درهرصدکشته ۹۸ نفر نظامی و ۲ نفر غیر نظامی بودند، در جنگ جهانی اول این نسبـــت ۵۲ به ۴۸ و در جنگ‌جهانی دوم ۲۴ به ۷۶ و بالاخره در جنگ‌ویتنام از هرصد نفر کشته فقط ۲ نفرشان نظامی و۹۸ نفرشان غیرنظامی بودند.

کشتار بی‌رحمانه انسان‌ها منبع درآمد برای سازندگان جنگ‌افزارها است. سوداگران مرگ، با کمال بی‌شرمی محاسبه کرده‌اند، که اگر در هزارسال پیش سزار امپراطور رم برای کشتن یک سرباز دشمن ۷۵ سنت خرج می‌کرد، ناپلئون بناپارت برای این منظور ۳ هزار دلار، ایالات متحده‌امریکا در جنگ جهانی اول ۲۱ هزار دلار و در جنگ جهانی دوم ۲۰۰ هزار دلار برای کشتن یک سرباز دشمن خرج کرده‌اند.

این است "منطق" امپریالیسم، به‌ویژه مرتجع‌ترین جناح آن، یعنی‌مجتمع نظامی- صنعتی در برخورد به‌مسئله حیاتی صلح یاجنگ. آدم‌کشان سده بیستم برای توجیه جنایت‌های خود نظریه‌ها ودکترین‌های گوناگونی تدوین کرده و می‌کنند.

درسال‌های بعد از جنگ جهانی‌دوم نظریه" مهارکردن کمونیسم" که به‌نام "دکتریـن ترومن" مشهور شد، هسته‌مرکزی سیاست خارجی‌ایالات متحده امریکا را تشکیل می‌داد. انحصار سلاح هسته‌ای در سال‌های اول پس از جنگ و امکان انباشتن جنگ‌افزارها، توهم "برتری‌نظامی" درازمدت را در واشنگتن به‌وجودآورد. سیاست خارجی کاخ سفید، که‌بازتاب‌تمایل‌دولت‌مردان امریکا به سیاست نظامی‌گری بود، ناتوانی سیاسی بزرگ‌ترین کشور جهان سرمایه‌داری را نشان می‌داد.

دکترین‌های نظامی" تلافی با توسل به نیروی متمرکز" و یا "بندبازی بر لب پرتگاه"، "ارعاب هسته‌ای" "واکنش توام با نرمش"، "پل‌گذاری" مسلط بر سیاست خارجی ایالات متحده امریکا در سال‌های اخیر، اشکال گوناگون استراتژی" مهارکردن‌کمونیسم" بود. هدف، درکلیه‌موارد، عبارت بود از استقرار سیادت امریکا بر جهان. رژیم‌های دیکتاتوری که با حمایت و پشتیبانی کاخ سفید در مناطق حساس و مهم از نظر استراتژیک، حاکمیت راقبضه می‌کردند، مامور اجرای استراتژی نو استعماری امپریالیسم امریکا بودند. امپریالیسم می‌کوشید با کمک دست‌نشاندگان خود هرگونه نهضت رهایی‌بخش را زیر پوشش "مبارزه با کمونیسم بین‌المللی" وجلوگیری از "نفوذ کمونیسم" و "خطر مسکو" در هم‌کوبد.

بعدها دکترین" مهارکردن ازطریق ارعاب به‌منظور صلح" جای‌گزین دیگر دکترین‌هاشد.

www.iran-archive.com

امپریالیسم امریکا می‌خواست "صلح" در جهان را " برمبنای هراس" تضمین کند. به‌نظر تنظیم‌کنندگان این دکترین، اساسا هرچه بیشتر سلاح‌های کشتارجمعی می‌توانست تضمین صلح در جهان باشد (در حالی که آنان به‌چیزی که نمی‌اندیشیدند، همان صلح جهانی‌بود) نمونه دیگر این " نظریه"، دکترین نظامی " ضد نیرو" است به معنی استفاده از سلاح‌های هسته‌ای" نه علیه شهرها، بلکه ضد نیروی هسته‌ای دشمن".

طبیعی است، که هریک از این دکترین‌ها، تجدید و تکمیل جنگ‌افزارها و ایجاد نسل‌های جدید سلاح‌های کشتار جمعی را درپی داشت. تسلیحات فرسوده از لحاظ " معنوی" جای خود را به تسلیحات مدرن می‌داد. ایجاد موشک‌های گزندناپذیر حامل کلاهک‌های هسته‌ای متعدد (چندپیکانی) که هریک به‌سوی آماج دقیق جداگانه‌ای متوجه باشند، یکی از این‌به اصطلاح تجهیزات تضمین صلح در جهان بود.

مارکس صد سال پیش در بارهٔ این‌گونه" مدافعین صلح" نوشت: " از کلیه اصول جزمی سیاست ریاکارانه دوران ما، این اصل جزمی که می‌گوید: " اگر طالب صلحی برای جنگ آماده باش" بیش از همه بدبختی به‌بار آورده است. این حقیقت سترگ که مهم‌ترین وجه تمایز آن وجود یک دروغ بزرگ در محتوای آن است، شعار رزمی معینی است که سراسر اروپا را به مسلح شدن فرا خوانده . . . " (۳).

" جنگ سرد" که بلافاصله پس از پایان جنگ جهانی دوم آغازشد، هدفش حل‌نظامی‌تضاد تاریخی میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم با توسل به قدرت نظامی بود. در این موردپنتاگون حتی نقشه مدون حمله هسته‌ای به اتحادشوروی‌به نام" دروپشوت" را نیز آماده کرده‌بود. به موجب این نقشه فقط در نخستین روزهای آغاز جنگ بایستی۳۰۰ بمب هسته‌ای و۲۵۰۰۰۰ بمب عادی شهرها و مراکز صنعتی اتحادشوروی را درهم کوبد. طبق برآورد پنتاگون بر اثر این حمله ۸۵ درصد صنایع اتحاد شوروی از بین می‌رفت. ژنرال‌های امریکایی در نظرداشتند پس از این " عملیات نظامی" با ۲۳ لشکر مجهز از طریق اروپای غربی به اتحادشوروی سرازیر شده و سپس خاورمیانه و نزدیک و نیز خاور دور و آسیای جنوب شرقی‌را اشغال کنند.

چنین بود نقشهٔ واشنگتن در دوران" جنگ سرد"، که" ضد کمونیسم" پی ستون آن‌را تشکیل می‌داد. برچسب " توطئهٔ کمونیستی" به نهضت‌های رهایی‌بخش به قصد سرکوب آن‌ها امری عادی به‌شمار می‌رفت. ولی رویدادهای جهانی بغرنج‌تر از آن بود، که بتوان با توسل به زور آن‌هاراحل کرد.

خصلت تجاوزکارسیاست خارجی امپریالیسم امریکا فقط یکی از عوامل موٴثر در عرصهٔ بین‌المللی بود. عامل مهم و موٴثر دیگر وجود نیروی جهانی سوسیالیسم، جنبش کارگری، نهضت‌های‌رهایی‌بخش ملی و از همه‌مهم‌ترسیاست و ابتکار صلح‌دوستانه اتحادشوروی بود، که امپریالیسم نمی‌توانست نادیده‌گیرد. ولی برای آن‌که رهبران ایالات متحده‌امریکا این واقعیت عیان رادرک کنند، زمان زیادی لازم آمد. این روند سراسر دهه‌های سال‌های‌پنجاه و شصت را دربر گرفت و فقط در اوایل دهه ۱۹۷۰ بود که چرخشی در طرز تفکر و اندیشه گردانندگان سیاست خارجی ایالات متحده امریکا پدید آمد. سیاستمداران‌امریکا پس از گذشت بیست‌وپنج سال فهمیدند که افزایش عظیم قدرت نظامی رابطهٔ آن‌را با سیاست ازبین برده و آن‌ها قادر نیستند از این قدرت عظیم استفاده ثمربخش سیاسی‌به‌عمل‌آورند. تنظیم‌کنندگان دکترین‌های نظامی‌امریکا دریافتند، که در شرایط‌کنونی جهان قدرت به خودی‌خود نفوذایجاد نمی‌کند. صحت این نظر در ویتنام عملا" به ثبوت رسید. هزینه مستقیم‌نظامی جنگ ویتنام

به ۱۴۱ میلیارد دلار بالغ شد و ایالات متحده با وجود اعزام ارتش ۶۰۰هزارنفری به‌آن‌کشور، نه تنها به هدف‌های سیاسی خود نایل نیامد، بلکه وجهه سیاسی و نظامی خود را در جهان از دست داد. به‌موجب محاسبه کارشناسان اثرات منفی جنگ ویتنام تا پنجاه‌سال دیگر دراقتصاد ایالات متحده امریکا مشهود خواهد بود.

بالاخره در آوریل سال ۱۹۶۹ نیکسون، رئیس جمهور امریکا مجبور شد به برابری قدرت استراتژیک ایالات متحده امریکا و اتحادشوروی اعتراف کند. او گفت: " شکاف از بین رفته و دیگر هیچ‌وقت وجود نخواهد داشت".

این‌که امروز، پس از گذشت ۳۵ سال از پایان جنگ جهانی دوم بشر ازفاجعه‌جنگ‌موشکی‌ـ هسته‌ای کنارمانده، ثمره مبارزه سرسخت و پی‌گیر اتحادشوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی است. سوسیالیسم وصلح پیوند ارگانیک دارند. بنیان‌گذاران مارکسیسم همیشه مخالف جنگ و نظامی‌گری بودند. درسده نوزدهم انگلس نوشت: " نظامی‌گری بر اروپاچیره است وآن‌رافرو می‌بلعد. ولی این نظامی‌گری نطفه نابودی خویش را دربردارد" (۴).

دولت شوروی از نخستین روز تشکیل، مبارزه در راه صلح عادلانه و دموکراتیک را آغاز کرد. روز دوم پیروزی انقلاب اکتبر، یعنی ۸ نوامبر ۱۹۱۷، کنگره دوم شوراهای روسیه فرمان مشهور صلح را که لنین تنظیم کرده‌بود، به تصویب رساند. این نخستین فرمان دولت جوان شوروی بود، که در آن جنگ" بزرگ‌ترین جنایت علیه بشریت" اعلام گردید. دولت شوروی از کلیه کشورهای درگیر در جنگ جهانی اول خواست، که بدون غصب اراضی و اخذ غرامت جنگی قرارداد صلح عادلانه و دموکراتیکی را به‌امضاء رسانند. ولی دولت‌های ایالات متحده امریکا، انگلستان و فرانسه که برای حمله به نخستین کشور سوسیالیستی آماده می‌شدند، این پیشنهاد را رد کردند.

در سال‌های ۱۹۲۲، ۱۹۲۴، ۱۹۲۸ و نیز ۱۹۳۵ـ ۱۹۳۲، دولت شوروی در " جامعه ملل" و کنفرانس‌های بین‌المللی کرارا" خلع سلاح همگانی را مطرح ساخت و هربار هم با مخالفت سرسخت دول امپریالیستی روبرو گردید. در سال ۱۹۳۶ به هنگامی‌که آلمان هیتلری آماده جنگ می‌شد، دولت‌های سرمایه‌داری غرب از خواست اتحادشوروی دایر به انعقاد قرارداد امنیت جمعی که با اساسنامه " جامعه‌ملل" مطابقت داشت، سرپیچی کردند تا شاید بتوانند علیه اتحادشوروی با هیتلر کنار آیند.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، اتحادشوروی نیروهای مسلح خود را به سطح سال۱۹۳۹ کاهش داد. در سال ۱۹۴۷ دولت شوروی اعلان کرد، که رسّ بمب اتمی دیگر وجودندارد. ولی امپریالیسم امریکا نمی‌توانست قبول‌کند، که دانشمندان شوروی می‌توانندبه این‌زودی‌ها به بمب اتمی دست یابند. ۲۵ سپتامبر ۱۹۴۹ پس از اعلام خبرگزاری رسمی شوروی" تاس" دایر به انفجار آزمایشی بمب اتمی در اتحاد شوروی، جای تردیدی برای احدی باقی‌نماند.

در سال ۱۹۴۷، در نخستین سال آغاز کار سازمان ملل متحد، اتحادشوروی پیشنهاد انعقاد قرارداد منع تولید و استعمال سلاح‌های هسته‌ای را مطرح ساخت. در پاییز سال۱۹۴۹، یعنی پس از آزمایش بمب اتمی، دولت‌شوروی درچهارمین‌اجلاسیه‌سازمان‌ملل مسئله منع تولید و استعمال سلاح اتمی را مجددا" پیش‌کشید.

برای این‌که تصوری دربارهٔ کوشش خستگی ناپذیر اتحادشوروی در مبارزه در راه صلح و تامین امنیت جامعه بشری به‌دست داده‌باشیم، در زیر موارد عمده تدابیر و ابتکارهای دولت اتحادشوروی را فهرست‌واو برمی‌شماریم.

www.iran-archive.com

سال ۱۹۵۱– شورای عالی اتحادشوروی قانونی به تصویب رساند، که به‌موجب آن تبلیغ جنگ، جنایت سنگینی محسوب می‌شد و قابل تعقیب و مجازات بود.

سال ۱۹۵۴– دولت شوروی طرح " قرارداد عمومی کشورهای اروپایی درباره‌ٔ امنیت جمعی در اروپا " را به‌دولت‌های قاره و نیز ایالات متحده امریکا پیشنهاد کرد.

سال ۱۹۵۵– اتحاد شوروی برای کمک به خلع سلاح همگانی، پیشنهاد متقابل دولت‌های غربی را دایر به تقلیل نیروهای مسلح به سطح معینی، که برای ایالات متحده و اتحادشوروی و چین تا حدود ۱ الی ۱/۵ میلیون و برای انگلستان و فرانسه ۶۵۰ هزار نفر بود پذیرفت. ولی دولت‌های سرمایه‌داری غرب زیر بار پیشنهاد خویش نرفتند.

سال ۱۹۵۷– دولت شوروی پیشنهاد مهم امتناع از استعمال موشک‌ها باکلاهک‌های هسته‌ای را مطرح ساخت.

سال ۱۹۵۸– مقامات شوروی انعقاد قرارداد بین‌المللی استفادهٔ صلح‌آمیز از فضا را پیشنهاد کردند. در همان سال شورای عالی اتحادشوروی قراری درباره‌ٔ متوقف ساختن یک جانبه آزمایش سلاح‌های هسته‌ای تصویب کرد و از دیگر کشورهای هسته‌ای جهان خواست تا به دولت شوروی بپیوندند. در قرار گفته می‌شد، که درصورت امتناع دیگر کشورها، دولت شوروی ناگزیر آزمایش‌های هسته‌ای را از سر خواهد گرفت.

سال ۱۹۵۹– اتحادشوروی خلع سلاح همگانی را مطرح کرد. یکی از مواد این طرح خواهان منع تولید سلاح‌های موشکی و از بین بردن ذخایر آن‌ها بود.

سال ۱۹۶۱– اتحادشوروی به‌منظور قطع مسابقه تسلیحاتی پیشنهاد زیر را درسازمان ملل متحد مطرح کرد: استعمال سلاح هسته‌ای منع و ازگسترش آن جلوگیری گردد، تبلیغ جنگ قدغن و بودجه‌های نظامی دولت‌ها در سطح موجود تثبیت شود، نیروهای خارجی از اراضی دیگر کشورها بیرون برده‌شوند، میان کشورهای‌عضو " پیمان ناتو " و " پیمان ورشو " قرارداد عدم تهاجم متقابل منعقد گردد، مناطق غیر اتمی ایجاد وتدابیر لازم برای کاهش خطرتهاجم غافلگیرانه اتخاذ شود.

سال ۱۹۷۱– دولت اتحادشوروی طرح مربوط به تشکیل کنفرانس جهانی خلع سلاح را به سازمان ملل متحد تسلیم‌کرد. در دسامبر همان سال مجمع عمومی سازمان ملل متحد قرارداد منع ۲ امحای سلاح میکربی را، که از جانب اتحادشوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی پیشنهاد شده‌بود، به‌تصویب رساند.

نمایندگان اتحادشوروی ودیگر کشورهای سوسیالیستی درمجمع عمومی سازمان ملل‌متحد سهم بزرگی در تهیه‌قراردادهایی نظیر قرارداد استفاده‌صلح‌آمیز از فضا، غیرنظامی‌اعلان کردن اعماق دریاها واقیانوس‌ها و غیره داشته‌اند. ولی این نیز مسلم است، که اکثر پیشنهادهای آن‌ها در زمینه خلع سلاح و تامین امنیت جامعه بشری با مقاومت‌لجوجانه‌دولت‌های امپریالیستی روبرو گردید و نتوانست تحقق یابد.

در اوایل دهه سال ۱۹۷۰ اوضاع بین‌المللی سخت متشنج بود. مسابقه تسلیحاتی با شدت هرچه‌تمام‌تر ادامه داشت و سلاح‌های هسته‌ای و موشکی هرچه بیشتر انباشته می‌شد. ایالات متحده امریکا در سال‌های ۱۹۷۰– ۱۹۶۵ بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار خرج تسلیحات کرده‌بود. در چنین شرایطی بیست‌وچهارمین کنگره حزب کمونیست اتحادشوروی (مارس – آوریل ۱۹۷۱) تشکیل شد. این کنگره نقطه عطفی درمبارزه در راه استقرار صلح در جهان بود. برنامه صلح تصویب شده در بیست‌وچهارمین کنگره حزب کمونیست اتحادشوروی طیف وسیعی از مسایل حاد

جامعه‌ٔ بشری‌را دربرمی‌گرفت که اهم‌آن‌ها به‌قراربر بود: ازبین‌بردن کانون‌های‌جنگ وکمک به حل‌وفصل سیاسی اختلافات برپایه‌احترام به حقوق حقه دولت‌ها و خلق‌های مورد تجاوز، خودداری از فشار و تهدید وتوسل به‌زور برای حل مسایل مورد اختلاف، تشکیل کنفرانس سراسری اروپا برای تامین امنیت جمعی، الغای هم‌زمان " پیمان ورشو " و " پیمان ناتو " و یا به عنوان اولین گام، انحلال سازمان‌های نظامی هردو پیمان، قدغن کردن سلاح‌های‌هسته‌ای، شیمیایی و میکربی، قطع آزمایش‌های هسته‌ای از طرف همه و در همه جا، ایجاد مناطق غیر هسته‌ای‌درجهان، تحقق خلع سلاح هسته‌ای از طریق تشکیل کنفرانس پنج دولت هسته‌ای (اتحادشوروی، ایالات متحده‌امریکا، جمهوری خلق چین، فرانسه و انگلستان)، قطع مسابقه‌ٔ تسلیحاتی، تشکیل کنفرانس جهانی بررسی مسایل خلع سلاح همگانی، برچیدن پایگاه‌های نظامی خارجی، کاهش نیروهای مسلح و تسلیحات در مناطقی که رویارویی‌نظامی به‌ویژه‌خطرناک است، کاهش‌هزینه‌های‌نظامی– دروهله‌ٔ نخست‌توسط‌دولت‌های‌بزرگ–، اجرای‌اکید تصمیمات‌سازمان ملل متحد در موردالغای رژیم‌های استعماری و مظاهر نژادپرستی و تمایزات نژادی، توسعه‌ٔ داوطلبانه همکاری دولت‌ها در حل مسایلی از قبیل محیط‌زیست، انرژی، توسعه‌ٔ ترابری و ارتباط، پیش‌گیری و ریشه‌کن کردن خطرناک‌ترین و شایع‌ترین بیماری‌ها، پژوهش واستفاده از فضا و اقیانوس‌ها (۵).

این بود برنامه جامع مبارزه در راه صلح و همکاری بین‌المللی، در راه آزادی و استقلال خلق‌ها، که به‌حق در جهان به برنامه پورش صلح اتحادشوروی مشهور شد. دفاع واقعی از منافع حیاتی جامعه‌ٔ بشری فقط برچنین پایه‌ای میسر بود.

در پیش‌برد برنامه‌صلح اتحادشوروی دو عامل عمده‌تاثیر زیادی‌داشت. یکی از این‌عوامل پیدایش وتجکیم جامعه‌کشورهای سوسیالیستی، اعتلای جنبش کارگری‌ونهضت‌های رهایی‌بخش بود. عامل‌مهم دیگردست‌آوردهای سریع اتحادشوروی در زمینه‌سلاح‌های هسته‌ای و وسایط انتقال آن‌ها بود، که نقشه امپریالیسم را برای دست‌یابی به " برتری مطلق " عقیم گذارد.

بدون شک چگونگی اوضاع بین‌المللی در خصلت مبارزه کشورهای سوسیالیستی در راه صلح، آزادی، پیشرفت اجتماعی و سوسیالیسم بی‌تاثیر نیست. تحمیل اصول سیاست همزیستی مسالمت آمیزبه امپریالیسم بدون مبارزه مستمر و پی‌گیر، بدون استفاده از تضادهای موجود بین کشورهای سرمایه‌داری و تضادهای داخلی هریک از این کشورهاامکان‌پذیر نمی‌بود. لنین، ضمن مبارزه در راه استقرار اصول همزیستی مسالمت‌آمیز در مناسبات بین‌المللی، قدرت اردوگاه مخالف را ارزیابی می‌کرد و استفاده‌از هرگونه تضاد منافع میان بورژوازی کشورهای مختلف و میان‌گروه‌های‌بورژوازی درون هرکشورراخاطرنشان می‌ساخت (۶).

گاه‌سوال می‌شود: آیا همزیستی مسالمت‌آمیز درمناسبات بین‌المللی، ماهیت‌امپریالیسم را تغییر می‌دهد؟ چنین تصوری باطل است. استقرار اصول همزیستی مسالمت‌آمیز درمناسبات بین‌المللی میان کشورهای دارای نظام اجتماعی گوناگون به هیچ‌وجه به معنی‌آن نیست که خصلت جهان‌خواری امپریالیسم منتفی شده است. آن چه تغییر بنیادی کرد، جهان و تناسب نیروها است. امپریالیست‌ها نیز در این جهان زندگی‌می‌کنند و ناگزیر باید تا اندازه‌ای به اراده ملت‌ها تن در دهند. وانگهی نبایدفراموش کرد، که سیاست خارجی هرکشوری در آخرین تحلیل عبارت‌است از " استفاده از ممکنات ".

دیدار رسمی رئیس جمهور امریکا از اتحادشوروی برای‌نخستین‌باردرتاریخ (درسال ۱۹۷۲) نمودار فشار افکارعمومی جهان و نشانگر شکست سیاست امپریالیستی " تکیه به‌زور " بود. سند

www.iran-archive.com

" مبانی مناسبات متقابل بین اتحادشوروی و ایالات متحده‌امریکا "، قرارداد تحدیدسیستم های دفاع ضد موشکی و موافقت‌نامه موقت در بارهٔ برخی‌اقدامات مربوط به محدود ساختن سلاح‌های تعرضی استراتژیک که در این دیدار به امضاء رسید، پیروزی بزرگی برای مبارزان راه صلح وتامین امنیت خلق‌ها بود.

در سال ۱۹۷۳ لئونید برژنف، دبیرکل حزب کمونیست اتحادشوروی‌ازایالات‌متحده‌امریکا دیدن کرد وقرارداد جلوگیری از جنگ هسته‌ای را با آن کشور به‌امضاء رساند. در همان‌سال مجمع عمومی سازمان ملل متحد، پیشنهاداتحادشوروی دایر به‌تقلیل‌بودجه‌های نظامی دولت های عضو دائمی شورای امنیت به میزان ۱۰ درصد واستفاده از بخشی از این مبلغ برای‌کمک به‌کشورهای رشدیابنده را تصویب کرد.*

در ژوئیه ـ اوت سال ۱۹۷۵، علی‌رغم مقاومت نیروهای ارتجاعی، کنفرانس امنیت اروپا در هلسینکی تشکیل و اعلامیه مهمی را به‌تصویب رساند. مضمون و محتوی این اعلامیه قبول‌اصول همزیستی مسالمت‌آمیز از جانب دول سرمایه‌داری در مناسبات بین‌المللی است. سران سیاسی و دولتی ۳۳ کشور اروپا و نیز دو کشور ایالات متحده‌امریکا و کانادا اصول زیر را به‌رسمیت شناختند: برابری تمام دولت‌ها برپایه استقلال و حقوق حاکمیت آن‌ها، از جمله حق انتخاب و تکامل نظام‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی خود، عدم توسل به‌زور و تهدید به آن، مصونیت مرزها، تمامیت ارضی دولت‌ها، حل‌وفصل صلح‌آمیز مناقشات، عدم‌مداخله در امور داخلی یکدیگر، احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، برابری خلق‌ها و حق آنان‌در تعیین سرنوشت خویش، همکاری بین دولت‌ها و انجام شرافتمندانه تعهدات خود طبق حقوق بین‌المللی.

سیاست همزیستی‌مسالمت‌آمیز، که طبق قراردادهای‌متعدد بین‌المللی به‌امپریالیسم تحمیل شده، خوش‌آیند جناح‌های تجاوزکار آن نیست. بسیارند محافل امپریالیستی‌که با تمام قوا می‌کوشند به دست‌آوردهای خلق‌ها در راه استقرار اصول همزیستی مسالمت‌آمیز در مناسبات میان دول با نظام‌های اجتماعی گوناگون خط بطلان کشیده و جهان را دوباره به‌سوی "جنگ سرد" سوق دهند.

ولی کشورهای سوسیالیستی هم‌چنان پرچم مبارزه در راه صلح و جلوگیری از فاجعه جنگ موشکی ـ هسته‌ای را به‌دست دارند. در ماه مه سال ۱۹۸۰ کنفرانس کشورهای عضو پیمان‌دفاعی ورشو، که با شرکت رهبران و سران دول کشورهای سوسیالیستی عضو پیمان، در ورشوپایتخت لهستان تشکیل شد، اعلامیه‌ای منتشر ساخت که نشانگر عزم راسخ این کشورها در حفظ صلح و امنیت جهانی است. در این اعلامیه از جمله آمده‌است: بزرگ‌ترین موفقیت در دوران ۲۵ساله فعالیت این پیمان دفاعی آن بود که در این دوران از درگیری جنگ جهانی جلوگیری به‌عمل آمد، در زمینه استحکام مبانی صلح پیشرفت‌هایی حاصل شد و به‌این افسانه که صلح، دوران تنفس میان دوجنگ است، پایان داده‌شد.

کشورهای سوسیالیستی عضو پیمان‌ورشو برای کسب برتری نظامی تلاش نمی‌کنند و هیچ‌گاه قصد نداشته و ندارند که در واردکردن نخستین ضربه هسته‌ای پیش‌قدم باشند، این کشورها درصدد برقراری کنترل نظامی‌خود برمناطقی از جهان و یا خطوط مواصلات بین‌المللی‌نبوده

* این تصمیم به‌علت کارشکنی ایالات متحده امریکا و چین تحقق نیافت.

و نیستند. کشورهای‌سوسیالیستی عضو پیمان ورشو برآنند که تعادل قدرت نظامی در سطوح هرچه‌پائین‌تری برقرار شود.

کشورهای عضو پیمان ورشو بار دیگر آمادگی خود را برای انحلال "پیمان‌ورشو"، به‌شرطی که دول غربی متقابلا " پیمان‌ناتو" را منحل سازند، اعلام داشتند. اعلامیه همه کشورهای اروپایی و جهان را به‌ادامه سیاست تنش زدایی و دفاع از صلح و همکاری‌های مسالمت‌آمیز فرا می‌خواند (۷).

"پیمان ورشو" که در ماه مه ۱۹۵۵ در شهر ورشو میان اتحادشوروی و دولت‌های‌دموکراتیک توده‌ای اروپا برای همکاری و کمک متقابل و درنتیجه خطری که تشکیل پیمان ناتو برای این کشورهابه‌وجود آورده‌بود، به امضاء رسید، طی ۲۵ سال موجودیت خود، عامل مثبت دراروپا بوده‌است. "پیمان ورشو" علاوه بر تفاوت‌ماهوی‌که‌با " پیمان ناتو" دارد (به‌علت‌تدافعی‌بودن آن)، این تفاوت اساسی‌راهم دارد که یک پیمان بسته نیست، به‌این معنی، که هردولت دیگری، صرف‌نظر از نظام اجتماعی‌اش می‌تواند به" پیمان ورشو" ملحق شود و اگر سیستم امنیت‌جمعی که خواست کشورهای سوسیالیستی است، در اروپا برقرار گردد، این پیمان قدرت قانونی خود را ازدست خواهد داد.

سیاست لنینی همزیستی‌مسالمت‌آمیز از دو سوی مورد تهاجم‌قرار گرفته‌است: اپورتونیسم "چپ" و ارتجاع بین‌المللی. اپورتونیسم " چپ" سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز را قبول ندارد و آن‌را نوعی " سازش" ایدئولوژیک با امپریالیسم، نفی مبارزه طبقاتی و خودداری از پشتیبانی از مبارزه انقلابی و نهضت های رهایی‌بخش، نفی وظیفه انترناسیونالیستی و بالاخره حفظ منافع " ابرقدرت‌ها" معرفی می‌کند. ارتجاع بین‌المللی با حمایت از این‌موضع اپورتونیسم " چپ" می‌کوشد از روند تنش‌زدایی ممانعت کرده و صلح جهانی رابه‌مخاطره اندازد. ارتجاع بین‌المللی سعی دارد سیاست همزیستی‌مسالمت‌آمیز را به عرصه مبارزه‌خلق‌ها در تعیین سرنوشت خویش بکشاند و حمایت اتحادشوروی و دیگرکشورهای سوسیالیستی راازاز نهضت‌های رهایی‌بخش ملی مانع تنش زدایی قلمداد کند.

همزیستی مسالمت‌آمیز و مبارزهٔ ایدئولوژیک. مبارزه درراه تنش زدایی و استقرار اصول همزیستی مسالمت‌آمیز در مناسبات بین‌المللی، ماهیت اجتماعی وبنیان‌جهان‌بینی‌سوسیالیسم وسرمایه‌داری‌را نمی‌تواند تغییر دهد. بین دو نظام اجتماعی متضاد سوسیالیسم وسرمایه‌داری پیکاری سخت و وقفه‌ناپذیر با تمام قدرت در جریان بوده، هست و خواهد بود. در این‌مورد کوچک‌ترین تردیدی نمی‌تواندباشد. حرف بر سر آن‌است که این پیکار در چه زمینه‌هاو از چه راه‌هایی بایدادامه‌یابد: یادرزمینه‌های‌مسابقه‌اقتصادی‌ومبارزه‌ایدئولوژیک‌وازراه‌های‌مسالمت آمیز و یا در زمینه‌های مسابقه تسلیحاتی و جنگ " سرد" و از راه‌های غیرمسالمت‌آمیز.

اتحادشوروی و دیگرکشورهای سوسیالیستی و نیز احزاب کمونیستی و کارگری برآنند که دست‌یابی به تنش زدایی درعرصه بین‌المللی فقط بر پایهٔ انگیزه‌های‌سیاسی‌تحقق‌پذیرنیست، بلکه عوامل دیگری نیز در این زمینه موءثرند و باید درنظر گرفته شوند. این عوامل عبارتند از: تغییر تناسب نیروهای طبقاتی به‌سود سوسیالیسم و پیشرفت اجتماعی، گسترش مبادلات‌در عرصه‌های اقتصادی و علمی ـ فنی و فرهنگی، گسترش نهضت‌های رهایی‌بخش ملی و مبارزه‌ضد امپریالیستی. بنابراین کشورهای سوسیالیستی و نیروهای انقلابی می‌کوشند که مبارزه تاریخی میان دو سیستم اجتماعی متضاد به مجرای مناسبات مسالمت‌آمیز، به عرصه‌های اقتصادی،

www.iran-archive.com

اجتماعی و فرهنگی سوق داده شود، نه به‌عرصه نظامی، که می‌تواند جهان را دچار فاجعهٔ بزرگی سازد. این یگانه شیوه معقول و منطقی برخورد به مسئله همزیستی مسالمت‌آمیز است.

ناگفته روشن است، که در این‌جا بحث برسر همزیستی‌مسالمت‌آمیز در عرصه ایدئولوژی نیست و نمی‌تواند باشد. مبارزه مسالمت‌آمیز دو نظام متضاد در آخرین تحلیل اثبات‌برتری نظام سوسیالیستی و ایدئولوژی مارکسیستی- لنینیستی بر نظام سرمایه‌داری وایدئولوژی آن است. این مبارزه از نخستین روز انتشار "مانیفست حزب کمونیست" تا کنون ادامه داشته ودر آینده نیز با حدت وشدت هرچه‌بیشتر ادامه خواهد داشت. این یک قانونمندی عینی است و تابع اراده و ذهن احدی نیست.

دست‌آوردهای عظیم سوسیالیسم واقعاً" موجود برتری نظام‌سوسیالیستی و ایدئولوژی مارکسیستی- لنینیستی را بر نظام سرمایه‌داری و ایدئولوژی سرمایه‌داری نشان داده‌است. همزیستی مسالمت‌آمیز امکان آن‌را فراهم خواهد ساخت که برتری زندگی سوسیالیستی بیش از پیش در معرض قضاوت افکار عمومی جهان قرار گیرد.

مسابقه تسلیحاتی، که به ابتکارامپریالیسم به‌سرکردگی امپریالیسم امریکا آغاز شده، سالیانه مبالغ سرسام‌آوری را می‌بلعد. استقرار اصول همزیستی‌مسالمت‌آمیز در مناسبات بین‌المللی و گسترش دامنه آن از عرصه‌سیاسی به‌عرصه‌نظامی در زمینهٔ‌کاهش تسلیحات استراتژیک و غیراستراتژیک، امکان‌آن‌راخواهد داد، که‌کشورهای سوسیالیستی بتوانند توان اقتصادی خود را افزایش داده ومالاً" سطح زندگی مادی و معنوی زحمتکشان را به‌سرعت ارتقاء‌بخشند. کاهش هزینه‌های نظامی موجب آن خواهد شد،که سهم قابل ملاحظه‌ای از هزینه‌های نظامی در خدمت رشد اقتصادی کشورهای رشدیابنده‌قرار گیرد و به‌آن‌ها در دست‌یابی به‌استقلال اقتصادی یاری دهد و بدین‌سان در تناسب نیروها در عرصه‌بین‌المللی تغییر محسوسی به‌سود نیروهای‌صلح، آزادی، پیشرفت اجتماعی و سوسیالیسم به‌وجود آید.

می‌توان گفت، که در این مدت برقدرت اقتصادی امپریالیسم هم افزوده خواهد شد. این درست است، ولی نباید فراموش کرد، که سیاست‌همزیستی مسالمت‌آمیز قانونمندی‌های تکامل جامعه سرمایه‌داری را از میان نمی‌برد و وقفه‌ای دربحران‌های دوره‌ای آن ایجادنمی‌کند. بحران عمیق و همه‌جانبه‌ای که جهان سرمایه‌داری با آن‌روبرو است در۳۵سال‌اخیرسابقه‌ندارد. بحران انرژی، بحران ارزی، بحران اقتصادی، بحران سیاسی، بحران ایدئولوژیک، بحران فرهنگی و بحران معنوی دامن‌گیر جامعهٔ سرمایه‌داری، بحران میان امپریالیسم‌وکشورهای رشدیابنده و نیز تشدید تضاد میان دول پیشرفته سرمایه‌داری در جهت تضعیف مواضع‌امپریالیسم‌عمل می‌کنند.

برخلاف آن‌چه در نظام‌سرمایه‌داری می‌گذرد، تلفیق دست‌آوردهای انقلاب علمی ـ فنی با اصول اقتصادی- اجتماعی برنامه‌ای سوسیالیستی عامل تسریع کنندهٔ نیرومند برای پیشرفت است و پیروزی نهایی سوسیالیسم را در پیکار تاریخی با سرمایه‌داری تضمین می‌کند. تشدید فشار ایدئولوژیک بورژوازی و فعالیت روبه‌فزونی رویزیونیسم نیز از این‌جا ناشی می‌شود. زیرا آن‌ها به‌خوبی واقفند، که تنش‌زدایی زمینه‌های نوینی برای آشنایی توده‌های انبوه مردم‌خارج از کشورهای سوسیالیستی با دست‌آوردها و ارزش‌های معنوی جامعه سوسیالیستی پدیدمی‌آورد.

پوشیده‌نیست که سران دول امپریالیستی اصل همزیستی مسالمت‌آمیز را مانند کالایی به حراج گذارده بودند. آن‌ها از کشورهای سوسیالیستی می‌خواستند، که در مقابل قبول اصل همزیستی مسالمت‌آمیز از طرف کشورهای امپریالیستی،کشورهای سوسیالیستی هم در زمینهٔ

ایدئولوژی به گذشت‌هایی تن در دهند. پاره‌ای از مبلغین امپریالیسم با تکیه به‌افسانه‌ای‌به‌نام نیازمبرم دول سوسیالیستی به" تکنولوژی غرب" در صدد تحمیل نظرات خود بودند. رویداد های دهه اخیر نشان داد که کشورهای سوسیالیستی به هیچ‌یک از این خواست‌ها تن درندادند و مبارزه در عرصه ایدئولوژی را نه‌تنها کاهش ندادند، بل تشدید هم کردند.

کشورهای سوسیالیستی با مبارزه سرسخت و پی‌گیر در راه صلح و اثبات این‌که سوسیالیسم و صلح تفکیک ناپذیرند، افسانه" تجاوزکاری کمونیسم" را، که ساخته و پرداخته امپریالیسم است فاش می‌سازند و بدین‌سان به تحکیم اتحاد نیروهای سوسیالیسم و نهضت رهایی‌بخش‌ملی یاری می‌کنند. از بین‌بردن موانع اتحاد این دو جریان انقلابی‌نقش‌مهمی‌درمبارزه‌ایدئولوژیک میان دو نظام متضاد دارد.

عناصر گوناگون چپ‌نما و چپ‌گرا از مائوئیست‌ها گرفته تا تروتسکیست‌ها نیز آب‌به‌آسیاب امپریالیسم می‌ریزند. این گروهک‌ها، که دیالکتیک تلفیق همکاری و مبارزه را نمی‌فهمند ویا نمی‌خواهند بفهمند و از درک ویژگی‌های لحظه، یعنی جلوگیری از فاجعه جنگ هسته‌ای شانه خالی می‌کنند، در صف واحدی با امپریالیسم علیه کشورهای سوسیالیستی مبارزه می‌کنند.

عمل‌کرد رهبران چین نمونه‌بارزی در تایید این نظراست. آن‌ها که عملاً" خود را درصف مخالفان سوسیالیسم و کمونیسم قرارداده‌اند، درپیوند مستقیم با امپریالیسم و مرتجع‌ترین نیروهای ضدکمونیست، یعنی مبلغین" جنگ سرد" تهمت‌هایی‌نظیر " سازش شوروی وامریکا" و یا "سازش دو ابرقدرت" را اشاعه می‌دهند. انگیزه رهبران چین از این‌گونه‌لفاظی‌های‌بی‌معنی ترس از تحکیم اصول همزیستی مسالمت‌آمیز است.

کلیه‌قراردادها و موافقت‌نامه‌هایی که میان اتحادشوروی و ایالات متحده‌امریکا به‌امضاء رسیده در معرض قضاوت افکار عمومی جهان قرار دارد. هدف از این قراردادها، چنان‌که از متون آن‌ها پیدا است کاهش و سپس از بین‌بردن خطر درگیری نظامی میان اتحادشوروی و ایالات متحده‌امریکا است، که به‌منزله آغاز جنگ موشکی ـ هسته‌ای جهانی است.

رهبران پکن که‌اصول مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری را زیرپاگذارده‌اند و به‌سرعت در باتلاق ناسیونالیسم و شوونیسم عظمت‌طلبانه و هژمونیسم فرو می‌روند همکاری نظامی با ایالات‌متحده امریکا را هدف عمده‌خود قرارداده‌اند.

درشرایط همزیستی مسالمت‌آمیز، اپورتونیسم راست هم بر شدت فعالیت خود افزوده است ومی‌کوشد ایدئولوژی رفرمیستی را جایگزین مارکسیسم- لنینیسم سازد. نظرات سیاسی و ایدئولوژیک رفرمیسم و مائوئیسم از هدف واحدی پیروی می‌کنند که عبارت‌است از ایجاد تفرقه درصفوف نهضت جهانی کمونیستی و کارگری و تحریف افکار عمومی از هدف‌های مبارزه‌در راه صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز.

تنش‌زدایی و مبارزه طبقاتی در جهان سرمایه‌داری. این‌که می‌گویند مبارزه در راه صلح و همزیستی‌مسالمت‌آمیز نبرد طبقاتی در جوامع سرمایه‌داری راتضعیف می‌کند، افسانه‌ای بیش نیست. همزیستی مسالمت‌آمیز به‌معنی اعلام صلح طبقاتی نیست،بلکه‌برعکس‌شرایط‌لازم‌رابرای مبارزه زحمتکشان فراهم می‌سازد. همزیستی مسالمت‌آمیز،که‌تنظیم‌کننده‌مناسبات‌میان‌کشورهای دارای نظام اجتماعی متضاد به‌قصد استقرار موازین دموکراتیک، برابر وعادلانه و حق تعیین سرنوشت خلق‌ها در انتخاب آزادانه نظام‌اجتماعی ـ اقتصادی و نیز جلوگیری از صدور ضد انقلاب است، با فراهم‌آوردن امکانات لازم برای مبارزه ضدامپریالیستی و ضدانحصارهای تک

www.iran-archive.com

ملیتی وچند ملیتی، راه را برای رسیدن به هدف‌های کوتاه‌مدت و درازمدت طبقه‌کارگر وحل مسایل مبرم طبقاتی هموار می‌سازد.

مارکسیسم مخالف جنگ‌های غارتگرانه ای است که " خون انسان‌ها را می‌ریزد و ثروت‌های خلق رابباد می‌دهد " و از چنان سیاست خارجی دفاع می‌کند که جهت اساسی آن مخالفت با جنگ است. مبارزه در راه اتخاذ چنین سیاستی " بخشی از مبارزه کلی در راه آزادی طبقه کارگر است " (۸).

تصور این‌که همزیستی مسالمت‌آمیز و سیاست تنش زدایی تضاد عمده نظام سرمایه‌داری، یعنی تضاد بین کار وسرمایه را از بین می‌برد و این نظام استثمارگر را از برخوردهای اجتماعی مصون می‌دارد، اشتباه نابخشودنی است. فقط سفسطه‌گران می‌توانند چنین نزهایی را اشاعه دهند. هیچ نیرویی قادر به جلوگیری از بسط و تکامل روند انقلابی در جوامع سرمایه‌داری نیست و نمی‌تواند باشد. آن‌جا که استثمار فرد از فرد وجود دارد، مبارزه طبقاتی اجتناب ناپذیر است. اگر جز این بود، کشورهای امپریالیستی با این حدت و شدت علیه تشنج‌زدایی و همزیستی مسالمت‌آمیز اقدام نمی‌کردند.

جدول زیر نمودار بارزی از گسترش مبارزه اعتصابی کارگران و زحمتکشان در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در شرایط تنش زدایی نسبی درسال‌های اخیراست.

جنبش اعتصابی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری (۹)

نام کشور	سال ۱۹۷۵		سال ۱۹۷۷	
	تعداداعتصاب‌ها	تعدادکارگران شرکت‌کننده‌در اعتصاب، به هزارنفر	تعداداعتصاب‌ها	تعدادکارگران شرکت‌کننده در اعتصاب، به‌هزارنفر
ایالات‌متحده‌امریکا	۵۰۳۱	۱۷۴۶	۵۶۰۰	۳۳۰۰۰
انگلستان	۲۲۸۲	۸۰۸	۲۷۰۳	۱۱۶۵
آلمان غربی	—	۳۵	—	۳۴
ایتالیا	۳۶۰۱	۱۴۱۰۹	۳۳۰۸	۱۳۸۰۲
فرانسه	۳۸۸۸	۱۸۲۷	۳۳۰۲	۱۹۱۹
ژاپن	۳۳۹۱	۲۷۳۲	۱۷۱۲	۱۵۱۸

تعدادکارگران شرکت کننده در اعتصاب فقط در شش کشور پیشرفته سرمایه‌داری از ۲۱/۲ میلیون نفر در سال۱۹۷۵ به۵۱/۴ میلیون نفر در سال ۱۹۷۷ رسید و در سال ۱۹۷۸ تعدادآن‌ها متجاوز از ۵۰ میلیون نفر بود. و این مؤید آن‌است که عدم لیاقت دولت‌های بورژوایی در سروسامان دادن به معضلات اجتماعی ــ اقتصادی جامعه، تضاد در جهان سرمایه‌داری راژرف‌تر و مبارزه طبقاتی را حادتر می‌سازد. افزایش سریع تعداد شرکت‌کنندگان در اعتصاب‌ها بیانگر

آن‌است که همزیستی مسالمت‌آمیز شرایط مساعدتری برای مبارزه‌طبقه کارگر در راه بهبود وضع زندگی و گسترش حقوق‌دموکراتیک پدید می‌آورد.

همزیستی مسالمت‌آمیز و " جهان سوم ". برخورد به معضل مهم صلح، تامین امنیت،خلق‌ها و خلع سلاح همگانی به‌مثابه نوعی " قواعدبازی" بین قدرت‌های بزرگ در عرصه‌بین‌المللی و یا چنانچه محافل ارتجاعی و اپورتونیسم " چپ " رواج می‌دهند به‌مثابه " تفاهم ابرقدرت‌ها برای تقسیم جهان به‌منطقه نفوذ" به معنای تحریف‌واقعیت‌ها و ساده‌کردن معضلات جهانی است.

متاسفانه باید گفت، که در این اواخر تعبیرهای ناصحیحی از این قبیل در صفحات روزنامه‌های کشورما نیز رؤیه‌فزونی گذارده است. مثلا"، نویسنده‌ای با استفاده از عدم آگاهی خوانندگانش، وجود عروسک‌هایی نظیر نگودین‌دیم (ویتنام)، محمدرضاپهلوی (ایران)، سوهارتو (اندونزی)، خانواده سعودی (عربستان) و هاشمی (اردن) را که‌محصول‌دوران "جنگ سرد " و مخلوق دکترین‌های مبارزه با " خطر کمونیسم " بوده و هستند ،ازجمله " معاصی کبیره" دوران همزیستی مسالمت آمیز می‌شمارد و حیرت‌انگیزتر آن‌که در ایجاد این‌گونه رژیم‌های دیکتاتوری اتحاد شوروی را متهم می‌سازد. این آقای‌نویسنده پا را فراتر گذارده و پس از اشاره به تحقق اصول همزیستی مسالمت‌آمیزمی‌افزاید : " . . . شوروی در این بازی چین را از دست داد و غرب را بر او ترجیح" داد (۱۰). و این " تحلیل سیاسی " روزی به خوانندگان ارائه می‌شود، که مطبوعات، خبر همکاری نظامی چین و ایالات متحده امریکا را با حروف درشت‌منتشر می‌سازند. مثلا" ، "اطلاعات" از قول خبرگزاری فرانسه‌می‌نویسد : " یک منبع آگاه در واشنگتن گفت همکاری نظامی چین و امریکا مهم‌ترین مسئله‌ای است که در مذاکرات معاون اول نخست‌وزیر چین با مقام‌های امریکایی‌مورد بررسی قرار خواهد گرفت " (۱۱).

و یا نویسنده دیگری با استفاده بی دریغ از اصطلاحات مائوئیستی نظیر " سوسیال امپریالیسم شوروی" ، بدون ارائه کوچک‌ترین مدرک و دلیل معقول و مقبول می‌نویسد که "شوروی در پی منافع خود است، هرچند ادعای دفاع از جنبش‌های آزادی‌بخش راهم دارد . . . " (۱۲).

این نوشته‌ها را چگونه باید تعبیر و تفسیر کرد؟ اتحاد شوروی و دیگرکشورهای‌سوسیالیستی نه‌درحرف، بل در عمل ثابت کرده‌اند که در شرایط تنش زدایی‌نیز مانندگذشته‌باعزمی‌راسخ از نهضت‌های‌رهایی‌بخش ملی و جنبش‌های ضدامپریالیستی ،حتی‌درمواردی که شکل نظامی به‌خود گرفته‌اند، حمایت و پشتیبانی کرده‌اند. چه کسی می‌تواند منکر کمک‌های بی‌شائبه و سترگ اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی به خلق‌های ویتنام، لائوس، کامبوج، آنگولا ،موزامبیک، زیمبابوه و دیگر مبارزانی گردد، که علیه استعمار و امپریالیسم به‌پا خاسته‌اند. مگر این اتحاد شوروی نیست که به خلق‌های کشورهای عربی که از جانب اسرائیل و همدستان امپریالیستی اش مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، کمک همه جانبه نظامی کرده و می‌کند؟ همین چندی پیش بود که سران دولت‌های عضو پیمان دفاعی ورشو در آخرین نشست خود به مناسبت ۲۵ امین سال‌تشکیل آن برای چندمین بار از حقوق مسلم مردم ایران در مقابل تجاوز امپریالیسم امریکادفاع‌کردند. در اعلامیه‌ای که به این مناسبت منتشر شد از جمله چنین می‌خوانیم : "شرکت‌کنندگان‌درکنفرانس پیمان ورشو از حقوق مسلم مردم ایران در تعیین مستقلانه سرنوشت و راه پیشرفت آینده خود، بدون هرگونه مداخله خارجی، پشتیبانی می‌کنند " . و سرانجام در شرایط همزیستی مسالمت آمیز بود که بسیاری از کشورها به استقلال سیاسی رسیدند.

کنفرانس کشورهای عضو پیمان ورشو تجاوز نظامی و عملیات خراب‌کارانه‌اخیرایالات‌متحده-

www.iran-archive.com

امریکا علیه ایران را باقاطعیت محکوم کرد و آنرا به‌مثابه یک اقدام خشن مداخله در امور داخلی ایران و نقض حق حاکمیت این کشور توصیف نمود.

وانگهی مردم ایران‌فراموش نکرده‌اندکه درآستانه اوج انقلاب، زمانی‌که امپریالیسم امریکا می‌رفت تا با دخالت مستقیم آنرا تهدید کند، اتحادشوروی بدون توجه به مناسبات خود با ایالات متحده امریکا، بدون ذره‌ای تردید از زبان دبیرکل حزب کمونیست و رئیس شورای عالی لئونید برژنف شدیدا" به وی هشدار داد.

واقعیات را باید آن‌چنان که هست در معرض قضاوت افکار عمومی قرار داد. خلق‌های‌کشور های " جهان‌سوم " که دچار مشکلات عظیمی هستند به تحکیم سیاست تنش زدایی و دورنمای قطع مسابقه تسلیحاتی و خلع سلاح همگانی امیدهای فراوانی بسته‌اند. این امر تصادفی‌نیست: زیرا همزیستی‌مسالمت آمیزو تحقق خلع سلاح می‌تواند به این کشورها در رهایی از واپس‌ماندگی اقتصادی ــ اجتماعی و دست‌یابی به استقلال اقتصادی و پیشرفت اجتماعی کمک‌های ارزنده‌ای کند.

به‌موجب آماری‌که "یونسکو" به مناسبت سال جهانی کودک منتشر ساخت، کودکان ۳۶ درصد (۱/۶میلیارد نفر) جمعیت کل جهان را تشکیل می‌دهند. از این عده۶۰۰ میلیون نفر در فقر به‌سر می‌برند، ۲۰۰ میلیون نفر از نیازهای اولیه زندگی محرومند، ۸۰۰ میلیون کودک در ۱۰۹ کشورجهان که در مناطق روستایی زندگی می‌کنند، فاقد وسایل اولیه زندگی هستند و بالاخره هر سال ۱۰ میلیون کودک از گرسنگی می‌میرند.

آمارهای سازمان ملل متحد حاکی‌است که هم‌اکنون در جهان ۸۰۰ میلیون نفر بی‌سواد است و نیم‌میلیارد انسان به گرسنگی مزمن دچارند، بدون این‌که بخواهیم وارد کلیه مسایلی شویم که دربرابر کشورهای "جهان‌سوم" مطرح است، ما فقط روی گروهی‌از مسائل تکیه‌می‌کنیم که‌نشانگر پیوند مستقیم میان مبارزه در راه صلح، تنش زدایی و خلع سلاح با مبارزه در راه‌تسریع رشد اقتصادی ــ اجتماعی و فرهنگی این کشورها است.

مسابقه تسلیحاتی یکی از عظیم‌ترین مسایلی است که تاکنون بشریت با آن مواجه شده است. طبق آمارمنتشره ازجانب مرکز بین‌المللی صلح در استکهلم، درحال حاضر در هر ثانیه ۱۵ هزار دلار برای تسلیحات خرج می‌شود و هزینه‌های نظامی در جهان درسال ۱۹۷۹ به۴۸۰ میلیارد دلار بالغ شد. از سال۱۹۴۹ تا سال ۱۹۷۸ فقط کشورهای عضو" پیمان ناتو" مبلغ سرسام‌آور دو تریلیون و پانصدوهشتادوهشت میلیارد دلار صرف هزینه‌های نظامی کرده‌اند. هزینه نظامی‌کشورهای " جهان سوم " در فاصله سال‌های ۱۹۷۴ــ ۱۹۶۰ سه‌برابر شد و درسال ۱۹۷۴ به ۳۹ میلیارد دلار بالغ گردید. این کشورها سه‌برابر پولی که به‌عنوان " کمک "دریافت می‌دارند، صرف هزینه‌های نظامی‌می‌کنند. در دهه سال ۱۹۷۰ در حالی‌که میانگین سالیانه آهنگ رشد هزینه نظامی در جهان از ۲/۶ درصد تجاوز نمی‌کرد، این شاخص در کشورهای رشد یابنده به ۱۰/۳ درصد رسید (۱۳).

هزینه‌های سنگین نظامی یکی از علل عمده‌مستقیم و غیرمستقیم رنج و عذاب، فقر و فلاکت‌صدها میلیون نفر از مردم کشورهای " جهان‌سوم " است. به‌موجب‌آمار سازمان ملل متحد فقط ۸ میلیارد دلار برای تغذیه میلیون‌ها انسانی که از گرسنگی تلف می‌شوند و یا زندگی نیمه گرسنه‌دارند، کفایت می‌کرد. به‌نظر کارشناسان برای ریشه‌کن کردن مالاریا در جهان فقط نیازبه ۴۵۰ میلیون دلار است و این کمتر از نصف مبلغی است که روزانه در جهان خرج تسلیحات می‌شود.

طبق محاسبه کارشناسان با ۱۰۰میلیارد دلار، یعنی یک‌پنجم مبلغی که سالیانه صرف هزینه‌های نظامی می‌شود می‌توان موءسسات زیر را احداث کرد:

ــ ۳۰۰ نیروگاه حرارتی به‌ظرفیت هریک ۱۲۰ هزارکیلووات.
ــ ۳۰۰ پالایشگاه به‌ظرفیت هریک ۳ میلیون و ۲۵۰ هزار تن.
ــ ۲۰۰ کارخانه تولید کائوچوی مصنوعی هریک به‌ظرفیت۲۵ هزارتن.
ــ ۱۰۰۰ کارخانه کود شیمیائی.
ــ ۱۶۰۰ کارخانه قند قادر به تولید میزان قندی که در سراسر جهان در سال۱۹۵۶ تولید می‌شد.

بدون تردید حرف فقط‌بر سر هزینه ۵۰۰ میلیارد دلاری نیست، که سالیانه‌خرج‌تسلیحات می‌شود. طبق آمار سازمان ملل متحد هم‌اکنون۶۰ میلیون نفر از ماهرترین و کاراترین نیروی کار در رشته‌های صنایع نظامی فعالیت می‌کنند. تقریبا" $\frac{1}{4}$ کل دانشمندان و مهندسین جهان در مجهزترین آزمایشگاه‌ها در رشته‌های مربوط به تسلیحات سرگرم کارند، که مانع پیشرفت‌علم‌وفن در رشته‌های غیر نظامی است.

مسابقه تسلیحاتی مقادیر عظیمی مواد خام کمیاب و ذخایر سوخت و انرژی را می‌بلعد. علاوه بر این بخش قابل ملاحظه‌ای از این مواد به عنوان ذخیره استراتژیک برای دوران جنگ نگاه‌داری می‌شود. مثلا"، در ایالات متحده‌امریکا این قبیل مواد خام برای سه سال ذخیره می‌شود و ارزش آن‌ها در سال ۱۹۷۶ به ۷/۴ میلیارد دلار بالغ بود. و این در شرایطی است، که‌جهان با کمبود مواد خام و سوخت روبرو است.

اگراین همه ثروت حیف و میل شده برای تسلیحات، صرف تولید مادی می‌شد، در زمان کوتاهی امکان آن بود، که اقتصاد کشورهای‌رشدیابنده را به سطح کنونی رشد اقتصادی‌کشورهای پیشرفته‌رساند.

محافل امپریالیستی با جلب کشورهای رشد یابنده به مسابقه تسلیحاتی، صدورمیلیاردها دلار اسلحه به این کشورها و تحریک دول نواستقلال برعلیه یکدیگر تلاش دارند این کشورهارا با زنجیرهای تازه نواستعماری وابسته خود کرده‌ومانع از احراز استقلال کامل آن‌ها گردند.

رهبران چین نیز که با پیروی از نظریه غیرطبقاتی و ضدمارکسیستی "سه‌جهان"دراقدامات سیاسی خود به همکاری مستقیم باکشورهای امپریالیستی پرداخته است. از اقدامات ارتجاعی و میلیتاریستی در مناطق مختلف جهان پشتیبانی می‌کند.

در میان مسایلی که کشورهای "جهان‌سوم" با آن روبرو هستند، انتخاب راه رشداقتصادی ــ اجتماعی هسته مرکزی مناسبات این کشورها را با امپریالیسم تشکیل می‌دهد. "جنگ سرد" به امپریالیسم امکان آنرا می‌داد، که باگماردن دست نشاندگان خود برراس دولت‌ها، اراده خویش رابه آنان تحمیل کند. استقرار اصول همزیستی مسالمت‌آمیز در مناسبات بین‌المللی این حربه را ازدست امپریالیسم بیرون می‌آورد و به خلقها در راه تعیین سرنوشت و انتخاب‌راه‌تکامل‌اجتماعی کمک می‌کند. سرنگونی رژیم‌های استبداد سلطنتی درافغانستان، اتیوپی و ایران نمونه‌های برجسته‌ای در تایید این حقیقت است. دردوران‌همزیستی‌مسالمت‌آمیز و موفقیت نسبی تنش‌زدایی بود، که کشورهایی نظیر آنگولا، موزامبیک، گینه‌بیسائو، زیمبابوه، لائوس، کامبوچیا و ویتنام جنوبی توانستند آزادانه نظام‌های موردپسند خلقهای خود را انتخاب کنند. جالب است، که‌در کلیه این موارد، مبارزان راه استقلال و آزادی ازحمایت معنوی وکمک مادی ونظامی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی بهره‌مندبودند.

www.iran-archive.com

ضمن تشریح هدف‌های واقعی سیاست امپریالیسم نسبت به کشورهای رشدیابنده و ازآن‌جمله تحمیل مسابقه تسلیحاتی، که رشد اقتصادی وسیاسی و اجتماعی آنها را کند وحتی متوقف‌می‌سازد باید، یادآورشد، که‌چنین سیاستی اغلب درپس پرده‌ادعاهای‌اتهام‌آمیزمحافل‌ارتجاعی‌سرمایه‌داری و مائوئیست‌ها درباره وجود "خطری" که گویا ازجانب اتحادشوروی امنیت کشورهای درحال رشد را تهدید می‌کند، دنبال می‌گردد. اما این‌گونه ادعاها با این‌که هنوز هم می‌تواند روی این و یا آن شخصیت و یاگروهی ازسیاستمداران ملت‌گرا موءثر واقع شود، بیش‌ازپیش در انظارتوده‌های وسیع مردم اعتبار خود را ازدست می‌دهد. خلق‌های کشورهای درحال رشد می‌بینند که‌این اتحاد شوروی است که پیش‌آهنگ برقراری مناسبات بین‌المللی باکیفیتی نو و مبتنی براصول‌برابری حقوق، منافع متقابل، عدم مداخله در اموردا‌خلی و مراعات استقلال می‌باشد. این مناسبات به بسیاری از کشورهای نواستقلال کمک می‌کند، که در شرایط صلح وامنیت، استقلال خود را حفظ نمایند، اقتصاد و فرهنگ ملی خویش را رشد وتوسعه دهند و به واپس ماندگی قرون که زائیده‌ء استعمار و نواستعمار است، پایان بخشند.

اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی، برخلاف کشورهای امپریالیستی، رشد وگسترش روابط‌اقتصادی خود با "جهان سوم" را به هیچ‌گونه شرط سیاسی مشروط نمی‌کنند و تبعیضی نسبت به آنها قائل نمی‌شوند.

به‌جرات می‌توان گفت، که بدون کمک‌ها وپشتیبانی سیاسی و اقتصادی و نظامی و معنوی از جانب جامعه کشورهای سوسیالیستی و مقدم برهمه اتحاد شوروی کشورهای نواستقلال درحال رشد قادر نبودند درمقابل فشارهای امپریالیستی ایستادگی کنند و بسیاری از آنها حتی نمی‌توانستند به سطح کنونی رشد اقتصادی نائل آیند.

روشن است، که خطرواقعی برای امنیت کشورهای "جهان سوم" رابایداصولا "درجای دیگری جستجو کرد. با وجود آن‌که در اثرفشار نیروی جنبش رهائی‌بخش ملی در شرایط کاهش‌وخامت بین‌المللی، امپریالیسم ناگزیر به عقب‌نشینی در این یا آن منطقه گردید، سرشت‌آن‌تغییرنیافته، بنابراین گرایش آن به تجاوز و خطرمداخلات نظامی امپریالیستی و استفاده از نیروی نظامی هم همچنان وجود دارد.

ج. چیز مدیر مجله "فورین آفرس" درتحلیلی‌که در روزنامه "نیویورک تایمز" انتشار داد، به نشانه‌های بسیاری در این‌مورد توجه کرده است. وی می‌نویسد که احتمال دارد تعهدات ایالات متحده آمریکا از چارچوب آن شکل‌های دیپلماسی و اقتصادی و دیگر اشکال مداخله دراموردا‌خلی کشورهای دیگر که درگذشته عمل می‌شد، فراتر رود. به نوشته وی، لزومی ندارد که بهانه برای مداخله در امور دیگر کشورها مانند گذشته بهانه‌هایی ازقبیل تمایل به جلوگیری از "توسعه‌طلبی کمونیسم به مقیاس جهانی" باشد. ج. چیز با اتکاء به‌نظریه "وابستگی متقابل" وباتوجه به وابستگی روزافزون ایالات متحده آمریکا به ذخایر مواد خام کشورهای درحال رشد، به این‌نتیجه رسیده است که ازنقطه نظر ایالات متحده آمریکا وحشت دربرابر ازدست‌دادن منابع موادخام بیش از هرچیز می‌تواند انگیزه مداخله نظامی باشد. بنا به‌گفته وی، در شرایط‌کمبود منابع مواد خام مداخله نظامی می‌تواند حتی به‌آسانی به مسئله‌ای که مورد خواست کنگره است تبدیل شود وتنها نتیجه اقدامات قوه مجریه کشورنباشد.

آنچه امروز درکشورما، در حوزه خلیج فارس و منطقه اقیانوس هند می‌گذرد تحقق این‌تئوری درعمل است. این سیاست امپریالیسم را نمی‌توان ونباید ازنظر دورداشت. دراوضاع‌بغرنج‌کنونی بین‌المللی، که مبارزه ضدامپریالیستی ابعاد گسترده‌تری به‌خود می‌گیرد، تعیین موضع سیاسی

صحیح و منطبق با منافع ملی، حساس و تعیین‌کننده‌است. اتحاد نیروهای ضدامپریالیستی شرط عمده پیروزی درمبارزه است. کشورهای سوسیالیستی بنا به ماهیت طبقاتی در صف مقدم این جبهه قرار دارند. به‌همین سبب، امپریالیسم و ارتجاع و همگام با آن‌ها مائوئیست‌ها می‌کوشندکه نهضت‌های رهائی‌بخش را از متحدین بالقوه آنها، یعنی اتحادشوروی ودیگرکشورهای‌سوسیالیستی جدا سازند. تجارب تاریخی موءید آنستکه آنجا، که امپریالیسم به جدائی نیروها موفق گردیده، نهضت با شکست مواجه‌شده است. در آینده نیز جز این نخواهد بود. لذا، سیاستمداران در کشورهای "جهان سوم"، قبل از اتخاذ هرتصمیمی باید درباره رویدادهای بین‌المللی عمیقا" بیاندیشند. اشتباه در سیاست خارجی همیشه با عواقب وخیم درعرصه داخلی توام بوده‌است.

بیست وپنجمین کنگره حزب کمونیست اتحادشوروی در برنامه ادامه مبارزه به‌خاطر صلح و تامین امنیت جامعه بشری خواهان اقدامات جدی به‌منظور تشکیل کنفرانس جهانی ویژه‌خلع سلاح، عقد پیمان جهانی درباره احتراز از به‌کاربردن زور درمناسبات بین‌المللی، الغای کامل بازمانده‌های سیستم ستم استعماری، پایان دادن به تجاوز به برابری حقوق و استقلال خلق‌ها، ازبین‌بردن همه‌گانون‌های استعمار و نژادگرائی، الغای تبعیض و هرگونه موانع مصنوعی دربازرگانی‌بین‌المللی، برطرف ساختن تمام مظاهر نابرابری حقوق و بهره‌کشی‌درمناسبات‌اقتصادی‌بین‌المللی‌گردید (۱۴).

این خواستها درمجموع خود همان کلید حل مسائلی است که دربرابر کشورهای رشد یابنده قراردارد. این خواستها هم‌چنین مضمون و ماهیت مبارزه کشورهای رشدیابنده را در راه برقراری مناسبات اقتصادی نوین بین‌المللی تشکیل می‌دهند. مسائل پیشرفت اقتصادی ـ اجتماعی این کشورها با وظایف مقاومت در برابر تجاوز امپریالیستی، یعنی مبارزه در راه صلح پیوند نزدیک دارد و این امر را تجربه عملی چندسال اخیر به‌طرز بارزی تایید می‌کند. تجارب سالهای‌اخیرگواه بر آنند که خلقهای یک سلسله ازکشورهای رشدیابنده، موفق شده‌اند در مبارزه برای‌برطرف‌ساختن سلطه انحصارهای تک‌ملیتی و چندملیتی در اقتصاد خود، بازگرداندن ثروتهای طبیعی‌خویش و تعیین قیمت‌های عادلانه برای مواد خام و مسائل دیگر کامیابیهایی به‌دست آرند. اقدامات کشورهای عضو اوپک در زمینه تعیین میزان تولید و بهای نفت خام و موج‌ملی‌کردن‌ومصادره کردن مالکیت‌های شرکت‌های خارجی که بسیاری از کشورها را در برگرفت از جمله این کامیابی‌هاست.

خلق‌های کشورهای رشدیابنده به‌خوبی بیاد دارند، که این قبیل اقدامات در دوران "جنگ سرد" با مقاومت سرسخت محافل امپریالیستی مواجه می‌شد. رویدادهای فاجعه آمیز دهه‌سالهای پنجاه در ایران که به‌سقوط دولت دکترمصدق و استقرار رژیم استبدادی در ایران انجامید و نیز حمله نظامی سه‌جانبه "فرانسه، انگلستان و اسرائیل" به مصر پس‌از ملی‌شدن کانال سوئز و غیره نمونه‌های روشن آن می‌باشد.

تجدید سازمان کلیه سیستم روابط بین‌المللی بر پایه اصل لنینی همزیستی مسالمت آمیز کشورهای دارای نظام‌های اجتماعی‌متفاوت، برای توسعه همکاری میان کشورهای رشدیابنده و کشورهای سوسیالیستی امکانات وسیعی ایجاد می‌کند.

استحکام مبانی صلح و امنیت خلق‌ها، با منافع هریک ازکشورها به‌طور جداگانه ونیزمجموع کشورهای رشدیابنده مطابقت دارد. درضمن حادترین و مبرم‌ترین وظیفه هم‌چنان پایان دادن به مسابقه تسلیحاتی و تحقق بخشیدن به مسئله خلع سلاح است. به همین علت است که پیشنهاد اتحاد شوروی درباره کاهش بودجه‌های نظامی کشورهای عضو دائمی شورای امنیت که‌ماازآن نام بردیم، تاثیر مثبتی در افکار عمومی جهان داشت. سند تحقیقی ویژه‌ای که ازجانب دبیرخانه‌ء سازمان ملل متحد در این زمینه تهیه شده براین امر گواهی‌می‌دهد. در این سند خاطرنشان شده

www.iran-archive.com

است، که ابتکار اتحادشوروی مسئله خلع سلاح را با مسئله پیشرفت به‌طورمشخص ارتباط داده وبرای کاهش هزینه‌های نظامی راه عملی پیشنهاد کرده است. کاهش هزینه‌های نظامی درعین‌حال کـه گامی در راه استحکام مبانی صلح است امکان می‌دهد که برای هدف‌های اقتصادی و اجتمـاعـی اعتباراتی تامین شود.

× × ×

امپریالیسم به‌سرکردگی امپریالیسم آمریکا، که دچار مشکلات عظیم داخلی‌و خارجی است، گام در راه "متوقف ساختن" روند تنش‌زدائی گذارده است. چرخش به‌سوی "جنگ‌سرد"، که مانند گذشته، زیر پوشش عوام‌فریبانه تامین "سیاست توازن تسلیحاتی" و افسانه‌رسواشده "خطرکمونیسم بین‌المللی" در جریان است، هدفی جز گسترش و تحکیم سلطه امپریالیسم برمنابع موادخـام و سوخت "جهان سوم" ازطریق سرکوب هرگونه جنبش رهائی‌بخش ملی‌ندارد.

کار نوسازی سیستم‌های جدید سلاح استراتژیک و سلاح‌های عادی در ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای عضو "پیمان ناتو" باسرعت ادامه دارد. تولید بمب نوترون، موشک‌های بالدار هدایت شونده، سیستم جدید زیردریایی‌های اتمی "تراید نت" حامل موشک، موشک بالستیکی پرتحرک قاره‌پیمای "M-X"، جنگنده‌های "F-16"، نقشه ساختمان چندین آشیانه زیر-زمینی برای موشک‌های بالستیکی قاره‌پیما، هم‌روند با گسترش پایگاه‌های نظامی و تجدید سازمان نیروهای دریایی و هوایی امریکا در مناطق حساس و استراتژیک و از جمله تمرکز بی‌سابقه نیروی دریایی در خلیج فارس و تشکیل نیروی ضربه‌ای برای اشغال منابع نفت و غیره نمودار بارزکوشش امپریالیسم در تشدید وخامت بین‌المللی است.

برنامه تقویت و توسعه پایگاه‌های مختلف از خلیج‌فارس و اقیانوس هند گرفته تا اقیانوس‌آرام و آتلانتیک که ازجانب ایالات متحده آمریکا به انجام می‌رسد به‌حق موجب نگرانی خلق‌ها است. منظور پایگاه‌های نظامی امریکا دردیگوگارسیا، تی‌نی‌آن، ژاپن، تایلند، سنگاپور، فیلیپین، جزیرهٔ مصیره، صحرای سینا، بحرین، پاکستان، ترکیه، سومالی، پایگاه‌های نظامی و ایستگاه ارتباطی، دیده‌بانی و استراق سمع امریکا در جمهوری نژادپرست افریقای جنوبی، در اروپـای باختری و دهها هزار نظامیان امریکا است که بنا به‌گفتهٔ کارتر رئیس جمهور ایالات متحده‌امریکا در قریب ۱۲۰۰ نقطه مختلف جهان مستقرند.

قدرت هسته‌ای استراتژیک ایالات متحده امریکا، که در اراضی آن کشور، اروپای غربی و دیگر پایگاه‌ها متمرکز گردیده به ۹۲۰۰ کلاهک اتمی مجهز است که قدرت انفجار آنها در حدود ۵۰۰۰ میلیون تی.ن.تی است.

انبارها و زرادخانه‌ها انباشته از بمب هسته‌ای است. قدرت مجموع این سلاح‌های‌استراتژیک مغرب در جهان به ۲۰۰۰۰ میلیون تی.ن.تی می‌رسد. به بیان دیگر ذخایر انبارشده بمب‌های هسته‌ای درجهان به‌اندازه‌ایست که به‌هریک از ساکنین کره زمین معادل دهها تن مواد منفجره تی.ن.تی می‌رسد.

تعداد کشورهایی‌که می‌توانند به‌آسانی به بمب هسته‌ای دست یابند رو به‌فزونی است. در حال حاضر متجاوز از ۲۰ کشور راکتورهای هسته‌ای، که بتواند پلوتونیوم‌رابرای‌بمب هسته‌ای تولید کند، در اختیار دارند. با گذشت زمان کنترل این نیروی مخرب نیز بغرنج‌تر خواهد شد.

کلیه این عوامل، مبارزه در راه تنش زدائی و استقرار اصول همزیستی مسالمت آمیز در مناسبات بین‌المللی میان کشورهای دارای نظام‌های اجتماعی‌متفاوت را به یکی از مسایل حـاد

جامعه بشری تبدیل می‌کند. برداشتن گام‌های قاطع در راه کاهش وخامت بین‌المللی‌وتوام‌ساختن تنش زدائی سیاسی با کاهش تشنج نظامی وخلع سلاح، بویژه از این لحاظ ضرورت دارد، کهادامه مسابقه تسلیحاتی منابع عظیم مادی و معنوی را، که می‌توانستند برای حل معضلات حیاتی جامعه بشری مورد استفاده قرار گیرند، بهدر می‌دهد. پایان دادن به اسراف ثروت‌های عظیم ونجات بشریت از جنگ هسته‌ای ــ موشکی از مهم‌ترین وظایف هر انسان شرافتمند و بشر دوست است.

نباید فراموش کرد، که مبارزه علیه مسابقه تسلیحاتی و درراه خلع سلاح، مبارزه در راه از بین بردن پایگاه‌های نظامی و پیمان‌های نظامی تجاوزکار و پیروی از سیاست خارجـی صلـح-دوستانه و مستقل، برای قطع نفوذ امپریالیسم وسایل نیرومندی هستند. درواقع نیزفقط درشرایط تنش زدائی است که برای تسریع جنبش پرشتاب در راه پیشرفت اقتصادی ــ اجتماعی، آزادی امکانات تازه‌ای در برابر خلق‌ها نمودار می‌گردد.

زیرنویس‌ها:

۱. مارکس و انگلس، جلد ۲۱، ص ۲۵۹
۲. اسناد "کنفرانس جهانی احزاب کمونیستی و کارگری"، ص ۳۴-۳۳
۳. مارکس و انگلس، جلد ۱۳، ص ۴۶۴
۴. همانجا، جلد ۳۱، ص ۵۵
۵. تاریخ حزب کمونیست اتحادشوروی، جلددوم، ص ۴۲۲-۴۲۱
۶. لنین، جلد ۴۱، ص ۵۵
۷. "نامه مردم"، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۹
۸. مارکس و انگلس، جلد ۱۶، ص ۱۱
۹. (Year Book of Labour Statistics, 1978)
۱۰. "کیهان"، ۵ خرداد ۱۳۵۹
۱۱. "اطلاعات"، ۵ خرداد ۱۳۵۹
۱۲. "انقلاب اسلامی"، ۳ خرداد ۱۳۵۹
۱۳. (New York Times), 3. 3. 1976
۱۴. "اسناد بیست وپنجمین کنگره حزب کمونیست اتحادشوروی"، سال ۱۹۷۶، ص ۲۶

بدون ملی کردن واقعی بازرگانی خارجی پیشرفت و

استقلال واقعی اقتصادی نامیسر است

www.iran-archive.com

م.ح. شهری

امام علی، فروزان و دست نایافتنی[1]

ژان براو تنگ شد جهان ستبرگ
که جهان خُرد و مرد بزرگ
سنایی

آن مرد کوتاه‌بالا را که از ته این کوچهٔ باریک باران شستهٔ کاه‌نما به‌سوی ما می‌آید، من از دیرباز می‌شناسم. بی‌گمان خود اوست: راه و رفتارش چنان ویژهٔ خویش است که هرگز دیده نشده کس دیگری را به‌جای او گرفته باشند. چون نزدیک‌تر آید، خواهید دید که "مردی است مردانه. چهارشانه نزدیک به‌کوتاهی. سخت گندم‌گون است با ریشی سپید و بلند. چشمانش درشت و سیاه‌است، رویش گشاده ولبانش پر از خنده. گردنی کشیده دارد به‌سان تنگی بلورین. شانه‌هایش پهن است با استخوان‌هایی چنان‌چون استخوان پلنگان. ساق دستش را نمی‌توان از بازویش جدا انگاشت چه مانند رسنی ستبر بر هم تافته‌شده‌اند. ته دستش از پرکاری، درشت و پینه‌بسته‌است. اندامی ستوار دارد لیک نه چنان که توانندش فربه خوانند" (۲). از هم‌رزمانش چنین شنیده‌ام که": در میدان‌های نبرد از این سو بدان سو پرواز می‌کند و بر سر راه خود هیچ به‌جای نمی‌گذارد. تاب و توان او چنان است که هوش از سر می‌پراند. گاه پهلوانان را به‌آسانی برداشتن کودکی شیرخوار از گهواره، از روی زین بر می‌کند و برزمین می‌کوبد. چندا دیده‌اند چنان بازوی رزم‌آوری را فشرده که نفس در گلوگاهش گره خورده‌است" (۳).

درنشست‌های دوستانه کار را به خندیدن و خنداندن برگزار می‌کند چنان که در سراسر زندگی‌اش این را بر او خرده گرفته‌اند بی‌آن‌که بتوانند شیوه‌اش را دیگرگون کنند (۴). همان‌بس که در یکی از این نشست‌ها حاضرآبی و لختی برنیامده بگویی: "چه مردنازنین‌خوش‌برخوردی! بی‌گمان خواهش مرا خواهد پذیرفت و خرسند روانه‌ام خواهد کرد". ولی همین که سخن خودرا

۱. عنوان گفتار از سلیمان کتانی است درکتاب "الامام علی متراس و نبراس" که مترجمی آن را "مشعلی و دزی" برگردانده‌و دیگری "فروزنده و تسخیرناپذیر".
۲. جرج سجفان جرداق، "الامام علی‌صوت‌العدالة‌الانسانیه"، ۱۹۵۶ بیروت، ص۴۷.
۳. جرج جرداق، همان جا.
۴. "نهج‌البلاغه"، سخنرانی ۸۲؛ محمدبن جریر طبری، "تاریخ‌الرسل والملوک"، ۱۹۶۴ بریل، ج۵، ص ۲۷۷۹.

در میان می‌گذاری، می‌بینی ــ بی‌آن‌که آرامش و خندهٔ خود را ببازد ــ بدل به پارهٔ پولادی در زیر دندان‌هایت می‌گردد. در این‌جا دیگر نه‌دوستان را به‌جا می‌آورد و نه حتی برادری را به‌چیزی می‌انگارد. یک‌بار گزارش می‌داد (وبادم هست سوگند می‌خورد) "به‌خدا برادرم عقیل چنان درمانده‌شدهٔ بود که (با آن همه پرهیزکاری) ناچار شد از گندم شما یک‌من بیش از بهرهٔ خود ازمن بخواهد. کودکانش از تهی‌دستی و گرسنگی ژولیده‌موی و پریده رنگ شده‌بودند گویی چهره‌هاشان با نیل کبود شده بود. بارها نزد من آمد و روزهای پیاپی خواهش خود را باز گفت. من به‌سخن اوگوش فرا دادم پدان سان که گمان برد دین خود را به‌او خواهم فروخت و برای برادری از راه خود بخواهم گشت، پس یک‌روز پارهٔ آهنی را گدازانده به تنش نزدیک ساختم بدان گونه که نزدیک بود بدنش را بسوزاند و فریادش را به‌آسمان برآورد. گفتم: عقیلا، شیون‌گران در سوگت بنشینند! آیا از آهنی تفتیده که انسانی از روی بازی‌گری داغ کرده‌است، می‌گریزی و مرا به سوی آتشی که خدای جبار از سر خشم برافروخته‌است، به‌پیش می‌رانی؟ تو از آزار زاری کنی و من دوزخی را شوخی انگارم؟"(۵).

"مرد خندان" در آوردگاه دیگر پاک پاک دگرگون می‌شود. "به‌حقیقت حق سوگند یاد می‌کند که دنباله‌روان اهرمن را بر سر نیزه‌ها خواهد افراشت و برادهٔ شمشیرها خواهد ساخت. بی‌آن‌که زره بر زبر پروپیکرش بپوشاند، به پیشواز شمشیر خونبار و نیزهٔ جان‌شکار می‌شتابد؛ با پرتو پیشانی‌اش یاغیان را در دیده خار می‌کند و ناکسان را نگونسار می‌سازد و در این ز مان به ناگاه دیده‌می‌شود که پهلوانان هرکدام زی‌بیغوله‌ای گریخته‌اند: یکی را خرد از هُز پریده، دیگری را به‌سان زمهریر زدگان لرزه بر پیکر افتاده است" (۶). شماکه‌به‌فرماندهی‌او‌درکنارش ــ می‌جنگید، آفرین را، پشت دست به دندان می‌خایید و بی‌اختیار فریاد برمی‌آورید: "های، گردان گردن کش! همانا این کسی که با شما درآویخته، علی‌بن‌ابی‌طالب است... مردی که با شمشیرش تاریکی‌ها را می‌شکافد، بر سر دشمنانش با تندرهای آتش‌افروز، عقاب‌وار فرومی‌تازد و خاکسترشان را به‌دست گردبادهای توفنده می‌سپارد. هراس بر روی هراس توده می‌کند بسرشک دیروزی‌اش بر ستمدیدگان اکنون گوگرداست بر خرمن بیدادگران و مهر مادری‌اش بر اندوه‌زدگان حالیاکوره‌ای کینه پروردا ست بر جهان‌خوارگان... زنهار! این علی‌بن‌ابی‌طالب است که هر بار چکاچاک شمشیرش در هوا طنین افکند، رنجدیده‌ای در حجاز، یا عراق یا شام فریاد زد: پدر و مادرم فدایت ای‌شمشیر حق، ای ستاننده‌ٔ داد دل بیدادکشیدگان‌ازدشمنان‌مردمان!... این علی‌بن‌ابی‌طالب است، پس گور خود را گم‌کنید ای ددان آشوب‌کار وگرنه، نه قلهٔ هیچ کوهی شما را از چنگال خشم او خواهد رهانید نه دهانهٔ هیچ غاری شما را از زبانهٔ شمشیر او امان خواهد بخشید" (۷).

مگر این علی‌بن‌ابی‌طالب که‌بود؟

ــ نخستین پیشوای شیعه و چهارمین از "جانشینان شایسته"، داماد و پسرعموی پیامبر، یکی‌از شهسواران بزرگ عرب، از برجسته‌ترین سخنوران و دانایان ایشان و اولین کسی که‌دعوت پیغمبر را پذیرفت و به‌آیین اسلام درآمد (۸). پیامبر در خانهٔ پدر او بزرگ شد و او در خانهٔ

۵. "نهج‌البلاغه"، سخنرانی ۲۱۵.
۶. جرج جرداق، ص ۲۷۱.
۷. جرج جرداق، ص ۲۷۲.
۸. خیرالدین زرکلی، "الاعلام"، ۱۹۵۸ بیروت، ج ۵، ص ۱۰۷.

www.iran-archive.com

پیامبر. این سخن را تفصیلی است: چنان که می‌دانیم، پدر پیامبر پیش از زادن او از مادر، درگذشت و او تا ۸ سالگی در خانهٔ پدربزرگ خود عبدالمطلب می‌زیست. درسال ۵۷۸ میلادی که عبدالمطلب از جهان بشد، ابوطالب ـ عموی محمد ـ او را به‌خانهٔ خود برد و مانندپسران خود به‌بار آورد (۹). این رویداد درست همین‌گونه و نزدیک به همین سن دربارهٔ علی‌تکرار شد زیرا "چون قریش را خشکسالی در رسید، پیامبر به عباس بن‌عبدالمطلب گفت: همانا ابوطالب مردی عیالمند است، بیا نزد او شویم و بارش سبک سازیم. پس محمد، علی را برگرفت و عباس، جعفر را و طالب و عقیل نزد پدر ماندند" (۱۰).

علی دربارهٔ زندگی‌اش درخانهٔ پیامبر می‌گوید: "او مرا در دامان خود پرورد. به‌هنگام غذاخوردن برای من لقمه می‌ساخت و من همواره به‌دنبال او راه می‌رفتم. او هرروز از رفتارخود چراغی فرا راه من می‌داشت" (۱۱). هنگامی‌که (به‌سال ۶۱۰ میلادی) پیامبر دعوت خود را به‌اسلام آشکار کرد، علی و پدرش ابوطالب گرد او را گرفتند، درپشتیبانی از او جان‌فشانی‌ها کردند و آنچه در توان‌داشتند به کار بردند تا او را دربرابر گزند بت‌پرستان و اشراف قریش ایمن بدارند (۱۲).

شبی که قبیله‌های بت‌پرست قریش تصمیم گرفتند غافل‌گیرانه به خانهٔ محمد یورش‌آورند و هم‌گروه خونش را بر زمین بریزند، علی در بستر او خفت و با این تدبیر و فداکاری، وسیلهٔ کوچیدن او را به مدینه فراهم آورد (۱۳). در مدینه در نخستین سال هجرت، پیامبر با علی پیوند برادری بست، علی در سال دوم دخت او (فاطمه) را به‌همسری‌برگزید و در همهٔ جنگ‌های پیامبر، به جز جنگ تبوک (از آن‌رو که به‌فرمان محمد به‌جانشینی او در مدینه‌گماشته شده‌بود) شرکت جست، بارها زخم‌های گران برداشت، دربیشتر این جنگ‌ها برآوردگاه چیره بود و در حقیقت بیشینهٔ پیروزی‌های مسلمانان پیامد جانبازی‌هاو دلاوری‌های او بود. علی نویسندهٔ ویژهٔ پیامبر بود و عنوان "کاتب وحی" داشت. بیشترین کار در تفسیر قرآن را او انجام داد (۱۴). خودش می‌گفت: "هیچ آیه‌ای از آیه‌های قرآن فرستاده نشد، مگر این‌که‌به درستی می‌دانستم درباره‌ٔ چه و کجا نازل شده زیرا خداوند به‌من دلی دانا و زبانی پرسنده بخشیده‌است" (۱۵). از این‌جا بود که پیروانش او را "داناترین مردم به‌کتاب خدا" نام نهادند.

پس از درگذشت پیامبر "غوغای جانشینی" برخاست وآنچه امروز "نبرد برسرقدرت" می‌خوانند، به‌گونه‌ای گسترده میان نزدیک‌ترین یاران پیامبر درگرفت. هریک از قطعات این رویدادهانزدیک‌به‌یک‌هزاروچهارصدسال‌است که جزو اصول اعتقادی فرقه‌های گوناگون اسلامی گشته وبدین‌سان بدیهی است که هرکس گزارش‌ها را به‌گونه‌ای متفاوت بازگو کرده باشد یااکنون

۹. ابن سعد، "الطبقات الکبری"، ۱۹۱۷ بریل، بخش یک، جلد ۱، ص۷۵.
۱۰. مقدسی، "البدءوالتاریخ"، ۱۸۸۹ پاریس، ج ۵، ص۷۱.
۱۱. "نهج‌البلاغه"، سخنرانی ۱۹۲.
۱۲. ابن‌اثیر، "الکامل‌فی‌التاریخ"، ۱۹۶۵ بیروت، ج ۲، ص۶۴ ـ ۶۵، ۷۶؛ ابن‌سعد، بخش‌یک، ج ۱، ص ۱۳۴ ـ ۱۳۵.
۱۳. ابن‌اثیر، ج۲، ص۱۰۲؛ ابن‌سعد، بخش یک، ج۱، ص۱۵۲.
۱۴و۱۵. جلال‌الدین سیوطی، "الاتقان"، ۱۹۷۳ بیروت، ص۱۸۷، ص۳۴۹.

به‌شیوه‌هایی بس ناسازگار و ناخوانا تفسیر کند. احتمال کاست و فزودها کاملا" باورکردنی است. دنبال کننده‌ٔ پیشامدها بارها به گسستگی در زنجیرهٔ آن برمی‌خورد و کمبود جزئیات تعیین‌کننده‌را گام‌به‌گام، به‌روشنی درمی‌یابد. می‌بیند که گزارشگران بسیاری از گفتنی‌ها را، از بیم یا تعصب (ولی با آگاهی و عمد) پنهان کرده‌اند. اینجاست که پژوهشگر بی‌طرف‌درمانده می‌شود و تازه، اگر هم به‌پیامدی کاملا" منطقی برسد، به‌هنگام بازگو کردن آن، رنجیدن‌های فراوان را رودرروی خود مشاهده می‌کند. ولی آنچه در این رهگذر به‌علی مربوط می‌شود، ابهامی ندارد: علی هیچ "انگیزهٔ شخصی" برای فرمان راندن نداشت. از این‌رو، با همهٔ توانایی‌هایی که برای او فراهم بود، در "نبرد قدرت" شرکت نجست وآن‌هایی‌راکه‌می‌خواستند وی را به‌این‌رزمگاه‌بکشانند، نکوهش کرد: "ای مردم! خیزاب‌های آشوب‌راباکشتی‌های‌رستگاری بشکافید، از راه کینه‌ورزی به‌یک‌سوی شوید و تاج‌های فخرفروشی را ازسربردارید. این، آبی گندیده ولقمه‌ای گلوگیر است. وانگهی، کسی که میوه را پیش از رسیدن آن بچیند، بدان کس می‌ماند که در زمین دیگری کشاورزی کند" (۱۷). برای‌اینکه‌آیین مورد قبولش که آن‌را باخون خود پرورانده‌است، پایمال درگیری‌های فردی نشود، گرچه بهتر آمد مردم را در روی کارآمدن خویش می‌دید، به‌خاطر مسائلی دورنگرانه‌تر از حق مسلم خود و ایشان چشم پوشید، بی آنکه‌یادآوری بهای گرانی را که در راه این خودشکنی پرداخته شده است، فراموش کند: "من درگرداب تاریکی کورکننده‌ای بردباری پیشه‌کردم. گردابی‌که جوان را پیر و پیر را فرسوده و باوردارنده را شیفتهٔ مرگ و دیدار پروردگار خود می‌ساخت. شکیبایی ورزیدم با اینکه در چشمم خاشاک و در گلویم استخوان فرورفته‌بود و مردم‌یکِ خود را بازیچهٔ آزمندی این وآن می‌دیدم" (۱۸). حتی بر سر "جای" و "گاه" پیش کشیدن و بررسی کردن آن رویدادها، با کسان گلاویز می‌شد. نمونه‌را، چون در گرماگرم درگیری با جبهانخواران اموی به‌سرکردگی معاویه، با این پرسش روبه‌رو شد که "حق با علی بود یا با عمر"، از برجسته‌ترین ویژگی خود که برندگی شمشیرش بودن است، بهره برگرفت و چنین پاسخی دندان‌شکن‌داد: "تو، برادر، تنگ اسبت را سست بسته‌ای چنان که هردم بیم فروافتادنت می‌رود. لگام را نیز بی‌هنگام‌رها می‌کنی بدان‌سان که نمی‌توان دانست از کجا سردر خواهی آورد. ولی چون خواستاردانستن گشته‌ای، پس بدان: سروری بر مردم چیزی شیرین و خواستنی بود که گروهی به‌سوی آن خیز برداشته دیگران را واپس‌زدند و گروهی بزرگوارانه از آن چشم پوشیدند... ازاین‌هاکه‌بگذریم، چرا از پور یوسفیان سخن نمی‌گویی؟ اینان که اکنون گرفتارشان هستیم، می‌خواهند نورحقیقت را از رستنگاه آن خاموش سازند، آب پربرکت را از سرچشمهٔ آن بخشکانند و به‌جای آن در هر جویبار، آبی بیماری‌زای روان گردانند. این چپاولگری کجا و آن‌کجا؟" (۱۹). جنگ بر سر سرنوشت مردم است و تو از نزاع سنی و شیعه برای من حدیث می‌آوری!

زمانی نیز که سررشتهٔ کارهابه‌نیروی خیزش سراسری مردمان به‌دست او افتاد، برداشت خود را از "فرمانرانی"، "سروری" و "رهبری" چنین بیان کرد: "این کفش بی‌بهای مرا می‌بینی؟ خودت گفتی ارزش دورانداختن هم ندارد. همین کفش نزد من از فرمانروایی برشما

۱۷. "نهج‌البلاغه"، سخنرانی۵.
۱۸. "نهج‌البلاغه"، سخنرانی۳.
۱۹. سخنرانی ۱۶۱.

www.iran-archive.com

گرانبهاتر است، مگر آن‌که حق پایمال شدهٔ کسی را به‌او برگردانم یا گرد باطلی را فرو نشانم" (۲۰): هرچیزی هنگامی معنی پیدا می‌کند که از دیدگاه مصلحت خلق در آن نگریسته شود.

بدین‌سان علی همکاری صمیمانهٔ خود را با "جانشینان شایسته" آغاز نهاد و تا به‌پایان دنبال کرد (۲۱). کار بر این پایه می‌چرخید تا اینکه خلیفهٔ مسلمانان عمربن‌الخطاب در نزدیکی‌های‌پایان سال ۲۳ هجری (در واپسین روزهای ماه ذی‌حجه) هنگام نماز بامداد بدان گونه که سپس‌ها برای امام‌علی رخ نمود ــ به ضرب دشنه از پای درآمد و پس‌از چندروز چشم‌از جهان فرو پوشید. عمر پیش‌از درگذشت، کار پیشوایی مسلمانان را به‌شوراسپرد. علی ازاعضای این شورا بود. پس از چندروز گفت‌وگو "یکی ازهموندان‌شورا گوش به‌زوزهٔ دل چرکین خودسپرد و دیگری چشم به آیندهٔ" درخشان "شوهرخواهر خویش دوخت" (۲۲). پیامد آن که: "مرد به سر رشته‌داری برخاست. کارش رفت‌وآمدمیان خوردن و پس دادن" (۲۳). او بی‌درنگ بستگان و نزدیکان خود را بر گردن مردم سوار کرد و ایشان دست‌اندر دست هم "باشتاب و اشتهایی که شتر سبزه‌های بهاران را نجویده می‌خورد، به‌بلعیدن اموال خدا پرداختند. تا اینکه رسنش بگسست، رفتارش او را ازپای درآورد و شکمبارگی‌اش او را بر زمین افکند" (۲۴).

ولی این‌کاربه‌همین سادگی برگزار نشد. در درازای نزدیک به‌۱۲ سال‌هرروز از گوشه‌ای خبری ناخوشایند آوردند. یکروز که: فرمانروای کوفه (ولیدبن‌عقبه)، از پروردگان جناب خلیفه، برای نماز بامداد مست مست به مسجد آمده، به‌جای‌دو رکعت چهار رکعت خوانده وسپس به مردم گفته است: چنان سرحالم که هرچه بخواهید برایتان نمازمی‌خوانم (۲۵). روزدیگرکه ابوذر غفاری (یارگرامی پیامبر و علی) در شام بر سر نامیدن اندوخته‌های‌گنج‌خانه (بیت‌المال) با معاویه گلاویز گشته است. چگونگی آن‌که"... ابوذر نزد معاویه آمد و گفت: چرا اموال مسلمانان را "مال‌خدا" می‌نامی؟ معاویه گفت: حدایت ببخشاید، مگرهمه‌چیزاز آن‌خدانیست؟ مگر ما بندگان او نیسیم؟ ابوذر گفت: دست از این یاوه‌سرایی‌ها بردار. این‌ها مال مردم است نه مال خدا" (۲۶). ماجرا تا تبعید ابوذر از شام به‌مدینه و از آنجا به دهکوره‌ای ویران در میان بیابان به‌نام "ربذه" ادامه یافت.

از آغاز سال ۳۴ هجری نشانه‌های ناخرسندی از هرکنار و گوشهٔ قلمرو خلافت عربی (۲۷) سربرآورد. تبهکاری، رشوت‌خواری و بیدادگری بزرگ خاندان اموی و فرمانداران او جان مردم‌را به‌لب آورده‌بود. اقلیت فرمانروا غرق در "هزارهزار" هادرم، دینار، زر، گوهر، گاو، گوسفند، شتر و ناز و نعمت بودند و اکثریت قاطع توده غوطه‌ور در فقرو فلاکت و بدبختی. رفته‌رفته جنگاوران شهرهای بزرگ، به‌ویژه‌مصریان، کوفیان و بصریان‌روبه‌مدینه‌آوردندوخواستارکناره‌گیری

۲۰. سخنرانی ۳۳.
۲۱. شواهدکافی برای این‌همکاری درکتاب‌های معتبرتاریخی مانند تاریخ طبری، ابن‌اثیر، مروج‌الذهب و... حتی نهج‌البلاغه در دسترس است.
۲۲ و ۲۳ و ۲۴. سخنرانی ۳.
۲۵. ابن‌اثیر، ج۲، ص۱۰۵–۱۰۹.
۲۶. همان‌جا، ص۱۱۳–۱۱۶.
۲۷. می‌گوییم "عربی" و نه "اسلامی"، زیرا امویان تعصب عربی داشتند نه اعتقاد اسلامی.

خلیفه شدند. خشم‌وخروش همه‌جاگیر شد. بدتر آن‌که همهٔ این‌نابه‌سامانی‌هابر سر علی آوار می‌گردید. نام او بود که ورد زبان‌ها بود. مردم آهسته به‌یکدیگر می‌گفتند: اگر از آغاز درکنار علی ایستاده‌بودیم، اینان امروز چنین بر کردن ما سوار نشده‌بودند. علی در برابر این رویداد هرشیوه‌ای را برمی‌گزید، به‌فاجعه‌ای می‌انجامید، چنان که انجامید. اگر شمشیر به‌دست‌می‌گرفت و از خلیفه دفاع می‌کرد. کارش رویارویی با جنبش توده‌ای خوانده‌می‌شد و اگر خاموشی وبی‌طرفی می‌گزید، متهم به‌شرکت درتوطئهٔ کشتن جانشین پیامبر خدا می‌شد، چنان که شد. او بارها میانهٔ کار را گرفت، خلیفه را اندرز داد که شیوه دیگرگون کند، و سپس انقلابگران را قانع و روانهٔ شهرهای خودشان کرد. باز همان آش و همان کاسه‌بود. آخرین مرتبه، در نزدیکی‌های پایان سال ۳۵، نیروهای انقلابی که چندین‌بار فریفته‌شده‌بودند، مدینه را اشغال کردند وخانهٔ خلیفه را در محاصره گرفتند. محاصره چهل‌روز به‌درازا کشید (۲۸). باز علی کوشید که خلیفه را از خر شیطان پیاده کند: به‌خواهش او، انقلابگران به‌آن مرد پیشنهاد کردند که فرمانداران را برکنارسازد ودربرابر، اینان دست از محاصرهٔ او بکشند و به‌خانه‌های خود بازگردند. گفت: اگر بر پایهٔ خواسته‌های شما عزل و نصب کنم، پس من چه‌کاره‌ام؟ (۲۹). در واپسین روزها آب و نان از او بازگرفتند و به او مهلتی طولانی دادند که‌استعفا کند یا کشته‌شدن را پذیرا گردد. گفت: هرگز جامه‌ای را که‌خدا برمن پوشانده است، از تن برنمی‌آورم (۳۰). علی که اینک پاک از پای درآمده‌بود، برای او آب و نان فرستاد و فرزندان خود حسن و حسین را بردرخانهٔ خلیفه گماشت، شاید که مردم به‌گرامیداشت "پسران پیغمبر" از کشتن اودرگذرند. مردم بسی‌خشمناک‌تر از آن بودند که پروای این چیزها را داشته‌باشند. کار در یک‌چشم‌برهم زدن به‌پایان‌رسید. همین که علی از ماجرا آگاه گشت، شتابان خود را به‌آن‌جا رساند، حسن و حسین را به‌باد کتک و دشنام گرفت که: "امام کشته می‌شود و شما تماشا می‌کنید؟". مردم‌گردش را گرفتند که: یا اباالحسن، کتک مزن و دشنام‌مده. او خودش (بردست رایگان خواران پیرامون خویش) خود را حلق‌آویز کرد (۳۱).

پس از آن برسر علی چه‌آمد؟ می‌گوید: "ناگهان چشم‌باز کردم و دیدم که مردم همچون یال کفتار گردم را گرفته‌اند و از هرسو گروهاگروه به‌سوی من می‌تازند" (۳۲).

بدین‌سان فصلی دیگر در زندگی علی گشوده‌شد که نیاز به‌گفتاری دیگر دارد.
امید که آن‌را درشمارهٔ آیندهٔ دنیا بخوانید.

۲۸. طبری، ج ۶، ص ۳۰۰۹.
۲۹ و ۳۰. ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۱۷۱.
۳۱. جرج جرداق، ص ۲۵۴.
۳۲. نهج‌البلاغه، سخنرانی ۳.

www.iran-archive.com

سیاوش کسرایی

رهایی

گفتم :
بنشینم و درآورمت از کار .
گفتم بسازمت ،
بردارمت ز جای ،
گفتم : ترا تمام کنم این بار .

گفتم : ز سنگ خفته
شطّی کنم شناور در گیسوان تو
پس ساقهٔ سپیده‌دمان را
برجای بازوان تو بنشانم .

گفتم که خیرگی کنم و خارا
بشکافم .
الماس برکشم ، برش اندیشه ، روشنا
درچشمخانه‌های تو بگذارم .

تا قله‌های سینهٔ گرمت کند طلوع
این سنگ کال را
با تیشه‌ام بکوبم و بتراشم .

چندی به شب کمین کنم و راه شب زنم
مهتاب را بدزدم ،
مهتاب را به قامت تو پیرهن کنم .
آری بپوشمت ،

باشد که جاودانگیت را عیان کنم .

ای در شبم نشسته و بگرفته روز من
ای سنگ ، سنگ حامله ، ای سنگ سخت‌سر
بگذار تا ترا
از تخته‌بند ظلمت دیرین رها کنم .
بگذار ، ای صبور ، که تا بشکنم ترا
بگذار تا برآورمت ، پر بها کنم .

کاخ بیداد را زبن کنیم

خانهٔ حزب را کنیم آباد

رفقای حزبی، هواداران، دوستان حزب و هموطنان!

ما می‌خواهیم همراه شما و به‌کمک شما جشن چهلمین سالگرد تأسیس حزب تودهٔ ایران را در خانهٔ حزب برگزار کنیم. برای خریدن و یا ساختن خانهٔ حزب به‌کمک مالی شما نیازمندیم. با کمک خود دراین جنبش همبستگی و خلقی شرکت کنید.

کمک مالی خود را به‌نام: رضا شلتوکی، شمارهٔ بانکی ۸۶۸، بانک تهران، شعبه ایران‌شهر شمالی بپردازید.

توجه!

۱. پرداخت پول، با ذکر مشخصات فوق، به‌تمام شعبه‌های بانک تهران ممکن است.

۲. از کمک‌کنندگان خواهشمندیم فتوکپی فیش بانکی را به‌آدرس دبیرخانه کمیتهٔ مرکزی: تهران، خیابان ۱۶ آذر، شمارهٔ ۶۸ ارسال دارید.

www.iran-archive.com

ر. تابنده

سیری در تحولات افغانستان

در هفتم اردیبهشت ۱۳۵۷ در افغانستان تحولی به‌وقوع پیوست که در جهت خاتمه‌دادن به وابستگی‌های اسارت‌بار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور افغانستان به امپریالیسم جهان‌خوار و نیز پایان بخشیدن به نهادهای اقتصادی ـ اجتماعی عقب‌مانده مبتنی بر استثمار وحشیانه طبقاتی عمل می‌کرد.

در این‌که رژیم محمد داود ارتجاعی‌و ضد خلقی بود تردیدی نیست، اما می‌بینیم هنوز یک ماه از تحولی که‌در جهت خاتمه دادن به عمر این رژیم،وابسته و ارتجاعی صورت گرفت نگذشته بود که‌کلیه نیروهای ارتجاعی فئودال‌ها و روحانی‌نمایان مرتجع، بقایای رژیم‌پوسیده داودخان و طرفداران خلقدان سلطنتی و محمد ظاهرشاه مخلوع با هم متحد شده اعلام کردند که برای سرنگونی رژیم جدید "خدانشناس" و مارکسیستی‌خواهند جنگید. آن‌ها مدعی شدند که به‌این ترتیب می‌خواهند افغانستان رااززیربوغ "ارتجاع‌کمونیستی "و "امپریالیسم‌جهانی" (؟!) آزادسازند. اما معلوم نیست که‌این نیروهای‌ضد انقلاب چگونه می‌خواستند با امپریالیسم‌جهانی بجنگند. در حالی که بزرگ‌ترین حامی و رهبر و سازمانده‌آن‌ها در این امر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا بود. از طرف دیگر این نیروها طی سال‌های طولانی که حکومت افغانستان را در تصرف خویش داشتند هیچ کاری در جهت‌تامین استقلال کشور انجام ندادند، جز این‌که کشور را به‌اسارت امپریالیسم درآوردند. بدین ترتیب بود که ضدانقلاب، پس‌ازانقلاب آوریل۱۹۷۸ در افغانستان با حمایت گسترده امپریالیسم جهانی‌و ارتجاع منطقه زیر پوشش اسلام، "جهاد" برای‌سرنگونی حکومت انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان را آغاز کرد.

امپریالیسم جهانی به‌سرکردگی امپریالیسم امریکا و ضد انقلاب در داخل افغانستان‌با ایجاد شورش و توطئه تحت لوای اسلام، هدف‌های معینی را دنبال می‌کنند که متاسفانه‌تا حدودی هم در این راه کامیاب شدند. آنان از یک‌سو می‌خواهند از وحدت ضدامپریالیستی‌خلق های دوکشور ایران و افغانستان جلوگیری کنند و ازسوی‌دیگر با تحریک بخشی از دهقانان‌ناآگاه به‌دست مشتی‌فئودال وروحانی‌نما، مانع پیشرفت انقلاب و تحولات بنیادی‌درافغانستان‌گردند.

سیر تحولات اجتماعی و سیاسی در افغانستان چنان است که شاید درک ماهیت آن برای برخی دشوار باشد. به‌این‌جهت در این نوشته با سیرگوتاهی در رویدادهای‌اجتماعی و سیاسی

افغانستان از زمان رژیم محمدظاهرشاه تا انقلاب آوریل ۱۹۷۸ و تحولات بعدی، می‌کوشیم، تصویری از ماهیت حوادث به‌دست دهیم.

وضع اقتصادی ـ اجتماعی افغانستان در سال‌های اواخر حکومت محمد ظاهرشاه

افغانستان با این‌که از ثروت‌های طبیعی قابل توجهی برخوردار است، اماازلحاظ اقتصادی یکی ازکم‌رشدترین‌کشورهای‌جهان‌است. درزمان‌حکومت‌محمد ظاهرشاه‌مناسبات تولیدی عقب‌مانده در این کشور و حاکمیت مطلق فئودال‌ها و خوانین و برخی تجار دلال امپریالیسم مانع هرگونه رشد تولیدات داخلی شد. در این زمان سطح رشد نیروهای مولده و تکامل اجتماعی‌فوق‌العاده پایین‌بود و در اکثر نواحی کشور اقتصاد بسته فئودالی حاکم بود. تولید کشاورزی فوق‌العاده عقب‌مانده‌بود. فقط در شهرها برخی واحدهای سرمایه‌داری وابسته ایجاد شده‌بود. درکشور بقایای روابط‌قبیله‌ای و عشیرتی و چوپانی تا حدود زیادی وجود داشت. در نواحی مرزی جنوب و غرب و مشرق کشور، مناسبات تولیدی عقب‌مانده‌تر، بیشتر به‌چشم می‌خورد. تسلط مناسبات کهنه و پوسیده اجتماعی، نابرابری غیرقابل تصور اجتماعی، فقر و محرومیت دهشتناک و بی‌سوادی اکثریت قریب به‌اتفاق اهالی موجب شده‌بود که از آغاز دهه۷۰ مبارزه طبقاتی در این کشور تشدید شود ودامنه‌تظاهرات‌دانشجویان ودانش‌آموزان، اعتصابات‌کارگران، اعتراضات دهقانان گسترش یابد.

از آن‌جا که‌بیش از ۸۵% اهالی کشور در روستاها به‌سر می‌بردند، درصورت تشدیدمبارزات در روستاها و شعله‌ور شدن خشم دهقانان این مبارزات به‌طور قطع از عمق و ابعاد وسیع‌تری برخوردار می‌شد.

مبارزات مردم از آغاز دهه۷۰ موج نوینی پیدا کرد. در ماه مه۱۹۷۱ درکابل وجلال‌آباد دانشجویان ودانش‌آموزان دست به‌تظاهرات گسترده‌ای زدند. انتقادروزنامه‌های‌علنی‌وبه‌اصطلاح قانونی‌تحت کنترل رژیم سلطنتی شدت یافت. در سال ۱۹۷۲ وضع اقتصادی کشور به‌وخامت بیشتری گرایید. مبارزات اعتصابی کارگران، دانشجویان و تظاهرات کارمندان دولتی ابعاد گسترده‌تری پیدا کرد. طبقه‌کارگر اگر چه در افغانستان از کمیت ناچیزی برخوردار بود اما در پیشاپیش مبارزات قرار داشت. در همین زمان بود که بخشی از نیروهای‌حزب دموکراتیک خلق (حزب در این زمان به‌دلیل اختلافات داخلی به‌دوجناح خلق و پرچم تقسیم‌شده‌بود) و جناح پرچم توانسته بود در درون نیروهای‌ارتش نفوذ کرده و قسمتی از نیروهای میهن‌پرست‌وترقی‌خواه را در آن‌جا به‌سوی خود بکشاند. علت اصلی بروز چنین پدیده‌ای پایگاه طبقاتی خلقی‌اکثریت کسانی است که در ارتش‌این کشور خدمت می‌کردند. سربازان اکثرا" ازدهقانان‌وکارگران‌هستند. پایگاه‌طبقاتی درجه‌داران وافسران را نیز اکثرا" اقشار تهی‌دست و متوسط‌جامعه تشکیل می‌دادو همین امر امکان نفوذ نیروهای مترقی را در میان ارتشیان فراهم آورده‌بود.

محمد داودخان برادرزاده محمد ظاهرشاه توانسته بود با تظاهر به‌آزادی‌خواهی‌نظرمحافل ترقی‌خواه‌نیروهای ارتش را به‌خودجلب کند. در شرایطی که اوضاع اقتصادی‌وسیاسی‌کشوروخیم‌تر می‌شد و نارضایتی مردم افغانستان هرلحظه افزایش می‌یافت داودخان در ۱۷ ژوئیه۱۹۷۳موفق شد با تکیه بر نیروهای ارتش به‌عمر رژیم سلطنتی در افغانستان خاتمه دهد.

روی کار آمدن رژیم داودخان با توجه‌به‌شرایط جامعه‌افغانستان و با توجه‌به‌این‌که در آغاز

www.iran-archive.com

ی شهر کابل در حال مطالعهٔ اولین شمارهٔ روزنامهٔ «حقیقت انقلاب ثور»، ارگان جدید

هنوز موضع‌گیری ارتجاعی اتخاذ نکرده بود، به‌عنوان‌گامی‌مثبت به‌جلو تلقی می‌شد و به‌همین دلیل همهٔ نیروهای‌ترقی‌خواه جامعه از جمله حزب دموکراتیک خلق نیز از آن پشتیبانی به‌عمل آوردند.

تشکیل حزب دمکراتیک خلق

به‌وجود آمدن برخی نهادهای سرمایه‌داری و توسعه نسبی صنایع در برخی‌ازشهرهای افغانستان موجب رشد طبقه‌کارگر شده‌بود. اگرچه طبقه کارگر کمیت قابل توجهی رادرکشورتشکیل نمی‌داد، اما به‌طور کلی با در نظر گرفتن پیدایش سیستم جهانی سوسیالیستی و نقش فزاینده طبقه‌کارگر در تحولات‌سرتاسر جهان می‌توان به تاثیرعمیق این‌پدیده در جامعه افغانستان نیز پی‌برد.

در چنین شرایطی با شرکت گروهی از روشنفکران محافلی به‌وجود آمد که با برخورداری از جهان‌بینی علمی‌و ایدئولوژی طبقاتی پرولتاریا در صدد پایان دادن به‌نفوذ امپریالیسم، استبداد سلطنتی‌ورهایی‌خلق‌ازستم استثمارگران‌وازفقروجهل‌وبیماری‌برآمدند. این‌محافل‌در ۱۱ دیماه ۱۳۴۴ (اول ژانویه۱۹۶۶) با هم متحد شده و نخستین کنگره "حزب‌دموکراتیک‌خلق‌افغانستان" را تشکیل دادند. کنگره پس از انتخاب کمیته مرکزی حزب به‌رهبری‌نورمحمدترکی به‌کمیته مرکزی‌ماموریت دادتاطبق‌رهنمودهای‌کنگره‌اساسنامه‌و مرامنامه حزب را تدوین و تنظیم نمایند.

مرامنامه حزب در نخستین شماره روزنامه "خلق"، ارگان حزب در فروردین ۱۳۴۵ منتشر گردید. در این برنامه انقلاب خلق افغانستان، انقلاب ملی ودموکراتیک تشخیص داده‌شده و کلیه نیروهایی که می‌توانند در تحقق این انقلاب شرکت کنند مشخص گردید. در برنامه‌ضمن تاکید بر ضرورت تشکیل جبهه متحد ملی از کلیه نیروهای میهن‌دوست، سمت‌گیری راه رشدغیر سرمایه‌داری، انجام انقلاب ارضی، ملی‌کردن بازرگانی‌خارجی کشور، انقلاب فرهنگی و حل دموکراتیک مسئله ملی، اجرای سیاست خارجی مترقی، پشتیبانی از صلح عادلانه وجنبش‌های رهایی‌بخش ملی‌در سراسر جهان علیه تجاوز امپریالیستی، استقرار روابط دوستانه وبرادرانه با کشورهای سوسیالیستی و همهٔ کشورهای صلح‌دوست جهان در نظر گرفته شده‌بود.

انتشار روزنامه "خلق" و برنامهٔ حزب واکنش وسیعی میان قشرهای آگاه زحمتکشان‌کشور، دانشجویان و همهٔ نیروهای مترقی به‌وجود آورد. اما رژیم سلطنتی پس از انتشار ۶ شماره، مانع انتشار روزنامه "خلق" شد.

حزب دموکراتیک خلق همواره خود را برای انقلاب آماده می‌کرد. متشکل کردن نیروها، بسیج توده‌های مردم برای مبارزه از جمله وظایفی بود که این حزب به انجام آن نایل شد. حزب دموکراتیک خلق برای‌بیدار کردن مردم و سازماندهی آنان، تنها به‌انتشار روزنامه‌خلق‌اکتفا نکرد. این حزب برای برقراری تماس مستقیم با توده‌های مردم در سطحی گسترده ارزش زیاد قایل بود. حزب‌موفق شد میتینگ‌ها و تظاهرات اعتراضی زیادی برپا کند و در جریان آن‌ها چهره‌واقعی و ماهیت رژیم سلطنتی وابستهٔ محمدظاهرشاه را برای‌توده‌های مردم‌افشا کند. این حزب توانست دوبار نمایندگان خود را به‌پارلمان بفرستد و از تریبون مجلس شاهزاده‌ها، فئودال‌ها و کمپرادورها، ماهیت ارتجاعی سرتاپای نظام حاکم را در انظارتوده‌های‌مردم‌افشاء کند.

یکی از نمایندگان حزب که توانست هردوبار از طرف حزب در پارلمان راه پیدا کند، ببرک کارمل بود. او در سال ۱۹۷۱ هنگام بحث‌درباره‌خط مشی‌رئیس دولت‌وقت‌به‌نام دکترعبدالظاهر گفت: "حکومت‌های دولت افغانستان از جمله دولت صدراعظم‌وقت دکتر عبدالظاهر، همه به نمایندگی از طبقات حاکم مرتجع و استثمارگر افغانستان، حلقه‌های سیاه یک سلسله را تشکیل می‌دهند که خلق کشور ما را به‌زنجیر کشیده‌اند. بدین جهت ما در برابر تمام حکومت‌های دولت افغانستان بی‌اعتمادی صریح وقاطع خود را سرسختانه اعلام کرده‌ایم و به‌حکم ارادهٔ خلق به حکومت شما نیز آقای عبدالظاهر رای اعتماد نمی‌دهیم... آقایان صاحب‌قدرت! چرا از تشکیل مستقل احزاب و از اتحادیه‌های کارگران، دهقانان، جوانان و محصلان می‌ترسید؟ چرا از آزادی‌بیان، تظاهرات و اعتصابات می‌ترسید؟ چرا از پیداری، اتحاد و تشکل‌خلق‌می‌ترسید؟ معلوم است برای این‌که شما من‌حیث ماهیتتان، ضد دموکراتیک و ضدخلق هستید".

در همان جلسه یکی دیگر از نمایندگان حزب دموکراتیک خلق سوءاستفاده هیئت حاکمه‌ضد خلقی را از مذهب اسلام محکوم کرد و گفت:

"استفاده ناجایز تبلیغاتی از دین مقدس اسلام برضدجنبش مترقی و جوانان آگاه ووطن‌پرست کشور به منظور ایجاد تفرقه بین زحمتکشان و رنجبران وطن، دامن زدن‌به‌نفاق‌وتبعیضات ملی و منطقه‌ای به‌خاطر جلوگیری از رشد شعور سیاسی و طبقاتی خلق‌ها، یک قسمت مهم سیاست ارتجاعی و کوته‌نظرانه حکومت‌ها را تشکیل می‌دهد."

بدینسان بود که حزب دموکراتیک خلق با استفاده از کلیه امکانات و هرنوع شیوه‌مبارزه که در شرایط معین ضروری تشخیص داده‌می‌شد سعی می‌کرد که پیوند میان خود و توده‌ٔ مردم را مستحکم کرده و وظایف تبلیغ، ترویج و سازماندهی در بین آنان را انجام‌دهد.

رژیم داود خان و کودتای ژوئیهٔ ۱۹۷۳

در شرایطی که رژیم مطلقه سلطنتی محمدظاهرشاه با بحران عمیق اقتصادی،اجتماعی و سیاسی دست به‌گریبان بود و فقر و تیره‌روزی خلق‌های افغانستان به‌حدی رسیده بود که وقوع یک انفجار عظیم توده‌ای را نوید می‌داد، در ژوئیه ۱۹۷۳ در ارتش افغانستان کودتایی علیه رژیم سلطنتی محمدظاهرشاه انجام‌گرفت. کودتا زمانی صورت گرفت که مبارزات توده‌ای‌تازه دوران نضج و اعتلاء خود را می‌گذرانید، اما هنوز آگاهی توده‌ها و دامنهٔ مبارزات آن‌ها به حدی نرسیده‌بود که خود قادر باشند در تعمیق این تحول جدید نقش جدی و تعیین‌کننده‌بازی کنند. این دگرگونی تا اندازه‌ای توده‌ها را به‌آینده‌امیدوار ساخت. آنان انتظار داشتند که‌با سقوط رژیم‌منفورسلطنتی‌خواسته‌ها ونیازهای‌اساسی آنان‌به‌تدریج برآورده‌شود. واقعیت هم‌این‌بود که محمد داود که توانسته بود باتکیه بر نیروهای مترقی و میهن‌دوست درون ارتش روی کارآید، در آغاز آنان را در اداره‌ٔ امور کشور شرکت داد و هم‌چنین برنامه‌هایی که جنبهٔ مترقی‌داشت، اعلام نمود.

محمد داود با شعار و وعده‌های مترقی و ملی خویش توانست افکار عمومی‌را به‌سمت خویش جلب کند و حتی در آغاز برخی‌اقدامات مثبت نیز انجام‌داد، نظیر: برقراری روزکار با حد معین، افزایش حداقل دستمزدها، ایجاد برخی تسهیلات برای‌کارگران در به‌دست آوردن مواد غذایی، تصویب قانون منع‌کار زنان در معادن، دادن مرخصی با استفاده از حقوق به زنان

www.iran-archive.com

باردار کارگر ونظایر آن.اما داودخان هیچ‌گونه تحول بنیادی و اساسی در جهت منافع خلق انجام نداد. به‌همین دلیل نیروهای ترقی‌خواه و انقلابی کشور و در راس‌آن‌ها "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" که پس از روی کار آمدن حکومت داودخان از آن حمایت نموده بودندو خود در روی کار آمدن این حکومت نقش مهمی داشتند، دریافتند که این رژیم در مجموع سیاستی ارتجاعی داشته و در جهت وابستگی به امپریالیسم حرکت می‌کند. محمد داود "شورای اجرایی" را که پس از تشکیل حکومت ایجاد شده‌بود، تعطیل کرد، وزراء و افسران ترقی‌خواه را از کار برکنار نمود وبه‌جای آن‌ها عناصر محافظه‌کار، مرتجع و هم‌طبقهٔ خود را بر سر کار آورد. هم‌زمان با این‌اقدامات داودخان در سطح جهانی به‌دنبال‌متحدین واقعی خود بود. در چنین شرایطی یکی از روزنامه‌های افغانستان به‌نام "انیس" نوشت: "وعده‌های میان خالی او مدتی با احساسات و افکار مردم افغانستان بازی کرد. اما همین‌که کارش به‌استقرار رسید دیگر نه وعده‌ای بود و نه شرم ازیاد آن وعده‌ها، نه از آن مردم‌دوستی اثری بود و نه از وطن پرستی نشانه‌ای".

بدین ترتیب‌نیروهای مترقی و انقلابی که به‌طور عمده در درون "حزب‌دموکراتیک خلق" گرد آمده‌بودند، علیه رژیم ارتجاعی داودخان مبارزهٔ خود را آغاز کردند. توده‌های مردم نیز که در پیوند با این نیروهای‌پیشاهنگ و باتجربهٔ خویش به همان نتیجه دست یافته‌بودند، به تدریج از حکومت داودخان که ماهیت ضدخلقی آن بر همگان آشکار شده‌بود، روی برگرداندند و بدینسان آتش مبارزه در راه استقرار یک نظام اجتماعی‌مبتنی بر عدالت وبرابری اجتماعی دوباره برافروخته‌شد.

اتحادآشکار داودخان با ارتجاع‌داخلی‌و امپریالیسم ورژیم‌های‌رسوایی‌نظیررژیم محمد رضا در ایران و تقاضای همکاری‌های وسیع با بازارمشترک خشم مردم افغانستان را برمی‌انگیخت. محمد داود کار را به‌جایی رساند که از اجرای‌قانون اساسی جدید کشور نیز سرباز زد، آزادی‌های سیاسی را ازمیان‌برد، فساد، رشوه خواری و اختلاس از وجوه مشخصهٔ رژیم او به حساب‌می‌آمد. تنها کار "مهمی" که داودخان انجام داد، فراهم کردن امکان سرمایه‌گذاری‌های خارجی و ایجاد برخی صنایع وابسته بود. سیاست داودخان در عرصهٔ اقتصاد کاملا در جهت به وجود آوردن نظام سرمایه‌داری وابسته در کشور بود.

رژیم داود که‌در آغاز برای مترقی نشان‌دادن‌خود و نیز تحت فشار توده‌ای مردم اعلام کرده‌بود که خواهان ایجاد صنایع سنگین و مادر به‌کمک کشورهای سوسیالیستی است تا بتواند با تکیه برآن استقلال اقتصادی و سیاسی کشور را تامین کند و امکان رشد و توسعه صنایع ملی‌رافراهم کند، در عمل‌سیاست خارجی‌سازشکارانه و تسلیم‌طلبانه‌ای را دربرابر ارتجاع امپریالیستی و وابستگان آن در پیش گرفت. با توجه به‌این که منبع اصلی تامین هزینه برنامهٔ هفت‌سالهٔ پیشرفت اقتصادی‌و اجتماعی کشور را کمک‌های خارجی تشکیل می‌داد، کوشش داودخان بر این بود که این بودجه را از راه به‌اصطلاح "کمک"های کشورهای امپریالیستی و متحدین دست‌نشانده آن‌ها نظیر رژیم محمد رضا خائن در ایران، ضیاءالحق در پاکستان و حکومت ارتجاعی‌عربستان سعودی تامین کند.

رژیم داود دیگر ماهیت خود را نشان داده‌بود. او نخواست به‌حادترین مسایل ومشکلات توده‌های مردم افغانستان پاسخ گوید. مثلا یکی از حادترین مسایل کشور مشکل مسئله ارضی و وضع کشاورزی کشور بود. در آستانه سقوط رژیم سلطنتی در افغانستان حدود ۴۰ هزار مالک بیش‌از ۷۰٪ از حاصلخیزترین اراضی کشور را در اختیار داشتند، در عوض ۳۰٪ باقیمانده‌اراضی

کشاورزی میان یک‌میلیون و چهارصد وشصت‌هزار خانوار روستایی تقسیم شده‌بود. اما رژیم داودخان علی‌رغم هیاهوی آغازینش بدون آن‌که به‌امتیازات مالکان وفئودال‌ها خدشه‌ای‌وارد آورد، در سال ۱۹۷۵ فقط به تقسیم اراضی دولت در میان عدهٔ کمی از کوچ‌نشینان و عدهٔ معدودی از دهقانان بی‌زمین اکتفا کرد. دقیقا" همین مسئله بود که رضایت خاطر فئودال‌ها و ملاک‌های وابسته را نسبت به‌رژیم محمد داود فراهم می‌کرد و از سوی دیگر بر خشم آتشین خلق‌های ستمدیده افغانستان می‌افزود.

در چنین شرایطی بود که نارضایتی توده‌های مردم و همراه با آن مبارزات آنان نضج می‌گرفت‌و سرکوب این مبارزات حق‌طلبانه از جانب رژیم ضدخلقی داود خان بر گسترش شعله مبارزات می‌افزود. رژیم داودخان با توسعه‌مبارزات، هرلحظه ترور و اختناق‌سیاسی رابیشتر می‌کرد وبدین‌سان جامعه افغانستان در آستانه تحول آوریل ۱۹۷۸ حالتی برافروخته پیدا کرده و در آن وضع انقلابی به‌وجود آمده بود.

انقلاب آوریل ۱۹۷۸

رژیم داودخان و ارتجاع داخلی افغانستان از گسترش مبارزات مردم افغانستان به‌هراس افتاده‌بودند. در آغاز بهار ۱۳۵۷ تردیدی نمانده‌بود که سیل بنیان‌کن مبارزات مردم‌افغانستان رژیم ضدخلقی و وابسته حاکم را درامان نخواهد گذاشت. در آغاز ماه آوریل (اوایل‌فروردین) رژیم داودخان دریافته بود که آغاز پیکار بزرگ نزدیک است به‌همین دلیل در اندیشه یافتن راه‌هایی بود که با توسل بدان بتواند مبارزات مردم را سرکوب کند.

از طرف دیگر "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" که توانسته بود با تامین وحدت میان دو جناح خلق و پرچم نیروی تازه‌ای‌پیدا کند، در وسیع‌ترین سطح ممکن به فعالیت‌های تبلیغی، ترویجی و بسیج و سازماندهی‌توده‌های‌مردم مشغول بود. اقدامات تهییجی که درقالب تظاهرات و اعتراضات تحت رهبری این حزب انجام می‌گرفت، شور انقلابی را درمیان توده‌های مردم افزایش می‌داد. نفوذ حزب در میان‌کارگران، بخش‌آگاه‌دهقانان، زحمتکشان‌شهری، دانشجویان، روشنفکران، دانش‌آموزان و کارمندان دولتی‌و نیز نیروهای ارتش به‌طور چشم‌گیری افزایش‌یافته بود. "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" توانسته بود در شرایط دشوار مبارزهٔ مخفی عدهٔ زیادی کادر تشکیلاتی غیرنظامی پرورش داده، در عین حال سازمان‌های حزبی خود را در درون نیروهای مسلح ارتش گسترش دهد. در این هنگام‌رهبری مبارزات ضدامپریالیستی وضدفئودالی عملا" دردست "حزب دموکراتیک خلق" قرار داشت.

بالاخره رژیم داودخان هجوم به‌نیروهای ترقی‌خواه را که در راس جنبش‌توده‌های مردم قرار داشتند آغاز نمود. ابتدا "میراکبرخیبر" از رهبران جنبش و حزب را که استاد دانشگاه کابل بود وسابقا" مدیریت روزنامه "پرچم" رانیز برعهده‌داشت، ترور کرد. ترور این‌شخصیت برجستهٔ‌سیاسی که از اعتبار و نفوذ خلقی فوق‌العاده‌ای برخوردار بود، سیر تحولات را تسریع کرد. زمانی که خبر ترور او در میان مردم پخش شد، بلافاصله‌واکنش سریع و گسترده‌ای ازجانب توده‌های‌مردم صورت گرفت. حدود چندین هزار نفر در مراسم تشییع جنازه این‌مبارز و رهبر شهید شرکت کردند.

در اعتراض به‌ترور استاد "خیبر شهید" تظاهرات وسیعی علیه "سیا" و "سازمان امنیت"

www.iran-archive.com

سلاح های ساخت آمریکا و چین که از شورشیان ضد انقلابی افغانستان به دست آمده است.

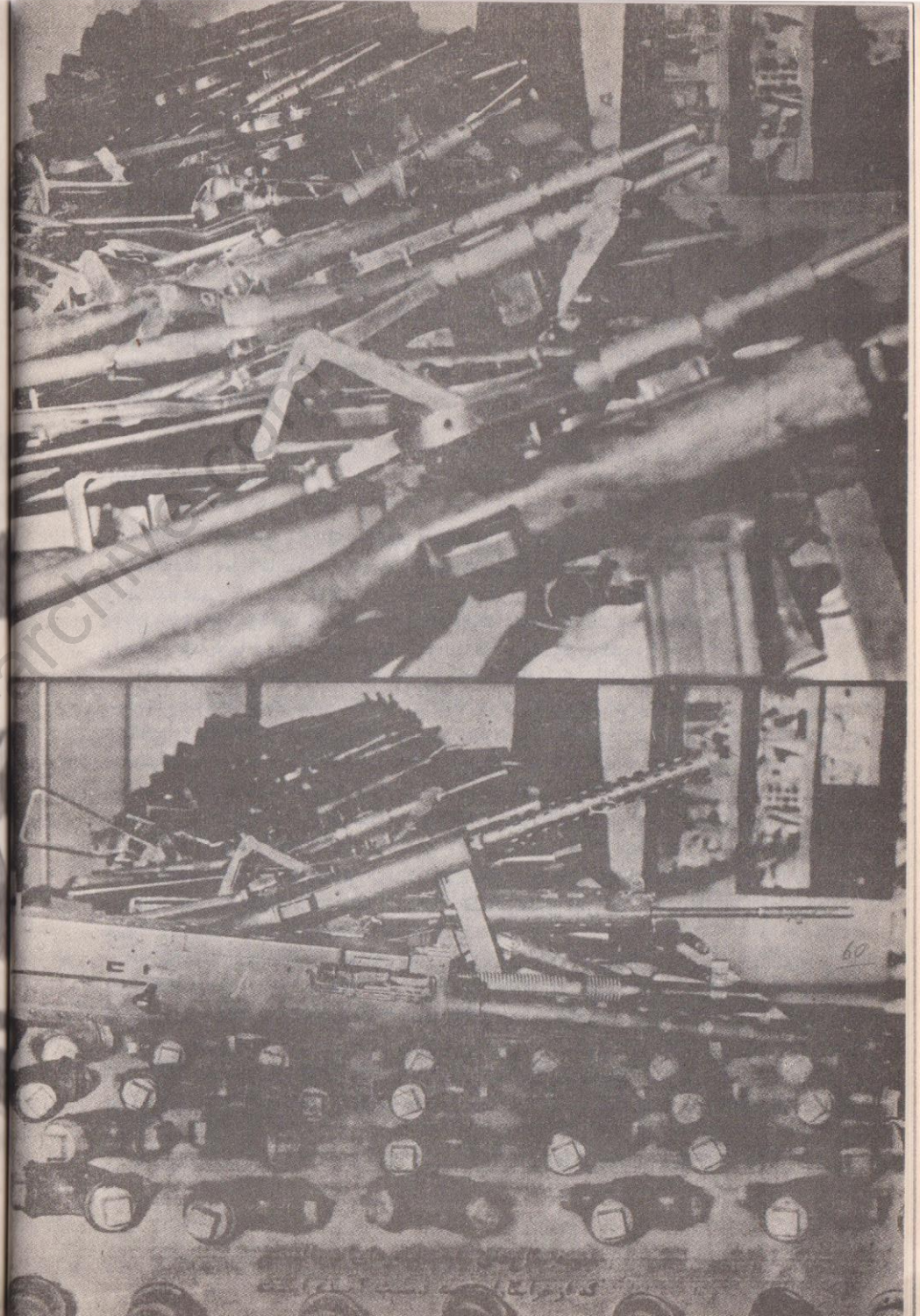

رژیم ضدخلقی محمد داود در مقابل‌سفارت آمریکا برپا شد. داودخان برای سرکوب قطعی‌جنبش وارد عمل‌شد و در ۲۶ آوریل عده‌ای از رهبران "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" و جنبش را بازداشت کرد. نورمحمد تره‌کی از جمله‌بازداشت‌شدگان بود. از نیروهای نظامی‌برای‌کنترل‌شهر استفاده وسیع به‌عمل آمد. دستگیری عده‌ای از رهبران حزب و جنبش موجب شد که‌بخش‌عظیمی از مردم کابل و حومه برای اعتراض به‌دستگیری رهبرانشان در پارک بزرگ شهر اجتماع کنند.

هم‌زمان با همین درگیری‌ها وگسترش بی‌سابقه مبارزه مردم و برای خنثی کردن کودتای‌ضد انقلابی داودخان بخش دستگیر شده رهبری، "حزب دموکراتیک خلق" دستور آغاز عملیات‌رابه نیروهای مسلح هوادار خویش صادر می‌کنند. همراه با تظاهرات گسترده مردم تانک‌های‌نیروهای مسلح "حزب دموکراتیک خلق" به‌سمت مقر داودخان سرازیر می‌شوند. مقاومت داودخان موجب می‌شود که نیروهای مسلح حزب با قاطعیت مقاومت او را درهم بشکنند. داود خان در این‌روز معدوم می‌گردد.

شرکت مسلحانه نیروهای ارتشی هوادار"حزب دموکراتیک خلق افغانستان "دربرانداختن رژیم داودخان، برخلاف دعاوی بی‌پایه عده‌ای، هرگز به‌معنای کودتا نیست. زیرا چنان‌که دیدیم، این عمل نیروهای مسلح همراه و هم‌زمان با تظاهرات وسیع توده‌های مردم‌افغانستان علیه رژیم خائن داودخان انجام گرفت و در واقع این نیروها بازوی مسلح مردم مبارز افغانستان در انقلاب بودند.

پس از تصرف مقر داودخان بلافاصله سیل‌انبوه مردم کابل و بخش‌های بزرگی از اهالی حومه کابل که به‌شهر آمده‌بودند به آن‌جا سرازیر شدند. تا دو روز تظاهرات مردم درشهرهای بزرگ افغانستان به‌ویژه در کابل ادامه داشت.

در شامگاه هفتم اردیبهشت (۲۷ آوریل) رادیو کابل نخستین اعلامیه "شورای‌انقلابی‌قوای مسلح افغانستان" را پخش کرد و خبر پیروزی توده‌های مردم به‌رهبری "حزب دموکراتیک خلق" را در مبارزه علیه رژیم ارتجاعی و وابسته به‌امپریالیسم محمد داود اعلام نمود. روز نهم اردیبهشت نیز پس از آن‌که وضع در پایتخت و سراسر کشور به‌حالت عادی بازگشت، "شورای انقلابی قوای مسلح افغانستان" انتقال تمام قدرت را به "شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان" اعلام کرد و خود نیز در آن ادغام‌گردید.

نورمحمد تره‌کی که پس از قیام از زندان آزاد شده‌بود در اولین جلسه "شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان" به‌عنوان رئیس "شورای انقلابی جمهوری‌دموکراتیک‌افغانستان" برگزیده شد. تره‌کی از رهبران قدیمی و دیرارل "حزب دموکراتیک خلق" بود. در همین‌جلسه ببرک‌کارمل نیز که از رهبران برجسته حزب بود به‌معاونت وی در همه امور برگزیده‌شد.

بدین‌سان پس از انقلاب آوریل قدرت از دست طبقات ارتجاعی خارج شده و در دست پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگر و خلق افغانستان قرار گرفت.

دستاوردهای انقلاب آوریل ۱۹۷۸

پس از پیروزی ۲۷ آوریل انقلاب ملی و دموکراتیک وارد مرحله نوینی شد. از مهم‌ترین عوامل کامیابی اولین مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک یعنی براندازی قدرت سیاسی مدافع نظام اجتماعی حاکم در افغانستان اقدام قاطع و انقلابی "حزب دموکراتیک خلق" با تکیه بر

حمایت توده‌های مردم و استفاده از نیروهای مسلح هوادار خود در درون ارتش بود.

حکومت انقلابی در ۲۰ اردیبهشت ۵۷ (نهم‌ماه مه۱۹۷۸) از رادیو کابل نخستین‌برنامه جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان را برای شروع ساختمان جامعه نوین در افغانستان اعلام کرد. در این برنامه ضرورت پایان دادن به عقب ماندگی اقتصادی، گسترش صنایع ملی، مدرنیزه‌کردن کشاورزی با توجه به منافع عمومی مردم کشور و لزوم‌بالابردن‌سطح‌زندگی‌زحمتکشان شهری و روستایی تصریح شده است.

از آن‌جا که‌یکی از وظایف انقلاب ملی و دموکراتیک ریشه‌کن کردن بقایای نظام‌های ماقبل سرمایه‌داری و نیز مظاهر سرمایه‌داری وابسته‌است، در برنامه‌دولت‌جمهوری‌دموکراتیک‌افغانستان انجام انقلاب ارضی دموکراتیک به‌سود دهقانان و برمبنای شرکت فعالانه دهقانان در تحقق این امر قید شده و برانداختن مناسبات فئودالی و بقایای مناسبات ماقبل فئودالی نیز در همین رابطه از وظایف حتمی انقلاب آوریل عنوان گردیده‌است. برای جلوگیری از رشدسرمایه‌داری وابسته نیز در برنامه دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان تصریح گردیده است که اقتصاد کشور به‌طور عمده باید بر بخش دولتی‌استوارباشد. در این برنامه هم چنین ضرورت مردمی‌کردن همه رشته‌های فعالیت اجتماعی و حل مسئله ملی به‌نحو دموکراتیک، ضرورت پاک‌سازی دستگاه دولتی و ریشه‌کن کردن عناصر ضد انقلاب از این دستگاه و مستقر ساختن دستگاه اداری و نظامی نوین بر پایه خلقی که در جهت تامین منافع زحمتکشان کشور است یادآوری گردیده‌است.

این‌برنامه که تحت عنوان " خطوط اساسی وظایف جمهوری دموکراتیک افغانستان " منتشر گردید، ضمن تضمین حقوق و آزادی‌های دموکراتیک، تامین منافع و خواست‌های‌کارگران، کشاورزان، سربازان، افسران، پیشه‌وران، روشنفکران، فروشندگان خرده‌پا و روحانیون میهن دوست را نیز در شمار هدف‌های این انقلاب قرار داده است. دربرنامه مذکور، هم‌چنین آموزش ابتدایی رایگان برای همه، پیکار با بی‌سوادی، گسترش‌آموزش متوسطه و عالی وحرفه‌ای رایگان برای آماده‌کردن کادرهای علمی و فنی، خدمات پزشکی و درمانی رایگان و تامین تمام نیازهای اساسی توده مردم در جریان ساختمان نظام نوین پیش‌بینی شده‌است.

دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان بر پایه این برنامه به یک سلسله اقدامات فوری پرداخت. از جمله اقدامات فوری کنترل قیمت‌ها بود. بهای خواربار موردنیاز کارگران ودیگر زحمتکشان، سربازان، درجه‌داران و همه قشرهای تهی‌دست کاهش یافت. کمک پزشکی رایگان گسترش پیدا کرد. هزاران تن از معلمین بی‌کار بلافاصله به‌کار فرا خوانده شدند. این عمل خود می‌توانست در تسریع مبارزه گسترده‌بابی‌سوادی اثر قابل توجهی داشته‌باشد. در همین‌رابطه ۴۰۰ آموزشگاه جدید تاسیس شد. بلافاصله ساختمان حدود ۵۰۰ مدرسه‌ابتدایی آغاز گردید. مردم برای تسریع جریان پیشرفت اجتماعی کشور داوطلبانه در روزهای جمعه به‌کار پرداختند.

در مورد مسئله ارضی که در عین حیاتی بودن به سادگی قابل حل نبود، رهبران جمهوری دموکراتیک مردم افغانستان درحل عادلانه مسئله زمین به سود توده‌ای وسیع دهقانی‌هشیارانه تلاش می‌کردند تا ابتدا راه حل انجام این تحول اساسی را بیابند و آن‌گاه آن را درعمل به کار بزنند. در این مورد وزیر کشاورزی دولت انقلابی افغانستان گفت: "باید با درنظرداشتن ویژگی کشور خود، راه درست ازمیان برداشتن شیوه موجود تقسیم زمین‌های کشاورزی را پیدا کنیم و آن گاه اصلاحات ارضی دموکراتیک را به سود رنجبران به‌اجرادرآوریم". برهمین‌مبنا ابتدا شورای انقلاب جمهوری دموکراتیک افغانستان پرداخت اصل و فرع بدهی کشاورزان بی‌زمین و دهقانان فقیر را به زمین‌داران و رباخواران لغو کرد و ۱۱/۵ میلیون دهقان بی‌زمین وکم‌زمین یعنی ۸۰٪

www.iran-archive.com

صحنه‌ای دیگر از جنایات شوروشیان ضد انقلاب

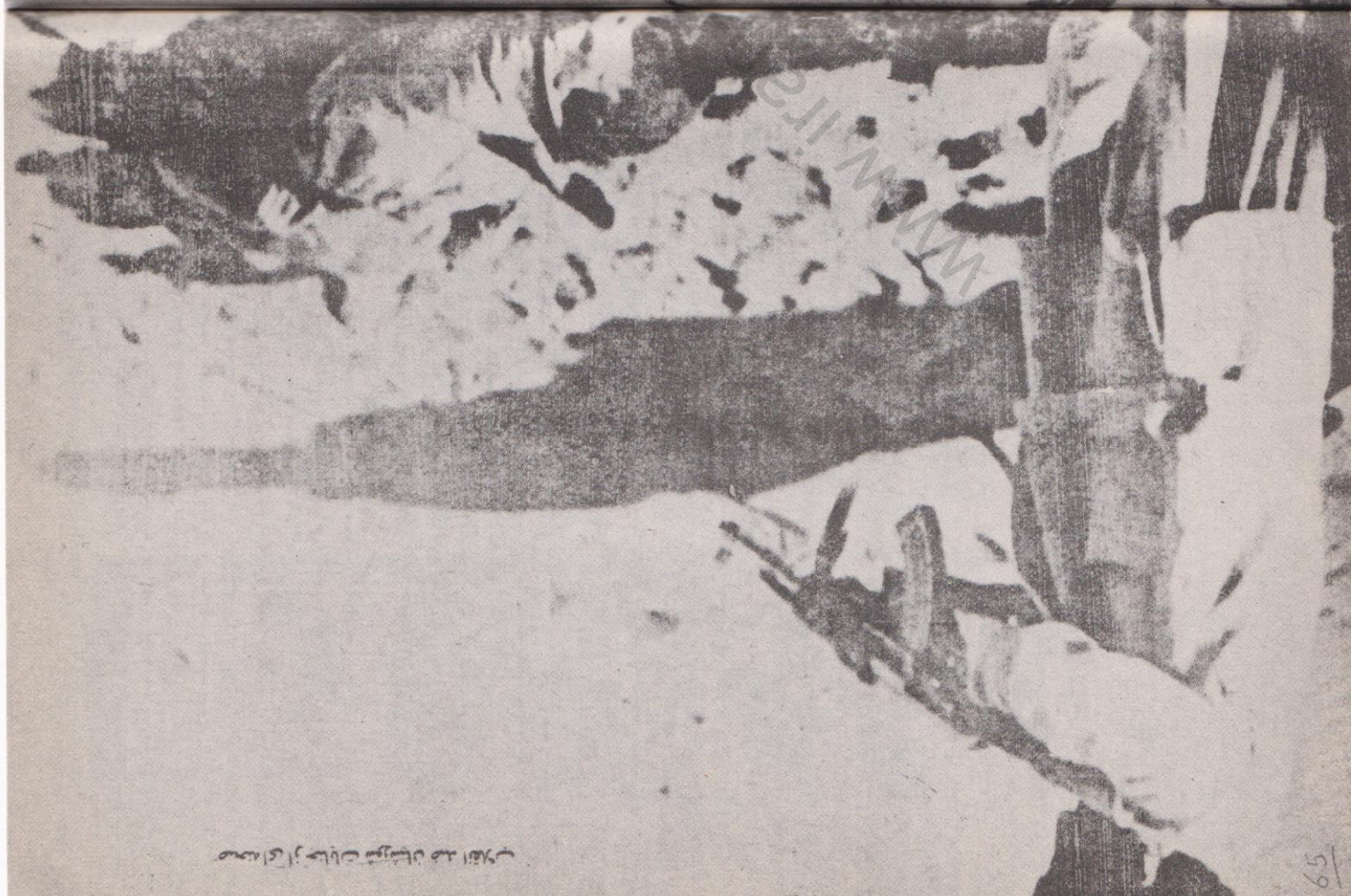

صحنه‌ای از جنایات شوروشیان ضد انقلاب

آزادی زندانیان سیاسی در کابل به دنبال اعلام عفو عمومی در افغانستان به وسیلهٔ رهبری جدید این کشور

از مردم روستانشین کشور را از قید بردگی و وابستگی به فئودال‌ها و رباخواران نجات داد. سپس با صدور یک اعلامیه دیگر، شورای انقلاب جمهوری دموکراتیک افغانستان حق نشستن برداخت شیربها را از میان برد. گام‌های نخستین دولت، زمینه را برای انجام وگسترش اصلاحات ارضی دموکراتیک آماده ساخت. برابر اعلامیه شماره ۸ شورای انقلاب جمهوری دموکراتیک افغانستان انقلاب ارضی آغاز شد. طبق این اعلامیه زمین به دهقانانی تعلق دارد که خود و یا کمک خانواده‌ٔ خویش، مستقیما زمین را شخم زده و کشت می‌کنند و به این جهت اراضی افزون بر نیاز هرکس مصادره‌شده، میان دهقانان بی‌زمین تقسیم می‌شود. در این فرمان که در ۲۷ نوامبر ۱۹۷۸ در پلنوم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک افغانستان تصویب شد و روز بعد در بالاترین ارکان دولتی یعنی شورای انقلاب مورد تایید قرار گرفت، تقسیم عادلانه آب نیز پیش بینی شده است.

بدین ترتیب وزارت کشاورزی امکان پیدا کرد که زمین مالکان بزرگ را بدون پرداخت غرامت مصادره کرده، آن را برای تقسیم میان دهقانان دراختیار بگیرد.

در همین اعلامیه شورای انقلاب جمهوری دموکراتیک افغانستان ضرورت تشکیل تعاونی‌ها برای بهره‌برداری دسته‌جمعی از زمین پیش‌بینی شده و دولت موظف گردیده است که ابزار کار و کود و آب در اختیار تعاونی‌ها بگذارد. تشکیل این تعاونی‌ها به نحوی برنامه‌ریزی شده است که حتی الامکان دهقانان بی‌زمین، سهم‌کاران، دهقانان مزدور و افراد فقیر کوچ نشین بتوانند در آن ها متشکل شوند.

این انقلاب ارضی صفت کاملا ضدفئودالی داشته و با ازبین بردن مالکیت‌های بزرگ ارضی، راه را برای تحکیم همبستگی و کار مشترک در میان دهقانان و نیز تحکیم وحدت آنان با طبقه کارگر هموار می‌سازد.

در زمینه سیاست خارجی جمهوری دموکراتیک افغانستان از سیاست عدم تعهد فعال و مثبت پیروی می‌کند و در پیکار علیه امپریالیسم، استعمار، صهیونیسم، نژادپرستی و هرگونه بیدادگری و ستم و برای برپایی صلح عادلانه و کاهش تنش در جهان می‌کوشد. جمهوری دموکراتیک افغانستان به گسترش مناسبات پایدار برپایه دوستی و حسن همجواری و همکاری با کشورهای همسایه و دولت‌های منطقه اهمیت زیادی قائل است.

جمهوری دموکراتیک افغانستان از پیکار عادلانه مردم زیمبابوه، نامیبیا، آفریقای‌جنوبی و از مبارزات حق‌طلبانه مردم فلسطین به رهبری سازمان آزادی‌بخش پشتیبانی می‌کند. در دسامبر ۱۹۷۸ نورمحمد تره‌کی رهبرفقید جمهوری دموکراتیک مردم افغانستان در دیداری که از اتحاد جماهیر شوروی به عمل آورد، پیمان دوستی، حسن همجواری و همکاری میان دو کشور را امضاء نمود. به موجب این پیمان برای تامین امنیت، استقلال و تمامیت ارضی، شوروی و افغانستان می‌توانند باهم مشورت کرده، اقدامات لازم را درزمینه‌های توافق شده به عمل آورند. عقد این پیمان بعدها درجریان حوادث دی‌ماه ۵۸ به خوبی توانست جمهوری دموکراتیک افغانستان را از مصائب بی‌شماری که توسط امپریالیست‌ها و رژیم‌های دست نشانده برای این کشور به وجود آمده بود، برهاند.

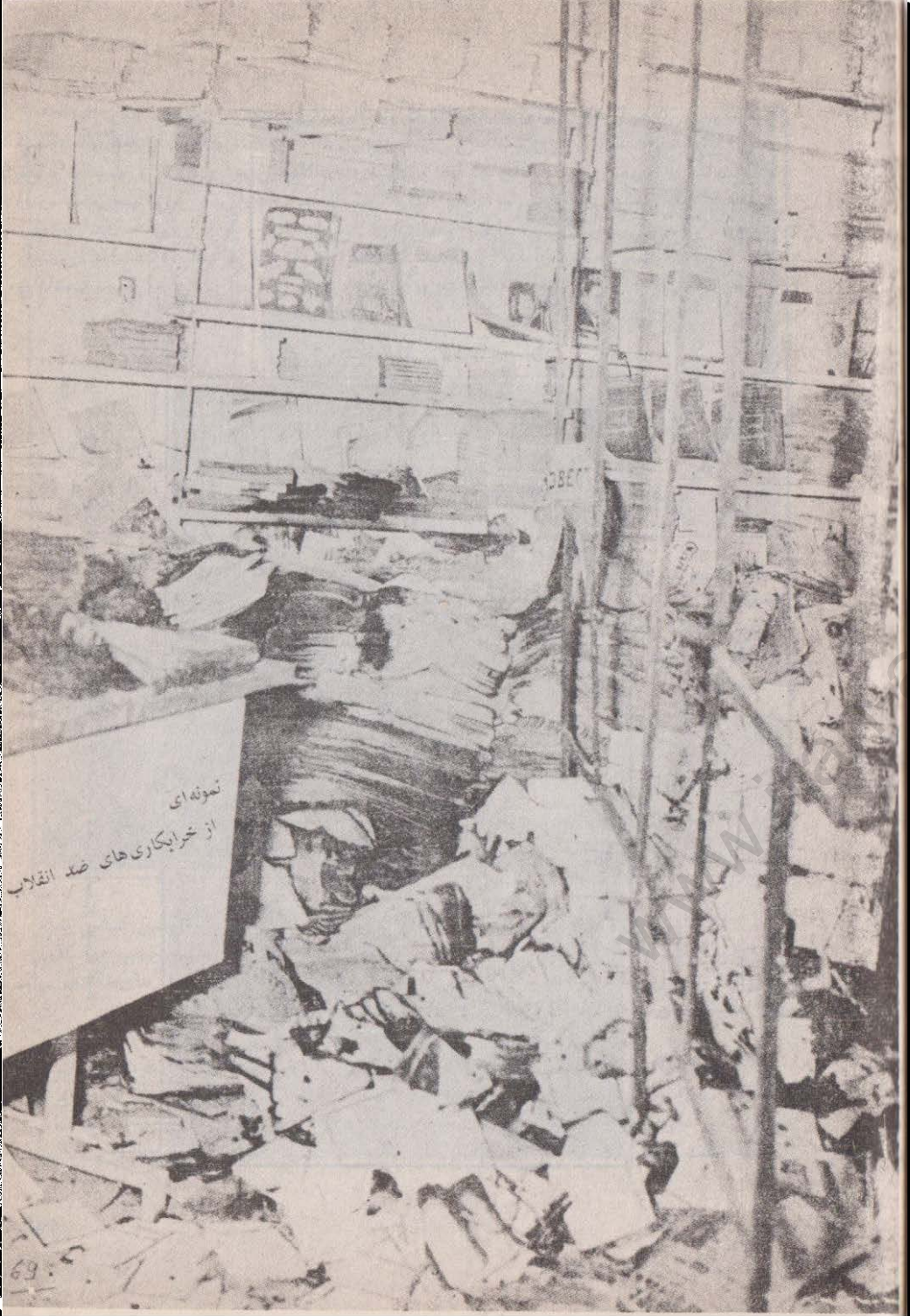

نمونه‌ای
از خرابکاری‌های ضد انقلاب

مشکلات و تنگناها

با وجود موفقیت‌های بزرگی که جمهوری دموکراتیک مردم افغانستان پس از انقلاب آوریل به دست آورده است و با این‌که انقلاب ملی و دموکراتیک توانسته است گام‌های نخستین خود را با موفقیت بردارد، پایین بودن سطح آگاهی بخش بزرگی از دهقانان و عقب ماندگی فوق‌العاده اقتصادی و اجتماعی کشور، وجود سطوح مختلف تکامل اجتماعی در نواحی مختلف آن، تعدد اقوام وقبیله‌ها و خلق‌ها، کمبود توان و منابع مالی داخلی و کادرهای فنی و مدیریت و نظایر آن، نفوذ زیاد فئودال‌ها و روحانیون مرتجع و خرابکاری روزافزون ضدانقلاب داخلی که ازحمایت وسیع و همه جانبه ارتجاع منطقه و امپریالیسم جهانی برخوردارهستند، مشکلات فراوانی برای حکومت نوپای جمهوری دموکراتیک مردم افغانستان به وجود آورده‌است.

بلافاصله پس از انقلاب آوریل امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و رژیم‌های ارتجاعی منطقه نظیر حکومت محمدرضای خائن در ایران، رژیم ضد خلقی ضیاءالحق در پاکستان و حکومت مائوئیستی چین که از انقلاب توده‌ای و ضدامپریالیستی در افغانستان به وحشت افتاده و منافع خویش را شدیدا در خطر می‌دیدند، با تمام قوا سرگرم تدارک توطئه‌های وسیعی علیه حکومت انقلابی افغانستان شدند و ضدانقلاب داخلی یعنی فئودال‌ها، بورژوا کمپرادورها، روحانیون مرتجع و بقایای خاندان سلطنتی را در وسیع‌ترین عرصهٔ ممکن تحت حمایت خویش گرفتند.

رژیم شاهنشاهی محمدرضای خائن که از توسعه مبارزات داخلی توده‌های مردم ایران سخت به هراس افتاده بود، پیروزی انقلاب در افغانستان را سرآغازی برای پایان حکومت استبدادی خویش می‌دید. به همین جهت بلافاصله به یاری ضدانقلاب در افغانستان برخاست تا شاید بتواند دولت انقلابی افغانستان را درخون خفه کند. در مرز پاکستان و افغانستان اردوگاه‌های چریک‌های "مسلمان" که برای سرنگونی رژیم "خدانشناس" افغانستان شورش کرده بودند برپا گردید و کارشناسان نظامی آمریکا و چین بلافاصله در این اردوگاه‌ها به دادن آموزش جنگ‌های چریکی بدانان پرداختند. رهبران این جریانات "چریکی" از فئودال‌های بزرگ و برخی روحانیون مرتجع بودند. برای آموزش نظامی مزدورانی که علیه جمهوری دموکراتیک مردم افغانستان می‌جنگیدند، در ایران نیز به دستور شاه مخلوع در برخی پادگان‌های تهران امکانات لازم فراهم می‌شد. در این پادگان‌ها فراریان و مزدورانی که از افغانستان گریخته بودند آموزش می‌دیدند. با دستیاری امپریالیسم آمریکا و مداخلهٔ مستقیم رژیم نظامی ضیاءالحق در مرز پاکستان و افغانستان کارخانهٔ اسلحه‌سازی برای ضدانقلابیون افغانستان دایر گردید.

مسئله انقلاب افغانستان، برای امپریالیسم و ارتجاع جهانی یک امر حیاتی به‌شمار می‌رفت زیرا پیروزی این انقلاب از یک‌طرف می‌توانست شکست امپریالیسم و ارتجاع را در ایران تسریع کند و از طرف دیگر در صورت پیروزی انقلاب ایران، امپریالیسم در فاصلهٔ کم‌تر از یک سال دو پایگاه مهم خود را در همسایگی اتحاد جماهیر شوروی از دست می‌داد که این بزرگ‌ترین ضربه استراتژیک در منطقه و جهان برای امپریالیسم بود. به‌علاوه پیروزی انقلاب در افغانستان و ایران تاثیر جدی درتسریع روند انقلابی و پیروزی جنبش‌های آزادی‌بخش در منطقه بسیار حساسی برای امپریالیسم خواهد داشت.

با توجه به همهٔ این مسایل امپریالیسم آمریکا نهایت کوشش خود را به کار می‌برد تا با استفاده از همهٔ شیوه‌ها و امکانات، انقلاب‌های ایران و افغانستان را به شکست بکشاند و ایجاد تضاد مصنوعی و رویارویی میان انقلاب‌های ایران و افغانستان یکی از این شیوه‌های جنایتکارانه امپریالیسم جهانی و پیش ازهمه امپریالیسم آمریکا است. متاسفانه امپریالیسم آمریکا پس از پیروزی انقلاب ایران، با وجود تمام تلاش‌های صادقانه افغانستان انقلابی و سایر نیروهای راستین، توانست با تکیه بر نیروهای سازشکار و ارتجاعی و استفاده از برخی پیش‌داوری‌ها میان روحانیت مترقی ایران در اجرای این نقشهٔ خائنانه خود موفقیت‌هایی به دست آورد.

مواد منفجره، ریش های مصنوعی و اسنادی که از خرابکاران ضد انقلاب به دست آمده است

وداع گرم افسران افغانستان انقلابی با سربازان ارتش اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در آستانهٔ خروج بخشی از نیروهای محدود اتحاد شوروی از افغانستان

شاید در این رابطه بی‌مورد نباشد اشاره کنیم که در کشورما ایران اولین کسانی که از "انقلاب اسلامی" در افغانستان دم زدند و خواهان پشتیبانی همه جانبه جمهوری اسلامی ایران از "مبارزان مسلمان" افغانستان گردیدند، همان‌هایی بودند که از سازمان‌های‌ضدانقلابی نظیر حزب جمهوری خلق مسلمان ایران، آشکار و نهان حمایت می‌کردند.

رویدادهای نیمه اول دی‌ماه ۱۳۵۸ در افغانستان، هیاهوی فراوانی را ازطرف‌امپریالیسم و ارتجاع به دنبال داشت. برکناری حفیظ الله امین، عامل "سیا" و دارو دسته او از حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت جمهوری دموکراتیک مردم افغانستان، که با اقدامات خائنانهٔ خود لطمات جدی به انقلاب این کشور وارد ساختند، همراه با کمک نظامی و سیاسی

www.iran-archive.com

اتحاد جماهیر شوروی که مبتنی بر پیمان دسامبر ۱۹۷۸ میان شوروی و افغانستان، برای خنثی کردن توطئه‌ها و مداخلات آشکار امپریالیسم و رژیم‌های دست‌نشانده آنان و چین مائوئیستی انجام گرفت، تمام نقشه‌های امپریالیسم و ارتجاع را برهم زد.

اکنون که انقلاب افغانستان ضربات شکننده بر شورشی‌های ضدانقلابی وارد ساخته‌است، بخش‌هایی از نیروهای محدود نظامی اتحاد شوروی، طبق تقاضای دولت انقلابی افغانستان، این کشور را ترک کردند.

انقلاب‌های ضدامپریالیستی و خلقی در ایران و افغانستان، به‌طورعینی حلقه‌های به‌هم پیوسته زنجیر واحد جنبش ضدامپریالیستی جهانی هستند. این واقعیت عینی را نباید برخی بینش داوری‌های ذهنی زیرسایه بگذارد. همکاری نزدیک دو انقلاب، همان طورکه بارها رهبران افغانستان انقلابی اعلام کرده‌اند، به سود خلق‌های برادر هر دو کشور که دوستی دیرینه، سرگذشت همانند و دوستان و دشمنان مشترک دارند، خواهد بود.

هدایت حاتمی

هنگامی که شاه در پای «پاسخ به تاریخ» می‌نشیند...

کتاب "پاسخ به تاریخ" * که محمد رضا پهلوی، شاه مخلوع پس از فرارش به خارج از کشور نوشته یکی از ده‌ها کتاب و رساله و صدها مقاله و گفتاری است که طی یکسال و چندماهی که از انقلاب می‌گذرد، برای لکه‌دار کردن و تهمت زدن به انقلاب ضدامپریالیستی و مردمی ایران به‌وسیله نوکران سرمایه در سراسر جهان نوشته و پراکنده شده‌است.

موضوع ایران طی دو - سه سال اخیرپکی از مهم‌ترین مسایل بین‌المللی بوده‌است. تبلیغات امپریالیستی کوشیده‌اند با تحریف حقایق، چهره انقلاب ایران را در انظارجهانیان و بخصوص طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری واژگونه جلوه دهند، انقلاب ایران رامنفردسازند و بر آن ضربت نهایی را وارد کنند و یا لااقل مسیر انقلاب را به‌دل‌خواه خود تغییر دهند. شاه به‌نوبهٔ خود سهمی بزرگ در این خراب‌کاری به‌عهده گرفته و کتابی انباشته از دروغ برای‌تخطئه انقلاب ایران و تبرئهٔ جنایات خود که در حقیقت همان جنایات امپریالیست‌ها است، نوشته است. وی هدف خود را از نوشتن این کتاب چنین توصیف می‌کند: "من وظیفه خود می‌دانم نشان دهم که چگونه آن‌چه به یاری خداوند متعال و در سایه تور و کار تمام مردم ایران ساخته شده است اکنون... نابود و مضمحل می‌گردد" (ص۱۱- همه‌جا منظور کتاب "پاسخ به‌تاریخ" است).

برای‌این‌که بتوانیم از محتوای کتاب به‌طور خلاصه آگاه شویم، بهتر است به معرفی‌نامهٔ ناشر رجوع کنیم. وی می‌نویسد: "ایران در اثر پویایی و بینش‌های مثبت انقلابی شاه به‌دهمین قدرت اقتصادی جهان مبدل شده‌بود، اما به گفتهٔ شاه "اتحاد شوم سرخ و سیاه"، یعنی اتحاد عناصر چپ با مرتجع‌ترین مرتجعان، کشور را چندین قرن به قهقرا کشانید".

شاه خود نیز با بی‌شرمی ذاتی‌خود در تمام طول کتاب از اقدامات "مترقی" خود و پدرش در "احیای" کشور سخن می‌گوید و "دست‌آورد"های ایران را در زمان سلطنت دودمان پهلوی در گستره‌های صنایع، کشاورزی، فرهنگ و هنر برمی‌شمارد. برای ما ایرانیان که میراث

* Mohammad Reza Pahlavi Reponse al Histoire. Albin Michel, Paris, 1979.

www.iran-archive.com

شوم سلطنت محمد رضای پهلوی را در پیش چشمان داریم و به وضع صنایع مونتاژ، کشاورزی برباددررفته ،فرهنگ وابسته و وجود ۶۷درصد بی‌سواد درمیان‌مردم‌کشورمان‌آشناهستیم .حرف‌های شاه پشیزی ارزش ندارد . اما او کتاب را برای ما ایرانیان ننوشته است ، مخاطب او خواننده‌غربی است . او می‌خواهد خواننده بی‌اطلاع اروپایی و امریکایی را متقاعد کند که انقلاب ایران یک‌گام قهقرایی است که در آن اقلیتی‌مرتجع بر اکثریت مردم که به دنبال شاه می‌رفته‌اند ، غلبه کرده است و دلیل‌اصلی این پیروزی نیز آن بوده است که مردم ناآگاه و عقب‌مانده ایران نتوانسته‌اند با سرعت پیشرفت " انقلاب سفید " هماهنگی‌داشته باشند و " توطئه‌گران " توانسته‌اند بااستفاده از نارضایی برخی از قشرهای‌ناآگاه آن‌ها را برای سرنگونی نظام شاهنشاهی بسیج کنند و انقلاب " سفید " او را به ضد انقلاب " سیاه "مبدل کنند .

برای شاه میلیون‌ها نفری که ماه‌های متوالی در خیابان‌های تمام‌شهرهای ایران فریاد " مرگ برشاه " می‌زدند ، صدهاهزارکارگری که اعتصاب کرده‌بودند ،هزاران‌سربازی‌که‌دیگرانگشتشان را بر ماشه نمی‌فشردند ،همه و همه "اقلیتند " و مشتی خائن و مزدور که پیرامون او را گرفته‌بودند و درآخر سر نیز با میلیاردها دلار به‌خارج گریختند " اکثریت " . طبقات حاکم " اقلیت " و "اکثریت" را همیشه همین‌طور فهمیده‌اند و خواهند فهمید .

البته از شاه و اربابانش نمی‌توان توقع داشت که با انقلاب ایران ، انقلابی‌که‌ضربت‌سنگینی بر پیکر امپریالیسم و چاکرانش وارد کرده است ، آشتی کنند وبه‌حکم تاریخ گردن بنهند ، برای فرار از قبول همین محکومیت تاریخی است که شاه " پاسخ خود به تاریخ " را با هزاران دروغ و نیرنگ سرهم‌بندی کرده است . ما در صدد نیستیم به " پاسخ " شاه پاسخی بدهیم . زیرا پیش از آن‌که شاه به تاریخ پاسخ بدهد تاریخ به شاه پاسخ داده و او را به‌عنوان شخصیتی ناچیز که چون عروسکی آلت دست امپریالیست‌های خارجی بوده‌محکوم نموده است .

مصائبی که او در دوران سلطنت منحوسش، به‌خصوص پس از کودتای ۲۸ مرداد ،برسرایران و ایرانیان آورده‌است، قبل از هر چیز با همین وابستگی بی‌چون‌وچرای او به امپریالیست‌های خارجی ارتباط دارد . در کتاب "پاسخ به تاریخ" ما اعترافات گویایی در این زمینه می‌یابیم .

هرچند شاه مخلوع در این کتاب گریزی به تاریخ گذشته ایران نیز می‌زند ، لیکن کتاب به طورکلی حوادث بعد از کودتای ۲۸ مرداد را در بر می‌گیرد . کودتای۲۸ مرداد در نظر شاه "مرحله نوینی" از تاریخ ایران است . شاه پنهان نمی‌کند که این مرحله نوین با دخالت مستقیم امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی آغازشده است . وی چنین می‌نویسد : " در اوت ۱۹۵۳ من با پشتیبانی جدی ایالات متحده و انگلستان که بالاخره توانسته بودند سیاست مشترکی درباره‌ٔ ایران اتخاذکنند و پس از بررسی مسئله با دوستم کرمیت روزولت ، فرستاده ویژه سیا تصمیم گرفتم خود را از شر مصدق خلاص کنم " (ص۶۸) . شاه مخلوع سپس بی‌شرمانه این توطئه‌خارجی را " قیام مردم ایران " نامیده ،می‌نویسد : " کسانی را که مصدق را سرنگون کردند متهم می‌کنند که از ایالات متحده و انگلستان پول گرفته‌اند ، بخصوص از ایالات متحده . اما اسناد بسیار دقیقی که در دست است ثابت می‌کند که،سیا در جریان این حوادث بیش‌از ۶۰ هزار دلار خرج نکرده‌است .من حقیقتا " معتقد نیستم که بتوان با این پول در ظرف چندروز تمام مردم یک کشور را به قیام واداشت " (ص۷۰) . حوادث کودتای ۲۸ مرداد روزبه‌روز و ساعت به‌ساعت معلوم‌است و ما قصد نداریم در جزئیات آن وارد شویم . همه می‌دانند که مردم‌ایران با چه نفرتی با این کودتا برخورد کردند و یک لحظه از مبارزه علیه رژیم مخلوق این کودتادست‌برنداشتندوبالاخره نیزآنرا ساقط کردند . اما آن‌چه برای ما حائز اهمیت می‌باشد ، اعتراف صریحی است که شاه

برای نخستین بار در این کتاب می‌کند و شرکت دولت‌های انگلستان و امریکا و سیا را در کودتای ۲۸ مرداد می‌پذیرد . پس از این کودتا بود که ایران استقلال سیاسی واقتصادی خود را روزبه‌روز بیشتر ازدست داد و به‌زائده‌ٔ دنیای سرمایه‌داری غرب تبدیل شد .

شاه مخلوع در مورد روابط ایران با کشورهای غربی در دوران سلطنتش می‌نویسد : " زاید است بگوییم که ایران از نظر ایدئولوریک در اردوگاه کشورهای غربی قرار داشت و مبادلات اقتصادی ما با کشورهای عضو بازار مشترک و ایالات متحده مبادلاتی عظیم‌وبثابت‌بود" (ص۷۷) . شاه در بارهٔ ماهیت این روابط اقتصادی سکوت می‌کند . اما یک نگاه سطحی به آمار مبادلات اقتصادی بین ایران و دنیای غرب در ظرف دوران سلطنت شاه‌مخلوع نشان می‌دهد که کشورهای غربی علاوه بر نفت میلیاردها دلار دیگر از راه بازرگانی نابرابر با ایران سود برده‌اند و همین مبادلات اقتصادی با جهان امپریالیسم یکی از علل اساسی اقتصاد بیمار و وابسته ما بود .

شاه مخلوع از"دوستان" امریکایی‌اش با احساسات گرم سخن می‌گوید . در مورد آیزنهاور می‌نویسد : " من این سربار رشید و مرد بزرگ را فراموش نکرده‌ام . در دوران ریاست جمهوری او بود که ایالات متحده از من در برابر سیاست مصدق ، سیاست شوم برای دنیای آزاد ،سیاستی که می‌توانست ایران را به نابودی بکشاند،پشتیبانی نمود" (ص۱۸۴) . وی با حسرت ازسیاست خارجی فوستر دالس، سیاست " پندبازی در مرز جنگ " یاد می‌کند که " سیاست بسیار موثریک دولت بزرگ بوده است" (ص۱۸۵) ،نیکسون در چشم شاه خائن رجل برجسته‌ای است که" در سیاست‌خارجی امریکا همیشه از شخصیت‌ها و حوادث تصور فوق‌العاده درستی داشته است ."وی می‌نویسد : " قبل از این‌که نیکسون به‌مقام ریاست جمهوری انتخاب‌شود ، ما در تهران با هم مدت زیادی صحبت کردیم و روی چند اصل ژئوپلیتیک به توافق رسیدیم . مهم‌ترین اصل این بود که یک خلق باید در جستجوی اتحاد با "متحدان‌طبیعی" باشد ، یعنی باکشورهایی‌متحدشود که بین آن‌ها منافع مشترک و دائمی وجود داشته‌باشد . باید گریبان خود را از چنگ متحدان مشکوک که سرانجام می‌توانند به یک سربار تبدیل شوند ، رها نمود . یک متحد مطمئن و پابرجا بهتراز ده هم‌پیمانی است که خود را کنار می‌کشند ، آن‌هم در لحظه حساس" (ص۱۸۵) . البته نیکسون و شاه مخلوع می‌توانستند متحدان طبیعی یکدیگر باشند . اما خلق‌ها متحدان طبیعی خود را با معیارهای دیگری برمی‌گزینند . خلق قهرمان ایران پس از انقلاب ،این " متحد طبیعی" شاه را " شیطان بزرگ " نامید و سرزمین میهن خود را از لوث وجود او پاک کرد .تنها در مکزیک بود که شاه فراری بار دیگر توانست " متحد طبیعی" خود را در آغوش بفشارد .

این عنصر خودفروخته نسبت به کیسینجر ارادت خاصی دارد . او رافردی می‌نامد که " همیشه توانسته است اطلاعات دست اول‌راجع به سیاست امریکا و سیاست جهانی رابه‌خدمت تجربه ممتد خود بگمارد و از هرکس دیگری مطلع تر بوده است . . . من باید علاوه کنم که‌اندیشه های او در مورد ژئوپلیتیک تمام و کمال مطابق با نظریات من است . روابط‌ایران و ایالات‌متحده هنگام سفر کیسینجر به ایران در دورهٔ زمامداری جرالدفورد به اوج خود رسید ، در این سفر بود که قرارداد بازرگانی پنجاه‌میلیارد دلاری برای پنج‌سال بین ایالات متحده و ایران امضا شد" (ص۱۸۶) .بااجرای این قرارداد غارتگرانه بایستی میلیاردهادلاربرثروت شاه و خاندان " جلیل" سلطنت و انحصارات بزرگ امریکایی افزوده‌می‌شد .درعقد این قرارداد شاه مخلوع نقش یک دلال پست را به‌سود امپریالیسم‌امریکا و به زیان خلق ستم‌دیده ایران بازی کرد .شاه مخلوع ترومن و جونسون را نیز تجلیل می‌کند ، اما از کارتر سخن نمی‌گوید . با درنظر گرفتن سخنانی که شاه بارها در سرمیزهای رسمی گفته و شخصیت‌او را ستوده بود ، چنین برمی‌آید که‌شاه

www.iran-archive.com

اکنون با کارتر سر قهر دارد، چرا که برای حفظ تاج و تخت او طبق قراردادهای موجود بین دو کشورعمل نکردد و به ایران ارتش نیاورده است (فراموش نکنیم که این "بی‌عملی" کارترنتیجهٔ هشداری بود که دولت شوروی از زبان لئونیدبرژنف به کارتر داده بود) . این دل‌بستگی شاه مخلوع‌از کارتر در صفحات بعدی کتاب هنگامی‌که از حوادث انقلاب سخن می‌گوید واضح‌تربه‌چشم می‌خورد .

گفتگوی شاه با بوین، وزیر امور خارجه انگلستان در سال ۱۹۴۸ از نظر برخوردی که امپریالیست‌های انگلیسی نسبت به استقلال ایران داشته‌اند و از لحاظ چاکرمنشی شاه بسیار آموزنده است، شاه مخلوع می‌نویسد : " هنگامی‌که ما (شاه و بوین) از ثروت‌های طبیعی ایران صحبت می‌کردیم و من به منطقه کرمان اشاره کردم ، بوین با شگفتی گفت : واقعا" ، کرمان ! منطقه نفوذ ما ... من به‌او گفتم : اما به‌عقیدهٔ من، تمام ایران در منطقه کشورهای آزاد قرار دارد. بوین با عجله جواب داد : من هم دقیقا" همین را می‌خواستم بگویم . سه ماه بعد فخرارائی تمام فشنگ‌های طپانچه‌اش را از نزدیک به‌روی من خالی کرد" (ص۱۸۷) . بی‌شرمی بوین وخضوع و چاکرمنشی شاه مخلوع در برابر یکی از نمایندگان درجه دوم امپریالیسم بریتانیا از این گفت‌وشنود به‌خوبی نمایان است . با این‌همه شاه مدعی است که انگلیسی‌ها این جسارت (! !) او را به دست فخرارائی مجازات کرده‌اند . (فراموش نکنیم که در آن‌موقع به‌همین بهانه تیراندازی فخرارائی به‌شاه فعالیت حزب تودهٔ ایران و تمام سازمان‌های دموکراتیک را قدغن کردند) .

دست‌نشاندگی و وابستگی شاه مخلوع به‌امپریالیسم امریکا بخصوص در دوران اوج جنبش انقلابی ایران در سال‌های ۱۹۷۹–۱۹۷۸ واضح‌تر ظاهر می‌گردد . اعترافات شاه مخلوع گواه بر آن‌است که وی قبل از هرچیز به نیروی‌امپریالیست‌های امریکایی برای حفظ تاج و تخت خود امیدوار بود و حتی به ارتش مزدور شاهنشاهی‌نیزآن‌قدرها اعتماد نداشته‌است : وی بی در بی تعهدات امریکا را طبق قرارداد دوجانبهٔ به‌چشم کاخ سفید می‌کشد و از زمامداران امریکا طلب پشتیبانی می‌کند . در نوامبر سال ۱۹۷۷، هنگامی که نخستین علایم طوفان در آسمان سیاست ایران ظاهر می‌گردد ، مهم‌ترین مسئله‌ای که شاه مخلوع را نگران می‌کند حدود امکانات و توانایی ایالات متحده برای مداخله نظامی در ایران برله رژیم سلطنتی است . وی درمصاحبهٔ خود با نیوزویک در برابر پرسش خبرنگار که اگر ایران در معرض یک " خطر" چپ قرار گیرد به‌نظر شما عکس‌العمل ایالات متحده چه خواهد بود؟ چنین پاسخ می‌دهد : " چنین به‌نظر می‌رسد که بسیاری‌از امریکائیان ، از جمله نمایندگان کنگره ، خبر ندارند که بین ایران و ایالات متحده یک قرارداد دوجانبه مهم وجوددارد و طبق این قرارداد حکومت امریکا موظف است که در صورت بروز خطر پس از تبادل نظر بین دوکشور برای کمک به‌ما مداخله نظامی کند ، . . . " (ص۲۱۳) .

شاه مخلوع به‌منظور کسب اطمینان از موقعیت امریکا در صورت بروز "خطر" برای رژیم خود رسما" به دولت امریکا مراجعه کرده‌وبه‌نوشته خودش" خواهش می‌کند که دولت امریکا موضع خود را نسبت به‌قراردادهای موجود مشخص کند" . به‌وی پاسخ می‌دهند که " ایالات متحده همیشه تعهدهای خود را محترم می‌شمارد" (ص۲۴۲) .

کارتر برای تقویت روحیهٔ شاه و مطمئن کردنش او را در اواخر نوامبر ۱۹۷۷ به‌واشنگتن دعوت می‌کند و خود و همسرش یک‌ماه بعد عید سال نو مسیحی را با شاه و فرح در تهران جشن می‌گیرند . کارتر در نطق خود شاه مخلوع را زمامدار روشن بینی نامید که" از اعتماد تمام مردم کشورش برخوردار است" .

تظاهرات بزرگ قم که کمی پس از این " پشتیبانی تاریخی" کارتر از شاه به‌دنبال تشیر مقاله‌ای موهن نسبت به آیت‌الله خمینی در روزنامه اطلاعات در ۸ زانویه صورت گرفت وسرآغاز مبارزات انقلابی برضد رژیم بود، نشان داد که تا چه حد شاه از اعتماد تمام مردم کشورش برخوردار است .

جنبش انقلابی پس از تظاهرات تبریز در ۱۸ فوریه به‌سرعت اوج می‌گیرد . دراین هنگام شاه بار دیگر به‌دامن اربابان امپریالیست خود پناه می‌برد . وی چنین می‌نویسد : " در سپتامبر ۱۹۷۸ سفرای انگلستان و امریکامتفقا" پیش من آمدند و وعده پشتیبانی از من دادند ، آن‌هابه من گفتند :برخلاف آن‌چه در سال ۱۹۵۱ (دوران حکومت مصدق) روی داد– در آن‌موقع دوسال طول کشیده بود که آن‌ها (در باره‌مسایل‌ایران) به‌توافق برسند– ما از همین الان‌متفقا" طرفدار پشتیبانی از شما هستیم" (ص۲۴۳) . به‌دنبال این پشتیبانی بود که شاه در ۸ سپتامبر پس از مشورت با سفرای امریکا و انگلستان به توصیهٔ امرای ارتش (اویسی ، ازهاری و دیگران)درشهر های بزرگ کشور حکومت نظامی‌اعلام نمود . در پی اعلام حکومت نظامی توطئهٔ شاه وامپریالیسم انگلستان و امریکا به‌شکل" جمعه سیاه" پیاده‌شد . طرح عملیات " جمعه سیاه" طوری تنظیم‌شده بود که بتوانند با یک ضربت فاجعه‌گیرانه پیشروترین مبارزان انقلابی رانابودکنند و جنبش رابه شکست محکوم سازند . اما عملیات "جمعه سیاه" نتیجه معکوس داد . نفرت از رژیم به‌اوج خود رسید . شاه بار دیگر دست طلب به‌سوی اربابانش دراز کرد . در آن روزها کارتر ، سادات وبگین در کمپ‌دیوید مشغول مذاکره‌بودند . شاه به اردشیر زاهدی دستور داد که از کارتر بخواهد که بار دیگر پشتیبانی خود را از رژیم شاه اعلام کند . اردشیر به برژینسکی متوسل شد و در نتیجه کارتر در فاصله بین دو جلسه به‌شاه تلفن‌کرده ،از اوپشتیبانی کرد . شاه، پس از کشتار هزاران بی‌گناه به این پشتیبانی نیاز مفرطی داشت . دو روز بعد از این پشتیبانی تلفنی اردشیرزاهدی با پیام محرمانه‌ای از طرف کارتر در ۱۲ سپتامبر وارد تهران شد . شاه مخلوع در کتاب خود این پیام محرمانه را به " تاریخ " عرضه نمی‌کند ،اما فریدون هویدا دیپلومات ایرانی که از حوادث پشت پرده به‌خوبی مطلع است در کتاب خود به‌نام " سقوط شاه" از مضمون این پیام پرده برداشته می‌نویسد : " من از طریق تماس‌هایم با امریکایی‌ها مضمون این پیام را فهمیدم .ایالات متحده به شاه "آزادی عمل کامل" داده بود که دشواری‌های‌خود را حل کند . " * به عبارت دیگر امریکایی‌ها به شاه توصیه می‌کردند که سیاست سرکوب و کشتار را با شدت بیشتری دنبال کند . شاه اجرای این سیاست را به ارتشبد ازهاری ، رئیس ستادکل ارتش واگذار کرد . او در ۵ نوامبر به‌جای شریف‌امامی نخست‌وزیر شد . وزارت امورخارجه امریکا اعلامیه‌ای در تائید حکومت‌نظامی منتشر کرد . نظامیان تمام موءسسات و ادارات را در دست گرفتند . نیروهای انتظامی بدون بازپرسی و محاکمه مبارزان انقلابی را در خیابان‌ها ، کارخانه‌ها ، معادن نفت و موءسسات آموزشی می‌کشتند . اما مردم با قهرمانی بی‌مانند در برابر وحشی‌گری‌های‌نظامیان ایستادگی می‌کردند ، معلوم بود که علی‌رغم حکومت نظامی انقلاب پیوسته‌گسترش‌می‌یابد ،قشرهای‌وسیع‌تری ازمردم از جمله نظامیان را دربرمی‌گیرد و حکومت شاه قادر به جلوگیری از آن نیست .روزنامه های غرب از وجود یک نقشه سری برای‌دخالت نظامی احتمالی‌درایران‌پرده‌برداشتند . مقدمات اجرای این نقشه به‌صورت اعزام شمار بسیاری از ماموران سیا به ایران وفعالیت در مراکز پیمان

* Fereydoon Hoveyda. The Fall of the Shah. Translated from the French by Roger Liddell. Lmd. 1980, P. 30

www.iran-archive.com

سنتو و ناتو آماده می‌شد. در این هنگام بود که در ۱۸ نوامبر دولت شوروی از زبان رهبر خویش لئونید برژنف اخطار کرد که " اتحاد شوروی مخالف هرگونه مداخله خارجی، به‌هرشکل و باهر عنوان، در امور داخلی ایران است، صرف‌نظر از هربهانه‌ای که برای آن تراشیده‌شود... اتحادشوروی هرگونه مداخله علی‌الخصوص مداخله نظامی در اموراپران را که با این کشور مستقیماً هم‌مرز است‌برخورد به‌منافع امنیتی خود خواهد شمرد."

شاه مخلوع پس از نقل گفته لئونید برژنف می‌نویسد: " ۷ دسامبر ایالات متحده طی یک بیانیه رسمی‌اعلام کرد که به‌هیچ‌وجه در ایران مداخله نخواهد کرد. با وجود این سفرای‌امریکا و انگلستان‌در هر دیدار می‌گفتند که ما از شما پشتیبانی می‌کنیم" (ص۲۴۳).

شاه مسئولیت سقوط رژیم منفور خود را به‌گردن هم‌پیمانان امریکایی و انگلیسی خود می‌اندازد که نتوانسته‌اند با مداخله نظامی تاج و تخت او را نجات دهند. وی بخصوص ازپیمان سنتو که در روز مبادا دست او را نگرفته است به تلخی یاد کرده، می‌نویسد: " خروشچف در باره‌ٔ این پیمان گفته بود که مثل حباب صابون خواهد ترکید. بیست‌وپنج‌سال بعد من می‌بردم که او درست می‌گفته است" (ص۱۷۲).

ناقوس مرگ شاه ونظام شاهنشاهی‌نواخته شده بود. تنها با مداخله نظامی به‌مقیاس وسیع بود که امپریالیست‌های انگلیسی وامریکایی می‌توانستند رژیم دست‌نشانده خود را نجات دهند. پس از اخطار لئونید برژنف دیگر حامیان شاه امکان و جسارت چنین اقدامی را نداشتند. سران دنیای غرب در ۵ ژانویه ۱۹۷۹ در گوادلوپ گردآمدند تا در مورد ایران تصمیم‌مشترکی اتخاذ کنند. فریدون هویدا در کتاب خود در این باره چنین می‌نویسد: " طبق اطلاعاتی که من دارم اشمیت وکالاهان اصرار می‌کردند که باید شاه را به‌هر قیمتی هست نگاه داشت، کارتر و ژیسکاردستن عقیده‌داشتند که در شرایط موجود دیگر چنین امکانی وجود ندارد" وی اضافه می‌کند: " اعلام پشتیبانی ایالات متحده از شاه که هم‌چنان ادامه داشت به‌آن دلیل بود که می‌خواستند به سعودی‌ها بفهمانند که امریکا دوستان خودش را درسختی رها نمی‌کند"*.

به‌جا است یادآورشویم که اشمیت‌ها و کالاهان‌ها که " اصرارمی‌کردند که باید شاه را به‌هر قیمتی هست نگاه‌داشت"، نمایندگان‌همان کشورهای " جهان دوم" هستندکه‌برخی‌ازمسئولان، پس از انقلاب هم، می‌خواهند به‌کمک آن‌ها خود را ازچنگ " ابرقدرت‌ها" نجات‌دهند. این‌ها نمایندگان همان سوسیالیست‌هایی هستند، که وزیرخارجه زمان انقلاب در اجلاس "بین‌الملل" آن‌ها شرکت می‌کند و در باره‌ٔ " اوضاع بین‌المللی و مسئله افغانستان" به‌مذاکره می‌نشیند.

شکست دولت نظامی ،امپریالیست‌های انگلیسی‌وامریکایی را به‌چاره‌جویی واداشت. سفیران امریکا و انگلستان تصمیم گرفتند شاه را متقاعد کنند برای تسکین خشم توده‌های مردم برای‌مدت کوتاهی به " مرخصی" برود و تا بازگشت خود حکومت رابه‌شخص" مطمئنی از میان رجال " اپوزیسیون" واگذار کند. آنان از طریق عوامل‌خود با شاپوربختیار کنار آمده بودند. شاه مخلوع دراین باره چنین می‌نویسد: " شاپوربختیار به‌وسیله مقدم رئیس ساواک از من تقاضای ملاقات کرد. من‌فلاً به‌وسیله‌آمورگار... بابختیار تماس گرفته‌بودم. بختیار را پذیرفتم. با او مفصل صحبت کردیم. بختیار وفاداری خودش رابه نظام شاهنشاهی بارها اعلام کرد و گفت در دوران بحرانی کنونی او یگانه کسی است که می‌تواند یک‌حکومت‌ائتلافی‌تشکیل‌دهد" (ص۲۴۱). تامین پشتیبانی ارتش از بختیار را امریکایی‌ها به‌عهده گرفتند. ژنرال هویزر به‌این مقصود به

* Fereydoon Hoveyda. The Fall of the Shah, p. 143

ایران آمد. شرح آمدن ژنرال هویزر را به ایران از زبان خود شاه مخلوع بشنوید: " در اوایل ژانویه حادثه غیرمترقبه تازه‌ای روی داد. به‌من گزارش دادندکه ژنرال هویزر چند روز است به تهران آمده است. او بدیدن من نیامده‌بود. مسئله یک دیدار ضروری بود، نه تشریفاتی، زیرا من فرمانده کل ارتش بودم و ایران عضو سنتو بود. آمد و رفت ژنرال هویزر همیشه طبق برنامه قبلی انجام می‌گرفت. این بار ورود او درمعمای کاملی فرو رفته بود. نظامیان امریکایی با هواپیماهای خودشان می‌آمدند و می‌رفتند و طبیعتاً" در پایگاه‌های نظامی تابع فرماندهی‌های معمولی نبودند. من از امرای ارتش سئوال کردم. آن‌ها هم به‌کلی بی‌اطلاع بودند. پس این ژنرال امریکایی برای چه کاری به‌ایران آمده بود؟... آدمی مثل هویزر بی‌دلیل قایم‌باشک‌بازی نمی‌کند. او را من فقط یک بار همراه با سولیوان سفیر امریکا دیدم. آن‌چه هردوی آنان رانگران می‌ساخت این بود که بدانند من کجا می‌روم. ژنرال قره‌باغی به‌من گزارش داد که هویزر به‌او پیشنهاد کرده است با بازرگان وارد مذاکره شود. در این ملاقات چه تصمیماتی گرفته شد؟ تنها قره‌باغی است که از این تصمیمات اطلاع دارد. هویزر چند روز پس از عزیمت من در ایران‌ماند. ژنرال ربیعی فرمانده نیروی هوایی در دادگاه گفت: " ژنرال هویزر شاه را مثل موش مرده ازکشور بیرون انداخت" (ص۲۴۷–۲۴۵).

اعترافات گویایی است. تمام روابط ایران و امریکا در دوران سلطنت شاه مخلوع در این چند سطر آینه‌وار نمایان است. امریکایی‌ها بدون اجازه ایران هروقت که بخواهند" باهواپیما های خودشان می‌آیند و می‌روند"، در پایگاه‌های نظامی" تابع فرمانده‌های معمولی "نیستند و هیچ‌کس از آمد و رفت آنان مطلع نیست. رئیس ستاد کل ارتش ایران به امر یک ژنرال امریکایی گردن می‌نهد و رئیس دولت " مستقل" ایران را" مثل موش مرده از کشور بیرون‌می‌اندازد"، این است روابطی که امپریالیسم غرب با تمام دولت‌های دست‌نشانده‌ٔ خود دارد. همان‌امپریالیسمی که شاه را مثل آدمکی چوبی روی کار آورد، زمانی که لازم دید او را چون موش مرده بیرون انداخت(شاید دقیق‌تر باشد بگوییم که فرار داد) و بختیار را چون مهره‌سربه‌فرمانی‌نخست‌وزیر کرد تا بلکه بتواند طوق بردگی را بر گردن ایران نگاه دارد. اما انقلاب ایران چون سیلی خروشان تمام سدهایی را که امپریالیست‌هایامریکایی و انگلیسی پی‌درپی بر سر راه آن بستند، درهم شکست و استقلال ایران را از کف جهان‌خواران امپریالیستی بازستاند.

کتاب " پاسخ به تاریخ" نوشته شاه مخلوع علاوه برآن‌چه در ارتباط با برخی از مسایل مناسبات ایران و امپریالیسم امریکا و انگلیس گفته شد، از چند نظر دیگر نیز قابل بررسی است. این کتاب‌نشان می‌دهد که سیاست ضدکمونیستی شاه مخلوع‌جزئی از سیاست کلی خدمتگزاری او به‌امپریالیسم‌بوده‌است. شاه در تمام مدت سلطنت خود کوشیده است از "خطر" موهوم‌کمونیسم برای پیشبرد سیاست ارتجاعی‌اش بهره‌برداری کند. شاه حزب توده ایران را در تمام‌دوران‌سلطنت منحوسش بزرگ‌ترین دشمن خود معرفی می‌نماید وصریحاً" اعتراف می‌کند که ساواک را با کمک سرویس‌های جاسوسی غرب برای مبارزه با حزب توده ایران تاسیس نموده است. وی می‌نویسد: " ما ساواک را در ایران پس از تجربه شوم حکومت مصدق به‌وجودآوردیم... در آخرین ماه‌های حکومت مصدق حزب توده گمان می‌برد که ستاره او دمیده‌است. ما مجبور شدیم که این حزب را که خطری برای رژیم بود، ممنوع کنیم. ماموریت تشکیل ساواک در سال ۱۹۵۳ به ژنرال بختیار واگذار شد و او برای همکاری و مشورت به سیا مراجعه کرد. از آن پس تعداد زیادی از کارکنان ساواک برای کارآموزی به مقر سیا در لانگلی‌اعزام شدند. کارکنان ساواک هم‌چنین برای آشنایی با شیوه‌هایی که سایر کشورهای غربی‌به‌کار می‌بردند، به‌منظورطی دوره‌های آموزشی و کارآموزی‌به

www.iran-archive.com

آن‌کشورها سفر می‌کردند" (ص۲۲۷). ساواک که زیر پرده مبارزه با "خطر" موهوم کمونیسم بوجودآمده بودبه مهم‌ترین پایگاه حفظ قدرت امپریالیسم در ایران تبدیل شد و نه تنهاتوده‌ای ها را کدرسخت‌ترین مبارزان ضدامپریالیستی و ضد رژیم بودند و در راه استقلال و آزادی‌ایران و رفاه زحمتکشان پی‌گیرانه مبارزه می‌کردند بلکه تمام میهن دوستان دیگر را نیز بههرمکتبی و عقیده‌ای وابسته‌بودند از دم داس مرگ گذرانید.

شاه در کتاب خود بر کمونیسم از موضع "اسلام" حمله می‌کند، خود را بزرگ‌ترین حامی اسلام و حکومت کنونی ایران را "ضداسلامی" می‌نامد. این نیز چندان شگفت‌انگیز نیست. در شرایطی که کارتر بعنوان مدافع اسلام پا بعرصه نهاده است دیگر شاه حق‌دارد ادعای امامت کند. نوشته‌هایش در باره اعتقاد او بمذهب شیعه و این‌که همیشه قرآن در جیب خود دارد و بمبانی اخلاقی اسلام چدا" پای‌بند است و هم‌چنین حملات بی‌شرمانه‌اش به‌آیت‌اللدخمینی که قلم از تکرار آن‌ها شرم دارد چهره سالوسانه و ریاکارانه این بزرگ‌ترین جنایتکار تاریخ ایران را بهتر مجسم می‌کند. اسلام شاه اسلامی است که پس از انقلاب ایران اصول‌آن را ما بارها ازدهان لیبرال‌ها و وعاظ السلاطین شنیده‌ایم.

بعبرخی از نوشته‌های شاه در کتابش توجه کنید: "... بسیاری از روحانیان با نظرات آیت‌اللد قم (خمینی) مخالفند... من می‌دانم که برخی از "آیت‌اللدهای" ما... مفسران متبحر قرآن بسود خودشان برحسب زمان و شرایط هستند. با وجود این، قدرت سخنوری آن‌ها هرقدر هم زیاد باشد هرگز نمی‌توانندادعا کنند که پیغمبر هوادار دیکتاتوری پازار یادیکتاتوری عملی روحانیت بوده است. نص قرآن و هم‌چنین روح آن با کینه، جنایت، انتقام، مصادره، یا تمام آن‌چه پس از انقلاب در کشور ما حکم قانون بخود گرفته مخالف است" (ص۱۴۳).

در جای دیگر: "من اعتقاد دارم که امروز اکثریتی از روحانیان از این بلاهایی که حکومت جدید بر سر خلق‌ما می‌آورد متاسفند... کسانی که راه خدمت بخدا را برگزیده‌اند نمی‌توانند بدون یک تاسف عمیق شاهد آن باشند که مقدس‌ترین اصول دین‌ما زیر پا گذارده می‌شود. من آرزومندم که آنان بالاخره درک کنند که انقلاب که بگمان ایشان توفیق یافته‌است در راه خدا نبوده بلکه در خدمت نیروهای شر بوده‌است" (ص۲۱۷-۲۱۶).

شاه این روحانیان را که باید "براه خدا" بازگردند و از خدمت "نیروهای‌شر" دست بردارند از "خطر" کمونیسم می‌ترساند که "کمونیست‌ها خواهان بی‌کاری، فقر، کینه و هرج و مرج اقتصادی هستند و این "هدیه‌ها را زمامداران امروز کشور بآن‌ها می‌دهند" و "روحانیونی که در این ماجراجویی شوم انقلاب شرکت کرده‌اند خواهند فهمید که بخیانت کشیده شده‌اند و خودشان بدون آن‌که خواسته باشند بکسانی که بدنبال آنان رفته‌اند خیانت کرده‌اند. این‌است آینده‌ای که در انتظار کشور ما است اگر خدا چاره‌ای نکند" (ص۲۱۹). افسوس که‌اکنون‌نیزهستند کسانی‌که بگونه شاه می‌اندیشند و "خطر کمونیسم" این ساخته تبلیغات امپریالیست‌ها و "خطر مسکو" این پرداخته تبلیغات مائوئیست‌ها را چون تقل وتبات میان توده‌مردم می‌پراکنند.

شاه آخرین بند کتاب خود را با این جملات آغاز می‌کند: "من بخوبی اطلاع دارم که‌در این اواخر در ایران می‌گویند: "مرگ برما که فریاد زدیم مرگ برشاه!" و بدنبال آن برای‌کسانی که متحمل "رنج مهاجرت" شده‌اند و "ده‌هامیلیون ایرانی دیگر که در وطن خودشان بی‌وطن هستند" دعا می‌کند! دعا می‌کند که ضد انقلاب در کشور پیروز شود و مردم ایران در زیر سایه شاه "اسلام‌پناه" زندگی خود را بسوی "تمدن بزرگ" ادامه دهند. این بزرگ‌ترین آرزوی‌شاه و ارباباش امریکایی او است. اما رویاهای خوش شاه و حامیان امپریالیستی‌اش هرگز بحقیقت

نخواهد پیوست، اگر نیروهای راستین انقلاب به حساسیت وضع کنونی کشور پی ببرند، دوست را از دشمن بازشناسند، دست در دست، صرف‌نظر از اختلافات مسلکی، باقاطعیت انقلابی‌عمل کنند. باید از روزهایی که امپریالیست‌های جهان‌خوار با کمک عوامل ایرانی خود و با استفاده‌از سستی و تزلزل زمامداران وقت‌وتفرقه‌افکنی در نیروهای مردمی‌توانستند در ۲۸ مرداد شاه‌فراری را به سریر سلطنت بازگردانند و ایران‌را زیر نفوذ سیاسی و اقتصادی خود درآورند، درس‌گرفت. فقط با درس گرفتن از تاریخ گذشته است که می‌توان به‌شاه مخلوع و کتاب "پاسخ به تاریخ" او پاسخ دندان شکن داد.

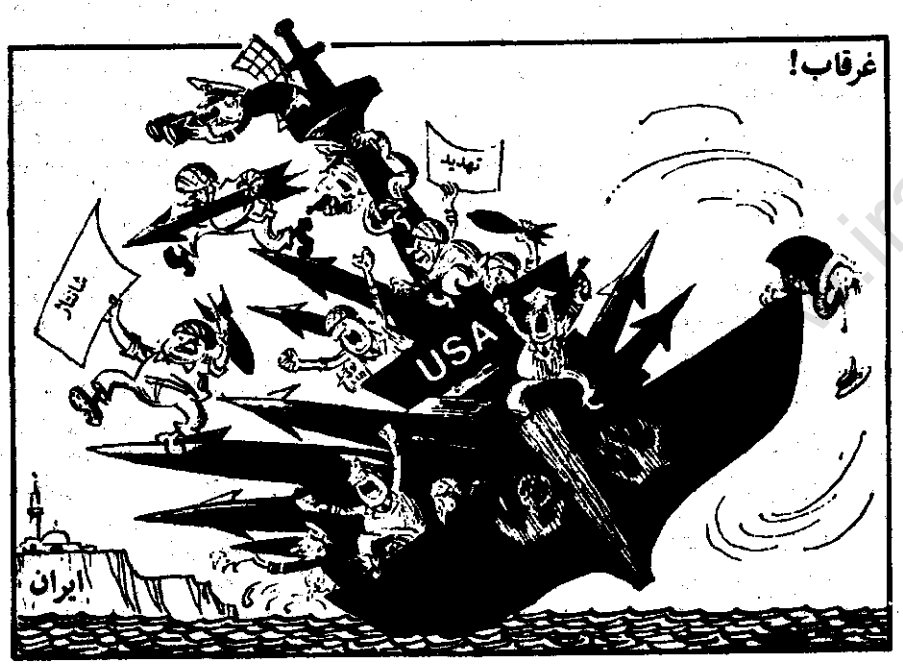

ملکه محمدی

زمین، ارمغان انقلاب

تادو دههٔ پیش، یکی از عمده‌ترین اهداف انقلاب‌های دموکراتیک، تضعیف و محو فئودالیسم به مثابهٔ یک نظام منسوخ پایگاه امپریالیسم وپای‌بند نیروهای مولد بود، بی‌آنکه به اثرات نامطلوب رشد مناسبات سرمایه‌داری در ساختار اجتماعی شهر که مرکز انباشت سرمایه بود، توجه کافی مبذول گردد.

درون مایهٔ رفورم‌های ارضی که پس از جنگ جهانی دوم در بسیاری از کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین انجام شد، عبارت بود از ایجاد جو مساعد برای رشد سرمایه‌داری در روستا، بربنیان مالکیت خصوصی برزمین و ابزار تولید. اما از آنجا که نظام سرمایه‌داری بیش از پیش خود را از حل تضادهای اجتماعی درمانده نشان داد و سوسیالیسم به مثابه یک نظام اجتماعی عادلانه و انسانی، حقانیت خود را در اذهان بخش گسترده‌ای از جهان تثبیت نمود، ابعاد تغییرات اجتماعی ـ اقتصادی در جریان انقلاب‌های دموکراتیک گستردهٔ بیشتری یافت و در موارد بسیار با تلاش در راه الغاء مناسبات فئودالی، یورش هم‌زمانی به مواضع سرمایه‌های بزرگ انجام شد که کم وبیش ملی‌کردن صنایع، بانک‌ها، شرکت‌های بیمه وبازرگانی خارجی را به همراه داشته است. در این‌گونه از کشورها هدف اصلاحات ارضی تنها امحاء فئودالیسم نیست، بلکه ماهیت نظام جانشین آن نیز مطرح است و به این سبب اصلاحات ارضی به مثابهٔ جزء جدایی‌ناپذیری از زنجیرهٔ دگرگونی‌های اجتماعی ـ اقتصادی تجلی می‌یابد که علیه تمام اشکال مناسبات استثماری دست به مبارزه می‌زند، خواه این مناسبات از بطن نظام فئودالی برخاسته باشد و خواه از درون نظام سرمایه‌داری.

مبارزه‌ای که اکنون در روستاهای کشورهای "نواستقلال" جریان دارد، برخلاف گذشته بر سر آن نیست که آیا از دوشق راه تکامل سرمایه‌داری در کشاورزی، شق پروسی آن گزین شود، که انجام رفورم ارضی محدود با ابعادی تنگ و نشاندن تدریجی مناسبات سرمایه‌داری به جای شیوهٔ تولید فئودالی است و یا شق امریکایی که امحاء شتابان فئودالیسم است، بلکه مبارزهٔ طبقاتی که در روستاهای این کشورها جریان دارد، برسرگزینش یکی از دوراه رشد، یعنی راه رشد سرمایه‌داری ویارامرشد غیرسرمایه‌داری است، که خود بازتابی از محتوای دوران ما، یعنی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و مبارزه میان دو نظام اجتماعی جهانی، یعنی

سرمایه‌داری و سوسیالیسم است. مبارزه برسر این مسئله است که آیا باید به راه رشدسرمایه‌داری رفت، در حیطه تقسیم کارجهانی سرمایه‌داری باقی ماند و نقش "ده جهانی" را ایفا نمود و یا قاطعانه عنان از این راه پر رنج بدفرجام برتافت و گام در راه رشد غیرسرمایه‌داری (سمت‌گیری سوسیالیستی) گذارد که پیش شرط ساختمان سوسیالیسم در شرایط معین است؟

"**لایحه قانونی اصلاح لایحه واگذاری و احیاء اراضی**" که درجلسه ۲۶ فروردین ۵۹ به تصویب نهایی شورای انقلاب جمهوری اسلامی رسید و آئین‌نامه اجرایی آن را، باید درچارچوب این شرایط ارزیابی کرد، زیرا قانون اساسی جمهوری اسلامی‌ایران که نظر بر **نفی هرگونه ستم‌گری، تامین قسط و عدل، استقلال سیاسی و اقتصادی، رفع‌تبعیض، ایجاد امکانات عادلانه برای همه، ایجاد رفاه و رفع فقر، منع تجاوز به منافع عموم، جلوگیری از تمرکز و تداول ثروت و ممانعت از سلطهٔ اقتصادی بیگانه** دارد، باید در بند بند تمام قوانین مصوبه‌اش، خون قانون مادر، به گردش درآید، تا این قوانین به تحقق آن هدف‌ها یاری رسانند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با تاکید بر محدود ساختن عرصه غارت‌گری سرمایه، خود را با نظام جور و ظلم سرمایه‌داری، دشمن نشان می‌دهد و با جوهر انسانی و عدالت‌گستر سوسیالیسم که بهروزی انسان‌ها محور اقدامات آن است، غیرمستقیم و نامحدودی رابطه برقرار می‌کند.

با تصویب قانون واگذاری زمین بدهقانان، سرانجام گام‌هایی در جهت تحقق رؤیای دیرپای دهقانان ستم‌کش برداشته شد، انقلاب ایران را برای نخستین بار با واگذاری زمین رایگان به دهقانان، مرجع شناخت دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین، با پذیرش مالکیت مشاع، با تعیین حد نصاب معقول، با منع انتقال و فروش زمین هم به منظور جلوگیری از تقسیم و هم تمرکز مجدد آن، و با تاکید برحفظ واحدهای بزرگ مکانیزه و احتراز از قطعه قطعه کردن آن‌ها امید آن دارد که هم دهقانان و خوش نشینان روستا را صاحب کشت و کار کند، هم مانع از تاخت و تاز سرمایه خصوصی در روستا شود و باراستثمار را سبک سازد وهم زمینهٔ اعتلاء کشاورزی و رسیدن به مرز خودکفایی را تدارک بیند. اگر دراین راه گام‌های سنجیده برداشته شود و تصمیمات و اقدامات بعدی دولت و رهبری انقلاب در راستای تکمیل این نخستین گام‌ها و رفع نارسایی‌ها و نقایص آن باشد، مسلما امید موفقیت هست. اما اگر فئودال‌ها و عناصر ضدانقلاب در جریان مبارزهٔ شدیدی که درسراسر روستاهای ایران شعله می‌زند، موفق به ایجاد انحراف در مسیرکنونی شوند، آنوقت امیدها بیرنگ خواهد شد و شکست رو خواهد نمود. بدین جهت محور اساسی همهٔ اقدامات در روستا باید تارو مار ساختن فئودالیسم و بزرگ‌مالکی باشد، تا این شجرهٔ خبیثه دیگر هرگز امکان رشد نیابد، باید راه بر رشد سرمایه‌داری در روستا بسته شود، تا زحمتکشان روستا، درمیان سنگ آسیاب تضادها هستی‌شان نابود نشود.

تصویب "لایحه قانونی اصلاح لایحه واگذاری و احیاء اراضی" یک اقدام ناگهانی نبود، روندی بود طولانی هم‌گام با مبارزهٔ شدید طبقاتی در روستا که در دوجبهه با شدت ادامه یافت، ادامه دارد و ادامه خواهد یافت. این نبرد شدید در تصمیمات و اقدامات مسئولان کشور به اشکال گوناگون بازتاب داشت. از یک‌سو فئودال‌ها، زمین داران بزرگ و ضدانقلاب و روحانی‌نمایان، ارادهٔ خود را اینجا و آنجا در قالب تصمیمات، مقررات و قوانینی تحمیل می‌کرد که به‌هیچ رو با خصلت ضدامپریالیستی، دموکراتیک و خلقی انقلاب ایران دم‌ساز نبود

www.iran-archive.com

و روبه گذشته داشت، و ازسوی دیگر خلق و بیان‌گران منافع طبقات زحمتکش چه در مقامات رسمی و چه در میان احزاب و سازمان‌های مترقی در برابر این قوانین و مقررات ضدمردمی‌جبههٔ اعتراض می‌کشود و اجرای موازین و مقررات عادلانهٔ منطبق با جوهر خلقی و ضدامپریالیستی انقلاب را طلب می‌کرد. چنین بود که لایحهٔ قانونی نحوه واگذاری و احیاء اراضی در تاریخ ۵۸/۶/۲۵ و آئین‌نامه حداکثر مساحت زمین قابل واگذاری در ۵۸/۹/۲۴ در دوران وزارت علی محمد ایزدی به تصویب رسید، که درچارچوب حفظ نظام سرمایه‌داری بود. چنین بود که لایحه قانونی مربوط به واگذاری زمین به کشاورزان معروف به طرح رضا اصفهانی که طرحی انقلابی بود درتاریخ ۵۸/۱۲/۸ تصویب شد، چنین بود که لایحه قانونی مورخ ۵۹/۱/۲۶ به تصویب شورای انقلاب رسید که زیر فشار برخی نظریات ارتجاعی، گام‌هایی از مواضع انقلابی پیشین عقب نشست. تصویب این لوایح فراز وفرودهایی را نشان می‌دهد که در دوران پس از انقلاب در توازن نیروهای راستین انقلاب از یک‌سو و فئودال‌ها و هواداران آن‌ها، حامیان زمین‌داری بزرگ و عناصر مردد و سازشکار پدید آمده و ثمرهٔ نهایی آن تا این لحظه، قانون مورخ ۲۶ فروردین است که علی‌رغم برخی نقایص، حاکی از پیروزی جناح انقلابی، پیروزی مبارزات دهقانی برای گرفتن زمین است.

پس از آن‌که "لایحه قانونی نحوه واگذاری و احیاء اراضی" در دوران وزارت علی محمد ایزدی به تصویب رسید، امواج مخالفت از هرسو برسر آن فرود آمد و آتش ستیز طبقاتی را در روستا فروزان تر کرد. از یک‌سو فئودال‌ها که تا آن‌زمان به لانه‌ها خزیده بودند، با سیاست کشاورزی دولت گام به گام که در اقدامات علی محمد ایزدی تجلی یافته بود، جان تازه‌ای یافتند و ازسوی دیگر دهقانان به چشم می‌دیدند که دولت انقلاب برخلاف امیدشان، به‌جای آن‌که پاسدار منافع آنان باشد، یک دست را به روی آنان بلند کرده و دست دیگر را سپرحمایت از منافع فئودال‌ها و سرمایه‌داران بزرگ قرار داده است، ناگزیر این دو جبهه در برابر هم صف آراست. فئودال‌ها در سراسر روستاهای کشور دست به توطئه و آشوب زدند و زمین‌های دهقانان را تصاحب کردند و دهقانان به دفاع از حقوق خود برخاستند. درگیری‌ها بی‌شمار بود. یک‌باره در سراسر روستاهای کشور آتش برخورد و رویارویی شعله کشید.

علی محمد ایزدی که خود زمین‌دار بزرگ بود، از دیدگاه طبقاتی خویش اصلاحات ارضی نو استعماری شاه مخلوع را "قابل قبول" می‌دانست، برمشروع بودن "مالکیت نامحدود" در اسلام، ایرام داشت، منکر وجود فئودال در ایران بود، برای گسترش مالکیت بزرگ برزمین راه گشود. واگذاری زمین به دهقانان را "گرفتن مال مردم" خواند و صریحا گفت که می‌خواهد واحدهای بزرگ کشت و صنعت را به "بخش خصوصی" واگذار کند، به شکوه‌های دهقانان در مورد تعدی و تجاوز فئودال‌ها و مالکان ترتیب اثر نداد، قانون ارتجاعی احیاء اراضی موات را تدوین کرد، شوراهای کشاورزی را ازبالا تشکیل داد که لانهٔ توطئه و تشنج آفرینی فئودال‌ها شد و غیره و غیره.

فئودال‌ها و زمین‌داران بزرگ که جو را مساعد دیدند، به انواع اقدامات تخریبی و ایذایی علیه دهقانان دست زدند، هر کجا که توانستند زاندارم‌ها را با خود همراه کردند و به زور سرنیزه آنان به صف دهقانان هجوم بردند. آن‌ها را گروگان گرفتند، شکنجه‌دادند، زمین‌های کشت‌شده آنان‌را با تراکتور زیر و زبر کردند، مزارع را به‌آتش‌کشیدند، مراتع راتصاحب کردند، آذوقه دهقانان و علوفه دام را به یغما بردند، آب را به‌روی دهقانان بستند، پاسداران را که به دفاع از حقوق دهقانان برخاسته‌بودند، از روستاها راندند، اعضاء جهاد

سازندگی را به‌ده راه ندادند و این‌جا و آن‌جاآنان‌را به‌قتل رساندند. روحانی نمایان در همه جا با این تجاوزات به‌حقوق دهقانان هم‌آوایی کردند، روحانی نمایانی که امام درباره‌شان گفته است:

"با اسم اسلام می‌خواهند اسلام را دربین مردم خود مملکت مشوه (زشت، معیوب) نمایش بدهند و بعد صورتش را نمایش دهند و این جرم بزرگی است که آن‌ها مرتکب می‌شوند ...کسانی که با اسم اسلام می‌آیند و می‌خواهند خرابکاری بکنند و مثلا" یک کارهای زشتی بکنند و خلاف اسلام بکنند، این‌ها اسلامی نیستند، این‌ها ضد اسلام هستند، ضد انقلاب هستند." اما تجاوز فئودال‌ها به حقوق دهقانان، دهقانان را در مبارزه راسخ‌تر کرد و عزم آنان‌را برای گرفتن زمین جزم‌تر نمود، مبارزات دهقانی گستره‌ای بی‌سابقه یافت.

امواج بی‌توقف مبارزه مردم علیه سیاست‌های دولت گام‌به‌گام و از جمله سیاست‌کشاورزی آن، سرانجام دولت آقای مهندس بازرگان را از راس اداره کشور به‌کنار افکند. دهقانان با هشیاری شایان تحسین خواهان آب و زمین شدند. مبارزات دهقانی به‌قلب دورافتاده‌ترین روستاهای ایران نفوذ کرد.در دهقانان از شورای انقلاب مصرانه می‌خواستند تا دست فئودال‌ها را از هجوم بازدارد و زمین را به‌کسانی‌واگذارد که سال‌ها با عرق جبین خود دانه‌ها را در بطن خاک بارور ساخته‌اند. شورای انقلاب که اکنون با کنار رفتن دولت بازرگان، اداره‌کشور راتماما" در ید خود داشت، در اعلامیه شماره ۲ به دهقانان وعدهٔ حل مشکل زمین و سرکوب فئودال‌ها را داد. دهقانان به پیروی از این گفتهٔ امام که:

"منتظر این‌نباشید که این ادارات، این استانداری‌ها و امثال این‌ها برای‌شماکاربکنند... خود ملت باید قیام کند." هرکجا که بودند با موافقت روحانیت مترقی، زمین‌هاراکشت‌کردند، خود نگهبان برآن گماردند، بابیل و کلنگ تجاوز فئودال‌ها و ایادی آنان را دفع نمودند، دست در دست برادران پاسدار و جهادسازندگی از زمین و محصول حراست کردندو درعین‌حال برخواست زمین پای فشردند. روز چهارم دی‌ماه ده‌ها هزار نفر از کارگران کشاورزی و دهقانان در برابر جاسوس‌خانه به پشتیبانی از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و به‌علامت عزم قاطع خود در مبارزه با امپریالیسم آمریکا راه‌پیمایی کردند و در قطعنامهٔ خود خواستارآن شدند که:

"ریشه‌های بزرگ مالکی قطع‌گردد و زمین به‌دهقانان واگذار شود."

کنیته‌مرکزی حزب توده‌ایران خواست دهقانان زحمتکش را برای واگذاری زمین در بیانیهٔ انتخاباتی خود (۹ دی ۱۳۵۸) چنین بازتاب داد:

"...اجرای اصلاحات ارضی بنیادی از طریق مصادره زمین‌ها و دارایی‌های غصبی زمین‌داران بزرگ و فئودال‌ها و واگذاری آن‌ها به‌دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین متشکل درتعاونی‌های روستایی، ملی‌کردن مؤسسات بزرگ خصوصی کشاورزی و ادارهٔ آن‌ها به‌صورت تعاونی و یا در بخش دولتی، دایر کردن زمین‌های بایر، بازسازی قنوات و تامین آب برای کشاورزی، ایجاد و تقویت همه‌جانبه تعاونی‌های تولید روستایی، تعاونی‌های توزیع و مصرف برای‌دهقانان تهی‌دست و میانه‌حال، تامین شرکت‌واقعی وفعال کشاورزان‌زحمتکش در اداره امور تعاونی‌ها، به‌سازی تولید وبازسازی روستاها، تامین‌خدمات زیربنایی و همچنین بالابردن سطح عمومی بهداشت، سواد، آموزش و فرهنگ در روستاها".

معاون وزارت کشاورزی استاد رضا اصفهانی به استقبال خواست دهقانان رفت و با نظر روحانیت مترقی، طرحی انقلابی به‌نام "لایحه مربوط به واگذاری زمین به‌کشاورزان" را تدوین و به شورای انقلاب ارائه داد که به طرح رضا اصفهانی معروف شد. رئوس این‌طرح‌به‌وسیله‌رسانه‌های

www.iran-archive.com

گروهی به اطلاع عموم رسید و پشتیبانی قاطبهٔ زحمتکشان بویژه دهقانان را جلب کرد. این طرح در تاریخ ۵۸/۱۲/۸ در شورای انقلاب تصویب شد و جانشین " قانون نحوه‌واگذاری‌واحیاء اراضی " ایزدی گردید (۱).

استاد رضا اصفهانی وعده‌داد که در عرض یک هفته هیئت هفت‌نفره مامور تقسیم اراضی، کارخود را آغاز خواهد کرد. رئیس جمهوری نیز اعلام نمود: " از جهت کشاورزی، آن قدم اساسی را که باید برمی‌داشتیم، برداشتیم." اما مخالفان یعنی فئودال‌ها، ضد انقلاب و زمین‌داران بزرگ حملاتِ گسترده‌ای را علیه قانون مصوب شورای انقلاب و شخص رضااصفهانی سازمان دادند. حتی افرادی از روحانیت به میدان آمدند و قانون را مخالف اسلام‌خواندند، عدهٔ دیگری آن‌را کمونیستی نامیدند. علی‌محمد ایزدی مالک بزرگ ضمن نامه‌ای به شورای انقلاب نوشت: " نباید احکام اسلام را در قالب تهی و گمراه‌کننده " مارکس‌و انگلس" درآورد و حرکت انقلاب اسلامی را در مسیر کمونیسم انداخت." برای برکنارساختن رضااصفهانی، تلاش‌ها از سوی فئودال‌ها و ضد انقلاب به‌عمل آمد. آن‌ها موفق به برکناری استاد رضا اصفهانی نشدند، اما اجرای قانون متوقف ماند.

هم‌زمان با مبارزهٔ شدیدی که در روستا و شهر از سوی دهقانان، عناصر ملی و مترقی، سازمان‌ها و گروه‌های انقلابی برای‌اجرای قانون جریان داشت، شورای انقلاب پس از ۲۰ روز، یعنی در تاریخ ۵۸/۱۲/۲۸(۲)، برخی تغییرات را بی‌سرو صدا در مصوبه۵۸/۱۲/۸ وارد کرد که مهم‌ترین آن عبارت بود از:

۱) پرداخت بهای زمین مازاد بر حد نصاب به مالکان اراضی دایر.

۲) پرداخت بهای تاسیسات مازاد بر نیاز مالک در زمین‌های بایر.

علی‌رغم این تغییرات، قانون در محتوای خود انقلابی و به‌سود دهقانان باقی ماند، اما باز اجرا نشد. مبارزات دهقانی در روستا اوج بیشتری یافت و دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین با انتخاب شیوه‌های گوناگون مبارزه، از جمع آوری امضاء تا ارسال نامه و تلگرام، مراجعه به مسئولین وزارت کشاورزی و سایر مقامات مسئول دولتی،راه‌پیمایی به‌سوی شهرها وکشت زمین‌های متعلق به فئودال‌ها و زمین‌داران بزرگ، خواستار اجرای قانون شدند. فئودال‌ها و ضد انقلاب نیز بی‌کار نماندند و برای جلوگیری از اجرای قانون، فشار خود را تشدید کردند. سرانجام شورای انقلاب در جلسه مورخ ۲۶ فروردین۵۹ " لایحه قانونی‌اصلاح لایحه قانونی واگذاری و احیاء اراضی در حکومت جمهوری اسلامی ایران" را تصویب کرد که درمقایسه‌باقانون۵۸/۱۲/۸ یک عقب‌نشینی بود. مصوبه جدید حاوی نکات مثبت، برخی نقیصه‌های جدی و بعضی ابهامات است و پاره‌ای از مسایل ضرور را نیز مسکوت گذارده است.

ارزیابی لایحهٔ قانونی ۲۶ فروردین ۵۹

در ارزیابی مصوبه‌جدید، نخست باید این اصل را بپذیریم که اگر قرار است بزرگ مالکی

۱. ضمیمه‌روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران، شماره‌مسلسل: ۴۱۱ـ صفحه۸۲۵ـ۸۲۸

۲. ضمیمه روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران، شماره‌مسلسل: ۴۱۵ـ صفحه۶۸ـ۷۱

در هم‌شکسته شود و فئودال و زمین‌دار بزرگ در روستای ایران امکان زیست نیابد، گریزی نیست جز آن‌که تمام زمین‌های بزرگ مازاد بر حد نصاب ضبط و به دهقانان واگذار شود. اما قانون جدید بر این اصل تاکید لازم را ندارد. قانون در مورد واگذاری زمین به دهقانان، اولویت را به زمین‌های موات و مرتع، مصادره شده و بایر داده است. در آیین‌نامهٔ اجرایی قانون نیز زمین‌های مصادره‌شده، بایر و موات و مرتع به‌ترتیب اولویت یافته‌اند که اگر چنین زمین‌هایی در محل و یا نزدیک آن وجود نداشت، آن‌وقت نوبت به زمین‌های آباد بزرگ‌مالکان خواهد رسید. در این ماده از قانون هم ابهام و هم نقص جدی وجود دارد. مبهم است زیرا قانون اصل را بر این نهاده که دهقانان در وهله اول از راهی غیر از گرفتن مازاد زمین مالکان بزرگ بایدصاحب زمین شوند و به‌همین دلیل اگر در محل و یا نزدیک آن زمین‌های مصادره شده، بایر و موات و مرتع وجود داشته باشد، در درجهٔ اول این زمین‌ها به‌دهقانان واگذار خواهد شد و اگر وجود نداشت و یا میزان آن کافی نبود، آن‌وقت نوبت به زمین‌های دایرمالکان بزرگ خواهد رسید. ابهام در آن‌است که اگر زمین‌های مصادره‌شده و بایر و موات وجود داشت و میزان آن‌هم کافی بود، در این‌صورت تکلیف بزرگ‌مالکی در این محل چه‌خواهدشد؟ قانون و آیین‌نامه مربوطه‌به‌این پرسش مهم، پاسخ نگفته و روشن نکرده است در شرایطی که زمین‌های‌بایر و موات در سراسر روستاهای ایران گسترده است، آیا مالک بزرگ با زمین‌های وسیع بارور خود در جمهوری اسلامی هم مالک بزرگ باقی خواهد ماند و اگر نه پس‌تکلیف زمین‌های او چه خواهد شد. نکتهٔ منفی دیگر در این ماده آن‌است که دولت‌از مالکان بزرگ می‌خواهد که مازاد بر حد نصاب‌را، خودبه‌دهقانان‌واگذارکنند. واگذاری زمین‌به‌دهقانان‌ازسوی‌مالک‌این‌زیان‌رادربی‌خواهد داشت که اولا" مالک زمین‌های مرغوب را به‌خود تخصیص داده و زمین‌های نامرغوب را به دهقانان واگذار کند و ثانیا "همیشه این احساس‌را در او بیدار نگاه خواهد داشت که زمین عطای او است و دهقانان باید منت‌گزار او باشند. درحالی‌که صحیح‌آن است که دولت این زمین‌ها را که سال‌ها به‌نحو غیرعادلانه‌ای در دست مالکان غاصب متمرکز بوده، مصادره و خود به‌دهقانان واگذار کند.

سومین نقیصه آن‌که واگذاری زمین‌های موات و بایر به‌دهقانانی که به‌گفتهٔ مدیرعامل و رئیس هیئت مدیره تعاون‌روستایی ۹۰% آنان توانایی تامین مخارج عادی‌کشاورزی‌راندارند (۳) مثمر چه‌ثمری خواهد بود؟ روشن است که دایرکردن زمین‌های موات و بایر نیاز به‌هزینه‌های هنگفت دارد که از حدود مقدورات دهقانان خارج‌است. باتوجه‌به‌این‌امراست‌که‌آقای‌دکترشیبانی، وزیر کشاورزی در مصاحبه تلویزیونی خود وعده می‌دهد که زمین‌های موات و بایر را دولت دایر نموده و سپس به دهقانان واگذار خواهد کرد. باید گفت این‌کار نیز نیاز بمزمانی دراز دارد وبه امروز و فردای دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین وصلت نمی‌دهد. بنابراین چگونه می‌توان بخش عظیمی از دهقانان را بی‌زمین نگاه داشت تا روزی که زمین‌های موات و بایر آماده‌کشت‌شود؟ نیاز انقلاب و مصلحت جامعه حکم می‌کند که تمام زمین‌های بزرگ مالکی مازاد بر حد نصاب، همراه با زمین‌های مصادره‌شده به دهقانان واگذار شود و اگر این زمین‌ها کافی نبود، آن‌وقت دولت زمین‌های بایر را باسرمایه‌گذاری خود دایر نموده و به‌دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین و یاسایر متقاضیان واگذار کند. در مورد زمین‌های موات قابل ذکر است که آباد ساختن این زمین‌هانیاز

۳. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۲۰ آذر ۱۳۵۸

www.iran-archive.com

به برنامه‌های درازمدت و صرف هزینه‌های هنگفت دارد. از این زمین‌ها در صورت احیا می‌توان با توجه به اولویت‌ها و شرایط مشخص، واحدهای بزرگ دولتی کشت و دامداری به‌وجودآورد.

نکتهٔ بسیار مثبت در این قانون احتراز از تقسیم واحدهای بزرگ مکانیزه است که‌قرار است به‌صورت تعاونی به‌دهقانان واگذار شود. حق این بود که دامداری‌ها نیز مشمول این ماده از قانون قرار گیرند، اما متاسفانه دام‌داری‌ها و مقدار زمین مورد نیاز آن‌ها از شمول قانون خارج و در دست مالکان باقی خواهد ماند. این استثنا از قانون بدون تردید موجب توسعهٔ موسسات دامداری بوسیلهٔ بخش خصوصی یعنی سرمایه‌داران بزرگ خواهد شد که به‌هیچ‌رو به‌سوداقتصاد ایران‌نیست. مصلحت جامعه حکم می‌کند که دامداری‌ها در حیطهٔ بخش دولتی قرار گیرند تا این عنصر مهم از صنایع غذایی در دست سرمایه‌داران سودجو به‌عرصهٔ غارت و اجحاف تبدیل نشود. ضمنا" به‌موجب آیین‌نامه اجرایی قانون، باغات نیز از تقسیم مصون‌مانده‌اند. ما پیشنهاد می‌کنیم که باغات نیز مصادره و به‌صورت مشاع به‌دهقانان واگذار شود تا به‌شکل تعاونی‌آن را اداره‌نمایند.

در مورد اراضی بزرگ دایر که از راه مشروع و صحیح به ملکیت صاحبان آن‌ها درآمده، در صورتی‌که مالک شخصا" به‌امر کشاورزی اشتغال داشته‌باشد، تا سه‌برابر عرف محل (عرف محل مقدار زمینی است که با توجه به‌شرایط اجتماعی ـ اقتصادی و جغرافیایی برای تامین معاش یک کشاورز وخانواده او در طول یک‌سال لازم‌است) (ماده ۳۰ آیین‌نامه) و اگر شخصا" به امرکشاورزی اشتغال نداشته باشد و منبع درآمد کافی دیگری برای تامین زندگی خود و خانواده‌نداشته‌باشد، تا دوبرابر عرف محل زمین در اختیار او قرار می‌گیرد. اما اگر تصرف اراضی از راه‌های غیر مشروع مانند خرید و اجاره اراضی با پول ربا، رشوه، قمار، اختلاس، سوءاستفاده از اموال دولتی، تصرف غاصبانه توسط ایادی رژیم گذشته، تصرف از راه فریب و جعل سند، تملک و احیای زمین‌های موات به‌مقدار بیش از استحقاق باشد، زمین به صاحبان اصلی‌اش مسترد ودر صورت مشخص نبودن صاحب زمین، بدون پرداخت هیچ‌گونه بهایی در اختیار دولت قرار می‌گیرد تا با توجه به شرایط و ضوابط به واجدین شرایط واگذار گردد. (ماده۵ـ بخش چهارم آیین‌نامه)

در مورد فوق گفتنی است که مالکیت بزرگ جز از راه غیر مشروع به‌دست نمی‌آید. مالک بزرگ اگر خود مستقیما" زمین غصب نکرده‌باشد، پدر و جد او زمین غصب کرده‌اند، اگر خود سند جعل نکرده‌باشد، پدر و جد او سند جعل کرده‌اند، اگر خود سوءاستفاده از اموال دولتی نکرده‌باشد، پدر و جد او سوءاستفاده از اموال دولتی کرده و یا از طریق استثمار به مالک بزرگ تبدیل شده‌اند. به‌گفتهٔ امام خمینی:

"مسئله مالکیت به معنای مالکیت مشروع و مشروط، فقط محترم است. مشروع بودنش به معنای آن‌است که روی موازین شرعی باشد، ربا در کار نباشد، استثمار بی‌جهت نباشد" (۴)

مالکیتی که موافق توصیف امام براستثمار متکی نباشد، موازین شرعی و ازجمله اصل "لاضرر ولا اضرار" را رعایت کند، هرگز به مالکیت بزرگ تبدیل نمی‌شود. زمین‌هایی که‌امروز در تصرف مالکان و فئودال‌ها است، یا خود از چنگ دهقانان به‌در آورده‌اند و یا زمین‌هایی است که روزگاری به‌عنوان تیول و قطاع و نازشست توسط شاهان و حکام و امیران به پدران و

۴. سخنرانی امام‌درجمع گروهی از دانشجویان دانشگاه اصفهان ـ ۱۴ آبان ۱۳۵۸

اجداد آن‌ها بخشش شده و به‌آن‌ها به‌میراث رسیده‌است. این زمین‌ها بیت‌المال مردم بوده و با تجاوز به‌بیت‌المال عمومی‌به مالکیت خصوصی بزرگ‌مالکان درآمده‌است. حضرت علی در آغاز خلافت خود به‌خدا سوگند یاد کرد که اموال بیت‌المال را اگرچه دست‌ها گشته، کابین زنان شده و یا کنیزکان با آن خرید و فروش شده‌باشد، از چنگ غاصبان به‌در آورد.

به‌گفتهٔ رضا اصفهانی **"این زمین‌ها و املاک، در نتیجهٔ اتحاد نامقدس زر و زور وتزویر به‌دست آمده‌است."**

امام‌خمینی می‌گوید: **"غالبا" اربابان دلیلی بر مالکیت جز سند قلابی و تصرف عدوانی نداشته‌اند و یا آن‌قدرظلم از طرف ارباب شده و اموالی از کشاورزان گرفته‌اند که کشاورزمی‌تواند زمین‌ها را بابت طلب خود از ارباب تملک نماید".**

با توجه به محتوای این گفته امام دلیلی ندارد که هم‌بخشی از زمین‌های غارتی برای مالکان بماند و پایگاهی برای تجاوز آنان به‌حقوق دهقانان باشد، و هم به‌آنان غرامت پرداخت شود.

حق آن‌است فقط درصورتی‌که مالک **خود به‌کارکشاورزی اشتغال داشته و ممر عایدی دیگری نداشته‌باشد**، زمین به‌وسعت‌حد نصاب مالکیت، در محل دیگری به‌او واگذار شود، تا در کنار دهقانانی که در نتیجه‌اجرای‌قانون، مالک‌زمین‌های متصرفی او شده‌اند، قرار نگیرد و منشاء شر و فساد نشود.

قانون و آیین‌نامه پیوست آن حاکی از آن‌است که زیر عنوان **بهای نسق** به‌این‌گونه ازمالکان غرامت پرداخت‌شودکه پرداخت غرامت با روح انقلاب ما که پاسدار منافع مردم مستضعف است، دمساز نیست. پرداخت غرامت طبق ماده ۲۸ آیین‌نامه اجرایی به‌شرح زیر است:

الف‌ـ تمام قیمت زمین تا میزان ۵ برابر عرف محل.

ب‌ـ از ۵ برابر تا ۲۵ برابر، یک‌چهارم نسبت به‌مازاد۵ برابر.

ج‌ـ از ۲۵ برابر تا ۵۰ برابر، یک‌دهم نسبت به‌مازاد ۲۵ برابر.

به‌نظر ما پرداخت غرامت در صورت لزوم‌فقط به‌مالکینی مجاز است که اولا" بیش‌از ۵برابر عرف محل زمین نداشته‌باشند وثانیا" این زمین **تنها** ممر عایدی‌شان‌باشد. در غیر این‌صورت به‌جای پرداخت غرامت به‌مالکان انگل و مفت‌خواره، می‌توان و باید به‌دهقانان رنجدیده‌ای کمک کرد که قادر به‌اداره زمین زراعتی خود نیستند، با این پول‌می‌توان برای آنان بذر و کود وآب و تراکتور و کمباین تهیه کرد. مگر این گروه از مالکان، همان‌هایی‌نیستند که در دوران پس‌از انقلاب، به‌تحریک و فتنه‌دست زده، بار و یاور ضد انقلاب بوده، علیه جمهوری اسلامی‌توطئه و آشوب کرده‌اند؟ چرا باید اکنون به‌آنان مزد این سیاه‌کاری‌ها را پرداخت؟ خرید زمین از فئودال‌ها و زمین‌داران با محتوای مبارزه علیه فئودالیسم و زمین‌داری بزرگ هم‌خوان نیست.

طبق قانون و آیین‌نامه اجرایی آن نه تنها باید بهای زمین مازاد بر حد نصاب را به مالکان پرداخت، بلکه بهای تاسیسات کشاورزی را نیز باید به‌آنان پرداخت‌نمود. حتی‌درمورد موسسات کشاورزی واقع در اراضی مصادره‌شده توسط دادگاه‌های انقلاب، وزارت کشاورزی‌بهای تاسیسات را از کساتی که زمین و تاسیسات به‌آن‌ها واگذار می‌شود (که ظاهرا" دهقانان هستند) طبق قراردادهای طویل‌المدت دریافت خواهد کرد. درحالی‌که صحیح‌آن‌است که این تاسیسات بدون پرداخت غرامت‌به‌مالکان‌و بدون دریافت بها از دهقانان به‌صورت تعاونی به‌دهقانان واگذار شود.

www.iran-archive.com

ضرورت تشکیل تعاونی‌های چند منظوره

در لایحه قانونی مورخ ۵۸/۱۲/۸ واگذاری زمین به‌صورت شرکت، تعاونی ومشاع بود. در قانون ۲۶ فروردین و آیین‌نامه اجرایی آن، واگذاری زمین می‌تواند به‌صورت شرکت، تعاونی، مشاع یا فردی باشد. شاید قانونی شناختن مالکیت فردی دهقانی با توجه به روحیات ویژه دهقانان باشد، در این‌صورت باید دولت بر اصل تشکیل شرکت‌های تعاونی تولید تکیه خاص کند و تبلیغات روشنگرانه گسترده‌ای را درباره‌ٔ اهداف، شیوه‌ها و دست‌آورد‌های تعاونی‌ها، برای عضویت داوطلبانه دهقانان سازمان دهد. در غیر این‌صورت واحدهای کوچک دهقانی پراکنده به‌هیچ‌رو نمی‌توانند با اهداف انقلاب ضدامپریالیستی ما که اعتلاء تولیدات کشاورزی، رساندن کشور به‌مرز خودکفایی و مقاومت در برابر تهدیدات اقتصادی امپریالیسم را در نظر دارد، هم‌پایی کنند.

لازم به‌تاکید است که برای گسترش شبکه‌ٔ تعاونی‌های تولید باید مراکز ماشین‌آلات و تعمیرات نسبتاً نیرومند داشت، تا بتوان به تولیدکننده کوچک چنان‌خدمتی را عرضه کرد که خود جابه‌جا فواید پیوستن به‌تعاونی‌ها را تشخیص دهد و ضرورت آن‌را لمس کند. بدین‌جهت در شرایطی که کشور ما هنوز صنایع ملی خود را شالوده نریخته، می‌توان دهقانان را به‌تدریج و از راه‌های گوناگون به‌سوی تعاونی‌ها برد. ابتدا می‌توان اشکال ساده تعاونی‌ها یعنی تعاونی مصرف، فروش و اعتبار را به‌وجود آورد و با تحکیم باور دهقانان به سودمندی تعاونی‌ها به‌تدریج هم‌پای گسترش صنایع مادر، تعاونی‌های تولید را نیز گسترش داد.

شاید نمونه‌ٔ تعاونی‌های کشور الجزایر بتواند برای ما نیز آموزنده باشد. درالجزایر نخست دهقانان به تنهایی زمین خود را کشت می‌کردند، امابرای اصلاح شیوهٔ تولید در زمین‌های بایر و موات کار مشترک انجام می‌دادند. در مرحله دوم هر عضو تعاونی زمین خود را درهماهنگی با تصمیم مشترک تمام اعضاء کشت می‌کرد و درآمد زمین متعلق به‌خود را از تعاونی دریافت می‌نمود. اما تعاونی‌های کاملاپیشرفته تعاونی‌هایی بودند که‌دهقانان زمین و ابزار تولید خود را به‌آن واگذارمی‌کردند و در فعالیت‌های تولیدی، خرید، بازاریابی و توزیع وظیفه‌ای برعهده می‌گرفتند و درآمد تعاونی را به‌نسبت ساعات کار میان خود تقسیم می‌کردند. دولت به این تعاونی‌ها از طریق مراکز کشاورزی مدرن، هم از نظر تکنیک و هم از نظر اعتبار و بذر و کود کمک می‌رساند. شک نیست که در این تعاونی‌ها باید دقیقاً مانع از سلطهٔ دهقانان مرفه شد و نگذاشت که در هیئت‌های مدیره تعاونی‌ها، اکثریت را به‌دست گیرند. سلطهٔ دهقانان مرفه بر تعاونی‌ها، آن‌ها را به‌صورت یک موسسه سرمایه‌داری درخواهد آورد و ابزاری دردست دهقانان ثروتمند خواهد شد تا به‌وسیلهٔ آن دهقانان فقیر را استثمار کنند.

متاسفانه در قانون اشاره‌ای به وظیفهٔ دولت در مورد تشکیل تعاونی‌ها نشده و در ماده ۲۴ آیین‌نامه اجرایی که نامی از سازمان گسترش تعاونی‌های تولید برده شده‌است، حدود وظایف و اختیارات آن نامعلوم است. به‌صراحت باید گفت که اگر دولت خود را موظف به ایجاد و گسترش تعاونی‌های تولید نداند، تقسیم زمین به‌تنهایی کاری از پیش نخواهد برد و سرنوشت دهقانان تهی‌دست بی‌یاور، بهتر از سرنوشت دهقانانی که در زمان طاغوت زمین خریدند، نخواهدبود.

وزارت کشاورزی بر پرداخت وام از ۱۰ تا ۱۰۰ هزارتومان به‌کشاورزان تاکید کرده‌است (۵)، بی آن‌که صحبتی از تعاونی‌های اعتبار باشد. باید گفت‌که پرداخت وام به‌دهقانان منفرد مشمرثمر نخواهدبود و چه‌بسا که درشرایط فقر مطلق دهقانان، این وام‌ها به‌مصارف غیرکشاورزی برسد و مسایل مبرم کشاورزی حل‌نشده باقی‌بماند. به‌عقیدهٔ ماوام‌های کشاورزی باید ازطریق شرکت‌های تعاونی اعتبارو بدون دریافت بهره به‌دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین پرداخت‌شود، وحتی‌الامکان به‌صورت جنسی باشد.

اگر نتوانیم با تشکل دهقانان در تعاونی‌های تولید، کشاورزی بزرگ مکانیزه را همراه با استفاده از آخرین‌دست‌آوردهای دانش و تکنیک در کشور خود سامان دهیم، بی‌تردید به حل عمده‌ترین مسایل کشاورزی که بهبود زندگی مادی و معنوی دهقانان، تامین موادغذایی کافی، تامین مواد اولیه و خام صنایع داخلی و صدور کالاهای کشاورزی است، قادر نخواهیم‌شد.

مسألهٔ آب

مسئلهٔ مهم دیگری که قانون آنرا مسکوت گذارده، مسئله منابع آبیاری است. یک ضرب‌المثل معروف می‌گوید:

" کانال‌های آبیاری از میان مزارع اغنیا می‌گذرد و جاده‌های روستایی‌ازمیان‌مزارع‌فقرا "

این ضرب‌المثل دقیقاً" با مسئلهٔ آب در کشاورزی ایران مطابقت دارد. سالیان درازمنابع آب در اختیار مالکان بود، اصلاحات ارضی‌نواستعماری دوران شاه‌مخلوع، مالکیت انحصاری مالکان را بر منابع آب تاحدودی درهم‌شکست، اما دولت خود،به سلک آب‌فروشان پیوست وبا عنوان دروغین ملی‌کردن منابع‌آب، خود همراه با مالکان به‌آب‌فروشی پرداخت. علاوه بر آن قشر جدید استثمارگر در روستا پدیدآمد، کهبدون تملک زمین، منابع آب را دراختیار داشته و از راه فروش آب سودهای کلانی بجیب می‌زد. روزنامه " انقلاب اسلامی " بر این‌حقیقت گواهی می‌دهد: " عده‌ای از فروش‌آب‌در روستاها در سال مبالغ گزافی درآمد دارند " (۶). هم‌اکنون در عصرانقلاب، ادارات آبیاری هنوز درخدمت مالکان هستند. در برخی از روستاها، ادارات آبیاری برای فروش آب به‌دهقانان که به‌فرمان امام زمین‌ها را کاشتند، سند مالکیت مطالبه می‌کنند و حتی اجازه‌نامه جهادسازندگی را قبول ندارند.

در چنین شرایطی قانون واگذاری زمین نمی‌تواند در مورد منابع آب ساکت باشد. وزارت کشاورزی باید در مورد منابع‌آب، تصمیمات قاطع و روشن به‌سود دهقانان‌اتخاذ کند. متاسفانه تنها موردی که در ارتباط با مسئله آب در آیین‌نامهٔ اجرایی به‌چشم می‌خورد، نشانه‌هایی از تمایل دولت به‌فروش منابع آب دارد که لااقل در جمهوری اسلامی‌مجاز نیست.

ماده ۳، بخش دوم آیین‌نامه‌درمورد تاسیسات مربوط به‌کشاورزی‌دراراضی‌که توسط دادگاه‌های انقلاب اسلامی مصادره شده می‌گوید:

" ... این تاسیسات از قبیل چاه‌آب، موتور و غیره،وسیلهٔ کارشناسان ارزیابی و بهای

۵. صبح آزادگان، ۳ تیر ۱۳۵۹

۶. روزنامه انقلاب اسلامی، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۹

www.iran-archive.com

آن . . . توسط کسانی‌که زمین و تاسیسات به‌آن‌ها واگذار شده به‌وزارت کشاورزی یا سازمان‌مربوطه پرداخت می‌گردد . "

"زمین‌های مصادره‌شده زمین‌هایی هستند که در درجهٔ اول باید به‌دهقانان بی‌زمین وکم زمین واگذار شود . اگر چاه آبی توسط مالک مقسدفی‌الارض آن ، در زمین احداث شده ، چرا باید بهای آن حتما " از دهقانان دریافت شود و به‌صندوق دولت منتقل گردد؟ حق این‌است که‌زمین و آب ، رایگان به‌دهقانان واگذار شود و آن‌ها به‌صورت تعاونی از آن استفاده کنند .

شوراها نادیده گرفته شده‌اند

تغییر دیگری که درقانون اسفندماه واردشده تغییر در ترکیب هیئت هفت‌نفری مامور اجرای قانون است . درقانون اسفندماه علاوه برنمایندگان وزارت‌کشاورزی ، وزارت کشور ،جهادسازندگی و نماینده حاکم شرع ، دونفرنماینده‌شورای‌ده‌درترکیب‌هیئت هفت‌نفری جای داشتند ؛ درقانون ۲۶ فروردین ، این دو نفر جای خود را به دو نفر نماینده مردم ده و در آیین‌نامه‌اجرایی به‌دو عضو متغیر که نمایندگان مورد اعتماد اهالی باشند داده‌اند . اصل هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نظام شورایی را به‌رسمیت شناخته است که زنجیره‌ای است از شوراهای روستا ، بخش ، شهر ، محل ، شهرستان ، استان و سپس مجلس شورای ملی . با وجود این صراحت قانونی چگونه می‌توان در مهم‌ترین مسئله‌ای که مربوط به سرنوشت دهقانان است یعنی‌مسئله‌زمین ، شوراهای روستایی را از دخالت در این امر برکنار داشت و دو نفرنماینده مردم را به‌جای آن نشاند که معلوم نیست منتخب کدام ارگان در روستا هستند ؟ اگر این تغییر ناشی از این واقعیت باشد که هنوز در همهٔ روستاها شوراها بوجود نیامده‌اند ، در این‌صورت باید در ایجادشوارها تعجیل‌کرد و تا آن‌زمان با توجه به‌تصریح آیین‌نامه که " دو عضو متغیر بهتر است از افراد بدون زمین و یاکم زمین هر روستا باشند " می‌توان کمیته‌های دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین را درروستاها ارگان صالح دانست و دونماینده منتخب آن‌ها را در ترکیب هیئت جای‌داد .

* * *

بنیان اجتماعی ــ اقتصادی رفرم‌های ارضی در کشورهایی که راه‌رشد غیرسرمایه‌داری را پذیرفته‌اند ، عبارت‌است از :

ــ نه تنها سمت‌گیری ضد فئودالی ، بلکه سمت‌گیری ضدسرمایه‌داری و محدود ساختن‌عناصر سرمایه‌داری در کشاورزی (همان کاری که در شهرها نیز انجام می‌گیرد) مثلا " پاره‌ای از این کشورها از آغاز استفاده از کار مزدوری را ممنوع ساختند و در بسیاری از کشورهاحدنصاب‌مالکیت بسیار قلیل تعیین‌شد .

ــ ایجاد واحدهای دولتی و تعاونی در کشاورزی ،

ــ شمول قانون اصلاحات ارضی بر منابع آب ، ماشین‌های کشاورزی ، تاسیسات کشت و صنعت و دامپروری متعلق به‌فئودال‌ها و زمین‌داران بزرگ ،

ــ ایجاد تعاونی‌های چند منظوره و سازمان دادن دهقانان در این‌تعاونی‌ها ،

ــ شرکت دادن دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین ، زحمتکشان روستا ، کارگران و جوانان‌درانجام

اصلاحات ارضی ،

ــ مصادره اراضی بزرگ مالکان بدون پرداخت غرامت ویا با پرداخت حداقل غرامت ،

ــ واگذاری زمین و آب به طور رایگان به دهقانان ،

ــ الغاء سیستم اجاره و یا محدود ساختن آن و درصورت اخیر وضع قوانینی به‌سوددهقانان اجاره دار ،

ــ ایجاد بخش دولتی درکشاورزی که برای تداوم تحولات ضدسرمایه‌داری از اهمیت فراوان برخوردار است ،

ــ عرضهٔ خدمات و ابزارکشت و کار به دهقانانی که زمین گرفته‌اند از طریق تعاونی‌های کشاورزی و یاموءسسات دولتی ،

ــ واگذاری اعتبار ازطریق شرکت‌های تعاونی و یا موءسسات دولتی ،

ــ بخشودگی دیون قبلی دهقانان و اقداماتی دیگر . . .

قانون مصوب شورای انقلاب علی‌رغم برخی نقایص و کمبودها با اصلاحات ارضی در کشورهایی که به راه رشدغیرسرمایه‌داری رفته‌اند ، خویشاوندی دارد . امید آن است که این قانون در تکامل خود بتواند ، تمام آن باری را که هواداران راه رشد سرمایه‌داری می‌خواهند بدان تحمیل کنند ، برزمین نهد و سبکبال به راهی پای گذارد که راه رفاه مردم ما و پیروزی انقلاب ماست . روی برتافتن از راه رشدسرمایه‌داری .

بنا به آموزش لنین درجامعه سرمایه‌داری ، " آن که فاقد وسایل تولید است ، نیروی کار خود را می‌فروشد تا نیازمندی‌های خویش را مرتفع سازد و درجامعهٔ فئودالی کسی که فاقد وسایل تولیداست ، انجام خدماتی را بر عهده می‌گیرد تا احتیاجات خود را از ارباب دریافت کند " (۷) . برای رفاه و آزادی انسان باید هم این و هم آن را برانداخت ، تا نیروی کار هرفرد در خدمت رفاه وپیشرفت خود و تمام جامعه باشد ، که این است راه‌بهروزی انسان‌ها .

حل مسئله ارضی که در آغاز آنیم باید با برنامه ریزی دولتی دربارهٔ رشد تولیدات کشاورزی ، افزایش بازده کار ، اصلاح نظام آبیاری ، ایجاد و گسترش صنایع سنگین ، مکانیزاسیون کشاورزی ، آموزش شیوه‌های نوین کاشت و داشت و برداشت ، تغییر مناسبات اجتماعی و تجدید نظر اساسی در سازمان کشاورزی کشور توام گردد ، تا ثمرات لازم را به بارآورد .

مهم‌ترین عامل پیروزی در این راه قاطعیت و پیکارجویی دهقانان حق طلب است که در اتحاد با طبقه کارگر خواهند توانست ستم قرون فئودال ها وسرمایه‌داران بزرگ را در روستا نابود سازند و بنیان یک زندگی انسانی را پی ریزند .

---

۷ . لنین ، مجموعه آثار ، جلد ۲ ، صفحه ۸۲ ۴ ، به زبان انگلیسی

www.iran-archive.com

محمد زهری

سزای ناسزای ابرهه

تو آن‌قدر گرفته‌ای
که ابرواره،
تندر سترگ آه را
درخش خیره‌ٔ نگاه‌را
میان خارزار قفر عرش
به انفجار ثیکه تاک ساعت شبانه بسته‌ای
و ساده‌باورانه،
منتظر نشسته‌ای
که دیر و زود
سزای ناسزای ابرهه (*)
سیاه مرغکان و سیل سنگریزه‌ها شود.

به‌هوش باش.

تو آنقدر گرفته‌ٔ
گرفته‌ٔ
گرفته باش،
که دست بر دعای‌التماس را،
به خشم،
مشت سنگ کن
نگاه‌کن سپس به:
جوی خون و،
بینی شکسته و،
خط شکست.

(*)ــ ابرههٔ حبشی، فرمانروای یمن، صاحب الفیل ــ به روایت مسلمانان ــ به قصد خرابی کعبه، لشکر به مکه کشید. ناگاه گروه گروه مرغان، سنگریزه‌ها که از منقار و مرکب در می‌گذشت بر این قوم باریده جمله را بکشتند. (لغت‌نامهٔ دهخدا)

ب. کیا

تورم در جهان سرمایه داری و ایران

تورم و گرانی در کشور ما روزبه‌روز شدت بیشتری می‌یابد. دبیر انجمن اقتصاددانان ایران بر پایه تغییرات بهای بیست‌قلم کالای ضروری اعلام کرده‌است‌که بهای این‌کالاها به‌طور متوسط از شهریور۱۳۵۷ تااسفند ۱۳۵۸ بیش از هشتاد درصد ترقی یافته است و بدین‌ترتیب نرخ‌تورم را در سال ۱۳۵۸ حدود ۵۰ درصد برآورد نموده است (۱).

سابقه نشان می‌دهد که امپریالیست‌ها در مبارزه با انقلاب‌های‌ضدامپریالیستی‌ودموکراتیک همواره با ایجاد دشواری‌های اقتصادی و تشدید تورم و بیکاری سعی می‌کنند زمینه مساعد برای یک کودتا یا هجوم نظامی را فراهم کنند و درست به‌همین جهت است که امپریالیست‌ها در مبارزه با انقلاب ایران از راه ایجاد مشکلات در روابط اقتصادی و بازرگانی و حتی اقدام به محاصره و تحریم و بالاخره به‌کمک عمال و عوامل خود در داخل کشور سعی دارند که باتشدید وخامت وضع اقتصادی و دامن زدن به تورم و گرانی توده‌ها را ناراضی کنند و از نتایج انقلاب مایوس سازند تا از این راه شرایط و موقعیت مناسب برای ضربه‌زدن به‌این انقلاب را به‌وجود آورند.

فشار تورم و گرانی به‌طور عمده بردوش کارگران و مزدبگیران و به‌طور کلی طبقات زحمتکش کشور است، زیرا گرانی بیشتر در مورد مواد غذایی و کالاهای مصرفی خانگی که سهم آن در بودجه خانواده‌های‌کم‌درآمد بسیار زیاد است، مشاهده می‌گردد و از سوی دیگر اگر تولید کنندگان، فروشندگان و صاحبان بخش خدمات می‌توانند به‌موازات تورم و گرانی بهای کالاها و خدمات خود را افزایش داده و از این راه اثرات آن‌را خنثی کرده و حتی بار گران‌فروشی را به دوش زحمتکشان بگذارند، کارگران و سایر مزد و حقوق بگیران ناچار باید با درآمد ثابت و یا تقریبا" ثابت خود فشار سنگین تورم و گرانی را تحمل کنند.

باوجود خطر جدی تورم و گرانی برای زندگی اقتصادی و اجتماعی و خصوصا" برای‌انقلاب ضد امپریالیستی و خلقی ما، متاسفانه، دولت و مقامات مسئول تاکنون‌اقدام قاطع و موثر در

۱. روزنامه اطلاعات ۱۳۵۹/۳/۶

www.iran-archive.com

مبارزه با آن انجام نداده‌اند وهمهٔ اقدامات آن‌ها از حدود شلاق زدن چند فروشنده و یا پند و اندرز تولیدکنندگان و بازاریان تجاوز نکرده‌است.

تورم و گرانی معلول قوانین اقتصادی خاص نظام سرمایه‌داری (و ماقبل سرمایه‌داری) است و بنابراین تا زمانی که چنین نظامی بر جامعه تسلط دارد برانداختن آن غیرممکن است و در بهترین حالات فقط می‌توان با توسل به عوامل و اهرم‌های پولی، مالی واقتصادی تاحدودی آن‌را تعدیل نمود. ولی درمیهن ما که انقلاب ضد امپریالیستی و خلقی در آن انجام‌گرفته، اگر مفاد قانون اساسی در بارهٔ پایان دادن به‌سلطه‌امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته و انحصاری، ملی‌کردن بازرگانی خارجی و منابع طبیعی، توسعه بخش‌های دولتی و تعاونی و محدود کردن سرمایه‌های خصوصی به‌طور همه‌جانبه و پی‌گیر تحقق یابد، شرایط عینی ضرور برای برانداختن تورم و گرانی و جلوگیری از بروز این پدیده‌های هلاکت‌بار اجتماعی ـ اقتصادی در آینده بوجود خواهد آمد.

از آن‌جا که تورم و گرانی معلول قانونمندی‌های اقتصادی است، لذا تردیدی نیست که مبارزه با آن جز از طریق شناخت این قانونمندی‌ها وقطع یا محدود کردن علل و ریشه‌های آن ممکن نیست. ما در این مقاله سوابق و قانونمندی‌های تورم را درجهان‌سرمایه‌داری‌وتدابیر و راه‌حل‌های صحیح و موثر برای مبارزه با این پدیده در کشور خود را ارائه می‌دهیم.

تورم چیست؟

تورم و گرانی در بیان ساده آن به معنای رشد عمومی و مستمر قیمت‌ها می‌باشد، بنابراین چنانچه ترقی قیمت‌ها فقط در یک یا چند کالا مشاهده شود ویا محدود و موقت و ناشی از عوامل فصلی و غیره باشد این ترقی قیمت‌ها تورم خوانده نمی‌شود.

در گذشته تورم را فقط معلول عدم تعادل عرضه و تقاضای کالاها می‌دانستند، یعنی چنانچه‌به‌هرعلت حجم تقاضا از عرضه بیشتر شده و در نتیجه‌قیمت‌ها افزایش یابد، این‌پدیده‌را تورم می‌خواندند و اقتصاددانان سرمایه‌داری چنین فرض می‌کردند که به‌صورت عادی در نظام سرمایه‌داری باید حجم تقاضا و عرضه مساوی باشد، زیرا مجموع هزینه‌های‌پرداختی در پروسه تولید شامل پرداخت بهای مواد اولیه، دستمزد، اجاره، بهرهٔ پول و بالاخره‌سود سرمایه‌داران به‌صورت قدرت خرید وارد بازار شده و متقابلا" معادل همین قدرت خرید محصولات‌تولیدی‌در بازار عرضه می‌گردد. ولی در نظام سرمایه‌داری در واقع برابری عرضه و تقاضا یک پدیده‌موقت و تصادفی بوده، عدم هماهنگی آن جنبه قانونمند دارد. پدیده بحران که به‌معنای بحران اضافه تولید است، و با پیدایش سرمایه‌داری در جهان پدید آمده و در دوران امپریالیسم‌شدت‌و حدت بیشتر یافته و اکنون خصلت مزمن پیدا کرده است، بهترین گواه بر این امر است.

مارکس مسئله تورم را دقیقا" تجزیه و تحلیل کرد و ثابت نمود که افزایش تقاضا ناشی از افزایش حجم پول (کاغذی) در گردش بیش از نیاز گردش کالا در بازار است. چه خصوصا" در دوران انتشار پول‌کاغذی غیر قابل تبدیل به فلزات قیمتی، بانک‌های ناشر اسکناس می‌توانند به میزان زیاد اسکناس منتشر کرده و آن‌را خصوصا" از طریق اعطاء وام و اعتبار به دولت وارد بازار کنند و مارکس نشان‌داد که بدین‌ترتیب حجم پول در جریان بیش‌از میزانی که جامعه‌برای داد و ستد کالاها بدان نیاز دارد، شده و همین پول قدرت خرید و تقاضای اضافی را به‌وجود

خواهد آورد.

علماء اقتصاد سرمایه‌داری نیز همین علت را برای تورم شناخته و در اواسط قرن نوزدهم "تئوری مقداری پول" را ارائه کرده و نشان دادند که سطح قیمت‌ها با حجم پول در جریان رابطهٔ مستقیم دارد. بعدها که علاوه بر پول‌کاغذی، چک، سفته و اوراق قرضه دولتی، اسناد سپرده بانک‌ها و سایر اوراق بهادار در معاملات نقش پول را به‌دست آوردند حجم آن‌ها نیز به پول افزوده شد و بالاخره سرعت گردش پول نیز در مسئله تورم‌تاثیر دارد. افزایش سرعت‌گردش پول، عملا" در حکم‌افزایش حجم پول در گردش است و درقیمت‌ها تاثیر مستقیم دارد.

تورم مزمن در اقتصاد جهان امپریالیستی

هنگامی‌که نظام سرمایه‌داری دورهٔ شکوفایی خود را در کشورهای‌اروپایی می‌گذراند، بسیاری از اقتصاددانان بورژوازی اعلام می‌داشتند که در این نظام بی‌کاری وتورم‌وجودنخواهد داشت چه قانون عرضه و تقاضا، مکانیسم بازار ورقابت آزاد امکان بروز تورم و یا لااقل ادامه و توسعه عدم تعادل را نخواهد داد. چه درمواجهه با گرانی قیمت یک یا چند کالا، بلافاصله سرمایه‌گذاری و فعالیت متوجه آن رشته شده و تولید و عرضه بیشتر قیمت‌ها را به‌سطح سابق تنزل خواهد داد. در مورد رکود و بحران اقتصادی نیز معتقد بودند که در این حالت سرمایه‌گذاری و تولید کاهش یافته و لاجرم رکود و بحران به‌سرعت خاتمه خواهد یافت.

این استدلال‌ها هرچند ظاهرا" صحیح به‌نظر می‌رسید، ولی تجربه کشورهای‌پیشرفته‌از اواخر سدهٔ نوزدهم تا کنون خلاف آن‌را نشان داد چه همان‌طور که مارکس با تجزیه و تحلیل علمی ثابت کرده بود، عدم تعادل اقتصادی، بحران‌وتورم‌ناشی‌ازطبیعت‌نظام‌سرمایه‌داری و تضادهای بنیانی آن است، واقعیت‌های زندگی اقتصادی نشان داد که‌خصوصا" در مرحلهٔ امپریالیسم یعنی در دوره سلطه‌انحصارها، بر شدت بحران‌های اقتصادی افزوده می‌شود و این پدیده به یک پدیده ادواری جهانی بدل می‌گردد چه یکی‌از خصایص اصلی امپریالیسم ایجاد انحصارها و سلطه بر بازارهای جهانی است که باعث محدود شدن "رقابت آزاد" و تشدید تضادها می‌گردد.

مرحلهٔ امپریالیستی‌و انحصارات بین‌المللی اجازه‌نمی‌دهند که رقابت آزاد آثار خود را در رفع بحران‌ها و عدم تعادل‌های اقتصادی نشان دهد، بلکه انحصارات به‌هرصورت به‌منافع خود اندیشیده ودر تقسیم بین‌المللی کار منافع خود را در ادامه و توسعه تورم دیده و بنابراین اجازه نمی‌دهند که تولید و عرضه‌بیشتر قیمت ها را کاهش دهد. کما این‌که پس از جنگ جهانی دوم هرگز قیمت‌ها حتی در سطح یک کشور کاهش‌نیافته و سیر صعودی قیمت‌ها با آهنگ کم یا زیاد همواره در تمام کشورهای سرمایه‌داری و وابسته ادامه داشته است و به‌همین ترتیب رکود و بحران نیز هرگز نظام سرمایه‌داری رارها نکرده است.

پس از جنگ جهانی دوم به‌خاطر سرمایه‌گذاری وسیع جهت جبران ویرانی‌های جنگ، هزینه‌های سنگین نظامی در رابطه با "جنگ‌سرد" و به‌ویژه جنگ کره تا مدتی توانست در کشورهای سرمایه‌داری رونق اقتصادی بوجود آورد. ولی این رونق به‌همراه خود تورم را نیز ارمغان‌آورد و سیس بحران‌ها با شدت زیادی تجدید شد. تا آن‌جا که بحران‌های ادواری که درگذشته‌تقریبا" هر ده سال یک‌بار تکرار می‌گردید شدت و سرعت بیشتری یافت به‌طوری که در فاصله بیست‌سال

www.iran-archive.com

(از ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۰)اقتصاد آمریکا پنج بحران و اقتصاد ژاپن شش بحران را پشت‌سر گذاشت. در دهه۵۰ یا به‌طور دقیق‌تر در فاصله سال‌های۱۹۵۳ تا ۱۹۶۱ اقتصاد آمریکا با سه‌بحران مواجه شد که سنگین‌ترین آن در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱ بود، به‌طوری که بیکاری از مرز۸درصد گذشت.

آمارها نشان می‌دهند که در تمام‌سال‌های بعداز جنگ بویژه پس از هجوم نظامی آمریکا به ویتنام بیکاری و تورم در کشورهای سرمایه‌داری هرگز قطع نشد و تمام چاره‌جویی ها وتدابیر دولت‌ها نتوانست بر تورم غلبه کند و قیمت‌ها را حتی برای یک‌دوره کوتاه کاهش دهد. جدول زیر که‌ازآمارهای صندوق‌بین‌المللی‌پول استخراج شده است رشد قیمت کالاها و خدمات مصرفی را در بعضی کشورهای بزرگ سرمایه‌داری نشان می‌دهد.

رشد شاخص قیمت کالاها و خدمات مصرفی
(۱۹۶۷=۱۰۰)

نام‌کشور	۱۹۶۴	۱۹۷۰	۱۹۷۲	۱۹۷۷	۱۹۷۹
ایالات متحده‌آمریکا	۹۲	۱۱۰	۱۱۸/۵	۱۷۷/۵	۲۱۸
انگلستان	۹۳	۱۱۳/۵	۱۳۲/۷	۲۴۳/۹	۳۷۱/۵
ژاپن	۸۴	۱۱۸	۱۳۱/۵	۲۳۸/۴	۲۶۳/۴

جدول بالا نشان می‌دهد که ظرف پانزده‌سال در انگلستان قیمت‌ها چهاربرابر ودر ژاپن بیشتر از سه‌برابر و در آمریکا نزدیک ۲/۴ برابر شده است.

در تمام این‌مدت انحصارات بزرگ چندملیتی کوشیدند که با پایین‌نگاه‌داشتن بهای مواد خام یعنی کالاهای صادراتی کشورهای‌درحال رشد و بالابردن بهای صادرات خود غارت از این کشورها را شدت دهند. مثلا" طی سال‌های ۱۹۵۵– ۱۹۷۲ به‌طور کلی بر قیمت کالاهای صنعتی در بازار سرمایه‌داری‌جهانی بیشتر از ۵۰ درصد افزوده شد، در حالی‌که قیمت مواد خام‌کشور های درحال رشد طی چندین سال مرتبا" تنزل می‌کرد (۲).

حتی درمورد نفت که در طول بیست‌سال یعنی از ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۲ بهای آن در بازارکاهش یافته بود و سرانجام از سال ۱۹۷۳ به‌بعد به بهای آن افزوده شد، بازهم‌کشورهای امپریالیستی با استفاده از نوسانات ارزی و کاهش مستمر بهای دلار (که‌بهای نفت وسایر موادخام بر پایه‌آن تعیین می‌شود) سعی کردند که بحران اقتصادی خود را تعدیل کرده و یا در واقع‌آن‌رابه‌کشورهای درحال رشد صادر کنند. به‌همین جهت تحت فشار دولت امریکا از طریق رژیم‌های دست‌نشانده نظیر عربستان و رژیم شاه مخلوع ایران و به‌عنوان هدیه انتخاب کارتر به ریاست جمهوری در طول دوسال یعنی از ابتدای سال ۱۹۷۷ تا پایان ۱۹۷۸ بهای نفت ظاهرا" ثابت ماند، ولی عملا" به‌علت کاهش ارزش دلار تنزل یافت و در مقابل بهای کالاهای صادراتی کشورهای‌سرمایه‌

۲. اولیانفسکی. مسایل معاصر آسیا و آفریقا، ص۱۹۳

داری به کشورهای صادرکننده نفت آن‌چنان بالا رفت که مازاد موازنه پرداخت‌های کشورهای صادر کننده نفت از ۳۳/۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۷ به ۶ میلیارد دلار درسال ۱۹۷۸کاهش یافت و جالب این‌که این‌تفاوت عینا" عاید کشورهای بزرگ سرمایه‌داری شد چه‌مازاد موازنه پرداخت‌های آن‌ها از ۷/. میلیارد دلار در سال ۱۹۷۷ به ۲۶ میلیارد دلار درسال ۱۹۷۸بالغ گردید (۳).

تورم درایران

پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ به موازات تحکیم سلطه انحصارات خارجی و سرمایه‌داری وابسته داخلی در اقتصاد ایران، از آن‌جا که انحصارات بین‌المللی برای‌تشدید تسلط‌انحصاری و بهره‌کشی علاقمند به ایجاد صنایع مونتاژ و رشد سرمایه‌گذاری در ایران بودند و از طرف‌دیگر در نتیجه سیاست‌های ضد ملی رژیم هزینه‌های نظامی و اداری دولت افزایش یافت، در نیمه‌دوم دهه۳۰ آثار تورم در اقتصاد کشور مشاهده گردید که سرانجام به بحران سال‌های ۱۳۳۹ وبعد منجرگردید.

از سال ۱۳۴۱ که سلطه انحصارات بین‌المللی و سرمایه‌داری وابسته داخلی کاملا" تحکیم شد همواره تورم و گرانی قیمت در کشور وجود داشت.ولی در دهه۵۰ با افزایش‌جهشی درآمد نفت که افزایش شدید هزینه‌های دولتی را به‌دنبال داشت و با شروع تورم شدید در کشورهای سرمایه‌داری بزرگ از آن‌جا که اقتصاد ایران کاملا" وابسته به‌این کشورهابود، تورم و گرانی در ایران آهنگ شدیدتری یافت. از سال ۱۳۵۳ که درآمد دولت به‌علت بالا رفتن بهای نفت شدیدا" افزایش یافت، هزینه‌های دولتی نیز ترقی کرد تا آن‌جا که ظرف دو سال بیش‌ازسه‌برابر شده از ۴۷۸ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۴ به۱۲۵۴ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۴ و ۱۵۶۹ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۴ رسید و به‌دنبال بخش دولتی بخش خصوصی نیز با استفاده از سود کلان معاملات دولتی و اعتبارات سیستم بانکی‌به‌مصرف و سرمایه‌گذاری خود افزود. براثر مجموع این عوامل تورم با آهنگ شدید در اقتصاد ایران بوجودآمد تا آن‌جا که فقط در سال۱۳۵۶ شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی ۲۵/۱ درصد افزایش یافت و به‌طور کلی ظرف سه‌سال یعنی از ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ قیمت‌ها ۶۰ درصد ترقی کرد (۴).

شاه که‌نمی‌خواست همه علل و دلایل سقوط هویدا را اعلام کند، گناه تورم را متوجه وی دانسته و همین عامل را دلیل تغییر وی‌معرفی کرد. دولت آموزگار ظاهرا" با برنامه مبارزه با تورم برسر کارآمد ولی نه تنها نتوانست تورم را مهار کند بلکه رکود اقتصادی را که علایم آن از قبل مشاهده می‌گردید شدت داد.

۳. گزارش‌اقتصادی و ترازنامه سال ۱۳۵۷ بانک مرکزی ایران، ص ۹

۴. ارقام مربوط‌به تورم در این مقاله از آمارهای‌بانک مرکزی ایران نقل شده است، هر چندکلیه ظواهر نشان می‌دهند که ارقام اعلام شده از طرف بانک مرکزی بسیار کمتر از واقع می‌باشد، ولی به‌علت در دست‌نبودن آمار و ارقام دیگر ناچار ازهمین آمارها استفاده شده‌است.

www.iran-archive.com

جدول زیر رشد شاخص بهای کالاهای خدمات مصرفی را نشان می‌دهد.

۱۳۵۳=۱۰۰

	اهمیت نسبی	۱۳۵۱	۱۳۵۴	۱۳۵۶	۱۳۵۷
خوراک	۳۵/۴۸	۷۷/۵	۱۰۵/۶	۱۴۳/۷	۱۶۷/۲
پوشاک	۱۲/۹۴	۷۶/۶	۱۰۸/۹	۱۴۶/۷	۱۶۲/۶
مسکن	۲۱/۱۴	۷۱/۲	۱۲۰/۲	۲۲۵/۲	۲۲۴/۲
حمل‌ونقل وارتباطات	۷/۷۸	۹۱/۸	۱۰۸/۳	۱۶۲/۲	۱۷۶/۴
شاخص کل	۱۰۰	۷۷/۹	۱۰۹/۹	۱۶۰/۲	۱۷۴/۸

جدول بالا نشان می‌دهد که‌چگونه قیمت‌ها در سال‌های اخیر ترقی کرده و چرا باید یکی از هدف‌های مرم دولت انقلاب را مبارزه با تورم تشکیل می‌داد. ولی به‌شهادت آمارها و ارقام منتشره در دوره انقلاب نیز رشد قیمت‌ها ادامه یافت. به‌طوری‌که طبق آمارهای بانک مرکزی ایران در اسفند ۱۳۵۸ شاخص قیمت کالاها به ۲۱۸/۲ رسید. به‌موجب همین آمارظرف سال ۱۳۵۸ قیمت کالاها ۲۵/۶ درصد افزایش یافت که در آن ترقی‌بهای برنج ۳۰/۶ درصد، آرد ۳۱/۴ درصد، تخم‌مرغ ۳۷/۶ درصد و انواع گوشت ۳۰/۵ درصد بوده‌است و به‌طوری که مشاهده می‌شود بالاترین رشد مربوط‌به مواد غذایی مورد مصرف طبقات زحمتکش است. آن‌چه نگرانی را افزایش می‌دهد ترقی بیشتر بهای عمده‌فروشی کالاها است که لاجرم در آینده در بهای خرده‌فروشی منعکس خواهد گشت. طی سال ۱۳۵۸ شاخص بهای عمده‌فروشی ۲۷/۳ درصد افزایش داشته است که بین اقلام عمده، ترقی بهای مواد خوراکی ۴۴ درصد، منسوجات و پوشاک ۴۲/۲ درصد بوده‌است و مسلما" در آینده همین ترقی موجب ازدیاد هرچه‌بیشتر بهای خرده‌فروشی خواهد گردید.

بررسی علل تورم در ایران

همان‌طور که گفته شد تورم و شدت گرفتن آهنگ آن از سال‌ها قبل در ایران وجود داشت و بی‌شک این پدیده علاوه بر قانونمندی‌های اقتصادی ناشی از سیاست‌های نادرست نظام گذشته و وابستگی شدید به انحصارات امپریالیستی بوده‌است.

در آستانه انقلاب و پس از پیروزی آن ادامه علل گذشته و پیدایش عوامل جدید درتشدید تورم موءثر واقع شده‌است که ذیلا" برخی از آن‌ها را بررسی می‌کنیم:

الف. حجم‌پول. می‌دانیم که حجم پول در جریان، با قیمت‌ها رابطه‌ای نزدیک دارد و بدون تردید افزایش سریع و بدون تناسب حجم پول در جریان سبب تورم می‌گردد. درسال‌های گذشته حجم اسکناس منتشره افزایش زیادی داشته و مسلما همین اسکناس اضافی موجد تورم بوده است. حجم اسکناس منتشره از ۸۲/۳ میلیارد ریال درسال ۱۳۵۱ با افزایش متوسط سالانه ۳۷/۶ درصد، درسال ۱۳۵۶ به ۴۰۶/۶ میلیارد ریال رسید.

در شش ماهه اول سال ۱۳۵۷ معادل ۵۰ میلیارد ریال اسکناس جدید منتشر گردیده در ماه‌های بعد در اوج شهضت انقلابی ایران نیز به علت کاهش درآمدها، دولت برای تامین هزینه‌های خود و جواب گویی به هجوم مردم، بخصوص غارت‌گران به بانک‌ها جهت استرداد سپرده‌های خود، بانک مرکزی ایران به سرعت اقدام به انتشار اسکناس نمود به طوری که ظرف چهارماه یعنی از اول مهر تا پایان دی ماه ۱۳۵۷ حجم اسکناس منتشره دو برابر شده از ۹۰۰ میلیارد ریال تجاوز نمود. به عبارت دیگر ظرف چهارماه بیش از نودسال گذشته که از شروع انتشار اسکناس در ایران می‌گذشت، اسکناس منتشر گردید.

انتشار اسکناس اضافی در آن موقع به علت شرایط خاص، آثار سوء خود را فورا منعکس نکرد. چه به موازات انتشار اسکناس و کاهش حجم سپرده‌های بانکی غالبا اسکناس‌ها درخانه‌ها ذخیره می‌شدند و یا ازکشور خارج می‌گردیدند. به علاوه سرعت گردش پول کاهش یافته بود.

پس از پیروزی انقلاب که با اعاده اعتماد عمومی به تدریج سپرده‌ها به بانک‌ها بازگشت و گردش پول سرعت بیشتری یافت آثار انتشار اسکناس درقیمت‌ها مشاهده شد چه بانک مرکزی ایران که در این موقع می‌بایست از طریق بازگشت وجوه پرداختی به دولت و بانک‌ها اسکناس اضافی را جمع‌آوری می‌کرد، به علت مشکلات مالی دولت و بانک‌ها نتوانست این اقدام را انجام دهد و حتی ناچار شد میالغی‌دیگر اسکناس منتشر کند و طبیعی است که همین عامل اثر زیادی در تورم داشته و هنوزهم اقدامی جهت تعدیل حجم پول صورت نگرفته است.

ب. سیاست مالی. در مواجهه باتورم دولت باید از طریق جذب وجوه بخش خصوصی از راه مالیات و یافروش اوراق قرضه قدرت خرید راجذب کرده و مثقابلا با کاهش هزینه‌های جاری خود سعی در تعدیل تقاضا نماید. ولی در عمل بودجه دولت پس از پیروزی انقلاب چنین هدفی را تعقیب نکرده است. نگاهی به عملکرد مالی دولت درسال ۱۳۵۸ و بودجه سال ۱۳۵۹ و مقایسه آن با سال‌های گذشته روشن می‌کند که درعمل سیاست مالی دولت نه فقط در جهت مبارزه با تورم نبوده، بلکه برعکس خود از عوامل تشدید کننده آن بوده است چنان که حتی مقامات مسئول دولتی تورم درسال ۱۳۵۹ را بیشتر از ۲۵ درصد پیش بینی می‌کنند.

جدول زیر اقلام عمده عملکرد مالی دولت درسال‌های اخیر وبودجه مصوب سال ۱۳۵۹ را نشان می‌دهد. (واحد میلیارددلار)

	۱۳۵۶	۱۳۵۷	۱۳۵۸	۱۳۵۹ (پیش‌بینی)
درآمدها	۲۰۳۴/۲	۱۵۹۸/۶	۱۷۹۲	۲۳۶۳/۷
ازجمله: ـ نفت وگاز	۱۴۹۷/۸	۱۰۱۳/۲	۱۲۱۹/۷	۱۶۲۳
ـ سایردرآمدها	۵۳۶/۴	۵۸۵/۴	۵۷۲/۳	۷۴۰/۷
ازجمله‌مالیات‌ها	۴۴۳/۶	۴۶۳/۴	۳۳۷/۹	۲۸۳
هزینه‌ها	۲۴۹۲/۲	۱۹۸۶	۲۱۸۱/۸	۲۸۳۷/۹
ازجمله: ـ جاری	۱,۲۴۸/۱	۱۲۷۲	۱۴۹۲/۴	۱۸۲۰/۰
ـ ثابت	۹۲۶/۸	۵۷۲	۵۲۲/۶	۱۰۱۷

www.iran-archive.com

ـ متفرقه	۳۱۷/۲	۱۴۲	۱۶۶/۸	
کسری	۴۵۸/۰	۳۸۷/۴	۳۸۹/۸	۴۷۴/۲

ارقام بالا به وضوح مشکلات مالی ناشی از بودجه دولت و اتکاء آن به درآمدهای خارجی یعنی نفت و گمرک و سود بازرگانی را نشان می‌دهد. درحالی که درآمدهای نفت ۶۳/۴ درصد درآمد دولت را در سال ۱۳۵۷ تشکیل می‌داد این نسبت به ۶۸/۶ درصد درسال ۱۳۵۹ افزایش یافت، به‌علاوه می‌بینیم که درآمدهای مالیاتی مرتبا سیرنزولی داشته است.

ازطرف دیگر می‌بینیم درحالی که درسال ۱۳۵۶ هزینه‌های جاری فقط حدود ۵۰ درصد پرداخت‌های دولت راتشکیل می‌داد، این نسبت درسال ۱۳۵۸ به ۶۸/۴ درصد و در بودجه سال ۱۳۵۹ به ۶۴ درصد افزایش یافت و تردیدی نیست که این هزینه‌های سنگین آثار تورمی شدید خواهد داشت.

با توجه به ارقام فوق چون دولت ناچار است که درآمد حاصل از صدور نفت را درداخل صرف پرداخت حقوق و سایر هزینه‌های جاری نماید و متقابلا نمی‌تواند از طریق مالیات وجوه تزریق شده به بازار را مسترد کند، لذا در آثار تورمی این بودجه نمی‌توان تردید داشت خصوصا که کسر بودجه چون باید از طریق اعتبارات سیستم بانکی یا وام خارجی جبران گردد بنابراین آثار تورمی خواهد داشت.

ج. تورم وارداتی. گفته‌ایم که درسال‌های اخیر درکشورهای امپریالیستی قیمت‌ها همواره افزایش داشته است و استعمارگران با گران کردن محصولات صادراتی خود درواقع قسمت زیادی از مشکلات خود را بردوش کشورهای درحال رشد می‌گذارند، به‌همین جهت است که درسال‌های اخیر همواره بهای کالاهای وارداتی در کشور افزایش یافته و همین امر عامل موءثری در ایجاد و تشدید تورم و گرانی در ایران بوده است.

طبق آمار بانک مرکزی ایران درّ سطح عمده فروشی درسال ۱۳۵۸ بهای کالاهای وارداتی حدود ۲۵/۸ درصد افزایش یافته است و به‌طورکلی ظرف پنج سال بهای این کالاها بیش از ۸۴ درصد ترقی داشته است.

باتوجه به این که به علت سلطه استعمارگران و سرمایه‌داران وابسته درسال‌های گذشته اقتصاد ایران شدیدا وابسته به کشورهای استعماری بوده است تا آنجا که نزدیک ۷۵ درصد واردات ما از ایالات متحده آمریکا، ژاپن و کشورهای عضو بازار مشترک اروپا تامین می‌شود، لذا تردیدی نیست که با ادامه وابستگی به علت سیاست‌های این کشورها و انحصارات بزرگ و به خاطر ادامه روند تورمی در این ممالک ناچار تورم وارداتی نیز ادامه خواهدیافت.

د. عوامل روانی و سیاسی. تبلیغات وشایعاتی که ضدانقلاب درکشور پخش می‌کند به‌همراه آشوب‌ها و تشنجات در مناطق‌مختلف وبالاخره کمبود بسیاری از کالاها و احتکار و گران فروشی سرمایه‌داران موجب گردیده‌است که عوامل روانی و سیاسی درجهت تشدید تورم و گرانی به‌کار افتد. چه بسیاری از خانواده‌ها برای خرید و ذخیرهٔ کالاهای مصرفی به بازار هجوم آورده و درنتیجه رشد شدید تقاضا با محدودیت یا کمبود عرضه سبب بالا رفتن سریع قیمت کالاها می‌گردد.

متاسفانه دولت و نهادهای انقلابی هیچ‌گونه برنامه جامع و موءثر جهت مقابله با این عوامل و جریانات که بدون تردید عمال امپریالیسم و ضدانقلاب در آن نقش موءثر و اساسی دارند، اتخاذ و اجرا نکرده است و دیده‌ایم که اقدامات محدود و نادرست نظیر شلاق زدن فروشندگان جزء، تعطیل مغازه‌ها یا پند و اندرز و تهدید بازاریان هیچ گونه اثری در این زمینه نداشته است.

هـ. افزایش قیمت تمام شده. درماه‌های اول پیروزی انقلاب یکی از کثیف‌ترین مقررات دورهٔ طاغوت به‌نفع زحمتکشان اصلاح شد و حداقل دستمزد کارگران که درگذشته برای یک خانوادهٔ کارگر مرکب از چهارنفر ۲۱۰ ریال تعیین شده بود، به ۵۶۷ ریال افزایش یافت و به‌تبع آن دستمزد سایر کارگران نیز تاحدودی بالا رفت.

از آنجا که نه‌تنها به موازات بالارفتن دستمزد بازده کار افزایش نیافت، بلکه به‌خاطر کارشکنی سهام‌داران و مدیران گذشته، ضعف مدیریت و انضباط، کمبود مواد اولیه و لوازم یدکی تولیدات واحدهای تولیدی کاهش زیاد یافت، درحالی‌که متقابلا پرداخت دستمزدها ادامه داشت و هم چنین به علت بالارفتن بهای مواد اولیه قیمت تمام‌شده تولیدات و درنتیجه قیمت فروش آن ترقی کرد و مسلما در ۳۶ درصد ترقی بهای کالاهای تولید و مصرف شده دژ داخل در سال ۱۳۵۸ این عوامل سهم زیاد، داشته‌اند.

مبارزه‌باتورم

دیدیم که بحران و تورم از عوارض اجتناب ناپذیر اقتصاد سرمایه داری بوده و خصوصا در عصر امپریالیسم و سلطه انحصارات تورم به بیماری مزمن و مستمر اقتصاد سرمایه‌داری مبدل‌شده است، بدین ترتیب تردیدی نیست که اگر نظام سرمایه‌داری بر اقتصاد ملی کشورهای درحال‌رشد حاکم شود، این کشورها ناچار باید دنباله‌رو و وابسته به اقتصاد کشورهای امپریالیستی و انحصارات فوق ملی و چندملیتی آنان گردند. طبیعی است که در این‌صورت، علاوه بر بحران‌ها و نابسامانی‌های داخلی در اقتصاد که ناشی از قانون‌مندی‌های سرمایه‌داری است، بحران، و عدم‌تعادل‌های اقتصاد کشورهای بزرگ صنعتی نیز با ابعاد بسیار وسیع‌تر در اقتصاد این کشورها منعکس خواهدشد.

ازطرف دیگر دلایل علمی و واقعیت‌های موجود نشان می‌دهند که بحران و رکود ویا تورم و بیکاری از بلیات اجتناب‌ناپذیر دوران مانیست، بلکه از پدیده‌های نظام معین اقتصادی-اجتماعی، یعنی نظام سرمایه‌داری است. گروه زیادی از کشورها که به سلطه نظام سرمایه‌داری پایان داده و نظام نوین سوسیالیستی را برپا کرده‌اند، سال‌هاست که پدیده‌های بحران و تورم (رکود و بیکاری) را برای همیشه از میان برده‌اند. هم‌چنین بسیاری از کشورهای جهان سوم که راه رشد غیرسرمایه‌داری و سمت‌گیری سوسیالیستی را درپیش گرفته‌اند، تا حدود زیادی از عوارض این بحران‌ها مصون مانده‌اند.

در کشورما که انقلاب دموکراتیک و ملی ازنظرسیاسی پیروز شده است، لاجرم باید آینده نظام اقتصادی کشور مشخص گردد. یعنی کشورما یا باید راه رشد سرمایه‌داری را توسعه و ادامه داده و درنتیجه همه عوارض و عواقب اقتصاد سرمایه‌داری و اقتصاد وابسته را تحمل کند و یا این که راه رشد غیرسرمایه‌داری را درپیش گیرد، تا خود را ازتمام عوارض و پیامدهای راه

www.iran-archive.com

سرمایه‌داری مصون دارد.

خوشبختانه قانون اساسی مصوب جمهوری اسلامی ایران در بسیاری جهات و زمینه‌ها عوامل و امکانات لازم برای محدود کردن دامنه رشد سرمایه‌داری بزرگ را پیش بینی کرده‌است، بنابراین با اجرای صحیح و دقیق این اصول برمبنای برنامه‌ریزی علمی و جامع می‌توان سلطه اشکال بالاتر سرمایه‌داری را در ایران غیرممکن ساخت و بامحدود کردن دامنه سرمایه‌داری همراه با توسعه هرچه بیشتر بخش‌های دولتی و تعاونی شرایط عینی لازم برای محدود کردن دامنه بروز پدیده‌های بحران و تورم و بیکاری را بوجودآوردودرصورت‌پیکیری‌در این راه، حتی از بروز این پدیده‌ها جلوگیری کرد. در درازمدت برای اجتناب از هرگونه بحران و بیکاری و تورم باید برنامه‌ها و تدابیر اقتصادی کشور در این جهت وضع و اجرا کردند.

هم‌چنین در کوتاه مدت و در چارچوب امکانات موجود می‌توان و باید تدابیر و اقدامات جدی و موثر درجهت مبارزه با رکود و بیکاری، تورم و گرانی اتخاذ و اجرا کرد:

۱. **بالا بردن بازده کار.** آقای سحابی، عضو شورای انقلاب و سرپرست سازمان برنامه و بودجه در مصاحبه تلویزیونی خود اعلام کردند که درسال گذشته متوسط حقوق و دستمزد کارگران بخش صنعت حدود ۸۰ درصد افزایش یافته و درمقابل بازدهی تولید حدود ۶۰ درصد کاهش یافته است به عبارت دیگر بدین ترتیب سهم مزد و حقوق درقیمت تمام شده تولیدات ظرف یکسال ۴/۵ برابر شده‌است.

بدون تردید مطالعه اجمالی‌میزان دستمزد کارگران در مقایسه با هزینه زندگی روشن می‌کند که هنوز سطح دستمزد زحمتکشان ما بسیار پایین بوده و این مزد برای تامین زندگی کافی نیست. خصوصا که درسال جاری فقط ۲۲ درصد برحداقل دستمزد افزوده شده است، درحالی که همهٔ مقامات رسمی تورم از ۲۵ تا ۵۰ درصد را قبول دارند. با این وصف دستمزد واقعی کارگران عملا کاهش زیاد یافته است. بدین جهت ما معتقدیم که با مطالعه و بررسی کافی باید سطح دستمزد کلیه زحمتکشان بررسی و تامیزان لازم برای یک زندگی مناسب افزایش یابد.

در عین حال باید با بررسی کامل علل سقوط بازده کار به سطح ۴۰ درصد، سعی در رفع این علل و بالابردن بازده کار نمود. چه بی‌شک کارگران که بیش از سایر طبقات و قشرها در پیروزی انقلاب ایران سهیم بوده اند، جدی ترین وپیگیرترین طبقه برای پیروزی همه‌جانبه و نهایی انقلاب بوده و باهمهٔ توان و امکانات خود در راه افزایش سطح تولید و بازده کارکوشیده و خواهند کوشید. بنابراین باید علل کاهش بازده کار را درعوامل دیگر مانند: ایجاد موانع و تحریم اقتصادی کشورهای امپریالیستی و عدم تحویل مواد اولیه و لوازم یدکی، خرابکاری ضدانقلاب خصوصا عوامل سرمایه‌داران و کارفرمایان سابق در واحدها، نداشتن مدیریت مطلع و مجرب، فقدان برنامه ریزی، عدم استقرار نظارت صحیح و نظایر آن جستجو کرد. درحالی که بیش از ۷۰ درصد صنایع بزرگ بخش خصوصی در اختیار دولت قرار گرفته و درحال حاضر ۹۰ تا ۹۵ درصدصنایع بزرگ (دارای بیش از ۱۵۰ کارگر) تحت مدیریت دولت می‌باشد،(۵) معذلک در انتخاب مدیر برای این واحدها دقت و مراقبت کافی به عمل نیامده و به خاطر انحصارطلبی سعی‌شده است که افراد وابسته به حزب یا گروه خاصی، صرف‌نظر از اطلاعات علمی

۵. عزت الله سحابی، مصاحبه تلویزیونی، ۱۳۵۹/۳/۱۸

و تجربه کافی، برای مدیریت این واحدها انتخاب شوند و طبیعی است که این مدیران قدرت بهره‌برداری صحیح از واحدها را نداشته باشند.

برای رفع این مشکلات دولت باید با برنامه ریزی صحیح و جامع و با درنظرگرفتن اولویت‌ها احتیاجات کشور به انواع کالاها را مشخص کرده، تولید آن را بین کارخانه‌ها توزیع نماید و باتهیه و تدارک مواد اولیه و لوازم یدکی امکانات مناسب جهت افزایش تولید این واحدها فراهم کند. وبالاخره باانتخاب مدیران مطلع و مجرب (علاقمند به انقلاب و درخط امام) سعی در ارتقاء بازده این واحدها نماید. بدون برنامه‌ریزی علمی و سازماندهی تولید و کار برپایه موازین علمی، جستجو و یافتن ذخایر و امکانات بالقوه در واحدهای تولیدی موجود از راه صرفه‌جویی در مواد اولیه، استفاده کارا و معقول از تکنیک موجود در موسسات و ایجاد انگیزه‌های مادی و معنوی برای زحمتکشان، افزایش سریع بازده کار و درنتیجه کاهش قیمت تمام شده غیرممکن است.

۲. **سیاست پولی.** گفته شد که در دوسال اخیر حجم پول دوبرابر شده است، لذا دولت باید سعی در تقلیل و تعدیل حجم پول درگردش نماید. در این زمینه خصوصا باتوجه به این‌که هم اکنون سپرده‌های زیادی در بانک ملی ایران تودیع شده است، دولت باید پول اضافی را از این بانک دریافت و از جریان خارج نماید.

ازطرف دیگر برای تامین و تجهیز منابع مالی لازم جهت اعطاء وام و تسهیلات مالی به واحدهای کشاورزی و صنعتی دولت باید بانک‌ها را مکلف کند که اتکاء خود را مصروف به تجهیز سپرده‌های خصوصی نمایند.

متاسفانه پس از ملی شدن و ادغام بانک‌ها مدیران منتخب دچار مشکلات بوروکراتیک شده و ابتکار خلاق و فعالیت وسیع خصوصا درجهت جلب سپرده‌های خصوصی در بانک ها ازبین رفته است که باید با تجدید نظر در انتخاب مدیران و تهیه و اجرای برنامه‌های صحیح این مشکلات مرتفع شده و بانک‌ها بتوانند به طور فعال بازار پول و اعتبارات را متشکل نمایند.

۳. **سیاست مالی.** دیدیم که هزینه‌های جاری بیش از دوسوم بودجه دولت را به خود اختصاص داده است. لذا دولت باید سعی در کاهش هزینه‌های جاری کند ولی این تقلیل نباید ازطریق اعلام طرح‌های بدون مطالعه نظیر اخراج کلیه کارکنان دولت و نظایر آن باشد، بلکه کاهش حقوق پکیران دولت باید ازطریق ایجاد امکانات مناسب جهت فعالیت تولیدی و دعوت کارکنان به کار در این واحدها، تهیه و اجرای طرح ها و تدابیر مناسب برای ازبین بردن بوروکراسی و اجرای صحیح تر و سریع تر کارها، حذف دستگاه‌های زائد و نظایر آن انجام گیرد.

ازطرف دیگر با تجدید نظر در نظام مالیاتی و بهبود سیستم وصول، دولت باید کوشش کند که حجم وصولی مالیات را افزایش دهد چه هنوز هم سهم عمده مالیات‌ها (چه‌مالیات‌های مستقیم و چه مالیات‌های غیرمستقیم) به عهدهٔ توده زحمتکشان است و بسیاری از صاحبان درآمد بزرگ به علت مزایای بزرگی که قانون در اختیار آن ها گذارده سهم ناچیزی در پرداخت مالیات‌ها دارند وحتی با انواع حیل از پرداخت این سهم ناچیز نیز طفره می‌روند.

۴. **بازرگانی خارجی.** اصل ۴۴ قانون اساسی ملی کردن بازرگانی خارجی را تاکید نموده است. این اصل باید فورا اجرا شده و تمام بازرگانی خارجی مستقلا و مستقیما در اختیار دولت

www.iran-archive.com

فرارگیرد، دولت باید وزارت بازرگانی خارجی را با استفاده از کارکنان زاید بانک‌ها و سایر دستگاه‌های دولتی برای در اختیار گرفتن تمام بازرگانی خارجی تشکیل دهد.

وزارت بازرگانی با استفاده از سوابق موجوددر بانک‌ها، موءسسات دولتی، اتاق‌بازرگانی، گمرکات می‌تواند فهرست کالاهای وارداتی، مشخصات آن‌ها، تولید کنندگان و نظایر آن ها را تهیه کرده و نیز با بررسی بازار و استعلام از موءسسات فهرست احتیاجات کشور را تنظیم نموده و با مراجعه به کلیه تولیدکنندگان بهترین و مناسب‌ترین کالاها را خریداری و واردکند. خصوصا که همواره بیش از ۵۰ درصد واردات متعلق به موءسسات دولتی بوده و باملی‌شدن کارخانه‌ها هم اکنون سهم عمده واردات مربوط‌به دولت است.

وزارت بازرگانی نباید به وارد کردن کالا و تحویل آن در مرز به سرمایه‌دار اکتفا کند. برنامه‌ای که دولت برای اجرای اصل ملی‌کردن بازرگانی خارجی ارائه داده است، به معنای ملی کردن واقعی نیست و با قانون اساسی تباین‌دارد. دولت باید تمام امور بازرگانی خارجی را راسا به عهده بگیرد و با ایجادفروشگاه‌های دولتی و تعاونی کالاهای مصرفی را با قیمت عادلانه به مردم عرضه کند، تا بدین ترتیب عمده فروشان و مغازه داران نتوانند کالاها را احتکار کرده یا با قیمت زیاد بفروشند. دولت همچنین باید وارد کردن و توزیع کالاهای سرمایه‌ای و واسطه را خود به عهده بگیرد و ازاین راه نیز به سوءاستفاده‌هایی که باعث افزایش بهای محصولات‌تولید داخلی می‌شود، پایان دهد.

باید همچنین به وابستگی به کشورهای امپریالیستی که هم پیش‌از انقلاب و هم پس‌از آن به اندازه کافی ماهیت خود را نشان داده‌اند، پایان داده شود. در این زمینه توسعه بازرگانی باکشورهای سوسیالیستی و کشورهای درحال رشد می‌تواند بسیار مفید و موءثر واقع گردد.

انحصار بازرگانی خارجی از یک‌طرف امکان می‌دهد که کالاها را با بهترین شرایط و ارزان‌ترین قیمت تهیه کنیم و ازطرف دیگر با عرضه آن در داخل قیمت‌ها را تحت نظارت موءثر قرار دهیم.

بالاخره باید یادآورشد که همه این تدابیر جز از طریق استقرار سیستم دموکراتیک، یعنی بهره‌گیری از ابتکار سازنده توده مردم و شرکت موثر آن‌ها درتمام مراحل تصمیم‌گیری، برنامه ریزی، اجرا و کنترل نمی‌توانند مفید و موءثر واقع شوند. اجرای اصل شورایی که در قانون اساسی پیش‌بینی شده، ضامن صحت و دقت و مردمی‌بودن تمام تدابیر و اقدامات دولت خواهد بود.

گرانی و بیکاری، خطری است جدی برای انقلاب،
با این خطر باید جدی و انقلابی مبارزه کرد.

م. کامیار

آموزش عالی در ایران و ضرورت تحول بنیادی در آن

در ارتباط با انقلاب فرهنگی، مساله تحول بنیادی در آموزش عالی کشور نیز مطرح شده است. در این‌مقاله ضمن یک مرورتاریخی به‌پیدایش آموزش عالی‌درایران، به برخی نارسایی‌های آن اشاره کرده می‌کوشیم خطوط کلی تحولی را که باید در این زمینه انجام گیرد، بیان داریم.

اعزام محصل به‌خارج از ایران و استفاده از بورس‌های تحصیلی

از اواسط سلطنت فتح علی‌شاه قاجار به علت توسعه روابط ایران با کشورهای اروپایی و افزایش مسافرت اروپائیان به ایران و آشنایی آنان با ایران و مردم آن و برعکس، مردم با پیشرفت‌های اروپا آشنایی بیشتری حاصل کردند. یکی از نتایج این ارتباط آن بود که فکر فرستادن عده‌ای محصل و صنعت آموز به کشورهای اروپایی قوت گرفت و اولین اقدام در این زمینه درسال ۱۲۲۶ هجری برابر با ۱۸۱۱ میلادی به عمل آمد. توضیح آن که در این سال عباس میرزا نایب السلطنه و وزیر او میرزاعیسی معروف به میرزا بزرگ (قائم مقام اول)موجبات اعزام دو نفر از جوانان ایرانی را به انگلیس‌برای تحصیل فراهم کردند و این دو نفر را به‌همراه وزیر مختار انگلیس در ایران، که پس از اتمام دوره ماموریت به کشورخویش مراجعت می‌کرد، برای ادامه تحصیل به انگلستان فرستادند. یکی از این دونفر برای تحصیل نقاشی ودیگری برای تحصیل در رشته طب اعزام شدند. (۱)

ادامه فکر لزوم آشنایی با پیشرفت‌های اروپا منجر به فرستادن گروه‌های دیگر محصل به انگلستان گردید. در تاریخ دهم جمادی الاخری سال ۱۲۳۰ هجری قمری ۵ نفر از ایرانیان از تبریز عازم انگلیس شدند و مقرر گردید که آنان دررشته‌های زبان و حکمت طبیعی و تاریخ،

۱ــ مجله یادگار. سال اول، شماره ۵، سال ۱۳۲۳ شمسی

www.iran-archive.com

طب و شیمی، توپخانه، مهندسی، آهنگری و کلیدسازی و چخماق سازی مشغول تحصیل گردند. (۲)

سومین گروه مرکب از ۵ نفر بودند که درسال ۱۲۶۰ هجری قمری به فرانسه فرستاده شدند و پس ازمراجعت به ایران و گشایش دارالفنون، از آنان به عنوان مترجم و معلم استفاده شد.

پس از تاسیس دارالفنون، اندیشه اعزام محصل به خارج از کشور بیشتر مورد توجه قرار گرفت و درنتیجه درسال ۱۲۷۵ گروهی مرکب از ۴۲ نفر محصل به فرانسه اعزام گردیدند. عده‌ای از آنان پس از بازگشت به ایران در دارالفنون به تدریس پرداختند و عده دیگر، مقامات عالی کشوری را دراختیار گرفتند.

پس از انقلاب مشروطیت، قانونی در مورد اعزام محصل به خارج (درجمادی الاول سال۱۳۳۹قمری‌برابربااردیبهشت‌ماه سال ۱۲۹۰ شمسی) از تصویب مجلس شورا گذشت. به موجب این قانون دولت موظف گردید همه ساله سی‌نفر دانشجو برای تحصیل به اروپا اعزام نماید. در این قانون رشته‌های مختلف مورد نیاز مملکت و تعداد محصلین هر رشته به این شرح مشخص گردیده بود: معلمی ۱۵ نفر، فنون نظامی ۸ نفر، کشاورزی دو نفر، مهندسی راه دو نفر، صنایع دونفر، شیمی یک نفر. این عده پس از گذراندن امتحان (به استثنای ۶ نفر) در شهریورماه سال ۱۲۹۰ شمسی به اروپا اعزام گردیدند و بدین ترتیب اولین امتحان اعزام محصل به خارج از کشور نیز به انجام رسید.

در ماده دوم این قانون توضیح داده‌شده بود که ازسال دوم تا ۵ سال هرسال ۲۰ نفر محصل به هزینه دولت به خارج اعزام گردند و به‌جای هر فارغ التحصیل، نفرجدیدی فرستاده شود.

شروع جنگ جهانی اول، اجرای قانون را متوقف کرد ودرسال ۱۳۳۳ هجری کلیه محصلین از اروپا فراخوانده شدند. ولی تعداد قلیلی از آنان به هزینه خود در اروپا باقی ماندند.

پس از پایان جنگ اول، کار اعزام محصل به‌خارج از سرگرفته شد و درسال‌های ۱۳۰۱، ۱۳۰۳ و ۱۳۰۶ تعدادی محصل برای تحصیل در رشته‌های مختلف نظامی به فرانسه اعزام شدند. درسال ۱۳۰۷ اقدام دیگری جهت اعزام محصل به خارج به عمل آمد و به موجب قانونی که در این سال به تصویب رسید، دولت مبلغ یک‌میلیون ریال برای اعزام محصل تخصیص داد که تامدت ۶ سال همه ساله مبلغ یک میلیون ریال اضافه بر سال قبل پرداخت‌شود. براساس قوانین تیرماه ۱۳۰۸ و اردیبهشت ماه ۱۳۱۱ مقرر گردید که با توجه به قانون سال ۱۳۰۷ هر سال یکصد نفر برای ادامه تحصل به هزینه دولت به خارج از کشور اعزام گردند. لازم به یادآوری است که تاسال ۱۳۱۱ دانشجویان دولتی معمولا به کشورهای فرانسه، انگلیس، سویس، بلژیک و آلمان فرستاده می‌شدند ولی درسال مزبور به وزارت فرهنگ اجازه داده شد که دانشجویان ایرانی مقیم امریکا را نیز در عداد دانشجویان دولتی منظور دارند و طبق شرایطی هزینه تحصیل آنان را دولت بپردازد.

در سال ۱۳۱۳ به جای اعزام سالانه یکصد نفر دانشجو به خارج که به موجب قوانین قبلی تجویز گردیده بود، تصمیم گرفته شد که از این‌پس شاگردان رتبه اول و دوم دانشکده‌های

۲ــ همان ماخذ، سال‌دوم، شماره ۶، سال ۱۳۲۴ شمسی

دانشگاه تهران به‌خارج فرستاده شوند.

شروع جنگ جهانی دوم اعزام‌دانشجو به خارج از کشور را متوقف ساخت ولی پس از پایان جنگ تعداد قابل ملاحظه‌ای همه ساله با هزینه شخصی به خارج از کشورمسافرت کردند.

کار اعزام محصل به خارج ازکشور درسال ۱۳۲۸ از سرگرفته شد و وزارت فرهنگ تعدادی از فارغ التحصیلان دانشگاه‌ها را به خارج از کشور اعزام داشت. پس از تشکیل وزارت علوم و آموزش عالی درسال ۱۳۴۶، امر اعزام دانشجو به دفتر امور دانشجویان محول شد و دفتر مزبور در اجرای این وظیفه درسال ۱۳۴۷ تعداد ۷۵۰ نفر ودرسال ۱۳۴۸ تا پایان سال ۱۳۵۴ به ترتیب ۱۲۲۰، ۱۶۶۰، ۲۲۳۱، ۲۱۲۱، ۳۶۸۸، ۳۸۸۰ و ۸۰۱۸ نفر را با کدرنامه تحصیلی به خارج اعزام داشت(۳). علاوه بر این وزارت علوم و آموزش عالی ازسال ۱۳۴۷ فارغ‌التحصیلان رتبه اول رشته‌های ریاضی، فیزیک، شیمی، طبیعی، کشاورزی، علوم‌تربیتی دانشکده‌ها را با هزینه دولت، به منظور رفع کمبود هیئت آموزشی موسسات آموزش عالی، به خارج از کشور اعزام داشت.

جدول شماره ۱ تعداد دانشجویان اعزامی به کشورهای خارج (به تفکیک کشور محل تحصیل) درسال‌های ۱۳۴۷ تا پایان ۱۳۵۴ را نشان می‌دهد.

جدول‌شماره ۱. تعداد دانشجویان اعزامی به‌خارج (۴)

	۱۳۴۷	۱۳۴۸	۱۳۴۹	۱۳۵۰	۱۳۵۱	۱۳۵۲	۱۳۵۳	۱۳۵۴	جمع
آمریکا	۴۶۱	۸۶۴	۱۰۵۶۰	۱۱۸۹	۱۰۵۷	۲۱۱۲	۲۳۴۱	۴۵۴۱	۱۳۵۷۱
انگلیس	۱۴۱	۱۵۰	۲۵۸	۴۸۲	۶۵۷	۱۱۳۲	۱۹۲۲	۲۷۹۶	۷۵۳۸
فرانسه	۳۴	۳۴	۵۲	۴۳	۸۴	۹۸	۱۲۴	۱۵۴	۶۲۳
آلمان	۱۶	۴۵	۴۵	۲۰	۱۲	۲۶	۳۰	۵۶	۲۵۰
ایتالیا	۷	۲	۵۴	۱۲۷	۱۱۸	۳۹	۱۱۸	۷۳	۵۴۲
انزیش	۷	۸	۱	۲۰	۱۰	۱۲	۱۸	۷	۸۳
هندوستان	۶	۳۶	۶۸	۸۸	۵۲	۱۱۸	۵۳	۵۳	۴۷۴
سایر کشورها	۷۸	۸۱	۱۳۲	۱۶۲	۱۳۱	۱۵۱	۲۴۸	۳۳۴	۱۳۱۷
جمع کل	۷۵۰	۱۲۲۰	۱۶۱۶	۲۱۳۱	۲۱۲۱	۳۶۸۸	۴۸۵۴	۸۰۱۸	۲۴۳۹۸

به‌طوری که در این جدول منعکس‌است، تعداد دانشجویان اعزام شده به خارج از ۷۵۰/ نفر درسال ۱۳۴۷ به ۲۴۳۹۸ نفر درسال ۱۳۵۴ بالغ گردیده است. از این عده بیشترین آنان یعنی ۱۱۵۱۶ نفر دررشته مهندسی مشغول تحصیل بوده‌اند. همچنین جالب است بدانیم که در تمام سال‌های مورد بحث، امریکا از بابت جلب دانشجویان ایرانی در ردیف اول و پس از آن کشورهایی مانند انگلیس، فرانسه و ایتالیا قرار داشته‌اند. ضمنا لازم به یادآوری است که

۳ــ تاریخچه و آمار اعزام دانشجو، نشریه سازمان امور دانشجویان کشور، صفحه ۲۱

۴ــ همان ماخذ، صفحه ۲۳

www.iran-archive.com

آمار مذکور مربوط به آن تعداد دانشجویان است که پس از شرکت در امتحان زبان اعزام دانشجو، از طریق وزارت علوم و آموزش عالی به خارج از کشور عزیمت کرده‌اند. بدیهی است که در سال‌های مورد بحث، تعداد قابل ملاحظه‌ای از ایرانیان بدون داشتن پرونده دانشجویی، در خارج از کشور به تحصیل اشتغال داشته اند که آمار مربوط به آنان در دسترس نیست.

از آن جا که در رژیم شاه مخلوع، اعزام محصل به خارج بدون بررسی نیازهای واقعی بازار کار ایران و تنها برپایه دریافت پذیرش از یکی از دانشگاه‌ها (حتی دانشگاه‌های غیر معتبر) و گذراندن امتحان زبان انجام می‌گرفت و همچنین تعقیب بسیاری از دانشجویان مبارز ایرانی که درخارج مشغول تحصیل بودند، به وسیله سازمان امنیت شاه سابق، و عوامل دیگر اوضاع و احوالی را پدید آورد که تعداد قابل ملاحظه‌ای از دانشجویان پس از اتمام تحصیل به ایران مراجعت نکردند و با به‌دست آوردن کار درمحل تحصیل باقی ماندند. مثلا طی ۸ سال ۱۳۵۴ – ۱۳۴۷ مجموعا ۲۴۳۹۸ دانشجو به خارج اعزام گردید و ازاین عده فقط ۱۸۲۹۳ نفر به میهن بازگشتند.

آمارهای غیررسمی حکایت از این دارد که تعداد دانشجویان ایرانی درخارج، اعم از کسانی‌که پس از تشکیل پرونده دانشجویی به خارج عزیمت کرده‌اند و افرادی که بدون اطلاع وزارت علوم و آموزش عالی و با دردست داشتن گذرنامه عادی به تحصیل اشتغال دارند، به رقمی درحدود ۲۰۰۰۰۰ نفر بالغ گردیده است. اگر این رقم را صحیح بدانیم و هزینه تحصیلی هریک از آنان را، صرف‌نظر از محل تحصیل، به طور متوسط ماهانه ۸۰۰ دلار برآورد کنیم، در هرماه مبلغ ۱۶۰ میلیون دلار ازطریق بانک‌ها برای دانشجویان ایرانی خارج از کشور حواله می‌گردد که مبلغ قابل ملاحظه‌ای است. حال اگر هردلار را برابر با ۷۰ ریال به حساب آوریم، کل مبلغی که ماهانه به مصرف اقامت دانشجویان ایرانی در خارج می‌رسد، رقمی معادل/۱۱۲۰۰ میلیون ریال می‌شود و درنتیجه سالانه مبلغی برابر با /۱۳۴۴۰۰ میلیون ریال، به دلیل کافی نبودن ظرفیت موٴسسات آموزش عالی برای جذب کلیه داوطلبان ورود به مراکز آموزش عالی، به منظور اقامت و تحصیل دانشجویان ایرانی در خارج پرداخت می‌گردد.

علاوه بر اعزام بدون برنامه دانشجو به خارج ازکشور، در رژیم گذشته معمول بود که بورس‌های تحصیلی دراختیار افراد و گروه‌های مختلف قرار می‌گرفت. ازجمله کسانی که از چنین بورسی استفاده می‌کردند، باید از فارغ‌التحصیلان رتبه اول، هیئت آموزشی دانشگاه‌ها و موٴسسات آموزش عالی و دانشجویان ایرانی دوره‌های دکترا در کشورهای خارج نام برد. توضیح آن که ازسال ۱۳۴۸ تا پایان سال ۱۳۵۴ تعداد ۳۰۸ نفر از فارغ التحصیلان رتبه اول رشته‌های مختلف با استفاده از بورس تحصیلی وزارت علوم و آموزش عالی به کشورهای آمریکا، انگلیس، فرانسه، استرالیا، سویس و کانادا اعزام شده‌اند (۵). همچنین تعدادی از وزارت خانه‌ها و موٴسسات دولتی، دانشگاه‌ها و موٴسسات آموزش عالی مستقیما بورس‌های تحصیلی در اختیار کارکنان و دانشجویان خود قرار می‌دادند که تا پایان سال ۱۳۵۴ تعداد آنان /۲۴۷۰ نفر بوده است. علاوه بر این افرادی از اعضای هیئت آموزشی که درجه تحصیلی آنان پایین‌تر از دکترا بود می‌توانستند ازطرح تکمیل تخصص هیئت علمی وآموزشی وزارت علوم استفاده نمایند.

۵– قبل از این تاریخ یعنی ازسال ۱۳۲۷ به مدت چندین سال اعزام دیپلمه‌های رتبه‌اول‌رشته‌های مختلف دبیرستان به خارج معمول گردید که پس از مدتی متوقف شد.

در این ارتباط ازسال ۱۳۵۱ تا پایان سال ۱۳۵۳ جمعا تعداد ۵۶۰ نفربه کشورهای مختلف اعزام گردیدند.

بدین ترتیب علاوه بر مبالغی که دراختیار دانشجویان ایرانی خارج از کشور قرارمی‌گرفت، مبالغ قابل ملاحظه دیگری از اندوخته‌های ارزی مملکت برداشت می‌شد و به مصارفی می‌رسید که بازده چندان قابل ملاحظه‌ای نیز نداشت.

دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی در ایران

اگر از اقداماتی که درقدیم به صورت پراکنده در زمینه آموزش عالی به انجام رسیده است صرف‌نظر کنیم، مثلا اگر ایجاد بیمارستان و مدرسه پزشکی جندی شاپور را که یکی از اقدامات جالب در دوره ساسانیان است و بنا بر روایات معتبر در اوایل قرن چهارم میلادی ایجاد گردیده به عنوان قدمی اساسی در راه توسعه آموزش عالی درکشور به حساب نیاوریم، تاسیس مدرسه دارالفنون در زمان صدارت امیرکبیر را باید به مثابه یک اقدام جدی و مطالعه شده به منظور ایجاد زیربنای آموزش عالی در ایران محسوب داشت.

بنای دارالفنون درسال ۱۲۶۶ قمری شروع شد و در اوایل سال ۱۲۶۹ قمری پایان یافت. دارالفنون در اوایل تاسیس دارای ۷ رشته یعنی مهندسی، پیاده نظام، سواره‌نظام، توپخانه، طب و جراحی، معدن شناسی، علوم‌طبیعی مشتمل بر فیزیک و شیمی و داروسازی بود. در سال ۱۳۱۷ قمری مدرسه سیاسی تشکیل شد و درسال ۱۲۹۸ شمسی مدرسه طب که تا قبل از این تاریخ جزو دارالفنون بود، مستقل شد.

اقدامات بعدی در زمینه گسترش آموزش عالی با تاسیس مدرسه عالی فلاحت درسال ۱۳۰۱ شمسی، دارالمعلمین (دانشسرای عالی) درسال ۱۳۰۷ و مدرسه دامپزشکی درسال ۱۳۱۱ شمسی به انجام رسید.

در سال ۱۳۱۳ شمسی قانون تاسیس دانشگاه تهران تصویب شد و به‌تدریج دانشکده‌های علوم‌طبیعی و ریاضی، ادبیات، فلسفه و علوم تربیتی، طب و حقوق و فنی تشکیل شدند.

درسال‌های بعد دانشگاه‌ها و موٴسسات آموزشی متعددی در تهران و دیگر شهرهای ایران به وجود آمد، تا آن‌جا که در فروردین ماه سال ۱۳۵۸ تعداد این موٴسسات به ۲۶ دانشگاه و ۲۱۸ موٴسسه آموزش عالی (روی‌هم ۲۴۴ مرکز آموزش عالی) بالغ گردید (۶).

تعداد دانشجویانی که در این مراکز در پایان فروردین سال ۱۳۵۸ مشغول تحصیل‌بوده‌اند برحسب ۹ گروه اصلی تحصیلی به شرح زیربوده است:

۶–آمار آموزش عالی ایران. جلد اول، سال تحصیلی ۵۸ – ۵۷، از انتشارات موٴسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزشی".

www.iran-archive.com

تعداد دانشجویان در گروه‌های اصلی تحصیلی در سال ۱۳۵۸ (۷)

گروه	تعداد	درصد
۱. گروه پزشکی	۲۵۵۸۸	۱۴/۵۷
۲. گروه حقوق	۲۸۶۸	۱/۶۳
۳. گروه علوم اجتماعی	۲۷۸۷۳	۱۵/۸۷
۴. گروه علوم انسانی	۲۹۶۶۶	۱۶/۸۹
۵. گروه علوم تربیتی	۷۸۰۸	۴/۴۴
۶. گروه علوم طبیعی و ریاضی	۲۹۱۲۹	۱۶/۵۸
۷. گروه کشاورزی	۶۶۸۳	۳/۸۰
۸. گروه مهندسی و فنی	۴۱۰۱۷	۲۳/۳۵
۹. گروه هنر	۵۰۴۳	۲/۸۷
جمع	۱۷۵۶۷۵	۱۰۰/

چگونگی توزیع دانشجویان و کادر آموزش عالی در سطح کشور نیز شایان توجه است. در فروردین سال ۱۳۵۸ در ۲۱ استان از ۲۳ استان کشور مدارس عالی وجود داشت، که تعداد دانشجویان آن ها از ۲۵۰ نفر در استان ایلام تا ۸۵۹۳۰ نفر در استان مرکز در نوسان بود (تعداد هیئت آموزشی نیز از ۲۵ نفر در استان ساحل جنوبی تا ۹۰۰۳ نفر در استان مرکز). ایجاد موسسات آموزشی کوچک که قطعا از لحاظ تجهیزات و کادر آموزشی نمی‌تواند پاسخ گوی نیازهای واقعی یک مؤسسه آموزش عالی دوران معاصر باشد و پراکندن آن‌ها در گوشه و کنار کشور کار صحیحی به نظر نمی‌رسد.

توزیع موسسات آموزش عالی مجهز به وسایل ضرور و تامین شده از لحاظ کادر آموزشی در سطح کشور باید برپایه دو معیار زیرین انجام گیرد: ۱ــ خصوصیات اقتصادی، ۲ــ خصوصیات ملی. با درنظرگرفتن این دومعیار می‌توان رشته‌های آموزش عالی را برحسب نیازهای هرمنطقه اقتصادی و نیز حوائج و ویژگی‌های ملی خلق‌های ساکن درایران بوجود آورد.

لزوم اصلاح نظام آموزش عالی و پیشنهادهایی چند در این مورد

نارسایی‌ها و کج روی‌های موجود درنظام آموزش عالی در ایران، تحول بنیادی در آن را ضرور می‌سازد.

شک نیست که فعالیت مراکز آموزش عالی باید با نیازهای بعداز انقلاب هم‌آهنگ شود و وابستگی این موسسات به‌فرهنگ استعماری غرب قطع گردد، ولی آنچه محل بحث می‌تواند باشد چگونگی اجرای این دگرگونی است. مدتی پیش با تصویب شورای انقلاب کلیه مراکز آموزش عالی

۷. همان ماخذ ــ جلد دوم

از روز ۱۴ خرداد تعطیل شدند. گفته می‌شود که این تعطیلی تا تنظیم برنامه انقلاب فرهنگی که حتی ممکن‌است چند سال به طول انجامد، ادامه خواهد یافت.

طرح این مساله مهم، به این صورت از همان آغاز این نگرانی را به وجود آورد که عده‌ای می‌خواهند در پناه "انقلاب فرهنگی" گروه‌های مختلف دانشجویان را درمقابل یکدیگر قرار دهند. رویدادهای بعدی صحت این نظر را تایید کرد و نشان داد که برای تضعیف جمهوری اسلامی و تعطیل بلند مدت مؤسسات آموزش عالی نقشه‌هایی طرح شده است.

ایجاد دگرگونی در برنامه‌ها و نحوه کار مؤسسات آموزش عالی با تعطیل این مؤسسات نمی‌تواند در ارتباط باشد. برای آماده کردن این واحدهای آموزشی، برای دوران پس از انقلاب باید برپایه نظرات انجمن‌های دانشجویی، هیئت علمی مؤسسات آموزش عالی و افراد صاحب صلاحیت در مدتی نه چندان طولانی تغییرات لازم در برنامه‌ها و چگونگی کار آن‌ها به‌وجود آید.

در زمینه ایجاد دگرگونی در نظام آموزش عالی، اقدامات زیر ضروری به نظر می‌رسد:

۱ــ پیش ازهمه آموزش عالی باید با نیازهای پیشرفت اقتصادی ــ اجتماعی کشور هماهنگ گردد. ایجاد این هماهنگی بدون برنامه ریزی تربیت کادرهای علمی و فنی ضروری برای تمام رشته‌های فعالیت اقتصادی و اجتماعی غیرممکن است. وخود این برنامه‌ریزی باید برپایه برنامه‌های جامع رشد اقتصادی ــ اجتماعی کشور انجام گیرد. و این برنامه ریزی نیز بدون مشخص کردن سیاست‌های بنیادی دولت انقلابی در زمینه‌های تحول اقتصادی و اجتماعی کشور نامیسر است. بنابراین اولین گام را باید از تعیین این سیاست‌ها آغاز کرد.

۲ــ در مورد اعزام محصل به‌خارج، مادام که نیازهای واقعی کشور در رشته‌های مختلف تشخیص داده نشده است، ادامه این وضع جز خروج ارز از کشور و تشدید ناهماهنگی میان عرضه و تقاضای نیروی کار در رشته‌های مختلف و درنتیجه سرگردانی بیشتر جوانان، حاصلی نخواهد داشت. بنابراین ابتدا باید برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور به وسیله مسئولان و صاحب نظران تنظیم گردد و نیروی کار مورد نیاز هر برنامه، تعیین شود. سپس با توجه به ظرفیت مؤسسات آموزش عالی در هر رشته، نفرات مورد نیاز از فارغ التحصیلان آن مؤسسات تامین گردد و تنها احتیاج باقی مانده از طریق اعزام محصل برطرف شود. این عمل باید زیر نظر مستقیم دولت و با نظارت دقیق واحد مربوط و تنها دررشته‌های تعیین شده به وسیله دولت به انجام رسد و اعزام شدگان پس از مراجعت به کشور درهمان رشته‌ای که به خاطر آن به خارج اعزام گردیده‌اند به کار گمارده شوند. بدین ترتیب نیروی کار لازم برای اجرای برنامه‌های مختلف کشور تشخیص داده شده و به‌موقع در اختیار قرار خواهد گرفت و از به‌هدر رفتن میلیون‌ها دلار ارز کشور درهرسال و بیکاری جوانان به وطن بازگشته جلوگیری خواهدشد.

۳ــ علت عمده هجوم محصلین به خارج از کشور، کافی نبودن ظرفیت مراکز آموزش عالی در ایران برای جذب داوطلبان ورود به دوره تحصیلات عالی است. به موجب آمارهای کم و بیش قابل اعتماد، تا سال تحصیلی گذشته حدود ۵۰۰ هزار نفر داوطلب شرکت در آزمون سراسری جهت ورود به یکی از مؤسسات آموزش عالی بوده‌اند. حال اگر دانشجویان ایرانی در خارج از کشور را به این تعداد اضافه کنیم به رقمی در حدود ۷۰۰/ هزار نفر دست می‌یابیم. بدیهی است که دروضع فعلی همه ساله تعداد جدیدی به این گروه اضافه می‌گردد. اولین اقدام در این جهت ایجادمجتمع‌های آموزشی ازطریق تمرکزدانشکده‌ها، آموزشگاه‌ها، مؤسسه‌ها، انستیتوهای تکنولوژی و مدارس عالی است. این واحدهای پراکنده آموزشی که پس از ملی‌کردن مراکز آموزش عالی، کلا در اختیار دولت قرار دارند، دارای محل و هیئت علمی و اداری

www.iran-archive.com

جداگانه‌ای هستند که اگر در یکدیگر ادغام شوند و به صورت چند دانشگاه بزرگ به فعالیت خود ادامه دهند، ضمن کاهش هزینه‌های آنها، امکان قبول دانشجوی بیشتر و تجهیز بهتر آن‌ها به‌دست خواهد آمد. روشن است مادام که موسسات آموزش عالی در ایران قدرت جذب داوطلبان تحصیل به میزان مورد نیاز کشور را به دست نیاورده‌اند، باید برای اعزام محصل به خارج، طبق برنامه اقدام نمود. درعین‌حال باید موانع موجود در راه عزیمت دانشجویان به کشورهای سوسیالیستی را برطرف کرد و از امکانات تحصیل در این کشورها که باشرایط مناسب آماده‌ٔ پذیرفتن دانشجویان ایرانی هستند، استقبال کرد.

۴ــ با استفاده از ساختمان‌های دولتی و ساختمان‌های مصادره‌شده و همچنین به کارگرفتن استادان بازنشسته صلاحیت‌دار (اعم از تمام وقت، نیمه وقت و حق‌التدریس) و همچنین افراد دیگری که صلاحیت تدریس دارند، می‌توان ظرفیت کلیه موٴسسات آموزش عالی را افزایش داد. باید توجه داشت که تعداد این اشخاص کم نیست و درصورتی که آنان دعوت به کارشوند، به نظر می‌رسد که از بابت مدرس کمبود جدی باقی نماند.

در عین حال افزایش سریع ظرفیت مراکز آموزش عالی ضرورت دارد، زیرا به این ترتیب نه‌تنها از تعداد محصلینی که به قصد تحصیل به خارج عزیمت می‌کنند، کاسته خواهد شد، بلکه به تدریج وابستگی کشور به نیروی کار متخصصین خارجی قطع می‌گردد. ضمنا باید توجه داشت که شماره دانشجویان در ایران به نسبت جمعیت بسیار ناچیز است (از هرهزار نفر جمعیت ایران کم‌تر از ۶ نفر به موٴسسات آموزش عالی راه می‌یابند).

۵ــ همان‌طور که قبلا گفته شد، باید درتوزیع جغرافیایی مدارس عالی، برحسب نیازهای اقتصادی و ویژگی‌های ملی تجدید نظر جدی به عمل آید.

۶ــ به موازات اقدامات یاد شده، افزایش تعداد مدارس حرفه‌ای نیز ضرورت فوری دارد. باید با ایجاد مدارس حرفه‌ای به تعداد کافی و تشویق جوانان به ورود به این‌گونه مدارس اشکال عمده‌ای که از بابت ناچیز بودن تعداد "استاد کار" در اجتماع ما ایجاد شده برطرف گردد. با ارشاد جوانان به این‌گونه مدارس نه‌تنها یکی از نیازهای اساسی اجتماع برطرف خواهد شد، بلکه از هجوم به دانشگاه‌ها نیز کاسته گردیده و درنتیجه گام جدیدی در جهت برقراری تعادل بین تعداد داوطلبان ورود به موٴسسات آموزش عالی و امکانات پذیرش دانشجو برداشته می‌شود.

۷ــ برنامه‌های آموزشی مراکز آموزش عالی باید مورد تجدید نظر جدی قرارگیرد و برپایه نیازهای دوران پس از انقلاب، باکسب نظر متخصصین و اعضای هیئت آموزش و انجمن‌های دانشجویی تغییرات کیفی در برنامه‌های درسی بوجود آید، دروس زاید حذف گردد و دروس دیگر تا حدامکان تلخیص شود تا با تنظیم برنامه‌های آموزشی فشرده بتوان از سال‌های تحصیلی، درجایی که امکان دارد، کاست.

۸ــ ایجاد تحول بنیادی درشیوه‌های تحصیلی در مدارس عالی، هماهنگ کردن برنامه‌های تحصیلی در دانشگاه‌ها و مدارس عالی، همراه کردن آموزش نظری با آموزش عملی، ایجاد دوره‌های بازآموزی و تکمیلی تخصصی در رشته‌های مختلف، گسترش پژوهش‌های علمی‌درانطباق با نیازهای عملی اقتصاد کشور، ایجاد هماهنگی در برنامه‌های تحصیلی وشیوه‌های آموزشی میان مدارس عالی و مدارس متوسطه، ایجاد آکادمی علوم که به یکی از نیازهای مبرم اجتماعی بدل شده است و.... کارهایی است که انجام آن‌ها برای بالابردن کیفیت آموزش عالی و تامین کارآیی بیشتر نظام آموزشی ضرورت دارد.

۹ــ برای پایان دادن به خصلت طبقاتی مدارس عالی و جلب هرچه بیشتر فرزندان

زحمتکشان کشور به تحصیلات عالی، باید کمک‌های لازم مالی و تسهیلات دیگر دراختیار دانشجویان خانواده‌های کم درآمد گذاشته شود. در این زمینه ایجاد "دانشکده‌های کارگری و دهقانی" برای جوانان کارگر و کشاورز که استعداد تحصیل در مدارس عالی دارند، بی‌شک نتایج پرثمری خواهد داشت.

۱۰ــ پاک سازی موسسات آموزش عالی از وجود کلیه وابستگان به رژیم شاه مخلوع (اعم از اعضای هیئت آموزشی و کارکنان اداری) را باید به عنوان یک اقدام کاملا ضروری تلقی کرد و با انتخاب هیئت‌های پاک‌سازی، متشکل از افراد بصیر وبی‌طرف، بارعایت کامل عدالت محیط دانشگاه‌ها را از عناصر نامطلوب پاک کرد و به‌جای آنان از افراد موٴمن به انقلاب و بصیردعوت به کار کرد.

۱۱ــ شورایی‌کردن اداره امور آموزش عالی در تمام رشته‌ها و درتمام سطوح، ازدانشکده گرفته تا وزارت علوم و آموزش عالی از ضروریات ناشی از قانون اساسی جمهوری اسلامی و نیازها و واقعیت‌های جامعه‌ما است.

۱۲ــ ایجاد امکانات لازم برای تشکیل اتحادیه‌های دانشجویی.

بدین‌ترتیب است که می‌توان ظرف مدتی نه چندان طولانی، موسسات آموزش عالی هم‌آهنگ با شرایط بعداز انقلاب را آماده کار کرد، به تدریج موجبات توسعه آن هارا فراهم نمود و کمیت و کیفیت تحصیلات عالی را باحوائج دوران انقلاب بزرگ میهن ما هماهنگ ساخت.

توجه!

نسخه‌هایی از نشریات حزب توده‌ٔ *ایران* که به علل فنی معیوب چاپ و صحافی شده، قابل تعویض است. برای تعویض آن به فروشنده یا به دفتر مردم، ــ ۱۶ آذر، شماره ۶۸، مراجعه کنید.

www.iran-archive.com

دشمنان را شد درفش کینه ازدور آشکارا

دشمنان را شد درفش کینه از دور آشکارا
دوستان را اتحادی سخت‌تو باید زخارا
از پس دروازه‌های کشورما می‌درخشد
خودسران سفله‌را ، برق سنان‌های فلک‌سا
می‌کند بنیادشان توفان خشم ما ، کماینان
خیمه دارند از تهی مغزی حباب‌آسا به‌دریا
ملک باید از کزند خصم استقلال ایمن
خلق باید از برای حفظ‌آزادی توانا
دشمن ما ، دست دیگر دشمنان دردست تازد
بود (من) ، (ما) شد ، دریغ از ما و گفتار (من وما)
دستی ای یاران به‌هم ، کاین بی‌سروپا باز خواهد
از ره دریا به‌خاک ما نهد پا رهزن‌آسا
تا بلوچستان چو کردستان گدازد پای تاسر ،
تا که آذربایجان سوزد چو خوزستان سراپا ،
دوزخی از روستا سازد که‌سوزد روبتابی
آتشی در خرمن افروزد که بگدازد روان‌ها
از فنون تازه‌اش می‌لافد و گویند مردم :
راهزن چون با چراغ آید برد ارزنده کالا
نفت می‌خواهد مگر سازد چراغ کشته روشن
روح می‌جوید کند شاید امید مرده احیا
از فراز کشور ما بگذرد ، اما به حسرت
خویشتن را چیره پندارد به‌ما ، لیکن به‌رویا
جز تجاوز بر نتابد نقشی از شیطان سرکش
جزتهاجم برنیاید کاری از ابلیس رسوا

در سپهر سرزمین ما شبانکه می‌فرستد
دیوهایی ، دردرون خویش داده‌دیوکان جا
با چنین دیوان پولادین برون ودهشت‌آور ،
باچنان غولان آتش‌زا درون و وحشت افزا ،
آورد توپ آورد تانک آورد موشک ولیکن
می‌برد باخوشتن دردی ،چه‌دردی ؟ بی‌مداوا
پای تا سر تشنهٔ خونست وچون ضحاک تازد
بی‌خبر کامروز ایرانراست خلقی کاوه‌آسا
خون این روباه ،شیربیشهٔ ما ریزد آخر
گر رود هامون به‌هامون ور دود صحرا به‌صحرا
این زبون کرکس کجا شاهین تواند صیدکردن ؟
این بظاهر مرغ توفان چیره‌کی گردد به‌عنقا ؟
چون تنی واحد نبردی می‌کنیم آغاز با وی
مرد و زن خرد و کلان عامی و عارف پیر و برنا
در قفایش مرگ می‌تازد شکست ازپیش رویش
یا شکست آخر نصیبش افتد از جنگ و جدل یا . . .
چون دمد خورشید خاور می‌گریزند اخترانش
کوکبانش تاشوند از دیده پنهان صبرکن تا . . .

***

چیست‌آمریکا ؟ تبهکاری کج آهنگ و کج آیین
زشت صورت ، زشت سیرت ، زشت چهره ، زشت سیما
از خطا جمعی بهشتش خواند و در این جهنم
هم سپید از خشم ورزد با سیه‌کین هم سیه با . . .
ملتش در پنجهٔ بیکارکی از فقر نالان
رهبرش در وادی درماندگی از عجز در وا
گاه گوید با پکن تا شورش‌انگیزد به‌کابل
که ز اسرائیل خواهد تا کشد لشکر به‌سینا
گه شکیب از آسیا و گه ز آفریقا رباید
این دو آرامش چویابد کیرد آرام از اروپا
سخت چون چنگیز غدار از پی کشتار ، مایل
گرم چون تیمور خونخوار از برای جنگ کوشا
می‌زند لاف از حقوق آدمی وزبی‌حیایی
می‌کند از شاه مردم‌کش حمایت آشکارا
نی شگفت امروز اگر اموال ما کرده‌ست غارت
کز دنائت هستی ما سال‌ها برده به‌یغما

www.iran-archive.com

"قطره‌یی خونین و چرکین بنگری بر هر دلارش"
آه اگر بازد بدو بازارگانی نرد سودا
نه بقولش اعتمادست و عمل ، نه ره نه مقصد
نه به‌عهدش اعتبارست و سند نه خط نه امضا
با چنین‌پتیاره‌یی پیمان توانی بست ؟ هـرگز
از چنان اهریمنی ایمن توانی بود ؟ حاشا
خواهد از این ملک سازد سنگر از سنگر پناهی
تا تواند زد شبیخون بر حریم ملک شورا
کشوری کاندر بسیطش مالک خویشست دهقان
کارگر در کارگه برخویش باشد کارفرما
کشوری کاندر پناه مردمی آیین پاکش
گر هجوم‌آرند گرگان ، ملت مانیست تنها

•••

در چنین هنگامه‌یی کز فتنهٔ پیدا و پنهان
از برون ترفند خیزد وز درون آشوب و غوغا ،
دوستی با دوستان می‌زیبد اما با مروت
دشمنی با دشمنان می‌باید آن‌هم بی‌مدارا
راه ما تا منزل مقصود پوید مرد بخرد
مرد دانا را نباشد ره به‌غیر از راه دانا
با چنین پرتو که ما را خیزد از دل‌های روشن
شب بسر می‌آیدو خورشید می‌گردد هویدا
پرچم‌اندیشهٔ ما چون به‌پیروزی برآید
بیفکند سویش سپاه زندگی چشم تماشا
کارگر را پتک خواهد بر سر خودکامه آمد
دیهقان‌را داس خواهدشد گیاه هرزه پیرا
دانشی را خامه خواهد زآشنایی‌ها رقم زد
پیشهور را پیشه خواهد گشت‌با بیگانه هیجا
مکتب ما چیست ؟ دوری کردن از افکار باطل
شیوهٔ ما چیست ؟ بودن در ره حق راهپیما
مادر امروز را دیروز دانستن به‌منطق
وانگه از آیینهٔ امروز دیدن نقش فردا
ما "سیامک" آفرینانراست فرزندی چو" کوچک"
ما ارانی زادگان را هست مامی روزبه‌زا
نامهٔ ما تا نماید خدعهٔ بیگانه روشن ،
دفتر ما تا بسازد حیلهٔ خودکامه افشا ،
نثر ما نثریست دلکش ، نقد ما نقدیست بی‌غش
نظم ما نظمیست شیرین ، شعر ما شعریست شیوا

پاس پیروزی به‌جان داریم ، تا گردد میسر
حفظ دستاوردهای انقلاب خلقی ما
می‌شود همگام با ما آن‌که همگامست باحق
همره والا گزیند آن‌که دارد فکر والا
متحد پولاد با ماشد که شد پولاد ، آری
سختی پولاد یابد هرکسی شد متحد با . . .
دست‌های متفق از یکدگـر دور از چه مانند ؟
رودهای همسفر پوید چرا از هم مجزا ؟
دست‌ها چون حلقه‌هادریکدگـرپیوسته‌باید
رودها چون موجها بایکدگـر باید هم‌آوا

•••

وای بر آمریک و مزدوران حیران در خلیجش
وه که این‌ها را نباشد جان آگه ، چشم بینا
جمله غواصند و عاجز از تمیز سنگ و گوهر
بازنشناسد صدف را از خزف چشمان اعما
آب می‌کوبند درهاون ، بلی داند جهانی
کز جهالت می‌زنند این غافلان خشتی بدریا
طرح این کشتی‌نشینان نقش برآبست ، آری
موج این ساحل از آن بدگوهرانش نیست پروا
عاقبت توفان شکن امواج سخت‌کوه‌پیکر
روبد آن خاشاک‌ها ، وین بحر را سازد مصفا

بهار ۵۹

www.iran-archive.com

در شرایطی که کنفرانس رسیدگی به‌جنایات امریکا در تهران با صدور قطعنامه‌ای مداخلات و جنایات امپریالیسم جهان‌خوار امریکا را در طول ۲۵ سال اخیر محکوم کرد، در نهایت تاسف شورای انقلاب اسلامی ایران ضمن تحریم بازی‌های المپیک مسکو، سفر ورزشکاران ایرانی را برای شرکت در این‌دوره از بازی‌ها لغو کرد. در حالی که این المپیک کم‌خرج‌ترین المپیک در طول تاریخ ورزشی برای ایران بود.

بعداز سقوط رژیم حفیظ‌الله‌امین و رهایی خلق افغانستان از دام امپریالیسم امریکا، کارتر به‌بهانهٔ دفاع از مسلمانان افغانستان هم‌زمان با حملات پی‌گیر به‌انقلاب اسلامی ایران، مسئله تحریم بازی‌های المپیک مسکو را در جهان ورزش و سیاست مطرح کرد، تا پیروانش را در یک کار شیطانی و غیر انسانی بسیج کند. اما کارتر در این آزمایش احمقانه به آن‌چنان شکستی دچار آمده است که در دنیای ورزش و سیاست بحث و گفتگو پیرامون آن هم‌چنان در جریان است. وقتی کارتر در زمستان گذشته تحریم بازی‌های مسکو را مطرح کرد، ابتدا قسمت عمده کشورهای سرمایه‌داری از پیشنهاد وی پشتیبانی کردند. که در این زمینه ابراز احساسات او اعلام وفاداری بگین و سادات و ملک‌حسن وضیاءالحق، پادشاه عربستان سعودی و نظایر این‌ها بیش از متحدان امریکا در پیمان ناتو و بازار مشترک بود. ابتدا تصور می‌رفت که تمامی اعضای بازار مشترک و پیمان ناتو با کارتر هم‌گام و هم‌صدا خواهند شد و با آن که در آغاز چنین موجی جهان‌گیر شده بود، عملاً عکس قضیه رخ داد و رهبران کارکشته بلوک غرب مثل خانم تاچر در نهایت زیرکی برای "طرح شیطانی" کارتر ابراز همدردی کردند، ولی من غیرمستقیم اعلام کردند که در این زمینه تنها مسئولان ورزش کشورهایشان هستند که می‌توانند در مورد قبول یا رد پیشنهاد کارتر تصمیم بگیرند... و قبل از پایان مهلت مقرر تقریباً "تمامی هم‌پیمانان آمریکا در بازار مشترک و پیمان ناتو، با صدای رسا اعلام کردند که در بازی‌های مسکو شرکت می‌کنند. در گروه کشورهای غرب اروپا شیها آلمان فدرال بود که به آمریکا جواب مثبت داد و در کنار سادات و بگین و... قرار گرفت.

بدین ترتیب امپریالیسم جهان‌خوار آمریکا بعداز قبول و تحمل ضربه گیج‌کننده خلق از پندرسته افغانستان، در ورزش نیز سخت‌ترین ضربات ممکن را از دوستان و یاران بسیارنزدیکش مثل انگلستان، فرانسه، ایتالیا، هلند، بلژیک، اسپانیا، پرتغال، سوئد، نروژ، دانمارک، یونان و ... دریافت کرد. تصور ابراز چنین بی‌مهری از سوی یاران شفیق! اصلاً" درمغز و اندیشه کارتر خطور نمی‌کرد.

پیشنهاد تحریم المپیک به‌وسیله کارتر، که وی امید زیادی به آن بسته بود، باوجوداینجاد یک جو تبلیغاتی ضدشوروی، در هشتادو دومین اجلاس کمیته بین‌المللی المپیک در دی‌ماه گذشته و به‌هنگام برگزاری بازی‌های زمستانی، با اکثریت قریب به‌اتفاق آراء رد شد و با شکست کامل روبرو گردید. کارتر و دستیارانش تلاش فراوان کردند تا با استفاده ازامکانات داخلی و خارجی‌شان، اعضای کمیته بین‌المللی المپیک (I.O.C.) رادر "لیک‌پلاسید" (محل برگزاری بازی‌های زمستانی) تحت تاثیر قرار دهند. اما وارثان نهضت المپیک به‌رهبری لرد کیلانین، با دلیل و منطق و سرسختی هرچه تمام‌تر پوزهٔ کارتر را به‌خاک مالیدند و از او خواستند که سیاست را در ورزش دخالت ندهد. تصمیمات این اجلاس در کمیته‌های ملی المپیک کشورهای مختلف جهان به‌ویژه در غرب اروپا موثر افتاد و آن‌ها به اصول المپیک وفادار ماندند و طبق اعلام رسمی کمیته تشکیلاتی بازی‌های مسکو، بیش از یک‌صد کشور برای حضور در بیست‌ودومین دوره بازی‌های المپیک مسکو اعلام آمادگی کردند.

هدف امریکا از ایجاد جنجال تحریم بازی‌های مسکو چیست؟ آیا واقعاً" دلش بحال

ا. شاهین

بازی‌های المپیک پیام‌آور صلح و دوستی

www.iran-archive.com

مسلمانان افغانستان سوخته است؟ اگر چنین است چرا به انقلاب اسلامی‌ایران و امام‌خمینی دشنام و ناسزا می‌گوید؟ آمریکا نه‌تنها کوچکترین احساس و عاطفه‌ای‌نسبت‌به‌مسلمانان‌افغانستان ندارد، بلکه‌به‌خاطر مقاصد سیاسی‌اش‌میلیون‌ها جوان امریکایی را در ویتنام‌قربانی می‌کند وگروه دیگری را از همین دست درکویر مرکزی ایران " کنار طبس" به‌هلاکت می‌رساند.دلسوزی آمریکا برای مردم افغانستان درست مثل اشک تمساح می‌ماند. او می‌خواهد تنگه خیبر یا دروازه‌آسیارا به‌چنگ‌آورد که برای مقاصد اهریمنی‌اش سخت اهمیت حیاتی دارد. او می‌خواهد از این‌رهگذر بتواند خط دفاعی " دقیقا" تهاجمی" پکن ــ اسلام‌آباد و (اگر بتواند) تهران و کابل را محکم و پابرجا کند تا در صورت تحقق این خیال خام خطوط مرزهای جنوبی‌اتحادجماهیرشوروی را در تیررس داشته‌باشد.

در رابطه با تحریم المپیک مسکو به ابتکار کارتر، اکثر نشریات ورزشی ایران وحتی‌نشریات غیر ورزشی ما، پیشنهاد کارتر را محکوم و پیروی از آن را یک نوع دنباله‌روی‌از سیاست‌تجاوزکارانه امپریالیسم جهان‌خوار امریکا دانستند، دنباله‌روی در شرایطی که خلق ایران به‌گفته‌ء امام‌خمینی آمریکا را دشمن شماره یک ایران و جهان بشریت می‌داند. در مقابل این اظهارنظر های واقع‌بینانه، عده‌ای‌از همان آغاز با پیشنهاد کارتر هم‌صدا شده و حضور ایران را در این دوره از بازی‌ها به بهانه‌هایی پوچ و بی‌اساس، غیرلازم دانسته‌اند. مثلا" در یک نشریه‌ورزشی گفته‌می‌شود : " ... شرکت در بازی‌های المپیک که تجلی‌ابرقدرت‌ها است یک نوع تحقیر برای ورزشکاران‌کشورهای ضعیف است که به‌خاطر فقدان وسایل و امکانات ورزشی در کشورهایشان‌قادر به‌برابری و مقابله با آنان نیستند و مثل سیاهی لشکر باید در این‌میادین شاهد و ناظر برتری ورزشکاران‌کشورهای ابرقدرت و تحمل حقارت ورشکستگی در این زمینه باشند".

جالب این‌جا است که نویسنده یا نویسندگان این سری مطالب، همیشه یکی از مداحان بزرگ بازی‌های المپیک در ادوار گذشته و از ثناگویان‌بازی‌های‌قشنگ !"والاحضرت‌ولایتعهد . . . محبوب !؟" بوده‌اند.

کسانی که بازی‌های المپیک را تجلی ابرقدرت‌ها و نوعی تحقیر برای ورزشکاران کشورهای کوچک قلمداد می‌کنند، پیروزی " آبب" قهرمان سیامپوست ماراتن بازی‌های المپیک ۱۹۶۰ رم را چگونه تفسیر می‌کنند؟ آیا به‌اعتقاد اینان موفقیت " آبب" نمایش یک قهرمان از کشوری ابرقدرت! به‌نام اتیوپی هایل‌سلاسی !! در برابر آمریکا وفرانسه و شوروی و انگلستان و غیره بود؟ یا فریاد پیروزی یک سیاه از قاره سیاه در آستانه رهایی این منطقه از یوغ امپریالیست‌های اروپایی و امریکایی؟

بعد از بازی‌های المپیک که اصول " آماتوریزم" در آن رعایت می‌شود جام جهانی فوتبال یکی از بزرگ‌ترین جشنواره‌ها در جهان ورزش برای فوتبال حرفه‌ای‌است. در طول‌مدتی که مسابقه‌های فوتبال جام‌جهانی در جریان است میلیون‌ها نفر از مردم سراسر گیتی لحظات و دقایق این رویداد بزرگ را تعقیب و دنبال می‌کنند. در مسابقه‌های مقدماتی این جام همه‌ء کشورهای صاحب فوتبال و عضو " فیفا" از پنج‌قاره جهان شرکت می‌کنند که ۱۶ تیم برنده‌ء مناطق به مراسم پایانی آن راه می‌یابند. این شانس یک‌بار هم نصیب ایران شد و در جام۱۹۷۸ آرژانتین شرکت کرد. آیا از نظر موافقان منع شرکت ورزشکاران ایرانی در بازی‌های المپیک مسکو، میدان جام جهانی هم تجلی‌گاه" ابرقدرت‌ها "ی آمریکا و شوروی در زمینه ورزش‌است؟ آمریکا که هنوز لیاقت حضور در جام جهانی فوتبال را پیدا نکرده‌است. بعداز جنگ جهانی‌دوم شوروی چندبار در گروه۱۶ تیم فینالیست قرار گرفت و حتی در جام جهانی۱۹۶۶ لندن هم بعد از انگلیس و آلمان به‌عنوان سوم دست‌یافت که افتخار و پیروزی‌بزرگی برای فوتبال اتحادجماهیر شوروی بود همان‌طور که می‌دانیم درمسابقه‌های جام‌جهانی فوتبال کشورهای "ابرقدرت" امکان کمی برای ابراز برتری دارند مگر این‌که برای کسب پیروزی دارای معیارهای لازم باشند. مسابقه‌های جام‌جهانی ۱۹۵۸ درسوئد برگزارشد و یک سیاه‌پوست ۱۶ ساله برزیلی به‌نام "پله" بت محبوب جهان فوتبال گردید و کشورش برزیل را که اساسا" شباهتی به"ابرقدرت "ندارد قهرمان جام کرد. همین "مروارید سیاه" در سال‌های ۶۲ در سانتیاگوی شیلی، ۶۶ در لندن و ۷۰ در مکزیک برای فوتبال برزیل جنگید تا در ورزشگاه آزتک جام را برای همیشه از آن برزیل نماید. در جام‌جهانی ۱۹۶۶ لندن، تیم فوتبال‌کره‌شمالی ایتالیا را با آن‌همه سوابق درخشان منکوب کرد و در مقابله با پرتغال که صاحب یکی از نیرومندترین فوتبال حرفه‌ای در اروپا بود در شرایطی که سه بر صفر جلو بود آن‌طور که می‌گویند با کمک داور مغلوب شد تا در مراحل بعدی مزاحم انگلستان نشود!

از سال ۱۹۴۸ تا المپیک ۱۹۷۶ مونترآل ایران با حضور منظم در زمینه‌کشتی و وزنه‌برداری

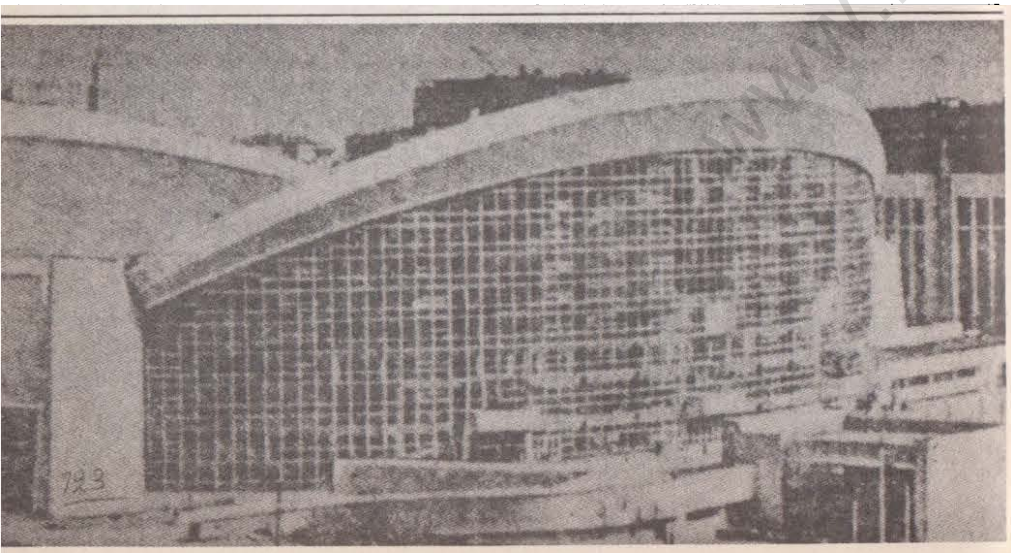

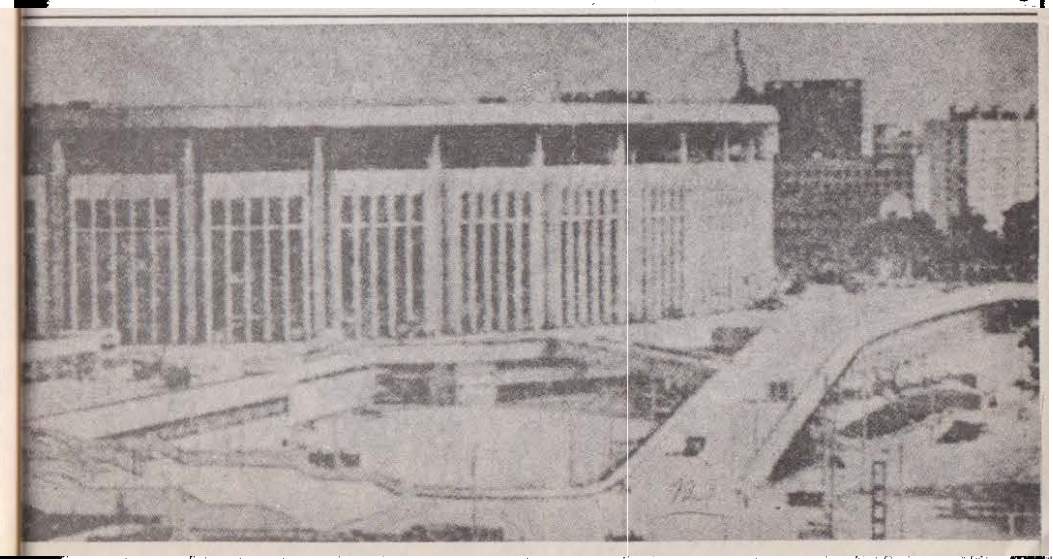

www.iran-archive.com

حرف‌های بسیار برای گفتن داشت. در کشتی، ایران رقیب شانه‌به‌شانه "ابرقدرت" شوروی بود، در المپیک ملبورن ۵۶، ایران توسط تختی وحبیبی برنده دومدال طلا شد. درهمین رشته‌نیز خجسته‌پور و یعقوبی برای ایران دو مدال نقره دریافت کردند و هم‌چنین محمود تامجو در سن ۲۲ سالگی خالق یکی از حوادث استثنایی در امر ورزش شد. او در دسته خروس‌وزن با مجموع ۳۳۷/۵ کیلو برنده مدال پرنز المپیک گردید. رقبای تامجو، نیمی از امریکا با ۳۴۲/۵ کیلو و استوکف از شوروی با ۳۳۷/۵ کیلو با بیست‌سال اختلاف سن نسبت به‌تامجو برنده مدال‌های طلا و نقره شدند و دوازده‌سال بعد محمد نصیری در بازی‌های المپیک مکزیک با وجودقهرمانان شوروی و مجارستان برنده مدال طلای المپیک شد.

از این دست نمونه‌ها و مثال‌های فراوان وجود دارد که ذکر هر کدامشان می‌تواند مخالفان المپیک مسکو را به شدت محکوم کند.

آیا طراحان و پیروان تحریم امریکایی المپیک مسکو، بیست‌وسومین دوره این بازی‌ها را که قرار است در لوس‌آنجلس برگزار شود، باز به همین دلیل شرکت "ابرقدرت"ها تحریم خواهند کرد؟ و یا طرح مسئله "ابرقدرت"ها فقط پوششی است برای کسانی که از سیاست تحریم آمریکایی پیروی می‌کنند. امریکایی که حتی یک‌دم از تحریک و دسیسه علیه انقلاب اسلامی ایران دست برنمی‌دارد، ولی بازی‌های مسکو را به بهانه هواداری از "خلق مسلمان افغانستان" تحریم‌کرده است؟ آینده پاسخ این سئوال را خواهد داد!

در هر حال به اعتقاد ما برگزاری بازی‌های المپیک هر ۴سال یک‌بار بهترین وسیله‌است برای حسن تفاهم و صلح و دوستی و مودت و یگانگی‌روزافزون بین‌ملت‌ها.

در بازی‌های المپیک مسئله به‌رخ کشیدن رکوردها و مدال‌ها نباید مطرح باشد. آن‌چه در المپیک و میدان‌های نظیر آن می‌تواند مورد نظر باشد، تنفس‌ورزش و حرکت و سلامتی جسمانی انسان‌ها است. ورزش یکی از شاخص‌ترین عرصه‌هایی است که کاملا" با سلامت جسمی و روحی بوده‌مردم سروکار دارد. مسئله رکورد و مدال به‌مثابه نتیجه منطقی ورزش، تنها بخشی ازهدف‌های آن‌را تشکیل می‌دهد. نه تمام این‌هدف‌ها.

بازی‌های المپیک از زمانی که اتحادشوروی، اولین کشورسوسیالیستی جهان به‌آن‌رادیافت عرصه "تجلی ابرقدرت‌ها". به‌نحوی‌که عده‌ای‌مطرح می‌کنند، نیست، بلکه میدان تجلی برتری نظام کشورهای سوسیالیستی بر جهان سرمایه‌داری است. این نظام سوسیالیستی‌است‌که‌می‌تواند شرایط را برای پیشرفت و تکامل‌تمام عرصه‌ها و نهادهای اجتماعی که ورزش یکی از آن‌ها است، بهترین وجه ممکن فراهم کند.

در تاسیسات ورزشی اتحادشوروی چنان امکاناتی به‌وجود آمده که۵۵ میلیون نفر ورزشکار در آن‌واحد می‌توانند از تمام وسایل‌ورزشی استفاده کنند. در اتحادشوروی افراد از سنین‌کودکی با ورزش آشنا می‌شوند و برای ادامه ورزش تا آخرین سنین کهولت بهترین امکانات را دراختیار دارند.

اما در امریکا این ابرقدرت واقعی ـ با وضع کاملا" دیگری روبرو هستیم. بهتراست‌حقایق‌را از زبان مقامات رسمی خود این کشور بشنویم:

"... دردنیای‌ورزش متاسفانه‌امریکاروزبه‌روزعقب‌ترمی‌رودودربرابر ورزشکاران کشورهایی که مدال‌های طلا و نقره برای آن‌هاارزش سنگ‌های‌کره‌ماه را دارد، شرکت کنندگان امریکایی روزبه‌روز امکان موفقیت خود را ازدست می‌دهند و اقبال کمتری‌دارند". و "... در حقیقت باید اذعان داشت که مجموع افرادی که در امریکا به‌یکی از انواع ورزش‌ها علاقمند بوده و در

مسابقه‌های مربوط به‌آن ورزش شرکت می‌کنند، کمتراز افراد کشور کوچکی است که در اجتماعی بی‌تحرک و بی‌حال به‌سر می‌برند" و "... حداقل‌پنجاه‌میلیون تن از افراد بالغ آمریکایی هیچ‌گونه فعالیت ورزشی نمی‌کنند و این امر سبب شده است که بیماری‌های ناشی از چاقی و بی‌حرکتی به‌صورت پیماری همه‌گیر جامعه‌آمریکایی درآید". (از گزارش کمیسیون نهایی ریاست جمهوری‌آمریکادرباره‌ٔ بازی‌های المپیک ژانویه۱۹۷۷ واشنگتن)

نمونه‌های بالا دقیقا" طرز تفکر و زمینه ورزش را در دونظام اجتماعی مختلف روشن و مشخص می‌کند. در اتحادشوروی ورزش به‌عنوان یکی از نهادهای فرهنگی جامعه مطرح است که به‌خاطر توجه به‌این مسئله‌هم‌اکنون۵۵ میلیون ورزشکار می‌توانند در آن‌واحد از تاسیسات گوناگون‌ورزشی در این کشور استفاده نمایند. در سیستم سرمایه‌داری به‌حکایت گزارش موردبحث اساسا" به ورزش توجهی نمی‌شود و روزبه‌روز عقب‌تر می‌روند تا آن‌جا که حداقل پنجاه‌میلیون نفر از افراد بالغ آمریکایی کوچک‌ترین فعالیت ورزشی ندارند و به بیماری‌های ناشی ازاین کمبود دچار می‌شوند در حالی‌که در اتحادشوروی بیش از ۵۰ سال است که مردم از کوچک و بزرگ با برنامه‌های مختلف، از جمله‌برنامه‌های‌رادیویی و با هدف سالم‌سازی مرتب و منظم ورزش‌می‌کنند.

در همان گزارش گفته می‌شود: "دولت فدرال ایالات متحده آمریکا هیچ‌گاه نکوشیده‌است تا رهبری و هدایت فعالیت‌های ورزشی کشور را در دست بگیرد و در امر ورزش دخالت کند". و "در مورد وسایل ورزشی باید گفت که در پاره‌ای از رشته‌های ورزشی وسایل لازم در اختیار مردم قرار می‌گیرد ولی در برخی دیگر به‌نحوی چشمگیر و انکارناپذیر کمبود وجود دارد. در این مورد حتی باید کمی فراتر رفت و گفت که در مورد اول یعنی در جایی هم که وسایل‌لازم وجود دارد، این تسهیلات در اختیار همگان‌نیست".

با آن‌که بیش از دویست‌سال از استقلال آمریکا می‌گذرد، به‌خاطر ویژگی‌های جوامع سرمایه‌داری که اساس کار بر استثمار انسان از انسان استوار است، این کشور هنوزنتوانسته‌است برای یکی از اساسی‌ترین نهادهای اجتماعی‌خود یعنی ورزش چاره‌اندیشی کند و آن‌را به‌صورت متمرکز و فعال و کارساز درآورد.

اما در اتحاد جماهیر شوروی، ازسال ۱۹۱۷ که انقلاب اکتبر در آن به‌ثمر رسید و فقط ۶۳ سال از عمر آن می‌گذرد، ضمن این‌که مردم این کشور به‌رهبری لنین کبیر به‌حکومت تزارها و ملاکان و سرمایه‌داران خاتمه‌دادند، از همان آغاز به‌فکر مسئله‌ای به‌نام ورزش افتادند و اساس و بنیادی نوین برای آن به‌وجود آوردند و با اجرای برنامه‌های اصولی و علمی ضمن پیشرفت درهمه‌ٔ رشته‌های فعالیت اجتماعی، از ورزش هم به‌عنوان یکی از نهادهای اصلی‌جامعه غافل نماندند. رهبران اتحادجماهیر شوروی در ۶۳ سال پیش به‌همان نسبت که به‌فکر تغییرات بنیادی در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بودند، ورزش را هم فراموش نکردند. و سازمان‌های گسترده‌ای برای این امر حیاتی به‌وجود آوردند. امروزه در نتیجه‌اجرای این برنامه‌ها و فعالیت این‌سازمان‌ها ورزش شوروی به آن‌چنان درجه‌ای ازپیشرفت در زمینه‌های علمی و عملی رسیده است که واقعا" باید به‌عنوان نمونه‌و سرمشق‌کار و فعالیت دیگر جوامع بشری قرارگیرد.

به‌برخی واقعیت‌ها توجه‌کنیم:

در اتحاد شوروی بیش از ۸۰ هزار مربی حرفه‌ای وجود دارد که باکمک‌شش میلیون‌دستیار، تعلیم و تربیت ورزشکاران را برعهده دارند. ورزش یکی از برنامه‌های اجباری از آغاز تحصیل

www.iran-archive.com

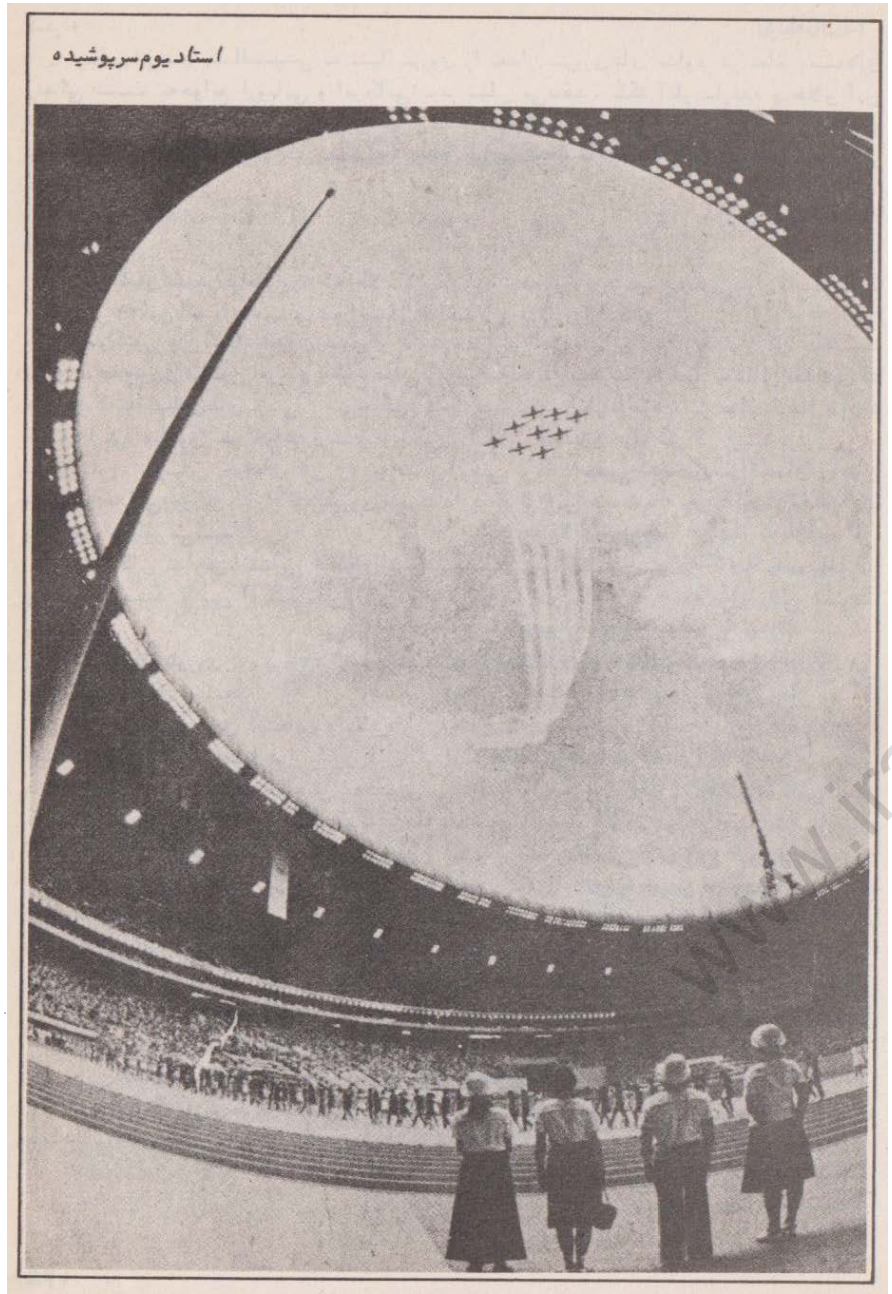

استادیوم سرپوشیده

ابتدایی تا پایان تحصیلات عالی است. کودکان پس از پایان دروس روزانه نیز می‌توانند به انتخاب شخصی خود در بخش‌های مختلف ورزشی به‌فعالیت بپردازند. افرادی که استعداد ورزشی آن‌ها از حد متوسط بیشتر باشد می‌توانند در یکی از ۵۶۴۸ مدرسه مقدماتی ورزش‌شرکت کنند. در میان این مدارس مقدماتی ۷۰۰ مدرسه تخصصی وجود دارد که کودکان را در یکی از رشته‌های ورزش آموزش می‌دهند.

در موسسات آموزش عالی نیز جوانان ورزش دوست می‌توانند به‌انجمن‌ورزشی "بوروستنیک" وارد شوند که خدمات ورزشی مختلفی را دراختیار دانشجویان قرار می‌دهد. جوانان کارگر نیز در موسسات تولیدی‌خود دارای باشگاه‌های ورزشی هستند. این جوانان نیز می‌توانند از انجمن ورزشی "بوروستنیک" خودشان استفاده کنند.

در اتحادجماهیرشوروی ۳۷/۰۰۰ انجمن ورزشی از این نوع وجود دارد که هریک از شهروندان اتحاد شوروی‌می‌توانددر آن‌ها عضو شود و در هر یک از جمهوری‌های اتحادشوروی انجمن‌های "بوروستنیک" دارای دو بخش هستند، یکی برای شهرها و دیگری برای روستاها. برای عضو شدن در انجمن ورزشی "بوروستنیک" یک گواهی پزشک دایر بر تندرستی و هم‌چنین مبلغ ۳۰ کوپک (به‌اندازه قیمت یک‌دانه‌شیرینی) به‌عنوان حق ورودیه‌گرفته می‌شود. بعداز عضو شدن داوطلب می‌تواند از کلیه وسایل ورزشی انجمن، خدمات مربی، پزشک و متخصص مربوطه استفاده کند. حق عضویت سالانه نیز به‌اندازه حق‌ورودیه‌است.

در امریکا "دانشجویان پسر و مردان، امکان بیشتری برای شرکت در دیدارهای جهانی دارند، در حالی‌که زنان و گروه کثیری از آمریکایی‌ها که به‌دانشگاه نمی‌روندازاین‌امکان‌برخوردار نیستند" (از همان گزارش). در این‌مورد آمار و ارقام شرکت‌کنندگان زن دربازی‌های‌المپیک از سوی اتحادشوروی به‌بهترین شکل ممکن می‌تواند پاسخی مناسب و قانع‌کننده به‌این‌مشکل‌بزرگ حاکم بر امور ورزش امریکا باشد. از المپیک ۱۹۵۲ که ورزشکاران شوروی امکان‌شرکت درّبازی‌ها را به‌دست آوردند حضور زنان شوروی در بازی‌های المپیک بدون هیچ‌قید و بندی صورت گرفته و می‌گیرد که قسمت قابل ملاحظه‌ای از پیروزی‌های ورزشکاران اتحادجماهیرشوروی در مسابقه‌های جهانی به‌ویژه بازی‌های المپیک در نتیجه تلاش‌ها و مهارت‌های فوق عالی زنان شوروی دررشته های ژیمناستیک، والیبال، پانتاژ، بسکتبال، دو و میدانی و تاحدودی شنا به‌دست می‌آید. اصولا" در اتحادشوروی تمرینات ورزشی برای زن و مرد یکسان است و هردو گروه به تناسب استعداد و شایستگی‌شان می‌توانند از تمام‌امکانات موجود بهره‌مند شوند.

در گزارش یادشده، سرانجام به‌یک واقعیت انکارناپذیر درباره‌ٔ ورزش اعتراف‌می‌شود:

" کمیسیون معتقد است که در هر حال موفقیت‌ها و پیروزی‌های کشورهای فاتح نشانه‌ای از توفیق و ورزیدگی سازمان ورزشی آن کشورها است و این پیروزی ثابت می‌کندکه‌یک‌روش‌ورزشی صحیح در کشور فاتح وجود دارد و این روش اجازه‌می‌دهد که ورزشکاران از حداکثر استعدادها و توانایی‌های خویش استفاده‌نمایند".

پیروزی در مسابقه‌های ورزشی، بدون تردید، محتاج یک‌سازمان گسترده و کارآ است. البته سازمانی که هدفش فقط قهرمان‌پروری نباشد، بلکه گسترش ورزش، به‌مثابه یک نیاز اجتماعی و تضمین‌کننده سلامت جامعه هدف اصلی آن باشد. ولی چنین سازمانی فقط در شرایط یک نظام اجتماعی نوین، یعنی نظام سوسیالیستی می‌تواند پدیدآید. با این‌که کشورهایی نظیر انگلیس، فرانسه، ایتالیا و ژاپن و غیره هم صاحب سازمان‌های متمرکز هستند، ولی به‌علل اجتماعی، ورزش نتوانسته است مانند کشورهای سوسیالیستی به‌مثابه یک بنیاد اصیل گسترش و تکامل پیدا

www.iran-archive.com

کند.

نظام سوسیالیستی نه تنها شوروی را بعد از پیروزی‌های مداوم در تمام زمینه‌های زندگی نسبت به جوامع اروپایی و امریکایی برتر نشان می‌دهد. بلکه آثار سازنده و خلاق این نظام اجتماعی سبب شده است تا ورزشکاران کشور کوچکی نظیر آلمان دموکراتیک نیز مقام و موقعیت والایی در جهان ورزش به‌دست آورند و موفقیت آمریکا را در بازی‌های المپیک به‌خطر اندازند.

* * *

در پایان مفید خواهد بود که اطلاعاتی درباره وضع ورزش و تربیت بدنی در اتحاد شوروی، مهماندار ۲۲مین المپیاد جهانی در اختیار خوانندگان عزیز قرار دهیم:

هم‌اکنون در اتحاد شوروی بیش از ۸۰٫۰۰۰ مربی حرفه‌ای سرگرم کارند. از کل جمعیت شوروی، حدود ۵۵ میلیون نفر در سطوح عالی ورزشی به‌تمرین مشغولند، یعنی به‌همان تعدادی که در آمریکا به بیماری‌های ناشی از بی‌حرکتی دچارند. برابر آمار موجود، این عده تا سال ۱۹۹۰ به ۸۰ تا ۸۵ میلیون نفر خواهد رسید. (بیش از انقلاب فقط ۵۵ هزار نفر در روسیه تزاری ورزش می‌کردند). مربیان حرفه‌ای در ۲۳ مؤسسه دولتی تربیت بدنی تحصیل می‌کنند. ۵٫۶۴۸ مدرسه ابتدایی ورزش در اتحاد شوروی وجود دارد که از این جمع ۷۰۰ مدرسه هرکدام در یک رشته ورزشی کار می‌کنند.

شاگردان مدارس ابتدایی هفته‌ای شش تا ۸ ساعت و بالاتر از ابتدایی تا ۲۴ ساعت آموزش ورزشی می‌بینند و پس از گذراندن این دوره می‌توانند در یکی از ۳۷ انجمن ورزشی عضویت پیدا کنند.

در اتحاد شوروی ۲۲۰٫۰۰۰ گروه تربیت بدنی وجود دارد که مرکز فعالیت‌های ورزشی درمقیاس توده‌ای هستند.

مردم شوروی حق استفاده رایگان از ۳۲۸۲ استادیوم بزرگ و ۶۶٫۰۰۰ ورزشگاه و ۱٫۴۳۵ استخر شنا و بیش از ۶۰۰ هزار زمین بازی را دارند. از این پس شهرک‌های ۳۰ تا ۵۰ هزارنفری دارای استادیوم و استخر خواهند شد. برای پی بردن به وضع ورزش در اتحاد شوروی کافی است. به دو جمهوری کوچک از مجموع جمهوری‌های متحد در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اشاره کنیم. در آذربایجان شوروی که فقط ۵/۷ میلیون جمعیت دارد، ۶۰۶۸ گروه ورزشی، ۳۶۰ استادیوم و ۷۸۰ سالن ورزش وجود دارد. عده ورزشکاران این جمهوری به ۹۲۹ هزار نفر بالغ می‌شود. یا در جمهوری تاجیکستان با ۳/۷ میلیون جمعیت، ۲۹۴۱ گروه ورزشی، ۳۰ استادیوم و ۵۲۱ سالن ورزشی و ۵۵۷ هزار ورزشکار وجود دارد.

در سال ۱۹۷۷ ورزشکاران شوروی در قالب ۱٫۰۶۵ هیئت ورزشی در ۲٫۸۵۰ تماس خارجی شرکت کردند و به ۹۷ کشور مسافرت نمودند و به‌نوبهٔ خود از ۹۹۲ هیئت ورزشی خارجی پذیرایی نمودند. در این دیدارها جمعاً ۳۵٫۰۰۰ نفر از مردم جهان شرکت داشتند.

این قبیل دیدارها به تفاهم میان خلق‌ها و صلح جهانی کمک شایسته‌ای می‌کند. صادقانه باید قبول کرد که ورزش می‌تواند به‌عنوان وسیلهٔ بسیار مهمی به ایجاد صلح و دوستی بین خلق‌ها و ملت‌ها یاری رساند، زیرا ورزش باید پیام‌آور صلح و دوستی باشد.

احسان طبری

ای دل تنها مانده شعری بسرای!

(ترانهٔ خوابگون)

پیکی ژولیده از دور دست رسید
با علامتی رمزآگین
تا برطهارت گهوارهٔ مسیح درود گوید
و این پیام خموشانه:
"ای برادر من!
جاوید در دمه‌های دوزخی مپوی
تودهای شاداب پندار را از شاخه بتکان
که آن‌ها را تاب ماندن نیست.
شعر بسرای!
ای دل تنها مانده در حجرهٔ سینه
با ذوق عشق و طغیان
شعری بسرای!
شعری که به پذیره می‌رود
شعری که به بدرقه می‌رود
در خواندن دفتر رؤیاها
و با دندان‌های ناب
فشرده بر امرود سخن."

در جبههٔ دریا خانه‌ها مرمرین است
و دست‌های خداوند امواج را به تلاش می‌افکند
دریا! دریا!
صیاد صید و صید صیاد
سفینه‌های روشن از شعاع زراندود
با دشنه خورشید بر پیکر،

www.iran-archive.com

و در کوچه‌های تنگ بندرگاه
غریو زایش و نالهٔ شبگیر زنان .

کرم شنبه‌ها درخت عمر را پوک ساخت
اذان وداع از منارهٔ مغرب برخاست
و هنوز چالاک
با فوطهٔ درویشان جهانگرد
در سامان آتش بیز کویر
نگران حشمت پاکیزهٔ طلوعم .

آنکه که شهپر زاغکون سپهر گشوده می‌شود
وشاگردان رهپوی ستارگان
در غرفهٔ کاخ‌های نورانی
چون مطربان زینت شده‌پدید می‌آیند
و انوار قمر
پرند سیمگون بر جهان می‌آزد
به آوای چکاوکها گوش می‌سپرم
وچون‌هدهدی با شانهٔ شیدائی
بر دریچه روشن امید می‌نشینم .

لول از عطر غالیه‌ها
وسمهٔ اندیشهٔ یکر بر ابرو
که جوکی بیابانی هستم
بر سمندی در کرانهٔ اروند
که یونسی بحر پیمایم
در عقیـق‌سنگین امواج .

وحطام این جهان هرگز
لولای جنب وجوشم نبود
عترت عواطف را نیالودم
تا با چوبک نزویر بشویم

بی‌خبر نزیستم چون پورهای کور
در پیله‌ای تنگ
بل در رامشگری مصفای قوالان
که بهشتی از احساس پدید آورند
اسیری پای کوب بودم
کشنده بسوی درگاه رهایی ابدی

به‌خاطر پروازی بی‌وسواس
و با تاج مرصع چون امیران .

آن‌روز که خورشید سیاه می‌شود
و حقیقت را به سوختنگاه می‌برند
وشهیدان سرب‌های استبداد
و خنجر زهرآگین جهالت
با کفن خونین در گور می‌خسبند
ای زائر مؤمن !
بر سرزنش خارها بشکیب
و اگر نیز هستی‌ات چون لقمه‌ای
در کام حریص شکیب کم شود .

درآشپزخانهٔ تبلیغاتی امپر یالیسم آمریکا

www.iran-archive.com

دکترشرف‌الدین خراسانی

تاریخ‌نگاری فلسفه
از نظرگاه مارکس و انگلس

آقای دکتر شرف‌الدین خراسانی شاعر و استاد پرسابقهٔ فلسفه در دانشگاه ملی ایران، مؤلف آثار متعددی دربارهٔ تاریخ فلسفه‌است، مانند: "نخستین فیلسوفان یونان" و "جهان و انسان درفلسفه" و "فلسفه معاصر اروپایی" و غیره. آقای دکتر خراسانی‌اکنون‌درتدارک اثر معتبری است تحت عنوان "از برونو تا کانت". دیباچه این کتاب متضمن بحث مشبعی است دربارهٔ تاریخ‌نگاری فلسفه. مقالهٔ زیرین از این دیباچه اقتباس شده است، زیرا شیوهٔ تاریخ‌نگاری‌مورد قبول مؤلف کتاب رانشان می‌دهد و در عین حال با جهان‌بینی مورد دفاع مجلهٔ ما هماهنگ است.

دنیا

روش مارکسیستی برپایه‌ی ادراک ماتریالیستی تاریخ است. چنان‌که از عنوان آن پیدا است، کاشفان این بینش نوین علمی و عقلانی **کارل مارکس** (۱۸۸۳–۱۸۱۸) ودوست‌هم‌اندیش، همکار و هم‌پیکار او **فریدریش انگلس** (۱۸۹۵– ۱۸۲۰) بوده‌اند.

کلیت فضای زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اروپای غربی در نیمه‌ی نخست سده‌ی نوزدهم، که خود محصول دگرگونی‌های بنیادی گذشته، به‌ویژه پس از انقلاب بزرگ‌فرانسه از سال ۱۷۸۹ به‌بعدبود، و نتیجه‌ی همه‌ی آن‌ها به‌شکل‌بندی‌های نوین طبقاتی دردرون‌جامعه‌های پیشرفته‌ی اروپای غربی انجامید. آری این‌کلیت هستی اجتماعی انسان‌ها، روی‌کرد نوینی را به انسان و تکامل تاریخی‌او، به زندگی مادی و معنوی او ضروری می‌ساخت.

در پهنه‌ی ویژه‌ی جهان‌بینی فلسفی نیز، پس‌از دوپارچگی و سرانجام فروریز نظام‌فلسفی **هگلی**، نیروهای نوخاسته، بالنده و پیش رونده‌ی اجتماعی، از پایگاه‌های طبقاتی خود در جستجوی اصول و روش‌های اندیشیدن نوینی بودند که آنان را درپیکارروزافزون‌حادشونده‌طبقاتی خود در همه‌ی پهنه‌ها– اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی– چونان جنگ‌افزار نوینی به‌کار آید و یاری کند.

این جنگ افزار نوین را بینش ماتریالیستی تاریخ و اصول فلسفی مارکس وانگلس‌فراهم‌کرد.

بدین‌سان فصل انقلابی نوینی در تاریخ اندیشه و عمل انسانی گشوده شد.

انگیزه‌ها و خاستگاه‌های ماتریالیسم تاریخی و عنصر همبسته‌ی آن، یعنی **ماتریالیسم دیالکتیک**، از یک‌سو دست‌آوردهای دانش های تجربی طی دوسده‌ی پیش از آن و نتیجه‌گیری های فلسفی از آن‌ها به‌وسیله‌ی ماتریالیست‌های فرانسوی سده‌ی هجدهم و از سوی دیگرکارافزار اندیشه‌ی برنده‌یی که هگل با روش دیالکتیک خود کشف کرده بود، و نیردست‌آوردهای‌نظری اقتصاددانان‌کلاسیک انگلستان آمیخته با آرزواندیشی‌ها و اندیشه‌پردازی‌های برخی محافل سوسیالیستی درفرانسه‌بوده‌اند. کوتاه سخن مجموعه‌ی عوامل و انگیزه‌های مادی و عینی تاریخی و نیز ذهنی‌و معنوی اروپای غربی ضرورت و نیاز به این بینش نوین به زندگی و تاریخ انسانی را در کلیت آن‌ها پدید آورده بود.

مارکس جوان در نخستین مرحله‌ی فعالیت اندیشه‌یی خود می‌گفت که فلسفه را نمی‌توان از میان برداشت بی‌آن‌که آن‌را در واقعیت اجتماعی تحقق بخشید. از سوی دیگر از همان آغاز جوانی، یعنی پیش‌از آن‌که به بینش نوین تاریخی خود دست یابد، در رسالهٔ دکتری‌خود می‌نوشت که "*فلسفی شدن جهان در عین حال جهانی شدن فلسفه، و واقعیت یافتن آن‌درعین حال فقدان آن است*". اکنون می‌توان پرسید از دیدگاه مارکس آن عاملی که می‌تواند به فلسفه تحقق بخشد، آن‌را در واقعیت زندگی اجتماعی انسان‌ها متبلور کند کدام‌است؟ مارکس جوان‌در آغاز دومین مرحله‌ی شکل‌گیری و گسترش اندیشه‌اش، این عامل نوین را در پهنه‌ی جامعه‌های پیشرفته‌ی اروپای غربی کشف کرده بود: طبقه‌ی کارگر صنعتی یا پرولتاریا. او در سال ۱۸۴۳ می‌نویسد "*آزادسازی آلمانی‌ها آزادسازی انسان است. سر این آزادسازی فلسفه است، قلب آن پرولتاریا است. فلسفه نمی‌تواند خود را تحقق بخشد، بدون از میان برداشتن پرولتاریا، پرولتاریا نیز نمی‌تواند خود را از میان بردارد، بدون تحقق بخشی به فلسفه*" (دربارهٔ‌ی انتقاد فلسفه‌ی حقوق هگل، دست‌نوشته‌های پاریس، مجموعه‌ی آثار مارکس– انگلس جلد یکم، ۱۹۵۸).

ما در این‌جا پی‌آن که بخواهیم به محتوای بینش ماتریالیستی مارکس و انگلس در کلیت آن بنگریم، برای روشن کردن موضع‌گیری‌های بنیادی آنان در برابر هرگونه فعالیت‌اندیشه‌یی و معنوی انسان‌ها و از جمله در برابر **فلسفه**، ناگزیریم که به‌برخی از کلی‌ترین اصول تفکر ایشان اشاره‌کنیم.

اندیشه‌های مارکس نیز در درون همان روی‌کرد تاریخی در جنبش است که هگل واپسین شکل‌دهنده و تصویرگر آن بود، اما به‌گونه‌یی و با محتوایی کاملاً دیگر. این نکته را خود مارکس نیز تأکید می‌کند و می‌گوید "*فلسفه‌ی تاریخ هگلی نتیجه‌ی واپسین و در"ناب‌ترین" تعبیر آن عصارهٔ همه‌ی این تاریخ‌نگاری آلمانی است، که در آن سخن بر سر منافع واقعی و حتی سیاسی نیست، بلکه بر سر اندیشه‌های ناب است...*" (ایدئولوژی آلمانی، مجموعه‌ی آثار، جلد سوم، ۱۹۶۲، ص۳۹). مارکس در فلسفه‌ی تاریخ خود می‌کوشد که این‌پیوند را کاملاً دگرگون کند. برای او سخن بر سر **انسان‌های واقعی و زندگی واقعی انسان‌ها** است: انسان‌هایی که در جریان گسترش تاریخی پدید آمده، پیش‌رفته و کارکرده‌اند و به‌یاری و به‌وسیله‌ی کارخود– چه کار مادی جسمانی چه کار اندیشه‌یی و معنوی– خودشان و تاریخ‌شان را ساخته‌اند.

از این‌جا ست تاکید همیشگی مارکس بر مفهوم بنیادی تاریخ: "*ما فقط یک دانش یگانه را می‌شناسیم، دانش تاریخ، تاریخ را می‌توان از دوجنبه بررسی کرد و به تاریخ طبیعت وتاریخ انسان‌ها تقسیم نمود. ولی هردو جنبه پیوند ناگسستنی با هم‌دارند، تا هنگامی که انسان‌ها*

www.iran-archive.com

وجود دارند ، تاریخ طبیعت و تاریخ انسان‌ها مشروط به یک‌دیگر خواهند بود . . . در این‌میان ما باید به‌تاریخ انسان‌ها بپردازیم ، زیرا تقریبا " همه‌ی ایدئولوژی (آلمانی ــ هـ.ت) یا تا حد درک تحریف شده این تاریخ ، و یا تا حد تجرید کامل آن ساده می‌شود " . (همان‌جا،ص۱۸).

اما بررسی و پژوهش در تاریخ انسان‌ها را از کجا باید آغاز کرد و این کار را بر پایه‌ی چه مقدمات یا مفروض‌های پیشین باید بنا نهاد؟ مارکس می‌گوید "مقدمات یا مفروض‌های پیشینی که ما با آن‌ها آغاز می‌کنیم ، چیزهای دلخواهی ،جزم‌های تعبدی (دگم‌ها) نیستند ، بلکه مقدمات یا مفروض‌های پیشین واقعی‌اند که فقط به‌کمک تخیل می‌توان از آن‌ها تجرید کرد . این‌ها افراد انسانی واقعی‌اند ، اعمال و شرایط مادی‌زندگی‌آنان‌اند ،هم‌آن‌شرایطی که انسان‌ها به‌طور آماده می‌یابند و هم شرایطی که به‌وسیله‌ی عمل خود آنان ایجاد شده است . پس این مقدمات یا مفروض های پیشین را می‌توان از راه تجربی محض اثبات کرد " (همان‌جا ،ص۲۰) . آن‌گاه می‌افزاید که نخستین شرط پیشین همه‌ی تاریخ انسانی وجود افراد زنده‌ی انسانی است ، که از یک‌سو ساختمان بدنی ایشان‌را و پیوند آن‌را با بقیه‌ی طبیعت در بر می‌گیرد و از سوی دیگرشرایط اقلیمی و وضع محیط پیرامون از لحاظ آب و هوا و مانند این‌ها را . هرگونه تاریخ‌نگاری باید از این بنیادهای طبیعی و دگرگونی‌های آن در جریان تاریخ به‌وسیله‌ی کنش و فعالیت انسان‌ها آغاز کند .

اما سخن اصلی در تاریخ انسانی چیز دیگری است . انسان‌ها آفریننده‌ی تاریخ‌خوداند ، اما چگونه؟ ویژگی انسان‌ها و تاریخ‌سازی ایشان در چیست؟ پاسخ مارکس این است که " می‌توان انسان‌ها را بوسیله‌ی‌آگاهی (یا شعور) ، به‌وسیله‌ی دین ، به‌وسیله‌ی هرچه بخواهید ، ازجانوران متمایز کرد . اما خود انسان‌ها هنگامی آغاز می‌کنند خود را از جانوران متمایز سازند که به‌تولید وسایل زندگی‌خود آغاز می‌کنند . . . در حالی که انسان‌ها وسایل زندگی‌شان را تولید می‌کنند هم‌چنین غیرمستقیم خود زندگی مادی‌شان را تولید می‌کنند . " (همان‌جا ،ص ۲۱) . دژست بر این پایه است که از دیدگاه مارکس همه‌ی مظاهر و پدیده‌های دیگر زندگی انسان‌ها را در راستای تکامل تاریخی آنان باید جستجو کرد . انسان‌هایی که زندگی مادی‌خود را تولیدمی‌کنندهم چنین زندگی معنوی خویش را پدید می‌آورند . از این‌جا ست که مارکس می‌گوید "تولید اندیشه‌ها ، تصورات و آگاهی پیش از همه هم‌بافته فعالیت مادی روابط مادی‌انسان‌ها ، یعنی زبان زندگی واقعی است . تصورات ، اندیشه‌ها و پیوندهای معنوی (روحی) انسان‌ها در این‌جا مانند فرایزش های مستقیم روابط مادی آنان است . درباره‌ی تولید معنوی ، آن‌گونه که در زبان ،سیاست، قانون‌ها ، اخلاق ، دین ، متافیزیک و غیره‌ی یک خلق تجلی می‌کند نیز ،همین نکته معتبر است . انسان‌ها تولیدکنندگان تصورات ، اندیشه‌ها و مانند این‌هایند ،اما انسان‌های واقعی و فعال ، آن‌گونه که به‌وسیله‌ی تکامل‌معینی از نیروهای مولد خودشان و روابط هماهنگ با آن ، تادورترین اشکال این روابط مشروط شده‌اند . آگاهی و شعور هرگز نمی‌تواند چیزی جز هستی شناخته شده باشد و هستی انسان همان جریان زندگی واقعی او است . " (همان‌جا ،ص۲۶) .

اکنون به‌آسانی‌می‌توان دریافت که روی‌کرد به‌فلسفه و تاریخ آن نیز باید بر همین‌پایه انجام‌گیرد .اندیشه‌ی فلسفی نیز ، در سراسر تاریخ آن ، باید در چهارچوب زندگی واقعی‌انسان‌های اجتماعی و آفرینندگی ایشان قرارداده شود . از راه شناخت فلسفه‌های انسان‌ها نمی‌توان انسان‌های واقعی تاریخی و کنونی را شناخت . بلکه باید کوشید که از راه شناخت زندگی‌واقعی تاریخی و کنونی انسان‌ها ، به‌شناخت فلسفه‌های ایشان دست‌یافت . در نگارش تاریخ فلسفه نیز باید همین راه را پیمود : اندیشه‌های انسان‌ها را باید از راه چگونگی و نحوه‌ی زندگی واقعی

انسان‌ها شناخت ، نه برعکس. در این‌جا است که مارکس‌ویژگی روش و روی‌کرد خود را به‌فلسفه و تاریخ آن در برابر شیوه‌ها و روی‌کردهای تا کنونی نشان می‌دهد و می‌نویسد " ما کاملا برخلاف فلسفه‌ی آلمانی ، که از آسمان بزمین فرود می‌آید ، در این‌جا از زمین به آسمان صعودمی‌کنیم ، یعنی از این‌جا آغازنمی‌کنیم که انسان‌ها چه می‌گویند ، چه خیال می‌کنند و چه تصور می‌کنند ؛ هم‌چنین از انسان‌های فرضی ، خیالی و تصوری که فقط در حرف وجود دارند ، آغاز نمی‌کنیم تا از آن‌ها به انسان‌های واقعی برسیم ؛ بلکه نقطه آغازما ، انسان‌های واقعی فعال هستند و از جریان زندگی واقعی آنان است که ما هم‌چنین تکامل بازتاب‌ها و پژواک‌های ایدئولوژیک این جریان زندگی را استنتاج می‌کنیم . حتی ساخته‌های مه‌آلود مغز انسان‌ها نیز محصول ناگزیر و نوعی تبخیر روند زندگی مادی آنان است ، روندی که به‌طور تجربی می‌توان آن‌را ثابت‌کرد وبا شرایط پیشین مادی (یعنی‌جریان زندگی واقعی) مربوط است " . آن‌گاه مارکس برای نشان دادن این امر که تاریخ ساخته‌های اندیشه‌یی و معنوی انسان‌ها را نباید از تاریخ زندگی واقعی ایشان‌جدا کرد می‌افزاید که "بدین‌سان اخلاق ، دین ، متافیزیک و گونه‌های دیگر ایدئولوژی و شکل‌های آگاهی هماهنگ آن‌ها ، نمودمستقل خود را از دست می‌دهند . آن‌ها تاریخ‌ندارند ، تکامل ندارند ، بلکه انسان‌هایی که تولید مادی و مناسبات مادی خودشان را تکامل‌می‌بخشند ، همراه با دگرگون کردن این واقعیت خودشان ، هم‌چنین اندیشه خود و محصول‌های اندیشه خود را دگرگون می‌کنند . این آگاهی (شعور) نیست که زندگی را تعیین می‌کند ، بلکه زندگی است که آگاهی را تعیین می‌کند . " (هردو همان‌جا ، ص ۲۷ــ ۲۶) . پس این‌گونه روی‌کرد به‌ساخته‌های معنوی واندیشه‌یی انسان دیگر با درون اندیشی سروکار ندارد . آن‌جا که زندگی واقعی و شناخت آن مطرح می‌شود ، در آن‌جا دانش واقعی مثبت ، یعنی نشان دادن فعالیت عملی و روند تکامل عملی زندگی انسان‌ها آغاز می‌شود . " نشان دادن واقعیت ، فلسفه مستقل را از محیط‌زیست‌آن محروم می‌سازد . چیزی که می‌تواند جای‌گزین آن شود ، در بهترین حالت جمع‌بندی کلی‌ترین نتایجی است‌که از بررسی سیر تکامل تاریخی انسان انتزاع می‌گردد . این انتزاع‌ها به‌خودی‌خود ، یعنی جدا از تاریخ واقعی ، واجد هیچ ارزشی نیستند و فقط می‌توانند کار تنظیم فاکت‌های تاریخی را آسان‌سازند و ترتیب قرار گرفتن لایه‌های مختلف آن‌را معین کنند . این انتزاع‌ها ، برخلاف فلسفه ، به‌هیچ‌وجه نسخه یا الگویی به‌دست نمی‌دهند که آن‌را بتوان برای‌تعیین‌مشخصات همه ادوار تاریخی به‌کار برد . برعکس ، دشواری‌ها درست از آن لحظه‌ای آغازمی‌شودکه‌می‌خواهند فاکت‌ها ــ اعم از فاکت‌های مربوط به دوران گذشته یا دوران حاضر ــ را بررسی کنند و بدان‌ها نظم دهند و از این فاکت‌ها یک‌تصویرواقعی به‌دست آورند " . (همان‌جا . صفحه۲۷)

این درست همان کاری است که مارکس و همراه وی انگلس در همه‌ی پژوهش‌ها و بررسی‌های تاریخی خود و از جمله در پهنه‌ی فلسفه نیز انجام داده‌اند . زیرا فلسفه نیز برای ایشان یکی از شکل‌های جهان آگاهی و خودآگاهی انسان و یکی از محصول‌های فعالیت زندگی واقعی‌انسان‌ها در مسیر گسترش تاریخی آن است . این روی‌کرد از سوی دیگر درست واژگونه‌ی روی‌کردی است که از زمان کانت تاهگل در نگرش به‌تاریخ ، فلسفه و تاریخ آن پدید آمده بود .

یکی دیگر از نمونه‌های روشنگر و رهنمودی ادراک ماتریالیستی تاریخ مطالبی است که‌انگلس درباره‌ی پیوند میان انسان‌ها و تاریخ می‌نویسد که ما به‌علت اهمیت آن ، برخی از نکات آن‌را نقل می‌کنیم . وی می‌نویسد " جریان تاریخ هرطور باشد ، افراد آن‌را بدین ترتیب می‌سازند : هرکس هدفی را که آگاهانه در برابر خود نهاده ، پیروی می‌کند و نتیجه کلی این مجاهدات فراوانی که در جهات مختلف عمل می‌نمایند و نیز تاثیر گوناگون آن‌ها در جهان خارج ، همانا

www.iran-archive.com

تاریخ است. بنابراین مسئله در عین حال بدین‌جا خلاصه‌می‌شود که این عده فراوان افراد جداگانه خواستار چیستند. تعیین‌کننده‌ٔ اراده، یاشور و شوق است و یا اندیشه. ولی آن‌اهرم‌هایی که به‌نوبه‌ٔ خود تعیین کننده بلاواسطه شور یا اندیشه هستند، دارای جنبه‌های بسی گوناگونند. گاه می‌توانند اشیاء خارجی باشند و گاه انگیزه‌های ایده‌آل: شهرت طلبی، "خدمت به امر حق و حقیقت"، نفرت شخصی و یا حتی انواع هوس‌های صرفا" فردی. اما ازطرفی، ما هم اکنون دیدیم که تلاش‌های فراوان جداگانه‌ای که در تاریخ انجام می‌گیرد در اکثر موارد آن عواقبی را که مطلوب بوده‌است، به‌بار نمی‌آورد، بلکه به‌کلی عواقب دیگری به‌بار می‌آورد که‌گاه درست نقطه‌مقابل آن چیزی‌است که درنظر بوده‌است. لذا بدین‌سان این انگیزه‌ها هم‌نسبت به نتیجه‌نهایی فقط اهمیت تبعی دارد. از طرف دیگر مسئله جدیدی پدید می‌شود: چه قوای انگیزنده‌ای به‌نوبه خود در پشت سر این‌انگیزه‌ها پنهان است، چه علل تاریخی است که در مغز افراد عمل کننده شکل این انگیزه‌ها را به‌خود می‌گیرد؟... اما فلسفه تاریخ، به‌ویژه در وجود هگل، برآن بود که انگیزه‌های رجال‌تاریخی، اعم از انگیزه‌های ظاهری و واقعی، به‌هیچ وجه آخرین علل حوادث تاریخی‌نیست و در پی این‌انگیزه‌ها نیروهای محرکه دیگری قرار دارد که باید آن‌ها را بررسی نمود. ولی فلسفه تاریخ این نیروها را در خود تاریخ نمی‌جست، برعکس آن‌ها را از خارج، از ایدئولوژی فلسفی، بدان‌جا وارد می‌ساخت. مثلا" به‌جای آن‌که تاریخ یونان باستان طبق روابط درونی خودش توضیح داده شود، هگل‌صاف وساده اعلام می‌دارد که این تاریخ، چز پرداخت" اشکال یک خرد زیبا" و تحقق یک "اثر هنری" چیز دیگری نیست." (لودویگ فویر باخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمانی، ترجمه فارسی، صفحه۶۶-۶۵)

اما نکته‌یی که باید برآن تاکید کرد و مخالفان بینش مارکس و گاه حتی بعضی ازمدعیان این شیوه‌ٔ تفکر عمدا" یا سهوا"، آگاهانه یا ناآگاهانه از آن غفلت دارند این است که‌بینش تاریخی مارکس و انگلس به‌هیچ‌روی یک‌سویه نیست. درست است که این‌ادراک تاریخ‌از زندگی واقعی، یعنی از نحوه‌ی تولید زندگی مادی و شکل‌ها و پیوندهای اجتماعی هماهنگ با آن آغاز می‌کند و آن‌گاه می‌کوشد که همه‌ی محصول‌های گوناگون نظری وشکل‌های آگاهی انسان‌ها و نیز جریان پیدایش آن‌ها را به‌وسیله‌ی آن توضیح دهد. اما نباید غفلت داشت که "آن‌گاه مسلما" هم‌چنین مسئله باید در کلیت آن و بنابراین تاثیر متقابل این جنبه‌های مختلف نیز نشان داده‌شود." (مجموعه‌آثار، جلد سوم، ۱۹۶۲، ص۳۸). این نکته‌ی مهم‌را، چنان‌که‌اشاره خواهیم کرد، انگلس نیز تاکید می‌کند. این بینش تاریخ تنها این نکته را تاکید می‌کند که‌بر خلاف بینش ایدآلیستی تاریخ باید "همواره بر زمینه‌ی واقعی تاریخ باقی‌ماند" و "کنش یا عمل (پراکسیس) را نه از روی اندیشه(ایده)، بلکه شکل‌بندی‌های اندیشه‌ها را از روی کنش مادی باید توضیح داد". به‌گفته‌ی مارکس "تمام استنباطات تاریخی تاکنون این زیرساخت(بنیاد) تاریخی را یا کاملا" و یک‌باره توجه ناشده گذارده‌است، یا آن‌را فقط مسئله‌یی فرعی تلقی کرده‌است". (همان‌جا، ص۳۹). بزرگ‌ترین گمراهی یا کج‌روی که در تاریخ‌نگاری تاکنون‌روی‌داده این است که همیشه "درمورد هر دوران تاریخی پندار این دوران را پذیرفته است. زیرا مثلا" اگر خیال شود که دورانی به‌وسیله‌ی انگیزه‌های "سیاسی" یا "دینی" محض مشخص شده(هرچند دین و سیاست تنها اشکال انگیزه‌های‌واقعی آن دوران باشند) آن‌گاه تاریخ‌نگار آن نیز این عقیده را می‌پذیرد. تصور این انسان‌ها درباره‌ی کنش واقعی‌شان، به‌تنها نیروی تعیین‌کننده‌ی فعالی مبدل می‌شود که بر عمل این انسان‌ها مسلط است و آن‌را تعیین می‌کند." (همان‌جا، ص۳۹).

بنابراین می‌توان گفت که هرفلسفه‌یی، در هر دورانی، در واپسین تحلیل خاستگاه و ریشه‌های واقعی خود را در زمینه‌ی زندگی واقعی‌انسان‌ها، یعنی نحوه‌ی تولید زندگی‌اقتصادی و پیوندهای اجتماعی هماهنگ و همبسته‌ی آن دارد. همان‌گونه که هگل نیزگفته‌بود، فلسفه‌ی هر دورانی فرزند آن دوران است و مارکس نیز پیش از این مرحله به‌این نکته‌اشاره کرده وگفته بود "اما فیلسوفان مانند قارچها از زمین برنمی‌رویند: آن‌ها میوه‌ی زمان خویش، مردم‌خویش‌اند که لطیف‌ترین، گرانبهاترین و نادیدنی‌ترین شیره‌ی آن در اندیشه‌های فلسفی متمرکز می‌شود. همان روحی‌که نظام‌های فلسفی را در مغزهای فیلسوفان برپامی‌سازد، همان روح نیز راه‌های آهن رابادست کارگران می‌سازد.

فلسفه به‌همان اندازه بیرون از جهان جایی ندارد، که مغز انسان بیرون از پیکرش جایی ندارد، اگر چه در معده‌ی او هم جا ندارد. اما فلسفه البته در آغاز از راه مغز با جهان در ارتباط است و فقط بعدا" با پای خود بر زمین می‌ایستد، در حالی‌که بسیاری از دیگر پهنه‌های فعالیت انسانی‌مدت‌هااست که با هردوپا بر زمین تکیه دارند و بادست‌ها میوه‌های زمین را می‌چینند، بدون آن‌که حتی دریابند که "مغز" نیز به‌این جهان متعلق است و یا این جهان، جهان مغز است." (درمقاله‌یی در گلنیشه‌تسایتونگ، ۱۸۴۲، مجموعه‌ی آثار، جلدیکم، ۱۹۵۸، ص۹۶).

بدین‌سان برپایه‌ی بینش تاریخ مارکس و انگلس، همه‌ی پدیده‌ها و محصول‌های فعالیت معنوی و اندیشه‌یی انسان‌ها، از جمله فلسفه که بر روی‌هم "روبنای"هستی اجتماعی انسان‌هارا تشکیل می‌دهند، در واپسین مرحله بر پایه‌ی" زیربنا"ی زندگی‌واقعی و هستی این جهانی انسان‌ها قرار دارند. اما چنان‌که گفته شد از این **حقیقت هرگزنباید برداشت یک‌سویه‌داشت.** از دیدگاه مارکس هستی اجتماعی انسان‌ها همیشه باید در کلیت آن در نظر گرفته‌شود. اقتصاد-گرایی یک‌سویه به‌همان‌اندازه با بینش مارکسیستی بیگانه است که بینش‌تاریخ مارکس با برداشت های ایدآلیستی از آن. درست برای احتراز از این برداشت نادرست است که انگلس در چندین مورد به این مسئله می‌پردازد و برای هرگونه پژوهش تاریخی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و فلسفی رهنمودهای درست را مشخص می‌کند. مابه‌علت اهمیت بنیادی این رهنمودها به‌ویژه برای تاریخ‌نگاری فلسفه، نکات مهم آن‌هارا نقل می‌کنیم.

انگلس در جایی‌می‌گوید" طبق ادراک ماتریالیستی تاریخ، انگیزه‌ای که در واپسین‌مرحله، تعیین‌کننده‌ی‌تاریخ است، تولید و باز تولید زندگی واقعی است. بیشتر از این، نه مارکس نه من هرگز اظهارنکرده‌ایم. اگر کسی این اصل را بدانگونه تحریف کند، که انگیزه‌ی اقتصادی گویا یگانه انگیزه‌ی تعیین کننده‌است، چنین شخصی این اصل را به‌یک جمله‌ی بیهوده، مجرد و بی‌معنا مبدل می‌کند. وضع اقتصادی، زیربنا است، اما جوانب گوناگون روبنا: شکل‌های سیاسی پیکار طبقاتی و پی‌آمدهای آن، سازمان دولتی که پس‌ازیک نبرد موفق به‌وسیله‌ی‌طبقه‌ی پیروزمند ایجاد می‌شود و غیره، شکل‌های‌حقوقی و حتی بازتاب‌های همه‌ی این پیکارهای واقعی در مغزهای شرکت‌کنندگان یعنی نظریات سیاسی و حقوقی و فلسفی و بینش‌های دینی و فراگستری آن‌هابه‌شکل‌سیستم‌های‌جزمی، نیز تاثیر خود را بر جریان پیکارهای تاریخی اعمال‌می‌کنند و در بسیاری موارد به‌نحوی قاطع و مسلط شکل آن‌ها را تعیین می‌کنند. تاثیر متقابلی از همه‌ی این انگیزه‌ها وجود دارد، که درآن‌ها، سرانجام از راه همه‌ی این‌انبوه تصادفات بی‌پایان(یعنی از چیزها و رویدادهایی که همبستگی درونی آن‌ها در میان یک‌دیگر چنان‌دوریا چنان‌اثبات‌ناپذیر است که ما می‌توانیم آن‌ها را مانند اموری ناموجود تلقی کنیم و نادیده انگاریم)حرکت‌اقتصادی

www.iran-archive.com

مانند عنصری ضروری راه خود را باز می‌کند. اگر چنین نباشد، کاربرد یک نظریه بر یک دوران تاریخی دل‌خواه آسان‌تر از حل یک معادله ساده‌ی یک‌درجه‌یی می‌بود." (از نامه‌ی انگلس به بوزف بلوخ، ۲۲-۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰). آن‌گاه در پایان همین نامه می‌افزاید: "این‌که از سوی جوانان‌گاهی وزنه‌یی بیشتر از آن‌چه که نصیب آن است بر جنبه‌ی اقتصادی نهاده‌می‌شود، مارکس و من باید تا اندازه‌یی خودمان را مقصر بدانیم. ما می‌بایستی در برابر حریفان، اصل اساسی‌را که از سوی ایشان انکار شده‌بود تاکید می‌کردیم و در این میان همیشه وقت، محل و فرصت آن نبود که حق بقیه‌ی انگیزه‌های سهیم در این تاثیر متقابل را ادا کنیم. اما هرگاه که به‌عرضه کردن یا توصیف یک بخش تاریخی برسد، وضع تغییر می‌کند ودیگرخطاممکن‌نیست. متاسفانه، غالبا" چنین پیش می‌آید که به‌محض این‌که کسی احکام اصلی نظریه‌ای را، آن‌هم نه همیشه به‌درستی، فرا گرفته باشد، خیال می‌کند که قادر به‌درک کامل این نظریه و کاربست تمامی‌آن است."

انگلس را در جای دیگر می‌یابیم که می‌نویسد: "تسلط فرجامین عامل رشد اقتصادی دراین عرصه‌ها نیز برای من مسلم است. اما این کار در درون شرایطی که به‌وسیله‌ی خود آن مطلب منفرد مقرر شده، روی می‌دهد. مثلا" در فلسفه تاثیر نفوذهای اقتصادی (که غالبا" نخست در پوشش سیاسی و غیره‌اند) بر مواد فلسفی موجود که پیشینیان تحویل داده‌اند اثرمی‌گذارد. اقتصاد در این‌جا (یعنی در فلسفه) هیچ چیز را از نو نمی‌آفریند، اما نوع دگرگون‌شدن و فراسازی مواد اندیشه‌یی‌پیش‌یافته را تعیین می‌کند، آن‌هم‌غالبا" غیرمستقیم، درحالی که‌این بازتاب‌های سیاسی، حقوقی و اخلاقی‌اند که بزرگ‌ترین تاثیر مستقیم را برفلسفه‌اعمال‌می‌کنند." (از نامه‌ی انگلس به‌کونراد اشمیت، ۲۷ اکتبر ۱۸۹۰). وی همین نکته را چندسال بعدازآن‌نیز تاکید می‌کند و می‌گوید:" ما شرایط اقتصادی را در واپسین مرحله مشروط‌کننده‌ی تکامل تاریخی تلقی می‌کنیم... تکامل سیاسی، حقوقی، فلسفی، دینی، ادبی، هنری و غیره، برپایه‌ی رشد اقتصادی قرار دارد. اما این‌ها همه هم‌چنین بریکدیگر و بر زیرساخت اقتصادی تاثیر می‌کنند. چنین نیست که وضع اقتصادی، علت و به‌تنهایی فعال‌باشد و همه‌چیز دیگر فقط معلول منفی، بلکه تاثیر متقابل است بر بنیاد ضرورت اقتصادی که در واپسین مرحله همیشه قاطع است.

اکنون باید پرسید که علت این یک‌سویه‌نگری و تکیه‌ی یک‌سویه بر عامل مادی و اقتصادی، که به‌همان‌اندازه‌نادرست است که تکیه‌ی یک‌سویه برعوامل و انگیزه‌های اندیشه‌یی و معنوی چیست؟ انگلس پاسخ می‌دهد:" آن‌چه این آقایان گم‌دارند دیالکتیک است. ایشان همیشه‌فقط در این‌جا علت و در آن‌جا معلول را می‌بینند. این‌که این یک انتزاع میان تهی است و این‌که در جهان واقعی چنان اضداد متافیزیکی دوقطبی فقط به‌هنگام بحران‌ها وجود دارند، و این‌که همه‌ی جریان بزرگ تکامل به‌صورت تاثیر متقابل انجام می‌گیرد- هرچند تاثیر متقابل نیروهای بسیار نابرابر، که درمیان آن‌ها حرکت اقتصادی بسی نیرومندتر، آغازین‌تروتعیین‌کننده‌تراست- و این‌که در این‌جا هیچ چیزی مطلق نیست و همه چیز نسبی است، این‌ها را نمی‌بینند، برای ایشان هگل وجود نداشته‌است." (از همان نامه به کونراد اشمیت، ۱۸۹۰)

ما نیز در تاریخ‌نگاری فلسفه از همین روش علمی پیروی می‌کنیم. زیرا اندیشه‌های‌فلسفی، یا بهتر بگوییم فعالیت و آفرینش عقل و اندیشه‌ی انسان‌ها را در پهنه‌ی ویژه‌یی که فلسفه‌نامیده می‌شود، از کلیت همبستگی‌های واقعی زندگی انسان‌های‌اجتماعی جدا نمی‌دانیم.

فلسفیدن (تفلسف) نیز یکی از ناب‌ترین، والاترین و درخشان‌ترین مظاهر کنش‌وفعالیت

انسان اجتماعی‌است. تنها ویژگی این زمینه در این‌جا است که آین کنش در پهنه‌ی اندیشیدن و اندیشیده‌ها انجام می‌گیرد. به‌گفته‌ی مارکس (در رساله‌ی دکترای خود) "اماکنش (پراکسیس) فلسفه خود نیز نظری (تئوریک) است." اما نظریات نیز پندارباقی‌های تهی و مفاهیم مجرد نیستند- وگرنه درست چیزی‌جز پندارهای مغزهای منفرد نمی‌بودند- بلکه همیشه در واپسین تحلیل دارای محتوا و مضمون گرفته شده از کلیت زندگی واقعی انسان‌های (چه‌مادی و چه معنوی) معینی در جامعه‌ی معینی و در مرحله‌معینی از تکامل تاریخی آن‌اند. دشواری کار تاریخ‌نگار اندیشه‌های فلسفی درست در همین‌جا است: جستجو و یافتن و نشان‌دادن محتوا و مضمون بازتابنده‌ی واقعیت زندگی انسان‌ها که در کلیت آن همان پیوندها با مناسبات‌تولیدی جامعه‌ی معینی در مراحل گوناگون تاریخی آن بوده است و هست؛ کوتاه سخن زیر بنا یا زیر ساخت اقتصادی جامعه و بازتاب آن در روبنا یا زیرساخت و شکل‌های گوناگون پدیداری آن در همه‌ی زمینه‌های آفرینش اندیشه‌یی، ازجمله در پهنه‌ی فلسفه.

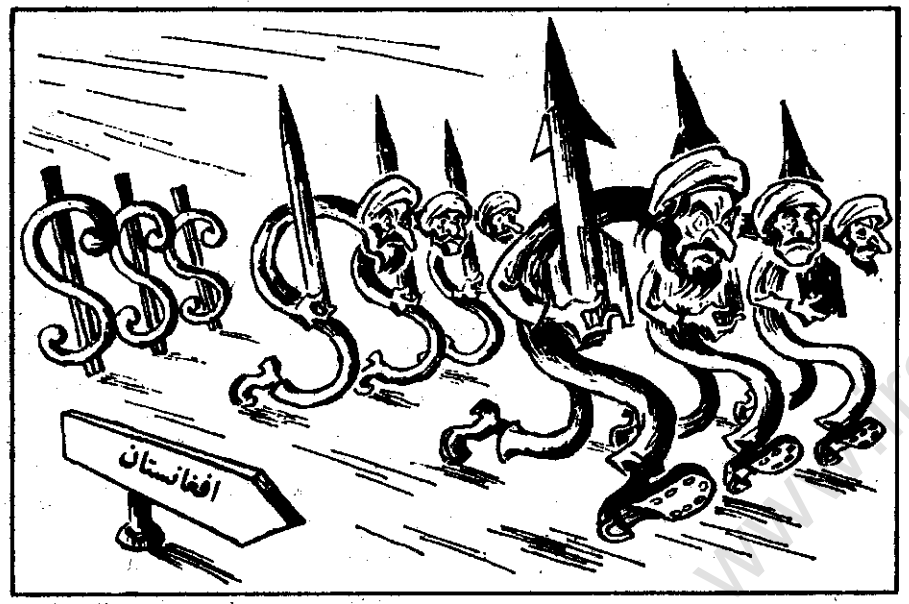

«نمایندگان ۵ گروه از احزاب آمریکایی افغانستان به ریاست دکتر عبدالرسول سیاف، رئیس اتحادیهٔ به اصطلاح اسلامی برای آزادی افغانستان با انورسادات و سایر مقام‌های مسئول دولت مصر ملاقات کردند... آن‌ها خائن‌اند، مزدورند، وطن فروشند و فقط به درد نوکری آمریکا می‌خورند»

روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۹ تیرماه ۱۳۵۹

www.iran-archive.com

م.ف. اندیشمند

مکتب فروید و اثرات آن در جامعه‌شناسی معاصر بورژوایی و خرده‌بورژوایی.

(در جست‌وجوی منابع فکری آنارشیسم معاصر معروف به «چپ‌نو»)

هدف اساسی ما مطالعه‌آنارشیسم معاصر و پایه‌های تئوریک آن و نفی نظریات کسانی مانندرایش، فروم ومارکوزه است، ولی برای آن‌که خوانندگان "دنیا" از این مبحث اطلاعات بیشتری به‌دست آورند، ناگزیریم با یک واپس‌نگری تاریخی به‌منابع نظریات تئوریک نئوآنارشیسم توجه کنیم. ما در بررسی‌کنونی نظری به عقاید فروید و کسانی که از مکتب او برخاسته یا با مکتب او پیوند دارند (مانند برویر، فلیس، آدلر، یونگ) می‌افکنیم، زیرا این مکتب مبتنی بر روانکاوی، هم‌درجامعه شناسی معاصر سرمایه‌داری نفوذ عمیق دارد وهم‌در پیدایش جریان‌های بعدی که آن‌را در جامعه‌شناسی و روزنامه‌نگاری بورژوایی "چپ نو" نامیده‌اند، تاثیر فراوان کرده است. آشنایی ما با این نظریات به درک بسیاری از بنیان‌ها و منابع فکری ایدئولوژی‌های بورژوایی و خرده‌بورژوایی معاصر کمک می‌کند و بدون شک برای خوانندگان مجله "دنیا" عاری از فایده‌نیست. ما این بررسی را برای احتراز از طول کلام در دو بخش عرضه می‌داریم، بخش اول آن در این‌شماره‌نشرمی‌یابد.
دنیا

برخورد به مسایل اجتماعی و فلسفی و هنری از دیدگاه مردم‌شناسی و روانشناسی و زیست شناسی پدیده‌ای است ناهنجار. این پدیده در نیمه‌دوم قرن نوزدهم، در دوران گذار سرمایه از مرحله "رقابت آزاد" به "مرحله انحصار"، و در عصری‌که به‌نام "عصر ویکتوریا" شهرت دارد یعنی در عصری که بنیاد فلسفی بورژوازی و خرده‌بورژوازی اروپا (که از رشد غول‌آسای طبقه‌کارگر و جهان‌بینی آن هراس زده بود) هنوز بر آزمندی "داشتن" استوار بوده‌است نه بر

ترس "بودن"، تولد یافت. این پدیده در عصر ما (یعنی عصر سرمایه‌داری انحصاری) رشدکرده و با نام "فرویدیسم‌جدید" و "آشوب‌گرایی‌جدید" شهرت یافته است.

فرویدیسم و "مکتب روانکاوی وین" در یکی از غنی‌ترین مراکز تفکر متافیزیکی جهان، یعنی در میان فلاسفه بورژوایی آلمانی زبان تولد یافته و رشد کرده و درست به‌همین دلیل وعلی‌رغم وجود اسلوب علمی و تجربی در این‌دومکتب، جلوه‌هایی سخت ریشه‌دار و کهن از متافیزیک، عرفان، خردستیزی، انگارگرایی و شیوه‌های فلسفهٔ رمانتیک آلمانی در آن‌ها به‌چشم می‌خورد. یک نگاه به نام‌های فرویدگرایان و روانکاوان "حلقه‌وین" (در نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه‌اول قرن بیستم) و نگاه دیگر به نام‌های فرویدگرایان جدید عصر ما، از تبار آلمانی‌مانندبرویر (۱)، فروید (۲)، آدلر (۳)، یونگ (۴)، رایش (۵)، فروم (۶)، مارکوزه (۷) و غیره، مطلب را روشن و مشخص می‌کند.

نقص‌بنیادی برخورد به‌مسایل اجتماعی از دیدگاه مردم‌شناسی وزیست‌شناسی‌وروان‌شناسی، در جامعه شناسی و فلسفه و هنر بورژوازی، در این است که این برخورد می‌خواهد از راه بررسی ذهنی و یا ازطریق "سیر در انفس" به تبیین و تحلیل مسایل عینی یا "آفاقی" دست بزند و از طریق "سیر در انفس" به حیطه‌علومی‌نظیر جامعه شناسی و مردم‌شناسی و اقتصاد، غاصبانه تجاوز نماید و مسایلی را که در حوزه تحلیل "مادی ـ تاریخی" است به‌حوزه "سیر در انفس" بکشاند، و برای مثال در تحلیل "جامعه پدر سالاری" از روان و روان‌شناسی و نفسانیات بهره بگیرد. موافق این اسلوب ذهن‌گرایانه در تبیین و تحلیل انگیزه‌ی تحولات اجتماعی، انسان یک "ماهیت واحد و لایتغیر" است که قبل از هرچیز تابع نفسانیات و غرایز است، و کلیه تحولات و پدیده‌های اجتماعی امروزه تمدن بشری تابع این نفسانیات و غرایز انسانی ومظاهر این مختصات جاوید نفسانی است.

برای مثال آن‌ها اظهار می‌دارند که جنگ دولت‌ها زاییده "عقده ادیپ" است، زیرا دولت‌ها در بطن مکتب این روان‌شناسان در واقع همان نقش پدران را بازی می‌کنند که مورد نفرت پسران هستند. زیرا پدران، مادران را غصب کرده‌اند و پسران به مادران عشق می‌ورزند. و یا جنگ به‌سبب آن برپا می‌گردد که انسان ذاتاً "موجودی تجاوزگر است، و یا فلسفه و هنر اشکال تعالی یافته‌ی غریزه‌های جنسی فیلسوفان و هنرمندان هستند که آگاهانه توسط خودآن‌ها سرکوب گردیده‌اند تا در خدمت تمدن و خلاقیت هنری درآیند.

این اسلوب با تکیه بر نفسانیات و سیر در انفس، از عوامل مادی ـ تاریخی و عینی جامعه غفلت می‌ورزد و مظاهر ملموس زندگی و تحولات اجتماعی را تابع غرایز و نفس می‌داند و سرانجام همان‌گونه که بخش عظیمی از جامعه شناسی معاصر سرمایه‌داری به‌نام "جامعه‌شناسی کمی" در "مانداب" تن‌گرایی" (۸) می‌غلتند، او نیز در چاه ویل "روان‌گرایی" سقوط می‌کند.

بررسی کلی نظریات فروید و "فرویدگرایی‌جدید" که یکی از بحث‌انگیزترین مباحث فلسفی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و مردم شناسی عصر ما است، از حوصله و اختیار این نوشته‌ی کوتاه بیرون است و خود محتاج دفتر یا دفترهایی است. با این‌همه قبل از ورود در بحث اصلی، ذکر چند سطر دربارهٔ اصول عقاید این دو مکتب را به‌زبانی بسیار ساده و در

1. Joseph Breuer 2. Freud 3. Alfred Adler 4. Carl Gustav Jung
5. Wilhelm Reich 6. Erich Fromm 7. Marcuse 8. Physicisme

www.iran-archive.com

خطوطی شتابان، واجب می‌دانیم.

آن‌چه نزد فروید از اهمیت‌علمی ویژه‌ای برخوردار است عبارت است از: پایه‌گذاری روانکاوی، حد معینی از خودگرایی، حرکت علیه متافیزیک، و کاربرد روش علمی‌و تجربی در پژوهش. اما نظریات او و مکتب او از نظر جامعه شناسی و فلسفه علمی هنگامی آسیب‌پذیر می‌گردند که فروید با علاقه‌ی بی‌پایانی به نفسانیات و سیر در انفس، می‌خواهد علوم‌اجتماعی و فلسفی را تابع "روان" و "غریزه" نماید. به‌عبارت دیگر نظریات فروید و فرویدیسم هنگامی آسیب‌پذیر می‌گردد که به حیطه‌ی علوم اجتماعی و فلسفی غاصبانه دست می‌یازدو فلسفه‌خاص خود را که علم ماوراء نفس (متاپسیکولوژی) نام نهاده‌اند، به کرسی حقانیت‌می‌نشاند-فلسفه‌ای که آلوده به انگارگرایی است. نظریات فروید، فرزند خلف عصر ویکتوریا، و اندیشمندان آن - شوپنهاور، ایبسن و نیچه که ترجمه‌ای است از زبان متافیزیک به‌زبان روان‌شناسی، با اعتقاد به نوعی ثنویت، قوام یافته است. اما این ثنویت سرانجام در شکل متکامل خود چنان‌که‌خواهیم دید به "تثلیث" منتهی می‌شود.

اصل ثنویت یا دوگانگی منشاء نیز در بسیاری از مکاتب مذهبی وفلسفی‌یافت‌می‌شده‌است. در این مکاتب اکثرا "از دو صانع"، "فاعل‌خیر" یا "نورو" فاعل شر" یا ظلمت صحبت شده‌است و بنا به‌اعتقاد آن‌ها به‌خصوص‌اعتقاد "دیصانیة" و "مزدکیان" و "مانویان"، اصل خیر و شر هر دو قدیم و ازلی و ابدی و مختار هستند. اما در فلسفه زرتشت و بردیصان و "مرقیون" علاوه بر دو اصل نام‌برده، یک اصل دیگر نیز وجود دارد که نقش معدل را بازی می‌کند و سبب امتزاج آن‌دو اصل می‌گردد.

فروید نیز درآغاز از دو اصل "شور زندگی" یا "اروس" (۹) و "شورمرگ" یا "تاناتوس" (۱۰) آغاز می‌کند، اما سرانجام در تحلیل شخصیت انسان به تثلیث می‌رسد.

او در نظریه معروف خود در بارهٔ شخصیت انسان، آن‌را به‌سه‌پاره تقسیم کرده‌است: "او" (۱۱)، "من" (۱۲)، و "فرامن" (۱۳).

"او" خاستگاه انرژی روانی و جایگاه غرایز است: "او" با بدن و جریان‌های آن تماس بیشتری دارد تا با جهان خارج. "او" نقش ارضاء اصل ابتدایی یا اساسی زندگی یعنی "اصل لذت" را بر عهده دارد و هدف "اصل لذت"، دوری از رنج و به‌چنگ آوردن لذت است. "او" به‌عکس "من" یا "فرامن" فاقد سازمان بندی است. انرژی آن متحرک است و می‌تواندازموضوعی به موضوع دیگر انتقال یابد. با گذشت زمان و کسب تجربه، تغییر و تحول نمی‌یابد وتحت‌فرمان قواعد و استدلال و منطق نبوده، فاقد ارزش‌های اخلاقی و معنوی است. "او" تنها به‌یک مسئله توجه دارد و آن، ترضیه هرچه بیشتر احتیاجات "غریزی" مطابق با اصل لذت است. "او" زیربنای شخصیت فرد است، "خودستیز"، غیر اجتماعی، خودخواه و جویندهٔ لذت است.

"من" عامل اجرایی شخصیت است و نظارت بر "او" و "فرامن" را بر عهده‌دارد وبه‌سود

۹. Eros خدای عشق و پسر آفرودیت.

۱۰ Mors Thanatos *خدای مرگ، پسر شب و برادر خواب، برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به‌ایلیاد وادیسه اثر همر به ترجمه‌ی سعید نفیسی، فرهنگ اساطیر یونان و روم، اثر پیر گریمال، به‌ترجمه احمد بهمنش، و اساطیر یونان و روم، اثر سعید فاطمی.*

11. Le ca 12. Le moi 13. Le surmoi

کل شخصیت، با جهان خارج، رابطه برقرار می‌کند. "من" تحت فرمان "اصل لذت" نبوده و از "اصل واقعیت" پیروی می‌کند. "من" قادر به تمیز بین "اوهام"و"فانتزی"و"واقعیت" است.

"فرامن" بخش اخلاقی و قضایی شخصیت است. او بیشتر نماینده "آرمان" است تا "واقعیت"، و پیش از آن‌که برای حصول واقعیت یا لذت بکوشد، سخت در طلب کمال است. "فرامن" در حکم ناموس اخلاقی انسان است. نقش او شبیه به نقش پدر و مادر در تربیت فرزندان است و برای آن‌که بتواند این نقش را به‌نحو احسن ایفا کند، احتیاج به قدرتی برای اجرا و اعمال قوانین اخلاقی دارد و به همین سبب "فرامن" نیز مانند پدر و مادر، قوانین خود را به شکل پاداش یا مجازات به شخص تحمیل می‌کند. این پاداش یا مجازات به "من" واگذار می‌شود. زیرا "من"، به‌خاطر نظارتی که بر اعمال شخص دارد، مسئول حدوث اعمال اخلاقی یا غیر اخلاقی او است. پاداش‌ها و مجازات‌های "فرامن"، هم جسمانی و هم‌روانی است و بیشتر به شکل احساس غرور و احساس گناه یا حقارت متظاهر می‌شود (۱۴).

طبق نظریات فروید، "ضمیر آگاه" تنها بخش‌کوچکی از کل ذهن انسانی را تشکیل‌می‌دهد و بخش اعظم ذهن، زیر سلطه‌ی "ضمیر ناآگاه" است که هم‌چون توده‌ی یخ غوطه‌وری در زیر سطح "ضمیر آگاه" قرار دارد - سرچشمه‌های فعالیت انسانی در "ضمیر ناآگاه" نهفته‌است- یعنی در ژرفایی که بخش عظیم آن هرگز در برابر دیدگان و ذهن آشکار نمی‌گردد. کار علمی روان‌شناسی‌عبارت است از انتقال جریان‌های "ضمیر ناآگاه" به جریان‌های "ضمیرآگاه"، یعنی پر کردن فواصل ادراکات "ضمیر آگاه".

فروید پس از تحلیل شخصیت انسان، از مرزهای روانکاوی و روان‌شناسی عبور می‌کند وبا تحلیل روانی اساطیر، دانش "نفسانیات" را، گویی، با فشار به‌درون مرزهای جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی می‌راند، و در بارهٔ فلسفه‌پیدایش تمدن، از اسطوره یونانی "ادیپ" و "عقده ادیپ" سخن می‌راند.

تحلیل او از "عقده ادیپ" و عشق به مادر و نفرت از پدر و پیدایش تمدن، تحلیلی یک‌سره "انگارگرایانه" (ایده‌آلیستی) و غرقه در روانکاوی است.

طبق اساطیری که "سوفوکل" و چندتن دیگر در آثار خودنقل کرده‌اند، "لایوس" شهریار، و "یوکاست" شهبانوی شهر یونانی "تب" هستند. آن‌ها پسر خویش "ادیپ" را در حالی که قوزک پایش پانیره‌ای به‌زمین دوخته شده در کوهستان رها می‌کنند تا با مرگی دردناک درگذرد. آن‌گاه همه می‌پندارند که ادیپ درگذشته است. اما او زنده می‌ماند ورشد می‌کند و در راهی به پدر حمله می‌کند و او را بی‌آن‌که بشناسد، به‌قتل می‌رساند. به‌دنبال مرگ لایوس، شخصی به‌نام "کرئون" با عنوان نایب‌السلطنه، حکومت "تب" را در دست می‌گیرد.

چندی بعد "ابوالهولی" که یونانیان آن‌را "سفینکس" می‌نامند به "تب" حمله می‌کند و معمایی مطرح می‌سازد و عمال حکومت ندا در می‌دهند هرآن‌کس که معمای ابوالهول را پاسخ گوید و او را به قتل رساند، شهریار "تب" و شوهر شهبانو "یوکاست" خواهد شد. معمای

۱۴. *این‌نظریه چندان تازه نیست. برای مثال افلاطون در رساله "فدروس" روح را به سه‌پاره تقسیم نموده‌است: دو اسب که یکی زشت و سرکش و گستاخ است و دیگری‌اصیل و زیبا و آرام، و یک ارابه‌ران که نقش مهار کردن و تنظیم حرکات آن‌دو را بر عهده دارد.*

www.iran-archive.com

ابوالهول چنین بوده‌است: " کدام موجود است که سحرگاهان با چهارپا، نیمه‌روز با دوپا و شامگاهان با سه‌پا راه می‌رود؟ " ادیپ معما را پاسخ می‌گوید: این موجود انسان است که‌در کودکی‌چهاردست‌وپا، در جوانی با دوپا و در سنین کهولت به‌یاری یک عصا راه می‌رود. ابوالهول پس از کشف معما خودکشی می‌کند و ادیپ شهریار " تب " و شوهر مادر خویش" یوکاست " می‌گردد. اما چندی بعد یوکاست پس از دریافتن حقیقت، خودکشی می‌کند و ادیپ چشم‌های خود را از کاسه در می‌آوزد و غیب‌گو می‌شود، یا به‌عبارت دیگر با ازدست دادن بینایی طبیعی، صاحب بینایی مافوق طبیعی یا غیب‌گویی می‌گردد (۱۵). فروید می‌اندیشد که در تئوری معروف او درباره‌ٔ مفهوم " انسان جنسی " (۱۶) و " انرژی حیاتی " یا " انرژی جنسی " (۱۷)، مفهومی اقتصادی نیز نهفته است و در حقیقت منظور او از " انسان جنسی " همان منظور و مفهوم بزرگ‌تر و ژرف‌تر " انسان‌های تاریخی واقعی " (۱۸) مارکس است.

او با این داوری نادرست، در واقع مارکس را متهم می‌کرد که در عین حال‌که هوشمندانه عوامل " ناآگاه" رفتار اجتماعی و " افراد " را کشف و تحلیل کرده است، به‌شکلی اسف‌آور در کشفو تحلیل انگیزه‌های " فرد" کوتاهی‌کرده و آن‌را نادیده گرفته است ــ سخنی‌که پر نابه‌جا است ــ اما در حقیقت خود فروید به‌شکلی اسف‌آور همانند " هگل‌گرایان جوان " و " فویرباخ" که به‌جای صحبت از " انسان‌های تاریخی واقعی " از"ذات انسانی " سخن می‌گفتند، تنها به تحلیل و کشف انگیزه‌های " فرد" و نه " افراد" و " ضمیر آگاه " و نه " ضمیر آگاه " توجه‌کرده و انگیزه‌های " افراد" و " ضمیر آگاه" را نادیده گرفته است.

او در تحلیل‌های مردم‌شناسی ــ فلسفی‌خود در کتاب " توتم و تابو" درست در نقطهٔ مقابل نظریات " مورگان" و بخصوص انگلس در کتاب " منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" حرکت می‌کند. در حالی که انگلس پیدایش مقرّرات اجتماعی و سیر تکامل اقتصادی و پیدایش انسان را زاده‌ی " کار" می‌داند، فروید آن‌را مرهون " عقده ادیپ" می‌داند و اظهار می‌دارد که سخت‌گیری و ستم پدران نسبت به پسران، سبب پیدایش عقده ادیپ و احساس کینه نسبت به پدر و آرزوی تصاحب جنسی مادر گردیده است.

به‌گفتهٔ او نخستین پدر، زن یعنی " لذت" را منحصر به خویش می‌کند و باخشونت‌پسران را ملزم‌به اطاعت می‌نماید. پسران در نفرت از پدر هم‌داستان هستند. پس دست به قتل او

۱۵. در این نظریه جز بنیان ایدهٔ آلیستی آن، نقص دیگری نیز نهفته‌است و آن توجه فروید به اساطیر اروپایی و بی‌توجهی مطلق و اسف‌آور او نسبت به‌اساطیر هندو ــ اروپایی (ایرانی‌وهندی) است، و این شاید به‌این علت باشد که توجه به اساطیر شرقی احتمالاً " باعث آن می‌شده‌است، تا بنیان نظریات او در هم‌ریزد. برای مثال در اسطوره ایرانی رستم و سهراب، این پدر است‌که بی‌آن‌که پسر را بشناسد او را به‌قتل می‌رساند، و یا در داستان سیاوش ومثلث کاوس(پدر)، سودابه(مادرخوانده) و سیاوش(پسر)ــ و عشق مادر(سودابه) به پسر(سیاوش)ــ پسرنه‌به دلیل نفرت از پدر(کاوس)، بلکه برعکس، به‌خاطر علاقهٔ فراوان به‌او، به‌عشق مادر جواب رد می‌دهد و گرفتار تبعید می‌شود و در تبعید به‌قتل می‌رسد.

16. Homo Sexualis 17. Libido

۱۸. اصطلاحی است که مارکس در کتاب " ایدئولوژی آلمانی " دربارهٔ فویرباخ به‌کاربرده‌است. او فویرباخ و چندتن دیگر رامتهم می‌کند که میل دارند به‌جای گفتگو از "انسان‌های تاریخی واقعی" از مفاهیم مجرد فلسفی نظیر "انسان" یا " ذات انسان " گفتگو کنند.

می‌زنند و پیکر او را از هم می‌درند و ازآن تغذیه می‌کنند. اما پس از این عمل، خشم و نفرت آن‌ها سرکوب ومهارمی‌شود و زیرفشار"اصل‌دوگونگی "یابه‌عبارت‌بهتر"حالت‌دواحساسی" (۱۹) احساس گناه می‌نمایند و در آن‌ها حساسیت و شرم‌ساری ظاهر می‌گردد. سپس‌برای‌مجازات نفس خویش با هم یگانه می‌شوند و به ایجاد قبیله دست می‌زنند وسلسله قوانینی بوجود می‌آورند و مادران و خواهران را برخویشتن حرام می‌شمارند. و از این‌جا اصل منع " زنای محارم " پدیدار می‌گردد. اتحاد آن‌ها و فقدان نزاع بر سر جانشینی پدر که آن‌را امری بیهوده می‌شمارند، به برقراری‌نوعی یگانگی " قرارداد اجتماعی " می‌انجامد.

بدین شکل نخستین جوانه‌های تمدن انسانی و شکل‌بندی اجتماعی‌همراه با " سرکوبی و واپس زنی جنسی " (۲۰) و " کف نفس و خویشتن‌داری" پدیدار می‌گردند و به‌سبب همین واپس زنی و سرکوبی غرایز است که حالت " تصعید " یا " تلطیف" یا " تعالی " (۲۱) پیش می‌آید. یعنی حالتی که به پیدایش تمدن و هنر و ادبیات و مذهب و غیره می‌انجامد. به‌همین سبب است که در جوامع فئودال ــ بورژوا "زنان در مرتبه‌ای فروتر از مردان قرار دارند ومحرومیت آن‌ها از حق تساوی اجتماعی با مردان در جوامع سرمایه‌داری، ریشه در مسایل جنسی دارد. زیرا زنان به‌دلیل فرق‌های " کالبدشناسی " که از نظر جنسی با مردان دارند (مانند فقدان آلت تناسلی خارجی) احساس " اختگی" می‌کنند و به آلت مردی احساس حسادت دارند و عقده آن‌ها همان عقده ادیپ موءنث است‌که" عقده‌الکترا" نام‌دارد، ومی‌اندیشند که تساوی حقوق اجتماعی آن‌ها با مردان چندان درست نیست. آن‌ها، گویی، از خود جنسیتی اصیل ندارند و همواره به مردان حسادت می‌ورزند. " فرامن" آن‌ها بسیار ضعیف و کم‌رشد است و روبهم‌رفته به عقیده فروید موجوداتی بیهوده و غیرقابل اعتماد هستند.

عقاید فروید دربارهٔ زنان از یک‌سو نمایشگر نفوذ عمیق فرهنگ بورژوایی عصرویکتوریا، یعنی فرهنگ پدرسالاری قرن نوزدهم، بر او است ــ فرهنگی‌که مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست به شدت بر آن تاخته و از زنان دفاع کرده بودند ــ و از سوی دیگر نمایشگر بی‌اعتنایی اسف‌آور فروید به‌تمام نظریات" تشریحی ــ شیمیایی" و " زیست شناسی" است. فروید در این امر در نقطهٔ مقابل نظریات " پاولف" حرکت می‌کند و روان‌شناسی خود رابر پایهٔ جدایی" روان" از " مغز" بنیاد می‌نهد.

از سوی دیگر نظریات او دربارهٔ علل و چگونگی تشکیل تمدن که او آن‌ها را محصول " واپس زنی و سرکوب جنسی" و " تصعید" یا " تعالی" می‌داند، نمایشگر نفوذ جنبه‌های دیگر فرهنگ بورژوازی ویکتوریایی بر او است.

در بطن نظریه معروف او دربارهٔ این‌که " لذت " به‌مثابه رهایی از خشم و یا فقدان لذت و آسایش از " تنش" های زجرآوراست، همان‌طور که اریش فروم گفته است نوعی حالت اشرافیت و تحقیر توده‌های مردم و بیم از دست دادن مالکیت ــ مالکیت یک شیئی و احساس عشق و یاخود زندگی ــ نهفته است. این نظریه معرف نفوذ اندیشه‌بورژوایی و خرده‌بورژوایی عصر او بر او است ــ اندیشه‌ای که از یک‌سو از رشد عظیم پرولتاریا هراسناک بوده و از سوی دیگر بنیان فلسفی خود را بر" داشتن" استوار کرده‌بود نه بر " بودن"ــ.

فروید پیدایش و پیشرفت تمدن را حاصل " سرکوب و واپس زنی جنسی" و"تصعید" یا

19. Ambivalence 20. Repression 21. Sublimation

www.iran-archive.com

" تعالی " می‌دانست، اما پنهان نمی‌کرد که این دو حالت تنها نزد " برگزیدگان " وروشنفکران یافت می‌شود. او می‌اندیشید که این دو گروه بر خلاف توده مردم، از راه "ارضا نکردن امیال غریزی" و " سرکوب اساسی " و " کف نفس و خویشتن‌داری" توان آن‌را به‌دست می‌آورند تا تمنیات" او"(یا نفس اماره) و " کشمکش‌های جنسی یا لیبیدویی " و " اصل لذت " را سرکوب و مهار نمایند و به برکت همین کف نفس و تعالی، نیروی روحی خود را پس‌انداز کنند وآن‌را برای اهدافی معنوی نظیر انسان‌دوستی و فرهنگ و هنر به‌کار اندازند.

به‌نظر فروید عشق " لئوناردو داوینچی " در خلق تابلوی" مادر مقدس" در واقع نمایشگر آرزوی تلطیف‌شده‌ای بود که نقاش به مادرش (که در خردسالی از او جداشده‌بود) داشته‌است. هم‌چنین است آثار شکسپیر، چایکوفسکی و مارسل پروست، که به‌نظر فروید نمایشگر تظاهرات تلطیف شده و تعالی یافته‌ٔ آرزوهای " هم‌جنس دوستی " ایشان، است.

به‌روشنی پیدا است که این نظریات شدیدا" زیر سلطه" فرهنگ ویکتوریایی " قراردارد. بدین معنی که همان‌طور که " ثروت" محصول کف نفس و خویشتن‌داری و صرفه‌جویی اقتصادی و مالی و پس‌انداز "سرمایه" است، فرهنگ و تمدن نیز مخلوق و محصول کف‌نفس وخویشتن‌داری و پس‌انداز روحی و سرکوب غرایز جنسی است.

البته فروید سرانجام ناچار شد زیر فشار شدید تحولات اجتماعی اروپا و رشد رادیکالیسم کارگری، در آراء خود مبنی بر پربها دادن به برگزیدگان و روشنفکران و کم‌بها دادن به‌توده‌های مردم و تحقیر آن‌ها، تجدید نظر خفیفی به‌عمل‌آورد. این تحول، ناگزیر نوعی" حالت دو احساسی" در او به‌وجود آورد و او در انتخاب بین " انسان جنسی" و " انسان‌های‌تاریخی واقعی" و " ضمیر ناآگاه" و " ضمیر آگاه" دچار نوعی سرگردانی و نوسان گردید. از یک‌سو کلیسا و علم ماوراءالطبیعه را شدیدا" مورد حمله قرار داد و اظهار داشت که پرولتاریا دارای احساسات مشترک و همدردی بیشتری است تا بورژوازی، و از سوی دیگر علل بنیادی طغیان اجتماعی " انسان" و " انسان‌ها" را در محرومیت آنان از " اصل لذت"و "سرکوب و واپس زنی جنسی" دانست.

ازدیدگاه او هم‌چون دیدگاه مارکس، طغیان اجتماعی طبقات محروم امری ناگزیر ومحتوم بود، اما او در بررسی علل طغیان، در جهت مخالف مارکس قرار داشت. او از یک‌سو درکتاب "آینده‌ٔ یک وهم " اظهار داشت که طبقات‌محروم با مشاهده بی‌عدالتی و ظلم و فشار روزافزون در تکاپوی آن هستند تا خویشتن را رها سازند وبه‌همین دلیل وقوع شورش در این جوامع امری ناگزیر و محتوم است. زیرا شرایط دشوار و خفقان‌آوری که طبقات بالای جامعه بر طبقات محروم تحمیل می‌کنند، باعث می‌گردد که امیال و غرایز محرومان هرچه بیشتر سرکوب گردد، و چون این محرومان مانند برگزیدگان و روشنفکران استعداد واپس‌زنی و سرکوب و تعالی غرایز خویش را ندارند، در نتیجه بدبینی و نفرت آن‌ها نسبت به تمدن و نهادهای آن گسترده‌ترمی‌شود و این نفرت سرانجام به‌شکل‌انقلابات ظاهر می‌گردد. اما او از سوی دیگر در همین کتاب اظهار داشته‌است که امور اقتصادی نه توانایی آن‌را دارند که به‌عنوان عامل‌اصلی تمدن و تحولات آن تلقی گردند، و نه حتی نقشی بزرگ و شایان توجه در این‌تحولات بازی کرده‌اند.

او در اثر نامی خود " تشویش در تمدن"(۲۲) با رمانتیسمی قوی و با احساسی شبیه به

22. Malaise dans la Civilisation

احساس " ژان ژاکروسو"، " انسان اجتماعی " و " انسان متمدن " را موجودی اساسا" متجاوز و زورگو دانسته که گرفتار بیماری خطرناک امیال رقابت‌آمیز است. در همین اثر انسان را گرگ انسان نامیده است. (۲۳) ازدیدگاه او امیال رقابت‌آمیز و پرخاشگری " انسان اجتماعی " و " انسان متمدن" که ظاهرا" ریشه در حقوق نامتساوی‌اقتصادی‌دارد، سرانجام جامعه‌ٔ متمدن را در معرض انحطاط و تلاشی (بگوییم انقلاب) قرار می‌دهد و همراه با نابودی مالکیت خصوصی، تمایل و علاقه انسان به تجاوز، یکی از مهم‌ترین ابزارهای خود را ازدست می‌دهد.

به‌گفته‌ٔ فروید این بدون شک انگیزه و وسیله‌ای نیرومند است، اما مطمئنا" نیرومندترین وسیله نیست. پس نیرومندترین علل بنیانی و ریشه‌ٔ تمایلات رقابت‌آمیز و تجاوزگر انسان (یا مردان) در کجا قرار دارد؟ این علل چیزی نیستند جز تمایل موجودات مذکر برای دست‌یابی بی‌حد و مرز و غیر مشروط به موجودات مؤنث. یعنی در واقع ریشه این تمایلات تجاوزگرانه در رقابت بین پدران و پسران برای تصاحب مادران (زنان) و سپس در رقابت بین پسران بر سر دست‌یابی و تصاحب زنان‌نهفته است. زیرا هنگامی هم که تمام حقوق فردی، در مورد اشیاء مادی و مالکیت و امتیازات ناپدید گردیدند، باز هم در مورد روابط جنسی، نوعی تملک انحصاری و امتیاز برای تعداد انگشت‌شماری از انسان‌ها باقی می‌ماند. تملک و " انحصار"ی که در بطن خود توانایی برانگیختن نیرومندترین کینه‌ها را مستتر دارد.

بنابراین فروید در تحلیل نهایی خود از علل بنیانی طغیان‌های اجتماعی، برخلاف مارکس، " انسان‌جنسی" را بر " انسان‌های تاریخی واقعی" مقدم می‌دارد و می‌گوید که شدت " سرکوب اساسی" که از سوی طبقات ممتاز به طبقات محروم تحمیل شده، به پیدایش "اختلالات عصبی" می‌انجامد و انفجار این اختلالات عصبی، انفجار اختلالات و انقلابات اجتماعی را به‌دنبال دارد.

بنابراین در نهایت امر، نظریات فروید نظریات دانشمندی است سخن‌کوش و تجربه‌گرا و شجاع که متاسفانه بین دوجریان فکری ــ اجتماعی عصر خود یعنی " رادیکالیسم‌کارگری و انسانی" و " محافظه‌کاری ویکتوریایی"، دومی را برگزیده‌است.

اما مکتب روانکاوی و روانشناسی وین تنها به فروید ختم‌نمی‌گردد. " بروبر" مخالف نظریات فروید در امورجنسی‌بود وبه‌زندگی گذشته بیماران روانی و خاطرات آن‌ها توجه خاصی مبذول می‌داشت. از نظر او هر خاطره در روان انسان حامل‌مقداری انرژی عاطفی است و عدم ابراز این خاطرات به‌مرور زمان باعث تراکم مقدار زیادی انرژی زاید در روان بیمار می‌گردد، که نتیجه‌ٔ آن بروز اختلالات روانی است. لذا برای تسکین‌عارضه‌روانی باید انرژی‌ها را دفع کرد و برای دفع باید خاطرات مزبور را از " ضمیر ناآگاه" به حوزه" ضمیر آگاه" منتقل نمودو بابیان آن‌ها با اعتراف به‌آن‌ها بیمار را آرامش بخشید.

" فلیس" شدیدا" فروید را به‌باد انتقاد می‌گرفت و اظهار می‌داشت که وی‌افکار شخصی خویش را دربیمارانش می‌خوانده است وبه‌هیچ روی آمادگی پذیرش انتقادرانداشته است. " فلیس" کشف کرده بود که‌در هرفردی خواه زن و خواه مرد، یک" میل جنسی دوجانبه" یا " حالت دوجنسی"(۲۴)، (نر و مادگی) وجود دارد، و هنگامی که برای نخستین بار این

۲۳: Homo Homini Lupus (جمله لاتین به‌معنای انسان ،گرگ انسان‌است).

24. Bisexualite

www.iran-archive.com

کشف را با فروید درمیان نهاد، با اعتراض شدید او روبرو شد. اما چندی بعد با شگفتی بسیار دریافت که فروید این کشف را به‌خود نسبت داده و می‌خواهد کتابی در این‌باره تالیف نماید.

تخصص "اتورانک" در اسطوره شناسی و "زنای با محارم" بود. به‌اعتقاد او ریشهٔ اختلالات بخصوص اختلالات توام با اضطراب، در لحظات تولد به‌وجود می‌آید، زیرا کودک در شکم مادر در مکان‌امنی به‌سر می‌برده و غذا را به‌آسودگی دریافت می‌کرده‌است، اما به محض تولد، برای دریافت غذا احساس احتیاج به‌دیگری پیدا کرده و به‌همین سبب دچار شوک گردیده است، و تنها راه درمان او چیزی نیست جز توضیح این شوک برای بیمار، تا راه برطرف کردن آن به‌دست آید.

"آدلر" با اغراق فروید در باره اهمیت امور جنسی در زندگی اجتماعی توافق نداشت. از نظر او خواست انسان، تعوق طلبی و برتری جویی است و هنگامی که این خواست کامیاب نمی‌شود، شخص خود را زبون می‌یابد و دچار عقده حقارت می‌شود. سپس برای برطرف نمودن این عقده از طرق گوناگون اقدام می‌کند و اگر توفیق یافت، عقده برطرف می‌گردد. ولی اگر این طرق مخالف با مقررات اجتماعی معمول بود و یا ناشیانه اتخاذ شده‌بود، اختلالات پدیدار می‌شوند. آدلر در مخالفت با فروید اظهار می‌داشت که واخوردگی جنسی سبب اصلی پیدایش اختلالات نیست، بلکه فقدان‌موفقیت انسان در امر برتری جویی است که باعث تولد بیماری و اختلالات روانی می‌گردد.

اما اختلاف فروید با یونگ بسیار عمیق بود. فروید می‌خواست مطلقا" بر یونگ تسلط پیدا کند. بروبر مشاور و حامی و مربی فروید بود. فلیس خویشتن را از نظر علمی کمتر از فروید نمی‌دانست. اما یونگ پرهیزکار که شراب نمی‌خورد، شاگرد فروید بود و با ناسپاسی ازاو جدا شد. قطع رابطه قطعی این‌دو در اواخر سال ۱۹۱۳ و اوایل سال ۱۹۱۴ اتفاق افتاد، زیرا هیچ‌کدام دیگر نمی‌توانستند طرف مقابل را تحمل کنند.

فروید شدیدا" خردگرا بود، اما یونگ مشرب رمانتیک و عرفانی داشت و خردستیزی حرفه‌ای بود. مشرب فلسفی- عرفانی او در واقع بسیار شبیه مشرب "هانری برگسون" بود و همانند او به نوعی "ویتالیسم رومانتیک" (۲۵) اعتقاد کامل داشت و حتی بعضی ازاصطلاحات برگسون نظیر "جهش‌حیاتی" را رسما" به‌کار می‌برد.

فروید که خویشتن را کاشف‌حالات جنسی در کودکان‌می‌دانست، اعتقاد داشت که عادات و انحرافات جنسی و غیرطبیعی بزرگ‌سالان در واقع جلوه‌ای است از همان حالات‌جنسی‌کودکان، و به‌همین سبب این‌حالات بزرگ‌سالان را انحراف کودکانه می‌نامید. یونگ معتقد بود که تظاهرات و تجلیات حالات جنسی در کودکان‌را نباید انحرافات نامید، بلکه باید آن‌ها را جلوه‌های مقدماتی و نورسیده و نابالغ امور جنسی نام‌نهاد. از نظر یونگ "شور جنسی" یا "لیبیدو" همان چیزی است‌که برگسون آن‌را "جهش حیاتی" نامیده‌است. این‌انرژی (شور جنسی) علی‌رغم نظر فروید، نه تنها به‌شکل جنسی بلکه به‌صور گوناگون جسمانی و روانی مانند رشد، تکامل، گرسنگی و تمام فعالیت‌ها و علایق انسانی جلوه‌می‌کند. از نظر او این انرژی مشابه همان انرژی است که در فیزیک مشاهده می‌گردد. یونگ هرچند به امور جنسی‌نیز توجه داشت اما معتقد بود که این‌موضوع جزیی از شناخت حیات نفسانی و جلوه‌هایی ازغرایز

۲۵. *اعتقاد به‌وجود یک‌نیروی حیاتی مافوق و ماوراء عناصر فیزیکی و شیمیایی در همه‌چیز.*

بشری است، نه تمام آن.

فروید معتقد بود که تاثیرات عمیق والدین بر کودکان یکی از علل اساسی اختلالات‌روانی در انسان‌ها است. اما یونگ اظهار می‌داشت که این تاثیرات از آن والدین حقیقی نیست، بلکه زاده‌ی والدین ذهنی وخیالی انسان است که با والدین حقیقی او تفاوت دارند و درحقیقت ساخته تخیل افراد است.

یونگ که عقیده‌داشت "خرد" به تنهایی برای شناخت انسان کافی نیست، سرانجام با انکار اولویت غریزهٔ جنسی در زندگی انسان، از فروید جدا گردید و مکتب خاص خود را بنیاد نهاد که به "روانشناسی تحلیلی" یا "روانشناسی عقده" شهرت دارد، اما در واقع چیزی نیست جز تظاهرات عرفان‌آبانه به‌زبان روانشناسی.

پایه‌های مکتب یونگ بر مردم‌شناسی، اسطوره‌شناسی، رومانتیسم، خردستیزی، عرفان، "سنخ‌های باستانی" (۲۶) و "ضمیر ناآگاه جمعی" (در قبال ضمیر ناآگاه فردی فروید) استوار است.

یونگ رسما" اظهار می‌دارد که به‌موازات انحطاط شخصیت متافیزیک، اختلالات روانی بازگشت می‌کنند و هیچ‌یک از بیماران من شفا نیافتند مگر هنگامی‌که شخصیت متافیزیک وآسمانی خود را بازیافتند. اعتقاد به‌ماوراءالطبیعه به‌عکس آن‌چه که فروید اظهار داشته، عبارت از نوعی اختلال روانی نبوده بلکه حکایت از یک احتیاج عمیق و جمعی می‌کند.

او برای اثبات نظریات خود به‌شکلی اغراق‌آمیز از اساطیر هزاران و ده‌ها هزارساله‌یاری می‌گیرد، و با تحلیل عارفانه آن‌ها می‌خواهد دانش‌هایی نظیر جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، فلسفه و اقتصاد را تابع روانشناسی متافیزیک خود سازد.

از نظر او "اسطوره" بیشتر جنبهٔ شخصی دارد و زندگی را بهتر و کامل‌تر از "علم" بیان می‌کند، زیرا علوم تا تصورات میانگین سروکار دارند که بسیار عمومی و کلی هستند و نمی‌توانند پاسخ‌گوی گوناگونی‌های درونی و ذاتی زندگی فرد باشند. یونگ معتقد است که‌شعور انسانی سه‌مرحله دارد:

الف ـ ضمیر آگاه.

ب ـ ضمیر ناآگاه

پ ـ ضمیر ناآگاه جمعی

اما "ضمیر ناآگاه جمعی" قبل از "ضمیر آگاه" در انسان وجود داشته و تکامل یافته و میراث اجداد تمام انسان‌ها، از همان "ضمیرناآگاه‌جمعی" نشئات گرفته‌است. به‌همین‌دلیل الگوهای اساسی مجددا" در طول تاریخ تکرار گردیده‌است. "سنخ‌های باستانی" عبارت است از مفاهیم، انگیزه‌ها، و عواطفی که فراسوی زندگی انسان وجود دارند. "سنخ‌های باستانی" ناخودآگاهند. دماغ انسان به‌واسطه تجارب گذشته نوع بشر شکل گرفته است و هرچند توارث از مجراهای جسمی به‌ما می‌رسد، ولی این در واقع فرایندهای روانی نیاکان باستانی ماهستند که این راه‌ها را ایجاد کرده‌اند. سنخ‌های باستانی در طول هزاران سال‌از یک حالت حیوانی جوانه زده و پدیدار گشته و شکل و سازمان یافته‌اند.

اساطیر بیان و تظاهر مستقیم "ضمیر ناآگاه جمعی" هستند و در میان تمام مردمان همه اعصار مشابه‌اند، و هنگامی که انسان ظرفیت و استعداد اسطوره‌سازی را ازدست می‌دهد، دچار

26. Archetypes

www.iran-archive.com

فقدان تماس با نیروهای خلاق هستی‌خویش می‌کردد. " نشانه‌ها "و " نمادها " (یا سمبول‌ها) و بخصوص نشانه‌هایی نظیر دایره، دیسک و مکعب همیشه رمز و نشانه " کل " و " کمال " و "الوهیت" بوده‌اند، و اشتیاق بشر به بشقاب‌پرنده نشانه اشتیاق و آرزومندی روح بشر است که معتقد است آسایش و درمان‌تنها از یک جهان ماوراءالطبیعه به‌ما می‌رسد وبس. زیرا این حضور اساطیر هزاران و ده‌ها هزار ساله است که قوانین زندگی هزاران ساله بشر را تعیین می‌کند و تحولات اقتصادی ــ اجتماعی را باعث می‌کردد نه بالعکس. (۲۷) درباره روانکاوان و مکتب روانشناسی وین سخن دیگری‌نداریم زیرا که پیشتمان را درباره‌ٔ برخورد به‌مسایل اجتماعی از روی مردم‌شناسی ــ روان‌شناسی قبلا " گفته‌ایم. اما چون پایه و بنیان این پدیده‌ٔ عمیقا " ایده‌آلیستی بر " اسطوره‌شناسی "بنا گردیده است، سخن را به‌مارکس می‌سپاریم که گفته‌است :

" تمام استادان اسطوره‌شناسی، نیروهای طبیعت را در خیال و وهم و به یاری خیال و وهم مقهور می‌سازند و به‌شکل دل‌خواه درمی‌آورند. اما سرانجام هنگامی که‌نیروهای طبیعت تحت استیلا در آمدند، آن اسطوره‌ها نیز ناپدید می‌کردند " . پس از این مقدمه اینک به‌بررسی برخی جریان‌های نوین‌که از این پایه‌های " فلسفی " الهام گرفته‌اند می‌پردازیم .

" آنارشیسم یا آشوب گرایی " (۲۸) به مثابه یک جنبش سیاسی با زیربنایی از "فردگرایی" فرانسوی، فلسفه کلاسیک آلمان، انکارگرایی و "تجلی مادی روح" هگل، "اثبات گرایی " اگوست کنت، نظریه تکامل انواع داروین، "قرارداد اجتماعی "روسو،وفلسفه "مهرورزی‌مسیحیت " (۲۹) هم‌چون زاییده‌ای از درون تناقضات و نتایج نافرجام انقلابات بورژوازی‌و مناسبات سرمایه‌داری قرن نوزدهم سربیرون آورد و به‌عنوان یک جریان فکری به خودنمایی پرداخت .

آن‌گاه پس از اندکی خودنمایی نافرجام در فرانسه و انگلیس و روسیه و ایتالیا و کمون پاریس در نیمه دوم قرن نوزدهم، و سپس در اوایل قرن بیستم، به‌عنوان جنبشی " ضدنظریه " (۳۰) و به‌مثابه برابر نهاد (آنتی‌تز) سرمایه‌داری و سوسیالیسم که هم‌زمان با هم، هم این و هم آن را به‌باد انتقاد می‌گرفت، از یک‌سو زیر ضربات خردکننده " نظری " سوسیالیسم‌قرار گرفت و توسط مارکس از " بین‌الملل " اخراج گردید، و از سوی دیگر در حالی که بیش‌از نیمی از توانایی‌خود را از دست داده بود، آماج یورش‌های علمی بورژوازی گردید و باقیمانده توانایی خویش‌را ازدست داد و با تشریفات رسمی به‌خاک سپرده شد .

۲۷. توماس مان در سخنرانی سال ۱۹۳۶ خود که به‌مناسبت هشتادمین سالگرد تولد فروید ایراد کرده نمونه زیبایی از تحلیل فروید و سپس یونگ وبه‌طور کلی استفاده ازاساطیردرعلوم‌اجتماعی و فلسفی مکتب روانکاوان وین به‌دست می‌دهد. به‌گفته‌ٔ او کلئوپاترای مصری همان " ایشتر " خدای بابلی و آسوری حاصلخیزی و " استارته " الهه فنیقی و خدای حاصلخیزی و زیبایی و عشق و یا " آفرودیت " الهه یونانی عشق و زیبایی و حاصلخیزی است. و یا سخنان عیسی بر روی صلیب همان است که قرن‌ها قبل از او داود اظهار داشته‌بود :(" ای خدای من، ای خدای من چرا مرا ترک‌کرده‌ای؟ " عهد عتیق، مزمور۲۲ آیه ۱ " " الهی الهی مرا چراترک کرده‌ای "انجیل متی، باب ۲۷، آیه ۴۷).

۲۸. ما توجه داریم که آنارشیسم از جهت ریشه لغوی بهتراست دولت‌زدایی ترجمه شود ولی تسامحا " آشوب‌گرایی را به‌عنوان‌معادل برگزیدیم .

29. La charite　　30. Anti Theorique

اما اکنون در نیمه دوم قرن بیستم، در حالی که همه این جنبش را مرده و فراموش شده می‌پنداشتند، ناگهان سخت زنده وشاداب سر از گور برآورده و با فرهنگی کاملا " متفاوت‌با فرهنگ خویش در قرن نوزدهم، بار دیگر به‌خودنمایی پرداخته است. این جنبش که در قرن نوزدهم برای جبران و پوشش فقر فلسفی خود، فلسفه هگل را هم‌چون چوبی که انسان لنگ زیر بغل می‌گذارد، به‌عنوان کتاب آسمانی و راهنما با خویش حمل می‌نمود و درنتیجه خود راسخت" انکارگرا" (ایده‌آلیست) نشان می‌داد، اکنون در نیمه دوم قرن بیستم، سخت "روان گرا"می‌نمایاند .

او اکنون " تن‌گرایی " (۳۱) و " همبستگی عشقزا " (۳۲) و " روان‌جنسی " (۳۳) و "ضد نقش" (۳۴) و " اصل لذت " و " لذت جنسی " و " داروهای وهم‌انگیز " (۳۵) و "انسان‌جنسی" را شالوده‌ٔ تفکر خویش قرار داده‌است. او که در قرن نوزدهم گاهی به پیروی از " کروپاتکین " عنایتی به " خردگرایی " و " نظریه " و " انسان‌های تاریخی واقعی " نشان می‌داد، امروزه‌از یک سو به پیروی از " باکونین " گاهی از اعمال خشونت سخن می‌گوید و از سوی دیگر و بیشتر، سخت ضد نظریه و خردستیز گردیده و اولویت را به " تن‌گرایی " و " خرده‌فرهنگ " (۳۶) و "ضد فرهنگ " (۳۷) و "انسان جنسی " واکذار کرده‌است .

این تحولات بنیادی سبب گردیده است که آشوب‌گرایی نوین امروزه، هم از نظر کیفیت و هم از نظر کمّیت، بر نیروی خویش بیافزاید، بی‌آن‌که به امر " سازمان‌دهی " توجهی نشان دهد و از شکست‌های تاریخی خود در کمون پاریس و در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم که ریشه در همین‌بی‌توجهی به سازمان‌دهی داشت، درس عبرت گرفته باشد و بر قدرت‌سازمان‌دهی خود بیافزاید. این‌همه، تنها بدین سبب است که آشوب‌گرایی نوین در بطن و نهاد خود "ضد نقش" و " ضد نظریه " است. در حالی که نظریه از دیدگاه مارکس و انگلس و لنین، وسیله‌ای است حیاتی‌که با جاذبه خود بین " فکر " و " عمل " رابطه و اتحاد برقرارمی‌سازد، از نظر آشوب‌گرایی نوین، نظریه دامی فریبنده بیش نیست. دامی که با رشته‌های ماهرانه بافته‌شده‌ٔ خود و با دستورهای لازم‌الاجرای خود، آزادی‌و اراده‌ٔ انسان را فلج می‌کند و آن‌را از کار می‌اندازد و به‌مثابه بنیاد سیاسی و فکری، " افراد " را بر " فرد " مسلط می‌کند. یعنی درست دست به‌همان کاری می‌زند که آشوب‌گرایی از آن بیم دارد وشعار او (یعنی تفوق " فرد " بر " افراد " را) در هم‌می‌ریزد .

زیرا آشوب‌گرایی نوین به‌پیروی از روسو به " انسان‌طبیعی "، " انسان‌بدوی "، "انسان غریزی " و " غریزه " و " احساس " بیشتر عنایت نشان می‌دهد تا به " انسان‌های تاریخی واقعی " و " انسان اجتماعی " و " خردگرایی ". درحالی که از دیدگاه‌سوسیالیسم‌علمی، انقلابات اجتماعی زاییده قوانین رشد اقتصادی و فکری یک‌طبقه جدید و نیرومند (کارگران)، و انحطاط و ضعف طبقه‌ٔ پیشین (بورژوازی) است، از دیدگاه آشوب‌گرایی انقلابات‌اجتماعی‌زاییده تمایلات ذهنی و غریزی و همبستگی احساسی انسان‌ها است .

31. Physi qualisme　　32. Erogene　　33. Psycho Sexuel　　34. Anti_ Role
35. Drogus Hallucinantes　　36. Sous _Culture　　37. Anti_ Culture

www.iran-archive.com

از دیدگاه آشوب‌گرایی نوین " سرشت انسان " بیشتر سرشتی " طبیعی " و " طبیعت‌گرا " ست تا خردگراوجامعه‌گرا. از این‌رو است که‌آشوب‌گرایی نوین به "شورمندی و"عطوفت" (۳۸) و "ناجواب" (۳۹)بیشترعنایت‌نشان‌می‌دهدتابه "عقیلت "و"جواب ".ازاین‌رواست‌که‌آشوب‌گرایی امروزکه ازبطن بحران‌های شدیداقتصادی وفکری امپراطوری‌های بزرگ مالی و صنعتی بیرون‌آمده، درحالی که شدیدا از بی‌عدالتی رنج می‌برد، به مثابه جنبشی ضدسیاسی و ضدنظریه که‌هم‌زمان با هم، هم سرمایه‌داری وهم سوسیالیسم را آماج حملات خود قرار می‌دهد و هردو رانفی‌می‌کند، نه‌توانایی آن‌را دارد و نه آن تمایل را که راه‌حلی نهایی‌عرضه دارد وتصویری از کم وکیف‌جامعه آرمانی خود که باید جای‌گزین دو نظام نام برده گردد، به‌دست دهد.

از این‌رو است که آشوب‌گرایی نوین برخلاف آشوب‌گرایی قرن نوزدهم سخت بی‌فرهنگ و ضد فرهنگ و ضد نقش است و تنها به نیروی جوانی خویش، به "مهر"ی که ریشه در فلسفهٔ مسیحیت دارد، به تاریک‌ترین زوایای ذهن انسانی و " ضمیر ناآگاه"، به خلجانات حاصل از موادمخدر، و سرانجام به خشونت حاصله از این خلجانات اتکاء می‌کند.

پژوهش در علل بنیادی و ذهنی این جریان نشان می‌دهد که سبب تحول ریشه‌دار ذهنی آن و تفاوت آشکار آن با آشوب‌گرایی کلاسیک، چیزی نیست جز ترک پیامبران قدیمی وواگذاری مکان آن‌ها به‌پیامبران جدید. آشوب گرایی اکنون مدت‌ها است که هگل، کنت، " هگل‌گرایان جوان "، " ماکس اشتیرنر" (۴۰)، پرودون، باکونین، " ویلیام‌گدوین" (۴۱) و "راسکین" (۴۲) را ترگ گفته و جای آن‌ها را به روسو، فروید، رایش، فروم و بخصوص هربرت مارکوزه سپرده‌است.

بدین معنی که او" قدرت‌گرایی "(۴۳) را تقریبا" ترک گفته و جای آن‌را تحقیقا" به "تن‌گرایی " و فلسفه مهرورزی مسیحیت (و نه خدای مسیحیت) واگذار نموده است. به‌همین سبب است که پس از چند دهه سکوت تقریبی دربارهٔ روانکاوی و فروید، اکنون جهان شاهد جان هیاهویی در بارهٔ فروید و فرویدیست‌های نوین گردیده که به احتمال در دوران خود فروید نیز وجود نداشته است.

آشوب‌گرایی نوین برای تغذیه ضمیر ناآگاه خود، به عنوان نخستین منبع از آراء روسو در بارهٔ " انسان بدوی" و " انسان طبیعی" و " انسان غریزی" بهره‌می‌گیرد و سپس برای تغذیه "انسان جنسی" خود دست به‌سوی فروید و فرویدیست‌های جدید نظیر فروم و رایش و مارکوزه و "کلودلوی‌استروس" (۴۴)ومکتب "ساختارگرایی "(۴۵)اومی‌یازد. آشوب‌گرایی‌نوین‌معتقداست‌که " انسان طبیعی "و " انسان بدوی"، دانا" " نیک‌نفس" و "مهرورز" بوده است و تباهی امروزی او و خودپسندی‌وشتاب و درندگی و ولع او در آزار و استثمار دیگران، ریشه در جامعه و حکومت و نهادهای وابسته به‌آن‌ها یعنی‌فرهنگ و هنر و مذهب و اقتصاد و آموزش و پرورش دارد. تمدن و فرهنگ به‌طور اعم، و تمدن صنعتی بالاخص، روح انسانی را پلید و خوار می‌سازد و تسلط " تکنولوژی" و " دیوان سالاری" (۴۶) و احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری بر او، اراده و

38. Emotivite 39. Non _ Response 40. Max Stirner
41. William Godwin 42. Ruskin 43. Autoritarisme
44. Claude Lévi _ Strause 45. Structuralisme 46. Bureaucratie

غریزه و احساس و ضمیر ناآگاه او را فلج می‌سازند.

تاثیر شدید آراء روسو و فلسفه مهرورزی مسیحیت و سنت‌های " آئین کالوین" بر این عقاید، انکارناپذیر است. با این‌همه هنگامی که آشوب‌گرایی نوین، آشفته و هیجان‌زده میل آن می‌کند تا خواست‌های غیرقابل‌کنترل تاریک‌ترین زوایای ذهن خویش یا خواست‌های ضمیرناآگاه و نفس اماره را بیرون بریزد، تنها به روسو اکتفا نمی‌کند، بلکه فروید و فروم و رایش و مارکوزه را نیز به‌یاری می‌طلبد و برای توجیه خویشتن، انتقادات بنیادی مارکس را از جامعه‌سرمایه‌داری با تحلیل‌های‌روانی فروید و پیروان او در هم‌می‌آمیزد و برای دست‌یابی به‌این هدف، نخست از رایش مدد می‌گیرد.

بخش نخستین بررسی خود را در این‌جا خاتمه‌می‌دهیم و در بخش دیگر به‌بررسی‌نظریات رایش، فروم و مارکوزه می‌پردازیم.

با اتکا به پیام تاریخی امام خمینی، مسألهٔ کردستان را از راه مسالمت‌آمیز، با تأمین حقوق ملی خلق کرد، به سود انقلاب ایران حل کنیم!

www.iran-archive.com

بازهم گفت و شنودی دربارهٔ شعر و شعر امروز

بی‌تردید در میهن ما در عرصهٔ فرهنگ، به گسترده‌ترین معنی آن ــ و ازجمله در زمینهٔ شعر، هنوز پرسش‌ها و مسایل فراوانی وجود دارد که در جستجوی پاسخ هستند. بدیهی است که کوتاه‌ترین راه برای شناخت بهتر و دقیق‌تر آن مسایل و کوشش برای حل آن‌ها، بحث و تبادل نظر اهل فن، در بارهٔ آن‌ها است. "دنیا" برای کمک به‌گسترش این روند، با خشنودی به درج این پرسش و پاسخ که بین سیاوش کسرائی و احسان طبری صورت گرفته است، می‌پردازد.

سیاوش کسرائی: با به‌میدان آمدن توده‌های بزرگ مردم، رفته‌رفته اندیشه‌های اجتماعی نیز در تمام سطوح برای پایین ترین طبقات اجتماع مطرح شده و مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است و هرروز ضرورت داشتن بیانی ساده‌تر و همه‌فهم‌تر، در زمینهٔ نشر مسایل اجتماعی بیشتر می‌شود.

شاخه‌ای از هنر نیز شعر است که خود بخشی از فرهنگ اجتماعی است. این هنر نیز به فراوانی مطرح و مورد استفاده واقع شده‌است و آن‌چه بسیار به‌چشم می‌خورد این‌است‌که ازابتدای جنبش اخیر، مردم ایران اصرارداشته و دارند که برای‌موزون‌کردن شعارها ومنویات‌سیاسی‌خود، آن‌ها را به‌قالب شعر درآورند. که خود بیانگر این معنا است که توده‌ها شعر را به‌مثابه یکی از ابزارهای مبارزه انتخاب کرده وبه‌رسمیت شناخته‌اند. در این‌جا نمی‌خواهیم در بارهٔ ضعف یا قدرت این شعرها و شعارها سخن گوییم.

با توجه به آن‌چه گفتیم، این دوران بهترین هنگام برای پیدایش آن شاعران بزرگ خلقی و مردمی است که بتوانند با بیان ساده، همه‌فهم و هنرمندانه خود پاسخ‌گوی نیازها و راه‌گشای بن‌بست‌ها و یا عرضه‌کنندهٔ حسرت‌ها و امیدهای خلق، در راه مبارزه با دشمن و اعتلای جامعه باشند.

و اما به‌نظرمی‌رسد که در راه خلقی، مردمی و یا توده‌ای شدن شاعران در ایران (درشرایط

کنونی) دشواری‌هایی چند قرار دارد که پاره‌ای از آن‌ها به‌شرح زیراست:

۱ــ کمبود سواد خواندن ونوشتن

۲ــ نازل بودن سطح فرهنگ عمومی برای درک زبان اشعار

۳ــ وجود خلق‌های گوناگون با زبان‌ها و گویش‌های متفاوت

۴ــ نبودن شاعران بزرگی که از طبقات محروم اجتماعی برخاسته‌باشند

۵ــ فقدان انجمن‌ها و کانون‌های دیرپای هنری و ادبی که شعرای خلق‌های مختلف ایران‌را برای جذب و درهم‌آمیختگی فرهنگ‌هایشان در کنار هم گردآورده‌باشد

۶ــ بی‌اعتنایی به گردآوری و بررسی ترانه‌های محلی و شعرای خلق‌ها

۷ــ سنت گوشه‌گیری و انزواطلبی هنرمند و به‌ویژه شاعر، در این مرز و بوم که خود، شعر را به‌امری خصوصی و شخصی و وسیله‌ای برای بیان جهان درونی هنرمند تبدیل می‌کند. این خود موجب پیدایش نوعی زبان و بیان خاص و خصوصی است و ارتباط خواننده را با گویندهٔ آن دشوار می‌کند. این وضع وقتی‌به‌اوج خود می‌رسد که سیاست اعمال فشار حکومت‌ها را نیزکه در گذشته برهمهٔ حیات اجتماعی و از جمله براندیشه‌و بیان آزاد مسلط بود، برآن بیفزاییم و آن‌گاه است که با انواع بیان‌های تمثیلی و نمادگونه روبرو خواهیم بود که دستیابی به جهان های شاعران را برعامهٔ مردم از هرباره مشکل‌تر می‌کند.

احسان طبری: پس از برچیده‌شدن بساط سلطنت استبدادی ودست‌نشاندهٔ محمد رضاپهلوی و اعلام جمهوری اسلامی، فضای تازه‌ای از جهت سیاسی و اجتماعی در کشور ما بوجود آمده است که هنوز سیمای کامل به خود نگرفته است. به‌قول‌امام‌خمینی: "انقلاب هنوز در راه‌است". تکامل انقلاب در ایران بسیار پیچیده و وضع گاه غیرشفاف و سرشار از بیم و امید است. این بغرنجی و رازناکی وضع، همراه با مشکلاتی که هم یاران انقلابی و هم دشمنان ضد انقلابی بوجود می‌آورند، نوعی گیجی و سردرگمی و بلاتکلیفی پدید آورده است. بسیاری که از انقلاب انتظارات دیگری داشتند، به‌حق یا ناحق، دچار سرخوردگی و دل‌زدگی شده‌اند. چنین جوی، هیجانات بزرگی بر نمی‌انگیزد زیرا فتح یا شکست در آن برای طبقات گوناگون با وزن همانند و همسانی وجود دارد. فتح حماسه‌آفرین است. شکست فاجعه‌انگیز است. حماسه‌وفاجعه‌اجتماعی موجب اوج‌گیری احساس می‌شود که آن‌را اروپائیان " Paroxysme " می‌نامند. اوج‌گیری احساس لازمهٔ آفرینش‌های هنری است. بدون آن نمی‌توان انتظار کارهای برجسته‌داشت.

حق با آن دوست ارجمند است که دوران‌های‌انقلابی و اوج نهضت‌های وطنی برای بروز شاعران ملی دوران مساعدی است، عده‌ای از شاعران ملی و انقلابی و خلقی مانند: بهار، عشقی، عارف، اشرف‌الدین حسینی، ادیب‌الممالک فراهانی، ادیب پیشاوری، وحیددستگردی، فرخی یزدی در چنین ادواری پدید شدند. برای رفع سوءتفاهم تصریح می‌کنم که این‌جانب‌همهٔ این شاعران را در یک کفه نمی‌گذارم. برخی از آن‌هادردوران‌هایی‌از زندگی به‌سوی سازش رفتند و قلم خود را به مدیحه آلودند. کسانی در راه استقلال و آزادی جان خود را نثار کردنـــد. کسانی تا آخر عمر مظهر پارسایی و عزت نفس ماندند. سرنوشت‌ها گوناگون است. ولی به‌هنگام تصفیح دواوین این شاعران، بسیاری اشعار ملی و انقلابی و خلقی می‌یابیم و عنوان "شاعرملی" حتی به کسانی مانند عشقی از طرف معاصران او داده شده است.

ولی انقلاب ما که از آغاز با عواطف مذهبی درآمیخت، دارای آن‌چنان ویژگی است که حتی احساسات وطن‌گرایانه را به‌شیوهٔ مرسومی و سنتی آن نمی‌پذیرد، زیرا آن‌را در رابطه با

www.iran-archive.com

فرهنگ و اسطورهٔ کهن شاهنشاهی وطاغوتی می‌بینند. اشعار غنایی یا حماسی لائیک، کهابدا" مخالف مذهب نیست ولی جنبهٔ مذهبی نیز ندارد و این همه در تاریخ معاصر ما تکرار شده، ولی این نوع اشعار این‌روزها، بدون آن‌که کسی رسما" و تصریحا" بگوید، عملا" " ناباب" بودن خود را احساس می‌کند و لذا به‌کنجی خزیده است. به‌همهٔ این‌ها آن عللی نیز که شما در سخنان خود به تفصیل و به‌درستی یاد کردید افزوده می‌شود. من امیدوارم که انقلاب در تکامل خود محیط مطبوع و جان‌بخشی برای شعر واقعی ایجاد کند. جای‌یاس‌نیست، به‌قول شاعر:

نومید نیم زکار عشقش زیرا که زمانه هم به کاری است.

سیاوش کسرائی: نیما و افراشته، دو شاعر نامدار ایران و دوچهرهٔ محبوب روشنفکران و مردمند که باسبک و سلیقه و زبان و بیان و فضاهای خاص خود و به‌کلی متفاوت با یکدیگر اما در یک راه و یک جهت گام برداشته‌اند.

برای روشن شدن پهلوهای دیگر شعر مردمی، خلقی ـ توده‌ای، اگر ممکن است در مورد این دوسیمای درخشان شعر بعد از مشروطیت ایران مطالبی بفرمایید.

احسان طبری: افراشته شاعر خلقی و نیما، در دوران‌هایی از آفرینندگی خود، شاعر *انقلابی* است. محبوبیت، هنوز شاخص نوع و جهت اجتماعی یک شاعر نیست. شاعران اجتماعی را می‌توان به" شاعران ملی" (که احساس حماسی‌رزم علیه ستم‌گر خارجی را برمی‌انگیزند) و " شاعران خلقی" (که از زندگی مردم و به‌زبان مردم سخن می‌گویند) و " شاعران‌انقلابی" (که شور تحول طلبی سیاسی و اجتماعی را در جامعه بیدار می‌کنند) تقسیم کرد. این از جهت سمت اشعاری است که عرضه می‌دارند. این‌که محبوبیت پیدا کنند یا نه، آن امر دیگری است. البته معمولا" شاعران ملی و خلقی و انقلابی (اعم از حماسی یا غنایی یا طنزگو) محبوبیت پیدا می‌کنند، زیرا " فوروم" (Forum) یا جمع خواستاران شعر آن‌ها، اکثریت مطلق جامعه‌است و جامعه سیاسکزار کسانی است که بر طنبور اعصاب آن‌ها نغماتی می‌نوازند که به‌سود تکامل آن است.

از میان شاعران دوران اخیر، عشقی و عارف از زمرهٔ شعرای ملی و فرخی و لاهوتی از زمرهٔ شعرای انقلابی و اشرف‌الدین حسینی و افراشته از زمرهٔ شاعران طنزگوی خلقی هستند. نیما و خود شما در بسیاری‌از آثار خود، اشعار غنایی *انقلابی* آفریده‌اید. منتها سطح فنی و ادبی شعر و لذا " فوروم" پذیرندهٔ آن فرق می‌کند. اگر سطح شعر از جهت تخیل، زبان، پیچیدگی فکری که بیان می‌دارد، بالا باشد شعر به شعر " خواص" بدل می‌شود. خاصه‌پسند یا عامه‌پسند بودن یک شعر، مطلب دیگری است که ربطی به نوع اجتماعیت شعر ندارد. این مقولات را باید از هم جدا کرد و الا تحلیل سردرگم می‌شود.

اما دربارهٔ افراشته و نیما، نظر این‌جانب در گذشته نیز بارها ذکر شده و روشن است. شاعر خلقی افراشته، که در عین حال یکی‌از استادان شعر گیلکی است، قطعات "سهل وممتنع" و غالبا" طنزآمیز دربارهٔ مسایل سیاسی و زندگی مردم ایجاد کرده که در ادبیات فارسی ممتاز است. البته مانند هرشاعری در آثار او غث و ثمین و در حیات آفرینشی او اوج و فرود وجود دارد ولی در مجموع افراشته چهرهٔ تابناکی است که حزب ما به‌او می‌بالد و تاریخ ادبی خاطره‌اش را حاوید خواهد ساخت.

نیما شخصیت ممتاز دیگری است. او راه‌گشای برجسته تحول انقلابی در شکل و مضمون

شعر فارسی است و تا امروز هم در این عرصه استاد بی‌بدیل بزرگی باقی مانده است. نیما شخصیت هوگو را (که دژ قوافی را تصرف کرده) و مایاکوفسکی را (که شعر را در خدمت طبقهٔ حملهور تاریخ قرار داده)، در خود جمع دارد و سرفصلی در تاریخ ادب ما پدید آورده‌است. برخلاف تصور برخی ادیبان خشک و سنت‌گرا، ستایش نیما کوچک‌ترین منافاتی با ستایش ادب کلاسیک ما ندارد و اختلافی که ساواک بین نوپردازان و کهن پردازان پدید آورده بود، عبث، موذیانه و مصنوعی است. خوشبختانه شاعران بسیاری هم‌اکنون فعالند که هم در زمینهٔ شعر کلاسیک و هم در زمینهٔ شعر نو آثار ارزنده‌ای پدید می‌آورند مانند خود شما، ه. ا. سایه، آقای شفیعی‌کدکنی، آقای مهدی اخوان ثالث و دیگران.

سیاوش کسرایی: طرح‌ها و پیشنهادهای نیما، با همهٔ سرسختی جامعهٔ کهن، بر آن فائق آمد و اینک در کنار شعر کلاسیک فارسی، جای شایستهٔ خود را به‌دست آورده است و لذا در این‌جا بر روی آن شیوه از شاعری درنگ نمی‌کنیم، اما آن‌چه تازه‌تر، غریب‌تر و ظاهرا" بی‌قاعده‌تر و لذا سهل‌الوصول می‌نماید قطعاتی است بی‌وزن و قافیه اما دارای تعابیر و تشابیه و استعاره و دیگر ملاحظات هنرمندانهٔ شعر که نیک و بد آن رواج فراوان دارد.

ـ به‌نظر شما این‌گونه سخن گفتن آیا در ادبیات کلاسیک ما با کاربرد شاعرانه جایی‌داشته‌است؟

ـ آیا قواعدی برآن حاکم است یا می‌توان آن‌را برقواعد معینی استوار کرد؟

ـ علل رواج آن چیست؟

ـ آیا به‌سبب فقدان وزن عروضی که تحفظ آن‌را دشوار می‌کند و از ماندگاری اثر می‌کاهد می‌باید این شیوه سخن‌گویی را طرد کرد؟

احسان‌طبری: خواجه نصیرالدین تصریح می‌کند که از نظر قدما شعر " کلام مخیل" است و وزن و قافیه دارای جنبهٔ نسبی و اعتباری است. لذا پیدایش " اشعار آزاد" و فارغ از وزن و قافیه امری طبیعی‌است و در ادبیات معاصر شاید والت‌ویتمن در امریکا از آغازگران این شیوه باشد و سپس شاعران برجسته‌ای در این زمینه پدید شده‌اند، مثلا" مانند پابلو نرودا در شیلی یا سن ژان پرس در فرانسه که در دوران ما شهرت فراوانی به‌هم زدند و از جمله مورد علاقهٔ هنری این‌جانب هستند.

منتها از میان رفتن قید وزن و قافیه، بر اهمیت تخیل *شاعرانه* و ژرفای *اندیشه* شاعر می‌افزاید و اگر قدرت پندار و ژرفای فکر نیست، آن گفته رنگ می‌بازد و به یک صفحه نثر معمولی بدل می‌شود که به‌قول شادروان افراشته آن‌را با مداد نوشته و سپس وسط آن‌را با مدادپاک‌کن، سترده باشند.

درست است که اشعار موزون و مقفی بهتر در حافظه می‌گنجد و حافظه پذیری" اشعار آزاد" (Vers Libre) کم‌است ولی این نکته یک ملاک هنری نیست. این ایراد را کسانی به موسیقی مدرن نیز گرفتند که فاقد نغمه (مه‌لودی) است لذا فاقد خصلت حفظ پذیری است. این ایرادبه‌خودی خود می‌تواند از یک واقعیت حکایت کند، ولی نمی‌تواند مانع منطقی در سر راه پیدایش شعر آزاد یا موسیقی دوازده‌گامی یا موسیقی کنکرت یا موسیقی ابستراکت و انواع دیگر موسیقی مدرن قرار گیرد. حفظ پذیری ملاک هنری بودن‌نیست.

مسئله ماندگاری اثر نیز یک مبحث پرنج است. علل ماندگاری اثر و گاه رستاخیز مجدد یک اثر گمشده، مختلف است. یوهان سباستیان‌باخ در میان موسیقی‌دانان و فرانسوا ویلن در

www.iran-archive.com

میان شعرا هندی در تاریخ کم شدند و جلوه باختند ولی سپس رستاخیز کردند. سلیقه عصر، ادراک هنری، نیاز جامعه و غیره در این امر مؤثر است. ما اخیرا" نثر شاعرانه و ژرف شمس‌الدین ملکداد تبریزی را کشف کرده‌ایم و گاه از آن بیش از اثر بسیاری از شاعران لذت می‌بریم. خاقانی در تاریخ ادب ما گاه گم‌شد و گاه رستاخیز کرد. ماندگاری مطلب بغرنجی است و نمی‌توان آن‌را با حافظه پذیر بودن شعر همسان دانست. هیچ‌یک از این دو مقوله‌نیزنمی‌توانند ملاک مطلق ارزیابی هنری باشند.

به‌هرجهت شعر آزاد در ادب فارسی جا باز می‌کند و انواع خوب آن را باید در کنار دیگر اشعار خوب فارسی قرار داد و برای آن‌ها " حق اهلیت‌هنری" کامل قائل شد. به‌قول ولتر: " همه انواع هنر زیبا ست، جز نوع کسالت‌بارش".

در بارهٔ قواعد مدون برای شعر آزاد و سپید همین‌قدرمی‌توان‌گفت‌که‌چنین‌قواعد مدونی که بتواند برای همه زبان‌ها اعتبار داشته باشد موجود نیست و در زبان فارسی نیز در این‌باره چیزی نوشته نشده. اگر محققی مصالح شعری گردآمده در زبان فارسی اعم از اصل و ترجمه رابا دقت بررسی کند وقادر باشد قوانین رتوریک را بر آن‌ها انطباق دهد، شاید بتواند به نتایج تعمیمی معینی برسد. ولی این کاری است سنگین و کم اجر. لذا نوعی خلاقیت آزاد و مبتکرانه شیوهٔ اساسی کار شاعران نوپرداز است و بعضی بخش‌های رتوریک به‌قدری محدود است که هنوز نمی‌توان آن‌ها را برای عرضه‌داشت علمی کافی شمرد. ملاک اساسی کماکان ذوق سالم‌هنری سراینده‌است و پذیرندهٔ اثر هنری.

به‌عنوان نتیجه این نکته را یادآورمی‌شوم که برای شاعران آغازگر و جوان ما شروع بااشکال کلاسیک و یا اشکال نوپردازانه ولی موزون و مقفیّ به‌مراتب سودمندتر است. مهارت در اشکال کلاسیکه را باید ازضروریات شاعری دانست. در نقاشی نیز کسانی مانند ماتیس، پیکاسو، شاگال، دالی و دیگر مدرنیست‌ها، مهارت خود را در اشکال آکادمیک نشان داده‌اند. بزرگ‌ترین‌شاعران نوپرداز معاصر ما نیز چنان‌که گفتیم دارای چنین خصیصه‌ای هستند.

تصحیح ضرور

خوانندگان جمعه۲۳ تیر (گوشه‌ای از مبارزات کارگران نفت خوزستان)، لطفا" در صفحه۶۶ کتاب، پس ازسطر۹، جمله زیر را اضافه‌کنید:

"نشریه یادشده وزارت کار در "توضیح" این بیانیه نوشته‌است:"

روتیسلاواولیانوفسکی

سوسیالیسم علمی و قوام‌نکرومه

ترجمهٔ. شهبازی

دهه‌های اخیر قرن بیستم، شاهد اوج‌گیری جنبش انقلابی و خیزش نبردملی ـ اجتماعی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم است. در این موج عظیم نبرد انقلابی که کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را فراگرفته شخصیت‌های برجسته‌ای پدیدار شدند که آماج مبارزه خود را نه تنها رهایی ملی، بلکه رهایی اجتماعی نیز قراردادند. آنان به مثابه دمکرات‌های انقلابی و تحت تاثیر آرمان‌های مردم‌گرایانهٔ خویش در یک پویهٔ تکاملی هرچه بیشتر به سوسیالیسم‌علمی گرایش می‌یافتند. گاه موفق شدند این روند را پیروزمندانه به فرجام رسانند و گاه درنیمه راه به علل گوناگون متوقف ماندند.

طبیعی است که اندیشه‌های آنان، از یک‌سو دارای اهمیت عظیم در تاریخ تکامل اندیشهٔ انقلابی کشورهای رشدیابنده است و ازسوی دیگر به دلیل سرشت متناقض و گاه غیرعلمی (دراین یا آن جنبه) نمی‌تواند و نباید درقیاس با ایدئولوژی دوران‌ساز طبقه‌کارگر (مارکسیسم-لنینیسم) کارپایه مبارزات نسل‌های نوین‌انقلابیون کشورهای رشد یابنده قرارگیرد. یکی از برجسته‌ترین آنان قوام نکرومه، انقلابی بزرگ غنا و آفریقا ویکی از پایه‌گذاران جنبش وحدت آفریقااست.

در این مقاله که توسط پروفسور اولیانوفسکی نگاشته شده، سیر بغرنج تکامل اندیشه‌های نکرومه مورد بررسی نقادانه قرار گرفته است. این مقاله از آن روکه ما را باسرشت دمکرات‌های انقلابی آشنا می‌سازد، دارای‌اهمیت عملی زیادی برای انقلابیون ایران است.

نخستین و تنها ملاقات من با قوام نکرومه در پائیز ۱۹۶۳ روی داد. وی در آن زمان، به عنوان یک رجل سیاسی در اوج شهرت خود بود. او برای ما (اعضای هیئت نمایندگی شورای جهانی صلح) طرح های خود را برای تحکیم نیروهای ضدامپریالیست در سراسر قارهٔ آفریقا به میزان زیاد توضیح داد. درسال‌های ۶۰ کشورهای آفریقایی یکی پس‌از دیگری به استقلال سیاسی نایل می‌آمدند و توصیف شور و هیجان نکرومه از این امر بسی دشوار است.

سه سال بعد یک فاجعه در غنا به وقوع پیوست، کودتایی که نکرومه را به تبعید اجباری کسیل داشت.

www.iran-archive.com

آخرین کتاب نکرومه " **جنگ طبقاتی در آفریقا** " چاپ سال‌های ۱۹۷۰ در لندن، که وی، به حق، آن را اوج تکامل اندیشه‌های خود می‌شمرد، با کلماتی کوتاه ولی بلیغ و رسا به‌کارگران و دهقانان آفریقا اهدا شده است. زیرا مفهوم کارگران و دهقانان آفریقا، به مثابه نیروی عمدهٔ قاره، محور اندیشه نکرومه را تشکیل می‌داد. قوام نکرومه بی برده بودکه سرنوشت آفریقا از راه نبرد ضدامپریالیستی و ضدسرمایه‌داری این دوطبقه تعیین خواهد شد. این نتیجه‌گیری پیشرفت چشم‌گیری در آگاهی وی پدید آورد. تحول اندیشه‌های نکرومه راهی صعب و دردناک، ولی در مجموع بالنده را پیمود. قوام نکرومه به‌مثابه یک رجل سیاسی، هرچند در فعالیت عملی دچار اشتباهات جبران ناپذیری شد که سرانجام منجر به سقوط رژیم مترقی درکشورش گردید، ولی در کنکاش شناخت دوران و مبارزات آن به تدریج به سوسیالیسم علمی نزدیک ترشد.

* * *

قوام نکرومه یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های جنبش ضد استعماری آفریقا درسال‌های ۱۹۶۰ـ ۱۹۴۰ است. او به عنوان یک رهبر سیاسی به سمبل آزادی و وحدت آفریقا، سمبل مبارزه آشتی‌ناپذیر علیه بهره‌کشی استعماری و نواستعماری و به یک رجل سیاسی دارای وجههٔ جهانی بدل گردید. او یک اندیشمند و نظریه پرداز برجسته سیاسی بود که می‌کوشید به درکی فلسفی از روند رهایی ملی و اجتماعی کشورهای مستعمره دست یابد.

زندگی وی یک تراژدی بود. نکرومه پس از به پایان رسانیدن پیروزمندانه و مسالمت‌آمیز مبارزه رهایی‌بخش در مستعمرهٔ انگلیسی سواحل طلا و پس از سال‌ها رهبری بلامنازع و درخشان جمهوری غنا، ناگزیرشد که سال‌های آخرعمر خویش را در انزوا و تبعید سپری کند. در چنین موقعیت دشوارمعنوی و سیاسی، که شرایط برای فعالیت سیاسی محدود بود، نکرومه در ادامه کار ادبی و علمی نیروی خود را دوچندان کرد و کوشید تاآنست به گذشته موضعی انتقادی درپیش گیرد و دورنمای انقلاب آفریقا را ترسیم کند. باید پذیرفت که در آخرین سال‌های زندگی تراژیک نکرومه رکود و بدبینی به چشم‌نمی‌خورد. این تراژدی، تراژدی یک رزمندهٔ بزرگ در راه آینده‌ای بهتر برای مردم آفریقا بود که نتوانست در غنا و آفریقا برای اجرای طرح‌های خود شالوده‌ای اجتماعی بیابد.

فعالیت وی، از آن گرایش‌های در ریشه متضادی که ویژه جنبش رهایی بخش معاصراست، متاثر بود: تلاش در راه پیشرفت اجتماعی همراه با بار عقب ماندگی عمیق، خصایص دمکراتیک یک رهبر توده‌ای جنبش رهایی بخش و شیوه‌های استبدادی حکومتی که ریشه درسنن قرون وسطایی قبیله‌گرایی آفریقایی دارد، کشش به سوی سوسیالیسم و تعصبات خشک ناسیونالیستی، تمایل به خدمت صادقانه به منافع خلق و جاه‌طلبی‌های افراطی شخصی، توهمات رفرمیستی بر شالودهٔ مشی احزاب " کارگری " و رادیکالیسم چپ. این پدیده ویژهٔ نکرومه و "خصیصه" شخصی وی نبود، بلکه انعکاس تناقضات ژرف و واقعی قشر میانی خرده بورژوازی درکشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بود که پس از جنگ جهانی دوم به‌عنوان فعال‌ترین نیرو درکشورهای ملی نوپا درصف مقدم مبارزات استقلال طلبانه قرارگرفتند. درست بدین دلیل انقلابیون آفریقامی‌توانند از زندگی سیاسی قوام نکرومه، با همهٔ جزر و مدهایش، از میراث واقعی تئوریک وی، با همه اندیشه‌های سالم و تصورات غلط‌آن، درس‌های زیادی فراگیرند.

نکرومه در مرحلهٔ پس از جنگ جنبش "پان‌آفریکانیسم"، که به سوی یک مرحلهٔ نوین سازماندهی جنبش رهایی بخش ملی در کشورهای مختلف قاره گام برمی‌داشت، شخصیتی

سرشناس بود. او در پنجمین کنگرهٔ " پان‌آفریکانیسم " در منچستر (اکتبر ۱۹۴۵) گزارش اصلی درباره مبارزه استقلال‌طلبانهٔ خلق‌های جنوب آفریقا را ایراد کرد. درعین‌حال او یک مبارز ضدامپریالیست بود که گرایش‌های سازشکارانه و رفرمیستی نخستین کنگره‌های پان‌آفریکانیست‌ها و دعاوی دروغین تبلیغات بورژوازی و سوسیالیست‌های راست را مبنی بر این که استعمار دارای‌رسالتی‌برای اشاعهٔ تمدن بوده‌است، رد کرد. شایان ذکر است که نکرومه نیز، مانند اکثر شرکت‌کنندگان در پنجمین کنگرهٔ پان آفریکانیست‌ها، معتقد بود که هدف‌های جنبش رهایی‌بخش تنها به کسب استقلال محدود نمی‌شود و این جنبش باید به استقرار یک نظام دمکراتیک، و بهبود شرایط زندگی مردم برپایه سوسیالیسم بیانجامد. در آن زمان اندیشهٔ سوسیالیسم برای نکرومه درقالب مفاهیم طبقاتی مطرح نبود. درسال‌های چهل تا اوایل سال‌های شصت وی هنوز به پندارهای رفرمیستی باور داشت و به گونه‌ای آلوده به تمایلات سوسیال دمکراتیک اروپایی و ناسیونالیسم بود. قوام نکرومه تا حدودی تحت تاثیر ج. پدمور (J. pedmore)، که در سال‌های ۴۰ در جنبش پان آفریکانیستی دارای وجههٔ زیادی بود، قرارداشت. وپس از استقلال غنا کاملا پیرو اندیشه‌های او شد. نکرومه در آن زمان نه‌تنها با نظریهٔ کاذب پدمور درباره " پان آفریکانیسم یا کمونیسم " مقابله نمی‌کرد، بلکه حتی عناصر ضدکمونیستی این نظریه و اندیشهٔ تلفیق پیشرفت سیاسی مستقل غنا و عدالت اجتماعی را با ارزش‌های سست بنیان و آشکارا دروغین جهان بورژوایی، به ویژه نظام سیاسی مبتنی‌بر دمکراسی بورژوایی را پذیرفته بود. او که فارغ التحصیل‌دانشگاه لینکلن آمریکا بود وفاداری به اصول دمکراتیک موجود در بریتانیا و آمریکا را وثیقه این پیشرفت قرارداده بود.

قوام نکرومه، درمقام ریاست جمهوری غنا، از تاثیر رفرمیسم ملت گرایانه آلوده به‌سوسیال دمکراتیسم (درعرصه سیاست داخلی) و پندارهای ناشی از آن درباره هماهنگی‌ابدی در منافع ملی و نفی مبارزه طبقاتی درجامعه آفریقا و غیره برکنار نبود. بی‌شک، توانایی نکرومه در ایجاد تحول در نظریات خود و گسستن از مواضعی که ۲۰ یا ۳۰ سال ناسیونال رفرمیست‌های قدیمی آفریقایی بدان چنگ انداخته بودند و با انترناسیونال سوسیالیستی درحال مبارزه‌بودند، نتیجه توانایی و استعداد خود وی بود. چه بسا مرتدانی از جناح انقلابی جنبش ضداستعماری که بدین اندیشه‌های سیاسی نادرست بازگشتند و تکامل سیاسی آنان صرفا محدود بود به چرخش از مواضع متکی بر انحصارگرایی ملی و یگانگی در تکامل تاریخی خلق‌های آفریقا به مواضع اندیشه های جناح راست سوسیال‌دمکرات‌های اروپایی. این تحول در ناسیونال ـ رفرمیسم آفریقایی در نیمه دوم سال‌های ۱۹۷۰ در فعالیت‌های ل. سنگور، در سمت‌گیری به‌سوی انترناسیونال سوسیالیستی انعکاس یافت. سنگور درتلاش برای تحکیم این مواضع به تشکیل " کنفدراسیون احزاب سوسیالیست آفریقایی " که همه قاره را در برمی‌گرفت، دست زد. به سختی می‌توان تردید داشت که این نوع تحول، تحت تاثیر مستقیم یا غیرمستقیم استعمار نوین انجام نگرفته باشد.

در آستانه سال‌های دهه ۱۹۶۰، در ایدئولوژی التقاطی ناسیونالیسم آفریقایی گرایش‌های گوناگون ایدئولوژیک و سیاسی بروز کرد. پلاتفرم کنگره پنجم پان آفریکانیست‌ها که آمیزه‌ای از گرایش‌های انقلابی و رفرمیستی بود، نمونه‌ای از آن است. آن دسته از ناسیونالیست‌های راست که در مواضع رفرمیسم بورژوایی ثابت قدم‌بودند، اندیشه‌های رفرمیستی را درحوزه‌های سیاست داخلی و خارجی اشاعه می‌دادند و به نحو فزاینده‌ای به مواضع همکاری با دول

www.iran-archive.com

امپریالیستی درمی‌غلطیدند. جناح چپ ناسیونالیست‌ها از اندیشه راه رشد غیرسرمایه‌داری حمایت کرده برای ناسیونال دمکراسی خود مبانی سیاسی و ایدئولوژیک جستجو می‌کردند. قوام نکرومه یکی از معماران و بزرگ‌ترین نمایندگان این جنبش بود که به مبارزه رهایی بخش ملی توان انقلابی بیشتر و محتوای اجتماعی عمیق‌تر بخشید. نکرومه سرانجام به این اصل استوار مارکسیستی دست یافت که نه‌تنها سمت‌گیری سوسیالیستی بلکه حتی نیل به استقلال واقعی ملی در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی نیز مستلزم مبارزه‌ٔ پیگیر و قاطع علیه بهره‌کشی امپریالیستی و جلوگیری از تمایلات خودخواهانه عناصر بورژوا است. نکرومه در ادامه‌ٔ این مشی، به تدریج پیش‌داوری‌های ناسیونال ـ رفرمیستی را درباره تئوری و عمل سوسیالیسم علمی به‌دور ریخت و مبتکر روند نزدیکی جنبش رهایی بخش ملی آفریقا با کشورهای سوسیالیستی شد.

در دورانی که ناسیونال ـ رفرمیست‌ها به جای مبارزه با متزوپل‌های سابق، از شعار "گذشته‌ها گذشته" پیروی می‌کردند، قوام نکرومه با هشیاری مراقب دسیسه‌های امپریالیسم بود و از وحدت نیروهای انقلابی در مبارزه قاطع علیه امپریالیسم دفاع می‌کرد. این امر انگیزه وی در فراخواندن پرشور از کشورهای آفریقایی برای وحدت بود. نکرومه در ادامه‌ٔ این سیاست تا حدی غلو می‌کرد و هرگونه اتحاد منطقه‌ای را خطری برای اتحاد گسترده‌تر می‌دانست و خواهان تشکیل دولت و ارتش واحد در سطح قاره بود. قوام نکرومه به فقدان شرایط مقدماتی چنین اتحادی، عمیق‌ترشدن قطب بندی‌های سیاسی و سمت‌گیری‌های متفاوت اجتماعی در کشورهای نوخاسته افریقا، که به موانع تازه و عمده در راه این اتحاد بدل می‌شدند، توجه نداشت. با این‌همه نکرومه بدون تردید نقش برجسته‌ای در تشکیل "سازمان وحدت آفریقا" داشت. اشتیاق نکرومه به وحدت آفریقا تاحدودی از این انگیزه که می‌خواست در راس یک کشور سراسری قاره آفریقا قرارگیرد، ناشی می‌شد و اغلب ازسوی مخالفین او که وابسته به نو استعمار و اکثرا افرادی فاسد بودند، مورد انتقاد قرارمی‌گرفت. این تمایل نکرومه، درعین‌حال، تاحدودی از هشیاری وی درباره ضرورت متحد کردن امکانات سیاسی، اقتصادی و نظامی کشورهای آفریقایی برای مقابله با امپریالیسم، این دشمن بسیار خطرناک، سرچشمه می‌گرفت. فاجعه‌ٔ کنگو وی را در این اعتقاد راسخ‌تر ساخت. او به نحو خستگی‌ناپذیری درباره‌ٔ خطر بزرگ امپریالیسم سخن می‌راند و آفریقائیان را از شکل‌های جدید گسترش ستم امپریالیستی آگاه می‌ساخت. این هدف در کتاب "*نواستعمار، آخرین مرحله امپریالیسم*". (چاپ سال ۱۹۶۵) کتابی که تا به امروز نیز معتبر است، ادامه یافت.

شناخت مبارزه‌ٔ طبقاتی، مهم‌ترین، بنیادی‌ترین و از نظر ایدئولوژیک و سیاسی مرحله کیفی نوینی در تکامل نکرومه و دمکراسی ملی در زمینه تحلیل وضع داخلی کشورهای آفریقایی است. برخورد کلی، تقریبی و فقط سیاسی به جای برخورد اجتماعی ـ اقتصادی به تمایزات طبقاتی درجامعه آفریقایی که خصیصه دمکراسی ملی در نخستین مرحله‌ٔ آن بود، به روشن‌ترین شکلی در کتاب نکرومه به نام "وجدان" (چاپ سال ۱۹۶۴) انعکاس یافته است. نکرومه در این کتاب از تضاد میان "کنش مثبت و کنش منفی"، یعنی تقابل میان نیروهای مترقی‌خواهان عدالت اجتماعی و امحاء استثمار اقلیت حاکم (الیگارشی) از یکسو و نیروهای ارتجاعی که در جهت تداوم حاکمیت استعماری عمل می‌کنند، سخن می‌گوید. او خود آگاه بود که این تقسیم بندی، یک تقسیم بندی سیال و مشروط است، زیرا امکان پیدایش و شکاف در روند مثبت انقلابی

و پیوستن برخی عناصر شرکت کننده در آن به اردوی ارتجاع را پیش‌بینی می‌کرد (۱). بدون تردید در نگرش نکرومه هنوز تعریف مارکسیستی از طبقه و تحلیل علمی از ساخت اجتماعی ـ اقتصادی وسیاسی جامعه وجود نداشت. ولی در عین حال این نگرش نوع اصیلی از استدلال، به‌سودتاکتیک‌های از نظرعینی ضرور برای تشکیل جبهه واحد ضدامپریالیستی را ارائه می‌داد که هرچند به علت فقدان برداشت مارکسیستی از مسئله نارسا بود، ولی از نظراصولی با آن در تناقض هم نبود و با گسترش مبارزه و کسب تجارب لازم، می‌توانست محتوای مارکسیستی به دست آورد. نکرومه درکتاب "وجدان" عملا از نیروهای مترقی ("کنش مثبت") می‌خواست که به انشعاب‌های آتی توجه کرده و راه‌های جلوگیری از گرایش‌های انشعاب‌طلبانه را در آینده بیابند. مشکل بتوان گفت که علت این دعوت نکرومه چیست، آیا از تمایل وی به حفظ وحدت نیروهای مترقی (به هروسیله‌ای) ناشی می‌شدویاامید موهوم او به ازمیان رفتن مبارزه طبقاتی (امری که وی بدان اعتقاد داشت)؟

تبلیغات رسمی غنا، کتاب "وجدان" را اوج "اندیشه نکرومه" می‌خواندند. درباره‌ٔ این امر که این "اندیشه" تحت تاثیر جدی سوسیالیسم علمی بوده، سخن بسیار گفته شده است. در این کتاب آگاهی بر قوانین عام تکامل تاریخی و تاثیر جدی اندیشه‌های ماتریالیسم دیالکتیک و شیوه برخورد مارکسیستی به امپریالیسم نمایان است.

براکوی (Brawkway) در اوایل سال ۱۹۶۳ از "مارکسیسم آفریقایی"، که نکرومه یکی از نمایندگان آن است، سخن می‌راند. با این‌همه نکرومه در اوایل سال‌های ۱۹۶۰ برای خود ضرور می‌شمرد که اختلافات خود را با مارکسیسم بر سر برخی جوانب فلسفه ماتریالیستی، اسلوب دیالکتیک، اخلاق و تئوری دولت بیان دارد. این عمل وی جمله مشهور فریدریش انگلس را به یاد می‌آورد که: شرایط نارس تولید سرمایه‌داری و شرایط نارس طبقاتی تئوری‌های ناپخته و نارس را به ارمغان می‌آورند.

درشرایطی که اندیشه‌های نکرومه یک فلسفه ماتریالیستی خوانده می‌شد، مطبوعات غنا تاکید می‌ورزیدند که این "اندیشه"ها خصلت ایدالیستی ندارند. قوام نکرومه، درعین آن که از نظر اصولی مشروعیت انقلاب را دریافته بود، معهذا معتقد بود که در صورت حفظ سنن آفریقایی، گذار به سوسیالیسم از راه تکامل تدریجی میسراست و ... مجله "جرقه" درسرمقاله خود یکسان دانستن اندیشه‌های نکرومه را با اندیشه‌های مارکسیستی "حمله به اندیشه‌های نکرومه از موضع راست" می‌خواند و برآن بود که چنین کاری درغنا آتش احساسات کسانی را که تحت تاثیر تبلیغات امپریالیستی، کمونیسم را با غارتگری و بی‌عفتی و ... یکی می‌دانند، برخواهد افروخت. این طرز برخورد، که پیش از هرچیز ناشی ازملاحظات تاکتیکی بود، مسلما بروجوه افتراق اندیشه‌های مارکسیستی و اندیشه‌های نکرومه تاثیر داشته است.

طبیعی است که از نظر علمی، یکی گرفتن نظریات نکرومه و اندیشه‌های مارکسیستی خطا است. ولی اندیشه‌های نکرومه هرچند که پیرایه‌های رفرمیستی و ناسیونالیستی را از خود دور نکرده بود، ولی بی‌تردید مسیرحرکت او به سوی مارکسیسم بود. مارکسیسم و اندیشه‌های نکرومه هردو از لحاظ امکان موفقیت آمیز راه رشد غیرسرمایه‌داری و تشکیل جبهه واحدضدامپریالیستی به مثابه شالوده این راه رشد دارای وجوه مشترک بودند، هرچند هریک این مسایل را به‌گونه‌ای خاص خود مطرح می‌کردند. تکامل مداوم نظریات نکرومه، که در تئوری "کنش مثبت و کنش

1. Kwame Nkrumah, Consciencism, London, 1964, pp. 104, 105

www.iran-archive.com

منفی" او مستتر بود، از راه تعمیق تدریجی گرایش‌های اجتماعی درچهارچوب راه رشد غیر-سرمایه‌داری، نزدیکی آن را به سوسیالیسم کاملا ممکن می‌ساخت.

به هرحال، سیرتکامل عادی نظریات نکرومه در جهت مارکسیسم با کودتای فوریه۱۹۶۶ که به حکومت نکرومه پایان داد، قطع شد. این شکست سیاسی غم‌انگیز، فاجعه‌ای بود که تکامل غنا را در مسیر رشد غیرسرمایه‌داری قطع کرد و نکرومه را ناگزیر ساخت تا در ارزیابی گذشته تجدید نظر کند. وی به تدریج دریافت که اشتباهات رهبری، پیروزی چنین آسان و موفقیت‌آمیز کودتا را ممکن ساخت.

این تجدید نظر در ارزیابی گذشته، در شرایط بس نامساعدی صورت گرفت، درشرایطی که هواداران راه سوسیالیستی پراکنده و از میهن به دور بودند. او در تبعید کتاب‌های متعددی نگاشت که دوتای آن‌ها: "*راهنمای جنگ انقلابی*" (۱۹۶۹) و "*مبارزه طبقاتی در آفریقا*" (۱۹۷۰) در تاریخ اندیشه اجتماعی و سیاسی آفریقا دارای اهمیت زیادی هستند.

ولی نکرومه در هیچ یک از آثار خود، هیچ‌گاه به بررسی علل شکست، ضعف‌ها و تضادهای رژیم مترقی غنا نپرداخت. وی دارای شهامت سیاسی کافی، روحیه انتقاد از خود و توان برخورد پیگیر و شجاعانه به اشتباهاتش نبود.

نکرومه راه آسان‌تر یعنی تجدیدنظر تئوریک و انتزاعی درباره استراتژی و تاکتیک را ترجیح داد. غرق شدن در اندیشه‌انقلاب در سراسر افریقا(نه‌فقط درغنا)گواه برخورد کم‌وبیش‌انتزاعی نکرومه، به‌این مسایل بود. کارپایه جدید ایدئولوژیک و سیاسی نکرومه اینک برای سراسرآفریقا، از شمال تاجنوب و از غرب تاشرق آن بود. و حال آن که انتظار می‌رفت که شکست نیروهای انقلابی در غنا باید آنان را به تمرکز قوا در منطقه محدود و گزینش آماج‌های بالنسبه محدودتر به منظور بسیج نیروهای شکست‌خورده و تدارک تدریجی آن‌ها برای نبردهای تازه وادارد.

پاسخ نکرومه به کودتا، گسترش و تعمیق تئوری‌های سیاسی‌اش بود. او درقبال شکست تجربه راه‌رشدغیرسرمایه‌داری درغنا، به شیوه‌ای جسورانه و کم وبیش استوار، پیرامون انقلاب سوسیالیستی در سراسر آفریقا به سخن آغاز کرد. این نکته، کم و بیش، نشان‌دهنده‌ٔ دوری او از واقعیت و واکنشی متناقض درقبال‌سقوطی تلخ که بی‌شک با نظریات اجتماعی ـ سیاسی تخیلی و ایمان مغرورانه او به نقش شخصیت خود پیوند داشت، بود.

تردیدی نیست که کودتای غنا بیان‌گر وضع وخیم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور بود و خود نکرومه این را درک کرده بود. نکرومه به طور ضمنی این واقعیت را می‌پذیرفت که در دورانی که درقدرت بود، کارپایه ایدئولوژیک و سیاسی اش تاحدودی مبهم، ناقص و متناقض بوده است.

نکرومه متاسفانه درسال‌های نخستین استقلال و شکل‌گیری ساخت دولت و حزب، راه تحلیل انتقادی چگونگی تکامل اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی غنا را درپیش نگرفت و آرایش طبقات در درون کشور، وضع ارتش و روحیه افسران و سربازان را مورد توجه قرار نداد. وی رشد بورژوازی بوروکراتیک را نادیده گرفت و برفساد عمومی چشم پوشید و امکان داد تا عمال خارجی نفوذ خود را در تمامی سطوح زندگی جامعه گسترش دهند. اگر نکرومه به چنین تحلیلی دست می‌زد، به بسیاری از ضعف‌ها، که از تضادهای واقعی و آشکار میان گفتار و کردار ونه از هدف استراتژیک ناشی می‌شدند، پی می‌برد. و درمی‌یافت که وجه مشخصهٔ اقتصاد کشور را ناهماهنگی تشکیل می‌دهد و تمایل به صنعتی کردن سریع و اجرای طرح‌های ناشی از بلندپروازی با وضع عمومی اقتصاد کشور هماهنگی ندارد و پاسخ‌گوی نیازهای مبرم کشور نیست. او

می‌توانست دریابد که پایه پای تلاش در راه سوسیالیسم گرایش‌های سرمایه‌داری نیز عمیقا رشد می‌کنند، زندگی مردم غنا بهبود نیافته و آنان از امکانات دولت سهم ناچیزی می‌برند، خدمات ملی، در واقع به منبع خدمات شخصی و پیش ازهمه منبع انباشت سرمایه، بدل شده است. حزب کنوانسیون خلق، به جای آن که پایگاه خویش را درمیان توده‌هایی که آن را به قدرت رسانیده‌اند، گسترش دهد، به تدریج پیوندهای خویش را با آنان از دست می‌دهد. او می‌توانست به‌بیند که شور و اشتیاق بی‌شائبه انقلابی دوران مبارزه برای استقلال جای خود را به تشریفات و تجملات رسمی، ستایش اغراق‌آمیز از "اوساجفو" (آموزگار و رهبر)، که ملاک پرستش شخصیت وی بود وبه انحطاط رژیم و بیگانگی آن از خلق داده است. نکرومه هرچند مردی هشیار و سیاستمداری زیرک بود، ولی به‌هیچ روی به این مسایل توجه نکرد و فقط به سخن پردازی پیرامون فعالیت‌های امپریالیسم و ارتجاع داخلی به منظور برانداختن رژیم، ترکیب طبقاتی ناهمگون جامعه (که ازیک اقتصاد مختلط ناشی می‌شد) وآمادگی‌گروههایی از افسران ارتش و کارمندان وپلیس برای ایفاء نقش خنجر ارتجاع، بسنده کرد. وی در زمانی که درقدرت بود همه این مسایل را می‌دید. به علاوه، مارکسیست ـ لنینیست‌های غنا، در این زمینه به وی هشدار می‌دادند. رهبران کشورهای سوسیالیستی در پیام‌های خود به قوام نکرومه، همواره توجه او را به جریان‌های نامساعد درون کشور جلب می‌کردند، لیکن وی زمانی که در قدرت بود خطر را درک نکرد و زمانی هم که فاجعه به وقوع پیوست به تنوع عللی که منجر به سقوط وی شد پی‌نبرد و درسال‌های بعد نیز وقت خود را یا به نگاشتن خاطرات و یا غوطه خوردن در طرح‌های خیالی صرف کرد.

نکرومه به‌جای تحلیل دقیق علل اجتماعی شکستش، راه آسان‌تر، یعنی رادیکال‌تر شدن صوری و تنظیم یک استراتژی نوین برای انقلاب سراسر آفریقا را ترجیح داد. وی هیچ جا درباره اشتباهاتی که درتحقق مشی پیشین خود مرتکب شده بود مستقیما سخن نگفت و پس از شکست فقط به تجدید نظر در آن مشی پرداخت. نکرومه در این رهگذر گاه به رد نظریات اشتباه‌آمیزی پرداخت که برخی از آنان از نظراصولی صحیح، ولی نیازمند اصلاح و مبتنی ساختن بر یک شالوده اجتماعی و ایدئولوژیک بودند. این‌ها، همه حاکی از شکاف میان اصول متدولوژیک ـ تئوریک کارپایه جدید نکرومه و مضمون واقعی استراتژی تدوین شدهٔ وی هستند.

نکرومه که در عرصه تئوری و متدولوژی بالغ‌تر می‌شد، آشکارا یک گام به سوی سوسیالیسم علمی برداشت. به‌جای حصار کشیدن میان مارکسیسم و نظریات خود ونظریه‌پردازی‌کلی پیرامون جناح‌های سیاسی نیروهای مترقی و ارتجاعی، پیرامون "کنش مثبت و کنش منفی"، بدین نتیجه رسید که "تنها یک سوسیالیسم حقیقی وجود دارد و آن سوسیالیسم علمی است که اصول آن ثابت و جهان شمول است." (۱)

متاسفانه، ترک پندارهای پیشین پیرامون برافتادن مبارزهٔ طبقاتی و درک واقعی این امر که "سوسیالیسم علمی تنها از طریق مبارزه طبقاتی به دست می‌آید." (۲)، بسیار دیر انجام گرفت.

1. Kwame Nkrumah, Handbook of Revolutionary Warfare, New York, 1968, p.29
2. Kwame Nkrumah, Class Struggle in Africa, London, 1940, p.84

www.iran-archive.com

از آن جا که این تغییرات مثبت، از لحاظ اصولی با مشی سیاسی نکرومه در نیمه اول سال‌های ۱۹۶۰ هم‌ساز بود، می‌توانست زودتر و پیش از شکست نظریات وی صورت گیرد و در تحکیم بیشتر گرایش‌های سوسیالیستی او مفید باشد. ولی این تغییرات در اواخر سال‌های ۱۹۶۰ و اوایل سال‌های ۱۹۷۰ با تجدیدنظر کامل و حتی می‌توان گفت گاه بسیار بنیادی در مشی سیاسی سابق وی توام بود. بدین معنا که او مبارزه مسلحانه را به عنوان تنها راه نیل به هدف‌های جنبش رهایی بخش اعلام کرد. تمام آثار نکرومه از سال ۱۹۶۷ به بعد، منادی آن مرحله قطعی از انقلاب است که ویژگی اساسی آن را مبارزه مسلحانه علیه نیروهای ارتجاعی تشکیل می‌دهد. نکرومه به طور مشخص به جنگ انقلابی نه تنها به مثابه وسیله کسب استقلال، بلکه به مثابه وسیله مبارزه علیه نواستعمار و ارتجاع نیز باور داشت و با وجود تنوع فراوان در شرایط و وظایف جنبش انقلابی دمکراتیک درکشورها و مناطق مختلف آفریقا، مبارزه مسلحانه را برای همهٔ آنان به مثابه یک شیوهٔ عام توصیه می‌کرد. این غلو در نقش جنگ انقلابی و مطلق کردن آن، واکنشی بود درقبال شکست خود وی، شکستی که ناشی از کم بها دادن به نقش مبارزهٔ طبقاتی در غنا بود.

نکرومه هوادار ایجاد دولت‌واحد، حزب انقلابی واحد و ارتش واحد برای سراسر افریقا بود. این ارتش ازنظر وی نیرویی است که می‌تواند رهایی ملی و اجتماعی را برای خلق‌های آفریقا به ارمغان آورد. این یک نظریه کاملا غیرواقع بینانه بود، زیرا فقدان شرایط لازم برای ایجاد چنین ارتشی و ناهمگونی وظایف و محتوای طبقاتی و سیاسی جنبش‌های انقلابی آفریقا را نادیده می‌گرفت. به علاوه، این نظریه‌ای بود زیان‌بخش، زیرا به نفی مبارزه در چهارچوب مرزهای ملی گرایش داشت. این نظریه امروزه نیز غیرمنطقی است.

نکرومه هم‌چنین هدف‌های جنبش انقلابی آفریقا را یکسان می‌دید. او درکتاب *"راهنمای جنگ انقلابی"* ازهدف سه گانه: ۱) ناسیونالیسم، ۲) پان آفریکانیسم و ۳) سوسیالیسم سخن می‌گوید و تاکید می‌کند که دست یافتن به تک تک این هدف‌ها، بدون دست یافتن به دو هدف دیگر، کاری است نامیسر (۱).

در این‌جا نکرومه نه تنها به ویژگی‌های ملی هرکشورکه‌می‌تواندد‌رتعیین هدف خاص موثر باشد، بلکه به اهمیت تاریخی این هدف‌ها نیز بی‌برده است. نکرومه به مسایل کاملا متفاوت (ناسیونالیسم و سوسیالیسم)، که آشکارا مستلزم استراتژی و تاکتیک و صف‌بندی طبقاتی متفاوتی هستند، یکسان برخورد می‌کند و طرز تلقی وی از مراحل روند انقلابی قانع کننده نیست. نکرومه در کتاب "مبارزه طبقاتی در آفریقا" تاحدودی تعریف خود را از هدف‌های جنبش تغییر می‌دهد، تناقضات منطقی را حل می‌کند و تا اندازه‌ای درجهت تکامل یک کارپایه انقلابی گام برمی‌دارد: "تامین استقلال ملی واقعی" راجایگزین "ناسیونالیسم" می‌کند، که بدون تردید در متن‌گرایش‌های سوسیالیستی کاری است صحیح. نکرومه رسیدن به استقلال واقعی و پان آفریکانیسم را تنها برشالودهٔ سوسیالیسم ممکن می‌شمارد (۲) که با این نظرمی‌توان موافق بود. ولی تمایلات سوسیالیستی آشکارا ذهنی و فزایندهٔ نکرومه کار را به آن جا می‌کشاند که سوسیالیسم را به مثابه وظیفه مبرم و بلاواسطه جنبش رهایی بخش آفریقای کنونی معرفی

1. Kwame Nkrumah, Handbook of Revolutionary Warfare, p.24
2. Kwame Nkrumah, Class Struggle in Africa, p.84

می‌کند.

نکرومه سپس به تجدیدنظر کامل در استراتژی خویش می‌پردازد که هدف از آن، نه تحلیل علمی واقعیت‌ها، بلکه رفع اشتباهات منطقی موجوددر کتاب "راهنمای جنگ انقلابی" است. نکرومه برای جنبش رهایی بخش آفریقا، استراتژی انقلاب سوسیالیستی را پیشنهاد می‌کند و می‌گوید که "تنها دهقانان و پرولتاریا، که دوشادوش هم مبارزه می‌کنند، کاملا قادر به پذیرش سیاست های همه جانبه سوسیالیستی هستند."، ولی از این نظریه که اصولا صحیح است، به نتیجه نادرست، نفی تاکتیک ایجاد جبهه متحد ضدامپریالیستی در مرحله کنونی می‌رسد (هر چند که درعین‌حال در کتاب "راهنمای جنگ انقلابی" از جبهه متحد ضدامپریالیستی پشتیبانی می‌کند).

نکرومه تمام بورژوازی آفریقا را یک نیروی ضدانقلابی می‌خواند که با سرمایه انحصاری بین‌المللی سرنوشت واجدی دارد و به این جهت در مرحلهٔ کنونی جنبش رهایی بخش، نه تنها با اتحاد با بورژوازی بزرگ، بلکه با اتحاد با خرده‌بورژوازی نیز، مخالفت می‌ورزد.

با اعلام مبارزه مسلحانه، به مثابه تنها شیوه مبارزه، برنامه اراده‌گرایانه و رادیکالیسم چپ‌گرایانه نکرومه که از ۱۹۶۷ آغاز شده بود کاملا شکل گرفت.

تناقضات سرشتی ژرف در تکامل اندیشه‌های نکرومه راپس از سال ۱۹۶۶ به آسانی می‌توان مشاهده کرد: از یک‌سو مقاومت صادقانه در برابر رفرمیسم و سیاست‌های خودخواهانه سرمایه داران ملی، ایمان به سوسیالیسم و پذیرش برخی اصول تئوریک مارکسیسم ـ لنینیسم؛ ازسوی دیگر، ناتوانی در انطباق این اصول بر واقعیت مشخص، غلبه هیجانات و عواطف شخصی بر علم، که او را به اتخاذ پلاتفرم ایدئولوژیک ـ سیاسی بسیار مشابهی با پلاتفرم برخی رادیکال‌های خرده بورژوای آفریقا، اروپا، آسیا و آمریکای لاتین، سوق می‌دهد. نااستواری مواضع نکرومه (که همواره فکر می‌کرد مواضع سوسیالیستی هستند) و چرخش‌های سریع از پندارهای رفرمیستی به رادیکالیسم افراطی، نشان‌گر قرابت و خویشی او با گرایش‌های خرده‌بورژوایی است.

با این‌همه، هیچ یک از این پندارهای نادرست نمی‌توانند نتایج عمده زندگی سیاسی او را تحت‌الشعاع قرار دهند. قوام نکرومه، به مثابه یک ملی‌گرای مترقی و انقلابی، در پایان یک دوران تکامل بغرنج، بدین نتیجه می‌رسد که تنها سوسیالیسم علمی می‌تواند آزادی، سعادت و عدالت اجتماعی را برای خلق‌های آفریقا به ارمغان آورد. او برای اشاعه اندیشه‌های سوسیالیستی در آفریقا اهمیت زیادی قایل است و خود یکی از نخستین رهبران جنبش رهایی بخش قاره آفریقا است که خلق خود را به پیروی از اصول سوسیالیسم علمی و ایجاد حزب پیشاهنگ زحمتکشان فرا می‌خواند. نکرومه برخلاف اکثر رادیکال‌های چپ‌گرای معاصر، هیچ‌گاه در آثار خود، اعتباطات شخصی خود را از سوسیالیسم آگاهانه در مقابل مارکسیسم ـ لنینیسم قرار نمی‌دهد. علی‌رغم همه ابهامی که دربرداشت‌های او از سوسیالیسم و راه‌های تحقق آن وجود دارد، اندیشه‌های وی گام بزرگی در تکامل اندیشه‌های رهایی بخش در آفریقا به شمار می‌رود.

نکرومه بارها نظریات خود را تغییر داد و تصورات واهی را به کنار انداخت و مرگ مانع از آن شد که به تصحیح آخرین آثار تئوریک خویش بپردازد.

امروزه، وظیفه جنبش انقلابی آفریقا است که با برخوردی انتقادی به تجدیدنظر در این اندیشه‌ها بپردازد. خدمات قوام نکرومه به حدی بزرگ است که انقلابیون آفریقا حق دارند

iran-archive.com

خود را تاحدودی وارثین وی به شمار آورند و بهترین جنبه‌های فعالیت نظری و سیاسی وی را به کار گیرند. انقلابیون افریقا به پویش خود به‌سوی سوسیالیسم علمی ادامه می‌دهند و آن را با کارپایه‌های شبه انقلابی رادیکال‌های خرده‌بورژوا نمی‌آلایند. اندیشه‌های نکرومه، با همه جنبه‌های خوب و بدش، به گذشته تعلق دارد و آشکار است که نمی‌تواند راهی شایسته برای ۵۰۰ میلیون آفریقایی باشد. این امر، نه تنها در تئوری، بلکه در عمل نیز به اثبات رسیده است. شکست همهٔ آن خلق‌هایی که با پیروی از اندیشه‌های نکرومه نتوانستند به آرمان‌های والای خود دست یابند شاهد این مدعا است. ولی شکست مادر پیروزی است.

آفریقای امروز، و بسیاری از خلق‌های آن، در راهی نوین گام نهاده اند، راه سمت‌گیری سوسیالیستی بر مبانی سوسیالیسم علمی. اگر اشتباهات گذشته تکرار شوند و پا اشتباهات تازه‌ای روی دهند، امکان بازگشت از این روند وجود خواهد داشت و این به مشی سیاسی کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی وابسته است.

رقص در خون

رقص آنجا کن که خود را بشکنی
پنبه را از ریش شهوت برکنی

رقص و جولان برسر میدان کنند
رقص اندر خون خود مردان کنند

چون رهند از دست خود، دستی زنند
چون جهند از نقص خود، رقصی کنند

مطربان شان در درون دف می‌زنند
بحرها در شورشان کف می‌زنند

مولوی

بدانگونه بود که آبشار زاده شد

ای همهٔ امیدها و همهٔ رویاها و همهٔ آنچه هست. تو روزی در خیال من زاده شدی، بزرگ‌شدی، درمن زندگی کردی و با من آمیختی. تا آن‌جا که همه خودی شدی و آنگاه خود در تو تجلی‌کرد. در تو حجب و حرمت انسان با خشم‌ها و عصیان‌هایش درآمیخت.

تو آب‌های دیاران دوردست بودی که اینک در این دشت آرزو آبشار گشتی: خروشان سرکش و بی‌مهابا. گاه شاد و خندان و گاه غمناک و افسرده. گاه موجی بودی پرتلاطم و گاه باریکه آبی آرام. گاهمهٔ هستی را در بر گرفتی و گاه نقطه‌ای گشتی برای پایان‌ها. و این توالی در تو تکرار شد، و در همه حال در تو چیزی بود گرانمایه کیمیائی نایاب. و تو خود زندگی بودی با همه جوشش‌ها و با همه خاموشی‌هایش و همه زیروبم‌هایش. در خروشت آرامشی بود و در سکوتت غوغایی بود.

تو در آغاز ابری بودی در آسمان‌ها: گاه خیال‌انگیز و روپاخیز و گاه مغرور و سرکش. در شفق‌ها رنگ خون گرفتی و در فلق‌ها سیمین شدی. غرش‌های سهمگین تو ترس‌آگین بود و پنداگر آدمیان خاکی. رنگین‌کمان‌های زیبایت آرامش‌ده بود و زیبا بود. سال‌های سال کاروان‌های تو از بالای سر ما گذشتند: گاه غم‌انگیز و گاه سرور آفرین گاه سنگین چون پیلان استوار و گاه‌سبک چون پرندگان.

آن‌ها سفرکرده دریاها بودند و راهی دشت‌های بی‌کران آسمان‌های آبی. ناگاه در شبی پر از وهم‌ها و دلهره‌ها کوهی سترگ و پای در زنجیر راه را بر کاروان بربست. کوه درمیان‌دشت‌های تنها زندگی می‌کرد با درمهای خشک و بی‌رمق. همه‌جا تشنگی و عطش بود و خاک‌ها ودره‌هایی‌که سالیان دراز با حسرتی دردبار چشم‌براه باران‌ها بودند.

کوه به‌کاروان ابرها گفت: که ما همه تشنه‌ایم درمانده‌ایم این‌جاازتشنگی‌تکیدیم خشکیدیم مردیم. آخر رحمتی‌کن همتی کن شفقتی و خیراتی. سال‌ها است که ماچشم به‌راهیم درانتظاریم. کجا است آن دم‌نم‌آلود و گرمت و کجا است "ناز انگشتان بارونت"

ابر در آن توقفگاه شبانه از رفتن فروماند و گفت: که من فرشتهٔ آسمانم سبکبال و بی‌پروا. همهٔ هستی و همهٔ زمین خاکی را در زیر پا دارم. بند گسسته‌ام و آزادی‌راجسته‌ام. نکهت سپیده‌دمان و غم غروب‌ها را با خود دارم. من از دیار دیگرم و نژادی‌دیگر: پدرم‌اقیانوسی‌بود

www.iran-archive.com

بزرگ پرموج و پرغوغا. مادرم نفس‌های گرم بادها بود و من آنگاه از همجواری آنها زادم و به آسمان‌ها پرواز نمودم. چنین است که مرا با خاکیان الفتی‌نیست قرابتی نیست.

کوه خاموش ماند. مایوس ایستاد. به‌تنهایی خویش اندیشید، به‌خشکسالی‌ها و به‌دره‌های بی‌آب و علف و خاک‌هایی که لب‌های تشنه خود را به‌طرف ابرها باز کرده‌بودند.

کوه در سکوت خویش چاره‌ای اندیشید و جادوئی در کار کاروان کرد و خاموش و امیدوار به‌جا می‌ماند.

ابر، نسیم دمدمه‌های صبحگاهی را فرا خواند که زیر بال‌هایش را گرفتند و او را به‌اوج باز کشاندند.

کاروان بر فراز کوه خود را بالا کشید. مغرور و بی‌تردید و با سرعت عقاب بر پهنه‌های آسمان گسترده‌شد و تمام کوه‌ها را و دره‌ها را در کام سرپوشی از مه غلیظ فرو برد.

ابر هر لحظه بر هیبت خود می‌افزود و پشته‌ها به پشته‌ها می‌پیوست. آنگاه کاروان ابر فرمانروای آسمان‌ها بود که ناگهان برودتی در تمام وجود خویش احساس کرد: حادثه‌ای‌که به‌حکم تقدیر لازم بود روی نماید، در حال تکوین بود. ابر نزدیکی آن لحظهٔ بحرانی را با تمام‌وجودش لمس کرد. او با دوراندیشی، تمام لشگریان را از دوردست‌ها فرا خواند، تمام نیروهایش را جمع کرد، فشرده و فشرده‌تر شد و بر بالای کوه خیمه زد. با حالت کسی‌که خود را برای فرود بزرگ آماده می‌کند با نوعی ترس و دلهره و گونه‌ای اراده و عزم به‌انتظار حوادث نشست. با خود اندیشید: که اگر به‌حکم سرنوشت تسلیم قضا شود او بهترین راه را برگزیند؛ او در آسمان‌ها به‌سکون و حرکت هردو عادت کرده‌بود. یکی بدون دیگری زندگی‌را از جلوه باز می‌داشت اگر دل به‌دره‌هامی‌سپردکه خاک‌هایش تشنه و حریص بود، در اعماق تاریکی‌ها و سکوت‌ها جاودانه می‌مرد. اگر در سراشیب‌ها فرو می‌ریخت آنجا همه سرسام بود و حرکت‌های دیوانه. او لحظه‌ای به زادگاه خویش فکر کرد به‌خانهٔ پدرش به اقیانوس‌ها آن‌جا که آمیزه‌ای از آرامی‌ها بود و هیجان‌ها بود با تمام طوفان‌ها و موج‌های پرچین و شکنش و با تمام روزهای آفتابی و آب‌های آرامش.

ولی آن‌جا خیلی دور بود راه‌ها بسته بود اقیانوس او را برای فرود نمی‌طلبید در آن‌جا بخارهای تازه نفس بودند که سر برمی‌داشتند وبه‌طرف آسمان‌ها بال می‌کشیدند. آن‌جا برای هیچ قطره‌ای و هیچ آبی منزل جاودانه نبود و نوبت چندروزهٔ او در آن اقامتگاه به‌پایان رسیده‌بود. نیروی بزرگ زیستن او را به‌سوی‌سرنوشت خویش می‌کشید. و در آن لحظات دل‌شوره آور و تردید فکری با نوعی امید سراسر وجودش را فرا گرفت: " فرود در کوه‌ها با تمام‌شیب‌هایش" زیرا که در آن دامنه‌های گسترده، با تحرک همجوار خواهد بود و زندگی تازه از بطن حرکت زاده خواهد شد و او راه‌خود را در میان آن همه بیراهه‌ها باز خواهد شناخت.

اینک مقرر بود که همهٔ کاروان برفراز کوه و در راه سرنوشت به‌انتظار بنشیند. سرما لحظه به‌لحظه بیشتر می‌شد و ابرهای سنگین را به‌دور خود فشرده‌تر می‌کرد. آنگاه جادوی چاره‌گر کوه کارگر شد: طبل‌بزرگ به‌صدا درآمد و در دل آسمان‌ها و دره‌ها چون نیری بی‌امان غرید. برقی در دل ابرها جستن کرد و تمام آسمان چون‌ظرف بلورین شکست. نهیب و برق این فروریختگی تمام کوه‌ها و دره‌ها را پر کرد. همه آنرا شنیدند و دیدند: چوپانی که به‌بالین‌برف‌هایش بود و در غم علف‌چری. مادری‌که طفلش گرسنه بود و او چشم به‌آسمان‌ها در آرزوی روزیش بود و از خدای خویش و برای پستان‌های خشکیده‌اش طلب آب حیات می‌کرد. ظرف بلورین درهم شکست و هرچه در آن بود فرو ریخت. رگبارهای بزرگ از شکم‌ابرها زاده شد و روزها و هفته‌ها بارید.

کاروان ابر تحلیل رفت و آسمان خالی و خاموش ماند.

دیگر در آن‌جا هیچ نبود آسمان آبی بود که تا افق‌های دوردست گسترده بود. آفتاب بود که چون آهنی تفته بود و پرنده‌ای که نقطه‌ای بود بر صفحهٔ آسمان. قطرات آب برروی کوه‌ها فرود آمدند: در آغاز همه تنها و بیضاک بودند. راه را باز نمی‌شناختند. با تامل و تردید راه افتادند زیرا که در سراشیبی گزیری جز رفتن نبود. آنها اینک نطفه‌های‌تازه‌ای‌بودندونورسیده‌ها بی. آمیزه‌ای از ابرهای سرد و صاعقه‌های نورانی بودند و آنگاه در طبیعت با خلقتی نو و در راه نو بودند و خاطره‌ها و تجربه‌های اقیانوس‌ها و آسمان‌ها را باخود داشتند. دایهٔ ابر رمز پیوند و اتحاد بزرگ را به‌آن‌ها آموخته بود و شب‌های تند به‌آن‌ها تحرک بخشیده‌بود.

آن‌ها پیام‌ها و پیمان‌ها را از یاد نبردند و با این معجون رسالت خویش‌را رنگ وطرحی تازه دادند.

در آغاز اولین قطره‌ها قربانیانی بودند که در کام‌خاک‌های تشنه فرو رفتند، ولی آنگاه بسیج بزرگ آغاز شد. آن‌ها به‌سرعت خود افزودند و در سر راه همدیگر را قاپیدند. جویبارها زاده شد و از هم‌آغوشی آن‌ها رودها..

رودها تشنهٔ خوشبختی بودند و سرسام سرعت را با خود داشتند با صدایی مهیب و گاه نوازشگر و با عصبانی سازنده. آن‌ها لاجرم، در حیرت و بهت دشت‌ها، در نقطهٔ عطف‌موعود، به‌هم پیوستند. دست‌ها را در گردن هم‌آویختند و همه با هم یکی شدند.

کوه با جهش های پلهوار راه را به‌دره‌ها باز کرده بود آنگاه آب‌ها در حضیض فرودآمدند؛ با قدرت اقیانوس‌ها، با سبکبالی بادها و ابرها، با غرش رعدها و با جهش برق‌ها بدانگونه بود که آبشار زاده شد که در پهنه‌های هموار، آرام و در بریدگی‌ها، پرجوشش، تمام خاطره‌وبادبود—ها رابا خود می‌برد و به‌طرف دره‌هافرا خوانده می‌شد.

من دره‌ای دورافتاده و تنهایم با خاکی تکیده و خشک، تشنهٔ درک و دوستی، محتاج آب‌های نوازشگر و آرزومند سعادت بزرگ.

اینک من آبشار را به‌سوی خود می‌خوانم با تمام وجود و باتمام آرزوها. زیرا که آب‌ها در این دره فروکش نخواهد کرد و به‌اعماق گمنام سیاهی‌ها نخواهد رفت. از هم‌آغوشی آب ودره پهنه آبی متولد خواهد شد: با تمام زیبایی‌هایش، با تمام سپیده‌دم‌های خیال‌انگیز و غروب—های سنگینش و با تمام طوفان‌ها و موج‌ها و با تمام روزهای آفتابی و آرامش. در آن‌جا زندگی زاده خواهد شد با تمام ماهی‌های کوچکش و صدف‌های قشنگش.

در ساحل‌ها، با خاک‌های خوب، با خاک‌های خدا، از برکت آب، سبزه‌ها خواهدروئید و درختان بار خواهند داد. آنجا دیگر چوپانی در غم‌برهاش نیست و نه مادری در اندیشهٔ گرسنگی طفلش و هیچ مسافر ساحلی لب تشنه نخواهد ماند و کودکان با دست‌های ظریف خود با ماسه‌های ساحلی بازی خواهند کرد و به پرواز پرنده‌های‌آبی خیره خواهند شد و بلم‌ها در آب‌ها خواهند خرامید و عشق و دوستی را به‌همه جا هدیه خواهند برد و نیز نسیم‌دره‌مهربانی و هرم دوستی‌ها قسمتی از آب‌ها را از ماجدا خواهد کرد و به‌آسمان‌ها پرواز خواهد داد. و ما آنگاه با نیم و امید آن‌ها را بدرقه خواهیم کرد و تا دورترین اوج‌ها تماشاگر تشکیل ابرهای تازه خواهیم بود و شاید نگران سرنوشت‌آن‌ها.

دی‌ماه ۱۳۴۸

www.iran-archive.com

احسان طبری

شمه‌ای دربارهٔ سیستم، ساختار و عمل کرد

(در نمونهٔ جامعهٔ انسانی)

جامعه‌شناسی بورژوایی بیهوده مدعی است که مفاهیم سیستم (**دستگاه یا منظومه**) و ساختار (ستروکتور) و عمل‌کرد (فونکسیون) به‌وسیله او وارد تداول علمی شده‌است. بدون کم‌ترین غلو، مارکسیسم از این جهت دارای حق تقدم انکارناپذیراست. سخن تنها بر سرآن نیست که این جهان‌بینی، تفکر سیستم‌وار و تحلیل سیستم‌وار را در مورد **نظامات اجتماعی** (به‌ویژه‌در مورد نظام اجتماعی سرمایه‌داری در کتاب "سرمایه" اثرمارکس) به‌کار برده، بلکه هم‌چنین بر سر آن‌است که اسلوب دیالکتیک، مسئله‌ضرورت برخورد سیستمی، **تحلیل ساختاری-عمل‌کردی** (ستروکتور و فونکسیونل) را با طرح قوانین خود، مطرح ساخته‌است. اگر مطلب را به سر واژه‌ها نکشانیم و توجه ما به محتوی باشد، مسئله را طور دیگر نمی‌توان **طرح کرد**.

با این‌حال یک سلسله اصطلاحات نوساخته و مباحث شکل‌گرفته در **مسئلهٔ سیستم** و ساختار و عمل‌کرد سال‌ها است توجه خاص مارکسیست‌ها را جلب کرده و این مقولات در **فلسفهٔ مارکسیستی** جای خود را گشوده‌است و باید بگشاید. از این امر تئوری انقلابی برد می‌کند و غنی‌تر می‌شود.

نگارنده در برخی نوشته‌ها (مانند: "نوشته‌های اجتماعی ـ فلسفی"، "بنیاد آموزش انقلابی" و غیره) سال‌ها است این مقولات را، ولو به‌طور اجمال، مطرح ساخته‌است و اینک‌مایل است، با فیض‌گیری از پژوهش‌ها و اظهارنظرهای اخیر مارکسیست‌ها به‌ویژه در **کشورهای سوسیالیستی**، در این مباحث با تفصیل بیشتری سخن گوید.

در طبیعت و اجتماع گرایش اشیاء، پدیده‌ها، افراد به‌سوی تشکل **دستگاهی** یا سیستمی یک گرایش قطعی است. **دستگاه‌مند**(۱) یا **سیستم‌وار**بودن یعنی استعداد **ایجاد مجموعه‌هایی** از ترکیباتی که اجزاء مرکبه درآن، با یک‌دیگر پیوند عضوی و سرشتی (ارگانیک) داشته‌باشد. دستگاه‌مندی (= سازمندی، دارای سیستم‌بودن، به‌صورت منظومه‌ای درآمدن) از **خواص مهم** ماده‌است.

---

۱. می‌توان با استفاده از یک اصطلاح نظامی گنجوی آن‌را "سازمند" ترجمه‌کرد:

سازمند از توکشت کار همه ای همه، و آفریدگار همه

دستگاه‌ها (= نظام‌ها، منظومه‌ها، سیستم‌ها) در جریان تکامل خود، کیفیت عوض‌می‌کنند و به‌اصطلاح حکمای ما در حال "خلع و لبس" هستند و در این جریان حتی به‌نقطهٔ مقابل یک‌دیگر بدل می‌شوند. مثلا" جهان غیر آلی به جهان آلی بدل می‌گردد. از جهان نازیستمند، جهان زیستمند **برون می‌آید**. از جهان‌زیستی (بیولوژیک) جهان اجتماعی نشأت می‌کند. دستگاه‌در درون **خود دستگاه‌های** تابعی دارند که آن‌ها را سوب‌سیستم یا زیردستگاه‌نام نهاده‌اند. آخرین آجر **کیفی یک** دستگاه که آن‌دستگاه را به‌وجود می‌آورد عنصر یا جزء اساسی آن‌دستگاه‌نام دارد.

اما ساختار (= ستروکتور، ساخت، اجزاء ترکیب‌کنندهٔ سیستم) یعنی شیوه و خصلت پیوند زیر سیستم‌ها (سوب‌سیستم‌ها) و اجزاء و عناصری که سیستم از آن‌ها ساخته شده‌است. ساختار نمودار تعادل و ثبات سیستم است ولی درست همین ساختار محل‌پیدایش تغییرات در سیستم است. ثبات و **سکون** نمودار تثبیت و تحکیم نتایجی است که سیستم از تغییر و تحول طی شده خود به‌دست می‌آورد و نوعی درنگ در منزل‌گاه تکامل است، درنگی که‌سپنج و موقت است. معنای ثبات آن‌است که ما سیستم یا دستگاه معین اجتماعی را کماکان در همان حالی بیابیم که بود و عوض نشده باشد.

شاهان چاپلوس دربار شاهان ایران همیشه آرزو داشتند که نظام موجود در زیرسیطرهٔ شاه **موجود** "ابدمدت" باشد. محمد رضا پهلوی نیز نظام اجتماعی زیر سیطرهٔ خود را "جزیره ثبات" می‌نامید. گربزان ابله که نمی‌دانند بر سر چه آتش فشانی‌نشسته‌اند! امروزنیزسردمداران بورژوازی جهانی مایلند این نظام را در تاریخ ابدی سازند. سوسیال دمکرات‌هانیز به کمک‌آن‌ها شتافته‌اند. آن‌ها زلزله‌های تاریخ را "تحریک" این و آن می‌شمرند... ولی تاریخ مسلما به آن‌ها همه‌چیز را خواهد فهماند! ثبات نسبی است، تغییرمطلق است.

ساختار دچار دگرگونی و قطب‌بندی می‌شود و یگانگی آن به دوگونگی بدل می‌گردد ونوعی موازین و مقررات لایزال و ثابت وجود ندارد که بتواند در برابر چرخ تحولات کیفی بنیادی تاب آورد.

هر سیستم اجتماعی، اعم از سیستم‌های بزرگ (که آن‌رانظام می‌نامیم همانند نظام سرمایه‌داری) یا تشکل‌های محدودتر (که آن‌را رژیم می‌نامیم مانند رژیم دیکتاتوری وابستهٔ پهلوی) به‌هر جهت دارای "ذخیرهٔ معینی" از رشد، "کارمایهٔ معینی" از قابلیت زیست است که می‌توان آن‌را **انرژی سیستم** نامید. پایان این ذخیره پایان طبیعی سیستم است. ولی‌سیستم می‌تواند قبل از آن در اثر یک‌عامل تحمیل‌گر داخلی (مثلا" انقلاب) یا خارجی (مثلا" جنگ) از میان برود. وقتی ما نهالی را قطع می‌کنیم و یا شمع نوافروخته‌ای‌را خاموش می‌سازیم، این پایان طبیعی سیستم نیست. وقتی‌بیماری، کودکی را از زندگی محروم می‌کند، نیز وضع چنین است. در طبیعت و اجتماع همیشه زوال یک سیستم نتیجهٔ پایان‌طبیعی انرژی آن سیستم نیست، بلکه می‌تواند دراثرعوامل تحمیل‌گرداخلی یاخارجی‌باشد. درجامعه از زمانی‌که سیستم دروادی فرتوتی‌گام گذاشت، دیگر شرایط مساعد پدید می‌شود و در اثر این یا آن عمل مؤثر داخلی و خارجی، سیستم‌ناچار است منزل را به‌دیگری بپردازد.

بورژوازی بر آن است که با سازمان‌بندی (**Institutionilisation**) و نظام‌بندی واداره (**Régulation**) جامعه، قادر است تنازع و انقطاب سیستم را حل کند و آن‌را در مجرایی بیاندازد که برایش قابل مهار کردن باشد. البته این تدابیر، مانند مداوای پزشکان، تا جایی مؤثر است که خود شرایط مساعد کمک می‌کند و الا به‌قول سعدی:

www.iran-archive.com

چون مخبط شد اعتدال مزاج نه عزیمت اثر کند، نه علاج

پس از جنگ دوم جهانی، عواملی مانند غارت نواستعماری، انقلاب علمی و فنی، مداخله‌دولت بورژوازی در اداره‌ٔاقتصاد، تزریق دلار، ضرورت نوسازی مجدد شهرها وصنایع پس از ویرانی‌های جنگ دوم جهانی و غیره، نوعی رونق (Boom) در کشورهای سرمایه‌داری ایجاد کرده بود و در برخی کشورها (مانندآلمان‌غربی، ایتالیا، ژاپن) رشد حتی به ۲۰% رسید. این مطلب موجب سرگیجه عجیب سیاستمداران، فلاسفه، اقتصاددان‌ها وجامعه‌شناسان‌بورژوایی شد و آن‌ها این "اعجاز" را ثمرهٔ نسخه‌های خود دانستند و فکر کردند نسخه‌سحری‌تکامل‌پی‌درد را یافته‌اند. ولی آن عوامل کهنه شد و اینک کشورهای یادشده حتی برای ۱–۲% رشد شادی‌ها می‌کنند و بر تورم و بیکاری و دیگر مشکلات بغرنج اقتصادی غلبه‌ای نمی‌توانند. چه شد آن نسخه‌های معجزآسای کینزها و ارهاردها، رُستوها و آرون‌ها؟ چراخدعه‌های‌جناب‌کارتر غالبا عقیم می‌ماند؟ چرا امپریالیسم بریتانیا به روباه پیرپشم‌ریخته‌ای بدل‌شده که از ژرفای کنام‌خود به زمانه با غم و اندوه می‌نگرد؟ تحول سیستم‌ها همیشه سرشار از عبرت‌ها است. به‌قول‌خاقانی:

دندانه هرقصری پندی‌دهدت نو نو پندٔ سر دندانه بشنو زین دندان

تفاوت "برخورد سیستمی" با "برخورد ساختاری" در آن‌است که ما در برخورد سیستمی جریان دینامیک و پویای تکوین سیستم را (از چه مراحل گذشتنش را) بررسی می‌کنیم ولی در برخورد ساختاری، بررسی ما ستاتیک یا ایستا است و ما می‌خواهیم بدانیم سیستم‌ازچه‌سوب‌سیستم‌ها، چه اعضاء و عناصر مرکبه‌ای تشکیل شده و این اجزاء ترکیب کننده با هم چه نوع ارتباطاتی‌دارند. البته ساختار یک سیستم خود خلاصهٔ تاریخ آن سیستم‌است. مغز انسان‌خلاصهٔ یک تکامل چندین صد میلیون سالی است. اقتصاد بازار در سرمایه‌داری خود از سرگذشت‌درازی حکایت می‌کند. لذا برخورد پویا–تکوینی و ایستا–ساختاری نوعی برخورد قراردادی است. در خارج از ما آن‌چه که واقعی است سیل یگانه مادهٔ متحرک در زمان‌است که درآن‌حدومرزی‌نیست. حد و مرز و دیواربندی‌ها از ما است تا بتوانیم سیل یگانه واقعیت را ادراک کنیم.

اکنون که به معنای "سیستم" و "ساختار" پی‌بردیم، با مقوله دیگری نیز بایدآشناشویم و آن مقوله "زمان سیستمی" است.

زمان‌خصیصهٔ لایتغیر و دائمی همهٔ سیستم‌ها و از آن‌جمله سیستم‌های اجتماعی است. "زمان سیستمی" با "زمان مطلق" یا فیزیکی فرق دارد. زمان سیستمی آغاز و پایان یا به بیان دیگر "مهلت زیست" و "مهلت رشد" سیستم است. در همهٔ سیستم‌های تکاملی اعم ازطبیعت یا اجتماع زمان سیستمی شتابنده و مسرعه است، یعنی در هرسیستم کامل‌تر زمان رشد سریع‌تراز سیستم ناقص‌تر است.

در درون زمان سیستمی است که، چان‌که گفتیم رشد انجام‌می‌گیرد. روند رشد عبارت است ازسلوک و طی حالات و مقامات مانند ظهور سیستم نو، پاقرص‌کردن‌آن، شکوفایی و رونق آن (اوج آن) و سپس حرکت نزولی آن به‌سوی زوال و پژمرش(۲). در هرسیستم و از آن‌جمله سیستم‌های اجتماعی این مراحل دارای ویژگی‌هایی است و این ویژگی‌ها ویژگی‌های سیستم

۲. دربارهٔ کیفیت و شرایط ظهور سیستم نو در پایان همین بررسی مطالب اضافی گفته خواهد شد. ظهور و پاقرص کنی (تحکیم) و شکوفایی با اوج و تنزل (=تدنی، زوال، پژمرش) را ما حالات و مقامات نامیدیم با استفاده از اصطلاح عرفانی، تنها درکاربرد آن بر متن واقعی.

اجتماعی معین را نشان می‌دهد. مثلا" فئودالیسم در ایران در قیاس بافئودالیسم درفرانسه دارای ویژگی‌هایی است که می‌توان با سنجش و مقایسه این دوسیستم واحد در دو کشور ویژگی‌ها را کشف کرد. باید برحذر بود که ویژگی‌ها چنان مطلق نشود که وحدت کیفی دو سیستم‌همانند و تکرر تاریخی‌آن‌را در امکنه و ازمنهٔ مختلف نبینیم یا چنان ناچیز تلقی نگردد که‌ویژگی‌هارا بزداییم ویک‌نواختی مصنوعی‌را جانشین آن سازیم.

برخورد سیستمی هنگامی کامل است که با برخورد همراه باشد یعنی زایش یک سیستم کامل‌تر از سیستم ناقص‌تر نشان داده شود و توالی سیستم‌ها ازجهت تاریخی روشن‌گردد و الا برخورد سیستمی– ساختاری بدون کشف پیوند تاریخی‌بین سیستم‌ها و ساختارها، نوعی عکس‌برداری از حالات مختلف موضوع بررسی و تنها مراحل ثبات را نشان می‌دهد، نه‌سیالهٔ دگرگونی را. برخوردتاریخی، همراه برخورد سیستمی – ساختاری شکل مشخص به‌خود می‌گیرد و وراثت و ادامه‌کاری و تنوع و منطق تحول را نشان‌می‌دهد و منظره را از صورت مجموعه‌های ناپیوند خارج می‌کند.

تاریخ‌نویسی ایستا رشته متصل‌کننده تکاملی و تعاقب منطقی‌تاریخی را بیان نمی‌دارد و مشتی عکس‌برداری" زمانی" تحویل می‌دهد و در کشور ما سخت مرسوم بوده و هست و نمونه‌ای از جداسازی "برخورد تاریخی" و "برخورد سیستمی" است. موافق این تاریخ‌نویسی معلوم نیست چه تفاوتی‌بین جامعهٔ ایران در دوران کیان، هخامنشی، ساسانی، سلجوقی، صفوی، قاجاری و پهلوی وجود داشت: همیشه شاهی بود و وزیری و سرداری و جنگی و شاعری وتولدی و وفاتی! اما برخورد تاریخی – سیستمی نشان می‌دهد که جامعه ایران از نظام دودمانی – پدر سالاری به‌سوی نظام زمین‌داری و بردگی و سپس دوران کامل‌تر زمین سالاری و سرانجام سرمایه‌داری وابسته رسید و کیکاووس و داریوش و خسرو انوشیروان و ملک‌شاه و شاه عباس و ناصرالدین شاه‌ومحمدرضاپهلوی‌هریک سخن‌گوی سیستم اجتماعی معینی هستند که از رشد و تکامل سیستم پیشین زاییده شده است و شباهت آن‌ها سطحی و تفاوت آن‌ها ماهوی است.

بررسی تکوین تاریخی سیستم ما را به پیش‌نگری قادر می‌سازد. بررسی تکوینی را ژنه‌تیک و بررسی پیش‌نگرانه را پروگنوستیک می‌نامند. ژنه‌تیک، زمینهٔ منطقی ضرور پروگنوستیک است. اگر قوانین تکوین در گذشته به‌درستی درک نشود، پیش‌نگری‌خطا است. مثلا" جامعه شناسی معاصر بورژوایی نمی‌خواهد توالی‌صورت‌بندی‌های اجتماعی – اقتصادی در تاریخ و وجود خوداین صورت‌بندی‌ها را بپذیرد. لذابرای‌او ضرورت پیدایش نظام سوسیالیستی پس از سرمایه‌داری مطرح نیست. لذا تمام تحولات تاریخ معاصر در نظرش نتیجه"رقابت‌های‌طی" و "توازن نیروها" است. در ورای وقایع روز، در آن‌سوی رویدادهای پراکنده، چیزی‌نمی‌بیند. نابینا است و هر شکست خود را نتیجه یک تصادف نامساعد یا اشتباه‌تاکتیکی تلقی می‌کند که کاملا" قابل جبران است. بورژوازی جهانی‌سخت می‌کوشد به‌کمک دستگاه‌های کوسموتر "پیش نگری"کند ولی این یک پروگنوستیک جدا از بررسی ژنه‌تیک، یک آینده‌ٔ گسسته از گذشته است و غوطه‌زدن تجربی (آمپیریک) درمیلیون‌ها فاکت و آمار است که فقط‌می‌تواند گیج کند. پیوند گذشته و حال و آینده‌یکی از اهم مسایل در بررسی زمان سیستمی است. لنین می‌گوید: "در هر پدیدهٔ اجتماعی بقایای گذشته، بنیادهای اکنون و نطفه‌های آینده وجود دارد." (کلیات، جلد اول ص۱۸۱). تنها در دیدن این پیوند سه‌بعد زمانی، می‌توان تکوین سیستم را مطالعه کرد و آن‌را شناخت. لنین می‌گوید که از سکوی آینده، اکنون را بهتر می‌توان دید.

اینک با مقوله‌دیگری آشنا شویم: مقولهٔ عمل‌کرد یا کارکرد (که ما آن‌را برای واژه‌اروپایی

www.iran-archive.com

فونکسیون به‌کار می‌بریم و توجه داریم که این واژه در فارسی موارد استعمال دیگری نیز دارد. می‌شود فونکسیون را "وظیفه" ترجمه کرد ولی آن‌هم مشکلاتی ایجاد می‌کند). **عمل‌کرد** یعنی که سیستم و ساختار آن چه می‌کنند، چه می‌کردند و چه می‌توانند بکنند. عمل‌کرد بیان زندگی سیستم، گذران سیستم، بیان تغییر و تحول سیستم است. بیان این‌که چگونه تغییرات جزیی و محلی و تنگ‌میدان به تغییرات کلی، کیفی، پردامنه بدل می‌شود. در فیزیولوژی بدن انسان (تن‌شناسی) عمل‌کردها خوب مشخص است: مانند عمل‌کرد قلب (موتور محرک)، عمل‌کرد چشم (عکاسی)، عمل‌کرد مغز (اطلاع)، عمل‌کرد اعضاء و احشاء (جذب و دفع) و غیره. در سیستم اجتماعی نیز طبقات جامعه یا موءسسات اجتماعی مانند مدرسه، کارخانه، مسجد، اداره، مزرعه، ارتش، دادگاه، هازه و غیره هریک عمل‌کردی دارند. عمل‌کرد را در مقیاس اجزاء، در مقیاس زیرسیستم‌ها و در سطح تمام سیستم، می‌توان بررسی کرد. آن‌را می‌توان در برهه گذشته و در زمان‌حال بررسی کرد. براساس همهٔ این‌ها می‌توان عمل‌کرد آینده را پیش‌بینی نمود. لذا تشخیص سیستم به‌عنوان هویت کیفی خاص، شناخت اجزاء مرکبه یا ساختارش و آگاهی از عمل‌کرد آن سه عمل معرفتی به‌هم پیوسته است که ما را به‌تمام جوانب موضوع مطروحه وارد می‌سازد.

اینک با برخی مشخصات اساسی سیستم (به‌ویژه سیستم اجتماعی که همه‌جا مورد نظر ما است) آشنایی حاصل کنیم. این مشخصات عبارت است از مفتوح یا درگشاده بودن سیستم، خودزایی سیستم، پیش رونده بودن سیستم.

۱) **مفتوح بودن یا درگشادگی** سیستم یعنی آن‌که سیستم خواه طبیعی و خواه اجتماعی با محیط نزدیک و دور خود رابطهٔ تبادل مواد، انرژی، اطلاع (انفورماسیون) دارد. همین مفتوح بودن سیستم است که انگیزه بروز وضع نو، مسایل نو، مشکلات و تناقضات نو در درون سیستم است و به‌دفع و ردعناصر کهنه و زائد و مزاحم و حفظ و تکامل همه آن عناصری که پایا و زایا و زیاست وجذب مواد و مصالح لازم برای تداوم سیستم و تحکیم خود و حرکت به‌جلو در جادهٔ تکامل می‌انجامد. هر سیستمی که از محیط خود جدا گردد، می‌پوسد و قابلیت حیات را ازدست می‌دهد. مولوی بزرگ ما می‌گوید:

عضو گر مرده، کز تن وا برید　　نوبریده جنبد، اما نی‌مدید

۲) اما **خودزایی**. یا خودتولیدی سیستم درآن است که بر اثر وجود اصل وراثت که شاخص‌ترین صفت سیستم اجتماعی است، سیستم خود را در زیر بنا و روبنا، درحیات مادی و معنوی ادامه می‌دهد. برخی از روانکاوان نوفرویدی تصور کرده‌اند که آن‌ها اصل وراثت (Filiation) روحی، تربیتی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را کشف کرده‌اند و از آن‌جا به کشف "اینرسی" سیستم اجتماعی رسیده‌اند و از آن خواسته‌اند علیه روش‌های انقلابی سوءاستفاده کنند. مطلب برای مارکسیسم نو نیست. در واقع مارکسیسم بارها گفته بود که مردگان چنگ در دامن زندگان زده‌اند و "سنت" (ترادیسیون ـ ترادهی) یکی از اشکال مهم این اینرسی است. ولی خودزایی سیستم تنها در جهت دست‌به‌دست‌دادن سنت‌ها نیست، بلکه در تولید و تجدید تولید سراپای هستی اجتماعی است، تولید و تجدید تولیدی که فزاینده و گسترنده است و منطق ضرورکنندهٔ آن در خود این واقعیت است که سیستم زنده است.

۳) سرانجام خاصیت سیستم اجتماعی **پیش روندگی و ترقی** است. تکامل فردی انسان، تکامل متناسب و هماهنگ اجزاء جامعه، تناسب روزافزون سراپای جامعه با تکامل فردی انسان، محتوای واقعی این ترقی است. این تکامل در مسیر گاه دارای یک گرایش است، گاه چندگرایش

در سیستم پدید می‌شود که آن‌را تکامل متنوع (واریانتیف) می‌نامند ولی سرانجام تنها یک‌گرایش که نیرومندتر و متناسب‌تر است در سیستم معین غلبه می‌کند.

باید مابین تکامل سیستمی، با تکامل سیستم فرق گذاشت. تکامل سیستمی یعنی تکامل همه‌جانبه، جامع و هماهنگ که در آن انسجام و توافق و هدف‌مندی تغییرات وجود داشته باشد. اما تکامل سیستم که می‌تواند تحولی (اولوتیف) یا انقلابی (رولوتیف) باشد حرکت سیستم است در مسیر تصاعدی.

ظهور هرسیستمی بر پایهٔ محمل‌های اولیه‌ای صورت می‌گیرد که در بطن سیستم کهنه پدید می‌شود و به‌تدریج مشخصاتی که برای تشکل یک سیستم دارای کیفیت نو لازم است یا حداقل اجزاء و عناصر و ترکیبات ضرور، فراهم می‌شود. در عین حال اجزاء قابل زیست سیستم کهنه به گرد مدار سیستم جدید (با کسب مشخصات نوین) جمع می‌شوند و سیستم جدید آن اجزاء را از خود می‌کند (آسی‌میلاسیون) و اجزاء نوین ویژهٔ خود را (که به بهترین نحوی عمل‌کرد سیستم جدید را منعکس می‌کنند) به‌وجود می‌آورد و بدین‌ترتیب به‌اصطلاح مارکس سیستم به‌یک "کل جامع" (Gänzlichkeit) تبدیل می‌شود.

مثلاً" در مورد سرمایه‌داری زمینه‌هایی مانند پیدایش صنایع (مانوفاکتور و ماشین) و پیدایش نیروی کار آزاد در بازار به‌عنوان کالا ضرور بود تا تولید بزرگ کالایی بتواند اجزاء کهنه اقتصاد (مانند ربح، سود، اجاره‌بها، پول، بازار و غیره) را تابع خود سازد و ترکیبات و عناصر خاص خود (مانند تولید عام کالایی، ارزش اضافی، سرمایهٔ مالی و غیره) را به‌وجود آورد. نه تولید کالایی و نه حتی ماشین به‌خودی خود هنوز به‌معنای سرمایه‌داری نیست. ماشین به گفته مارکس موقعی به جزء مرکبه سرمایه‌داری مبدل شد که به‌سیستم جدا از هم که حرکت خود را به‌وسیله مکانیسم نقاله از یک دستگاه خودکار مرکزی دریافت می‌کند، مبدل گردید.

برای اجزاء همهٔ این‌ها علاوه بر تحول انقلابی یک عامل متحدگر و پیوند بخش (انتگراتیف) ضرور است که آن حاکمیت است. پیوند (انتگراسیون) عناصر کهنه و نو گرد این محور انجام می‌گیرد و بدون آن تشکل سیستم نمی‌تواند انجام پذیرد. حاکمیت مالکیت نو را که در سیستم‌های اجتماعی محتوی مرکزی است پدید می‌آورد.

از آن‌چه که گفته شد معلوم می‌شود که توجه به تکامل جامعه ازدیدگاه سیستمی ما را به یک‌سلسله تعمیمات نو و مقولات نو می‌رساند که می‌تواند ساز و کارمنطقی ما را غنی‌تر و تفکر ما را متنوع‌تر و لذا تواناتر سازد.

www.iran-archive.com

رویدادهای ایران

پنجشنبه ۱ خرداد

* حکم اعدام ۹ قاچاقچی مواد مخدر ازسوی حجت الاسلام خلخالی صادرشد و در زندان قصر به موقع اجرا گذاشته شد.
* دونفر از آشوبگران تبریز اعدام شدند.
* سحرگاه امروز بمبی در آبدارخانه‌ٔ بیمارستان تازه تاسیس طالقانی درتهران منفجرشد.
* دراثرتصادم یک کامیون ارتشی با مین و منفجرشدن کامیون دودرجه‌دار ارتش شهید شدند.
* در یک کیلومتری پاسگاه‌ژاندارمری تورکش، درنزدیکی خرم‌آباد، ۳۸ اتومبیل سواری واتوبوس‌که از آبادان عازم کرمانشاه بودند مورد حمله نیروهای مسلح قرارگرفتند و اموال آن‌ها به وسیله مهاجمین به سرقت رفت.
* در ۲۴ ساعت گذشته ۹۰ نفر به اتهام سرقت‌های مختلف درتهران و توابع دستگیرشدند.
* عده‌ای ازمهاجمین مسلح به‌روستای لعل‌آباد حمله کردند.
* عوامل بعث عراق دیشب یکی از لوله‌های نفت نفت شهر را منفجر کردند.
* تاسیسات نفتی عینخوش واقع در موسیان مورد حمله مهاجمین مسلح قرار گرفت.
* دادسرای انقلاب اسلامی بوشهر اسامی ۴۴ نفر مامور ساواک منحله این‌شهر را انتشار داد.
* شیخ رضا نوغانی (روحانی‌نما) به حکم دادگاه انقلاب اسلامی مشهد محکوم به اعدام شد و حکم مصادره اموال او و نزدیکانش صادر گردید.
* سخنگوی وزارت بهداری وبهزیستی اعلام کرد از سوی شورای پاکسازی این وزارت خانه ۲۵ پزشک و کارمند تصفیه شدند.
* کاخ‌های نیاوران و سعدآباد برای ایجاد موزه و پارک در اختیار وزارت فرهنگ و آموزش عالی قرارگرفت.

جمعه ۲ خرداد

* بنا به خبر رادیو ارومیه و تایید شیروخورشید سرخ این شهر، امروز ۵ دختر

بدون حجاب در ارومیه چاقو خوردند.
* یک افسر شهربانی ارومیه و خانواده‌اش که به گردشگاه شهر رفته‌بودند به وسیله افرادی مسلح ربوده شدند.
* اولین جلسه محاکمه دکترکمالی، بازجو و شکنجه‌گر ساواک آغاز شد.
* مردی به جرم قتل پاسدار گروه ضربت دادسرای انقلاب اسلامی مشهد و شرکت در قتل یک افسرشهربانی و چندفقره سرقت مسلحانه، محاکمه و اعدام شد.

شنبه ۳ خرداد

* سحرگاه امروز، گودرزی، رهبر فرقان و ۵ عضو دیگر گروه اعدام شدند.
* شهربانی جمهوری اسلامی در فروردین ماه موفق به کشف ۵۵ کیلو مواد مخدر شد.
* ژاندارمری جمهوری اسلامی در اردیبهشت ماه ۵۲ کیلو مواد مخدر کشف کرد.
* مامورین مبارزه با مواد مخدر شهر قم ۲۱۷ قاچاقچی را دستگیر کردند.
* ماموران انتظامی درماه گذشته ۱۰۹ متهم به سرقت را دستگیر کردند.
* احمد عباس تهرانی بازجو و عضو موثر و فعال دادگاه انقلاب که از اعضای فدائیان اسلام بود درخانه‌اش، درتهران، به شهادت رسید.
* مزدوران بعثی ۸ پیش‌مرگ مسلمان رادر خواب کشتند.
* دکتر زرگر، وزیر بهداری و بهزیستی، اعلام کرد که ایران ۲۰ هزار پزشک کم دارد.
* معاون بازرگانی خارجی گفت در صورت بسته‌شدن دهانه خلیج فارس از راه‌های ترکیه، شوروی، چاه‌بهار و انزلی کالا وارد می‌کنیم.

یکشنبه ۴ خرداد

* امروز، برونوکرایسکی، صدراعظم اتریش، اولاف پالمه و فیلیپ گنزالس رهبران بین‌الملل سوسیالیست برای یک دیدار دو روزه و مذاکرات سیاسی وارد تهران شدند.
* برای دومین بار، به دنبال بررسی شکایت آمریکا از ایران، دادگاه لاهه از ایران خواست گروگان‌های امریکایی را فورا آزاد کند. براساس حکم دادگاه، ایران باید بابت گروگان‌گیری به امریکا خسارت بپردازد. قضات شوروی و سوریه به پرداخت خسارت ازسوی ایران رای مخالف دادند.
* سه خرابکار در آبادان تیرباران شدند.
* نزد شخصی که کارت عضویت کمیته نازی آباد تهران را داشت ۴۹ لوله تریاک کشف شد.
* امروز سپاه پاسداران، تحت فرمان حجت الاسلام خلخالی، ۳۲ نفر از قاچاقچیان مهم بین‌المللی‌رادستگیرکردند. بیست نفر از این عده به‌حبس دائم وبقیه هریک به پانزده سال حبس محکوم شدند. دراین عملیات ۳۰۰ کیلوگرم هروئین به دست گروه ضربت افتاد.
* درگنبد ۷ کیلو تریاک و ۲ کیلو هروئین کشف شد.
* دراثر حمله افراد ارتش و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران به‌گروهی از مهاجمین مسلح در کردستان ۸۵ نفر از افراد گروه‌های مسلح ازپا درآمدند.
* درنزدیکی پاوه نیروهای ارتش و پاسداران و پیش‌مرگان جمهوری اسلامی ایران مورد حمله مهاجمین مسلح قرار گرفتند و دوتن ازپاسداران شهیدشدند.

www.iran-archive.com

* در پاک‌سازی منطقه کردستان و اورامانات از گروه‌های مسلح ۲۱ نفر از رهبران و عناصر موثر این گروه‌ها کشته شدند.

* پیش‌مرگان کرد موفق به پاک‌سازی پایگاه‌های ضدانقلاب درحوالی بانه‌نگان شدند.

* ۱۹۰ نفر در ادارات و کارخانه‌های آذربایجان شرقی مشمول پاک‌سازی شدند.

* محاکمه سرهنگ زین العابدین شکرایی رئیس دفترفاطمه پهلوی خواهرشاه مخلوع به‌اتهام شرکت درکشتار روستای معلم کلای مازندران و تجاوز به حقوق کشاورزان‌در دادگاه اسلامی شهرستان آمل آغاز شد.

* یک جاسوس عراقی که به عنوان پاسدار وارد خرمشهر شده بود دستگیر ودر ارتباط با وی یک شبکه جاسوسی عراق نیز توسط پاسداران خرمشهر کشف شد و اعضای آن دستگیر گشتند.

* یک انبار بزرگ مهمات افراد مسلح در حسن آباد سنندج شناسایی شد و از آن تعداد زیادی خمپاره‌انداز و جعبه‌های‌فشنگ و چند ژنراتور برق به دست آمد.

* یک جیپ ارتشی درحوالی نقده در اثر تصادم با مین منفجر شد و درنتیجه سربازی به شهادت رسید.

* دادگاه‌انقلاب اسلامی مستقر در شهرداری تهران به۲۶ زمین‌خوار مشهور اخطار کرد که بلافاصله خود را به این دادگاه معرفی کنند.

* بیش از ۳ هزار تن از زنان‌خانه‌دار خیابان گرگان برای خاتمه دادن به گران فروشی میوه و تره‌بار به بازار روز خیابان گرگان هجوم بردند. زنان‌فریادمی‌کشیدند مرگ برگران‌فروشان.

* بنی‌صدر از پزشکان ایرانی مقیم خارج خواست تا به کشور باز گردند.

* طبق تصمیم شورای انقلاب ۳۰۰۰ میلیارد ریال از بودجه کل کشور در سال جاری صرف ساختن مسکن می‌شود.

* پلیس لندن رسما" اسامی ۵ مرد مسلح را که در طی حمله پلیس انگلیس به سفارت ایران کشته شدند اعلام کرد. این افراد که مدت ۶ روز سفارت ایران را اشغال کرده و اعضای آن‌را به‌گروگان‌گرفتند عبارت بودند از: عون علی محمد، شاکر عبدالله رضی، ضمیر محمدحسین، شاکر سلطان سعید و مکی هارون علی، مرد مسلح ششم به‌نام فوزی محمدنژاد دستگیر شد.

*دولت امریکا بار دیگر از طریق سفارت سوئیس به اتباع خود در ایران که تعداد آن‌ها بالغ بر ۲۰۰ نفر است، اعلام‌کرد فورا" خاک ایران را ترک کنند.

دوشنبه۵ خرداد

* تعداد رانده‌شدگان از عراق به ۳۶۷۴۲ نفر رسید.

* ابوالفضل تقوی رئیس ساواک‌منطقه اصفهان تیرباران شد.

* سه قاچاقچی مواد مخدر، مشروبات و اسلحه در اهواز دستگیر شدند.

* در اثر انفجار بمبی در بازار قدیم دزفول یک نفر کشته و پنج نفر مجروح گردیدند.

* گروه ضربت مبارزه با مواد مخدر به سرپرستی حجت‌الاسلام خلخالی در تهران موفق به کشف ۵۰ کیلو تریاک و هروئین به‌همراه بیش از دومیلیون تومان وجه نقد شد.

سه‌شنبه ۶ خرداد

* روزنامه سان‌فرانسیسکو اگزامینر به نقل از فرماندهی تفنگداران دریایی‌ایالات

متحده نوشت: دولت امریکا درحال‌تدارک سریع یک تهاجم نظامی علیه جمهوری اسلامی ایران است.

* از سوی حجت‌الاسلام خلخالی سه نفر روحانی‌نما در شهرستان ملایر که بارژیم شاه‌مخلوع‌همکاری‌داشتند‌خلع‌لباس شدند.

چهارشنبه۷ خرداد

* در برابر پارک لاله در تهران بین چند تن از پاسداران گروه مبارزه با مواد مخدر وقاچاقچیان هروئین زدوخوردی روی داد که طی آن رهبر گروه پاسداران مجروح شد و یکی از قاچاقچیان هنگام فرار به‌ضرب گلوله از پای درآمد.

* نیمه شب گذشته عناصری ناشناس به‌سوی محل نگه‌داری گروهی از جاسوسان امریکایی در مشهد تیراندازی کردند و با استفاده از تاریکی شب گریختند.

* شهرداری منطقه۹ تهران، به‌حکم قانون ۵ ساختمان نیمه‌تمام را در خیابان ملاصدرای تهران تخریب و یک‌دستگاه را مصادره کرد.

* کمیته‌مرکزی انقلاب اسلامی به پیشنهاد اداره ارشاد ملی نیکلاس کامنیک برونس خبرنگار روزنامه انگلیسی گاردین رابه علت نداشتن ویزای خبرنگاری و نادیده گرفتن اخطارهای مکرر مقامات مسئول برای خروج از ایران، دستگیر کرد.

پنج‌شنبه ۸ خرداد

* ۱۴ نفر از خوانین سمیرم به‌اتهام اعمال ضدانقلابی دستگیر و تحویل‌دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان شدند.

* عده‌ای از مردم به‌عنوان اعتراض به‌آزادی چندتن از خوانین سمیرم که‌قبلا" دستگیر شده‌بودند در استانداری اصفهان تحصن کردند.

* بر اثر اصابت خمپاره، یکی از پاسداران روستای نوری‌یاب شهید شد.

* یکی از پاسداران گروه اعزامی حجت‌الاسلام خلخالی به‌روستای شرف‌آباد کرمانشاه، در برخورد با قاچاقچیان مستقر دراین روستا شهید شد.

* بر اثر پی‌گیری اداره پست‌وتلگراف و تلفن و سپاه پاسداران سبزوار سه دستگاه فرستنده‌رادیویی غیرمجاز از سه نفر غیر مسئول کشف و ضبط‌گردید.

* عده‌ای از بازاریان بوشهر از فروش جنس به خانم‌های بی‌حجاب خودداری کردند.

* یک افسر، سه‌درجه‌دار و ۴ غیر نظامی عراقی که در ایلام به‌خاک ایران تجاوز کرده‌بودند،محاصره و دستگیر شدند. از این افراد یک کامیون ارتشی، چندقبضه اسلحه کالاشنیکف و کلت و مقداری مواد منفجره به‌دست آمد.

*بیست‌زن ومردکه‌درحنگلهای‌شمیران ومکان‌های‌تفریحی مشغول مشروب خواری بودند، دستگیرشدند و به هریک ۸۰ ضربه شلاق زده شد.

*۷ قاچاقچی‌موادمخدر به‌حکم‌حجت‌الاسلام شیخ‌صادق خلخالی اعدام‌شدند.

* شخص ناشناسی در یک تماس تلفنی به‌خبرگزاری پارس، در رابطه با قتل فرزند اسقف دهقانی اطلاعیه‌ای در اختیار این خبرگزاری قرار داد و اعلام کرد که "سازمان رهایی‌بخش آشوری‌های جهان مسئولیت اعدام انقلابی فرزند اسقف دهقانی وحمله به منشی او را به‌عهده می‌گیرد. این‌سازمان اعلام‌می‌دارد که‌هیچ‌گونه خصومتی بارژیم جمهوری اسلامی ایران‌ندارد."

* میزان تولید پالایشگاه نفت آبادان به۵۹۰ هزار بشکه در روز ارتقاء یافت.

www.iran-archive.com

جمعه ۹ خرداد

* امام‌جمعه تهران، هفته گذشته را هفته آغاز دمکراسی خواند.

* بر اثر برخورد یک اتومبیل سپاه پاسداران قصر شیرین با مین‌دوپاسدارشهید شدند.

* در پی انفجاریک‌بمب‌هنگام برگزاری نماز جمعه در مسجد جامع سنندج دونفرکشته شدند.

* ماموران ژاندارمری بندرعباس از یک تانکر ۳۰۰۰ کارتن سیگار قاچاق کشف کردند.

* فرمانداران کردستان که در تهران توقیف‌شده‌بودند، آزاد شدند.

* آندره زاخارف که به‌علت‌فعالیت های‌ضد سوسیالیستی خود به‌نام " دفاع از حقوق بشر" در شوروی به شهر گورکی‌تبعید شده‌است، طی پیامی برای امریکا ازشکست توطئه‌نظامی امریکا علیه‌جمهوری اسلامی ایران، درصحرای طبس، ابراز تاسف‌کرد.

شنبه ۱۰ خرداد

* در ۴۸ ساعت گذشته نیروهای‌ارتش عراق با سلاح‌های سنگین و سبک و با پشتیبانی نیروی هوایی و توپخانه خود در چندین نقطه مرزی به‌سوی پاسگاه‌ها ونقاط مرزی ایران آتش گشودند. دراین‌درگیری‌ها تلفات سنگینی به نیروهای عراقی واردآمدو چند تن از مرزداران ایران شهید و مجروح شدند.

* مسئول روابط عمومی سپاه‌پاسداران غرب کشور اعلام کرد: سنندج- بانه و مریوان آرام است.

* براثر درگیری بین سپاه پاسداران زابل با عوامل ضد انقلاب یکی‌ازپاسداران شهیدشد و۴نفر ازعوامل‌ضدانقلاب‌دستگیر شدند.

یکشنبه ۱۱ خرداد

* دادگاه انقلاب اسلامی درفول تا اطلاع ثانوی تعطیل شد. علت تعطیل دادگاه نارضایتی مردم از صدور حکم‌آزادی برای عده‌ای از مجرمین بازداشت شده‌بود.

* دادسرای انقلاب اسلامی بروجن اعلام کرد که ۲۴ نفر از قاچاقچیان معروف و حرفه‌ای‌دستگیر شده و به‌زندان قصرتهران اعزام شدند.

* ۶ راهزن مسلح جاده پل دختر خرم‌آباد دستگیر شدند.

* در تهران فضل‌الله ثروتی عضو برجسته ساواک قم دستگیر شد.

* دادسرای انقلاب اسلامی خرمشهر اسامی ۵۵ نفر از ساواکی‌های این شهر را که در کلیه ادارات و بخصوص آموزش و پرورش به‌فعالیت‌های ضدمردمی اشتغال داشتند معرفی کرد.

* در بررسی و بازخوانی بخشی از پرونده‌های محرمانه ساواک منطقه گیلان‌که چندی پیش از غار امامزاده هاشم به‌دست آمد اسامی گروه کثیری از همکاران‌روستایی ساواک منطقه گیلان کشف شد.

* رئیس سابق شورای شهرمشکین‌شهر (روحانی‌نما) خلع لباس‌و محکوم شد.

* استاندار خراسان طی اطلاعیه‌ای نسبت به حمله و تعرض به دفاتر و مراکز احزاب و گروههای سیاسی هشدار داد.

* ۸ زن ومرد به‌حکم‌حاکم‌شرع‌محکوم به خوردن شلاق شدند.

* بر اساس بخشنامه‌ای که امروزازسوی حسن‌حبیبی وزیر فرهنگ و آموزش عالی به کلیه دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی کشور فرستاده شد، کلیه فعالیت‌های‌آموزشی دانشگاه‌ها ازتاریخ۱۵ خردادماه تعطیل و

کلاس‌های عملیات صحرایی‌وکارآموزی‌بیرون از دانشگاه آغاز به‌کار خواهد کرد.

* وزیرمسکن ازمسئولین‌اجرایی‌استان‌ها خواست که به‌قیدفوریت‌دراحداث۱۰۰۰ واحدمسکونی ارزان قیمت درشهرهای دورافتاده هریک از استان‌ها اقدام‌نمایند.

* دو جوان بر اثر انفجار بمبی، در بوتیکی در کوهردشت کرج، کشته‌شدند.

* سفیر اتحادجماهیرشوروی‌در دفتر دکتر ابراهیم‌یزدی با وی ملاقات و گفتگو کرد.

دوشنبه ۱۲ خرداد

* ۲۱۰۰ کیلو تریاک ازبزرگ‌ترین‌باند قاچاقچی در خراسان کشف شد.

* ۲ قاچاقچی مواد مخدر تیرباران شدند.

* انفجار مین موتورخانه‌پالایشگاه کرمانشاه را ۱۴ ساعت تعطیل کرد.

* در درگیری‌های قطور و دزگیر۳۴ مهاجم کشته شدند.

* در درگیری باینگان ۷ پاسدار و سرباز شهید و ۱۶ نفر مجروح شدند.

* ۲ عضو کادر مرکزی‌گروه فرقان تیرباران شدند.

* به‌علت مخالفت نمایندگان "حرکت اسلامی افغانستان" با شرکت ورزشکاران ایرانی دربازی‌های المپیک‌مسکو، شورای‌انقلاب‌اسلامی‌ایران، شرکت‌ورزشکاران ایرانی را در مسابقات المپیک ممنوع‌کرد.

* عراق درسه‌نقطه، قصرشیرین‌رابمباران کرد. صدوبیست‌نظامی‌عراقی در نبرد با ایران کشته شدند. عوامل عراق‌در نوار مرزی ایران تونل‌های بتونی ساخته‌بودند.

* کارتر بار دیگر ایران را به‌عملیات انتقامی تهدید کرد.

* کنفرانس بررسی جنایات ۲۷ساله امریکا در ایران با حضور بنی‌صدر کار خود را آغاز کرد. دراین کنفرانس۱۰۰ هیات نمایندگی از سوی ملت‌ها و احزاب ۵۰ کشور شرکت داشتند.

* یک هیئت اقتصادی رومانی به ریاست معاون وزارت بازرگانی خارجی این کشور بنا به‌دعوت جمهوری اسلامی‌ایران برای‌گفتگو پیرامون گسترش روابط اقتصادی دو کشور وارد تهران شد. مدت مذاکرات این هیئت یک هفته خواهد بود.

سه‌شنبه ۱۳ خرداد

* در پایان دیدار رسمی و دوستانه یک هیئت نمایندگی از سوی حزب و دولت جمهوری دموکراتیک‌آلمان، به‌ریاست اریش هونکر رهبر این کشور از کوبا که۶ روزبه‌طول انجامید، اعلامیه‌ای مشترک انتشار یافت، که طی آن جمهوری دموکراتیک آلمان وکوبا همبستگی خود را با مبارزه انقلابی مردم ایران برای احقاق حق تعیین‌سرنوشت خود اعلام کردند. دو دولت دربیانیه خودهر گونه باج‌گیری و تهدید به اعمال زور علیه ایران را چنان‌که امپریالیسم تا کنون‌انجام داده‌است، محکوم کردند.

* جسد دو شهید در اطراف‌کامیاران به‌دست‌آمدکه‌به‌دست‌مهاجمین‌درکردستان اعدام شده‌اند.

* پاسداران منطقه کامیاران در زیر پلی با سه‌جسدمواجه‌شدندکه‌هنوزشناسایی نشده‌اند.

* ۶ خمپاره به‌داخل شهر کرمانشاه پرتاب شدو درنتیجه دو نفر زخمی‌شدند.

* ۴ قاچاقچی افغانی که قصد داشتند پیاده با۷ شمش طلا، صدها هزار دلار امریکایی، ده‌هاسکه‌پهلوی و۴کیلوجواهرات‌از مرز ایران خارج شوند دستگیر شدند.

* ۹ متهم درسیستان وبلوچستان،

www.iran-archive.com

به‌اتهامات: خریدو فروش اسلحه و تریاک و حشیش به حبس محکوم شدند.

* دراولین جلسه محاکمه نظامی فرمانده سابق نیروی دریایی، تماس‌های غیر مجاز تیمسار علوی با امریکا تشریح شد.

* سه نفر قاچاقچی در زندان قصر تیرباران شدند.

* ۶ نفر در دادگاه انقلاب خرمشهر-آبادان محکوم شدند.

* سپاه پاسداران خرم‌آباد موفق‌به کشف ۵۲ کیلو تریاک و تعدادی سلاح‌های ژ-۳، کلت کمری، ده‌تیر و تعدادی فشنگ شد.

* رهبران یک‌باند قاچاق مواد مخدر در روستای بیجان اراک شناخته و دستگیر شدند.

* ۲ بمب ساعتی و۴کیلوماده‌منفجره تی.ان.تی. درماهشهر کشف و خنثی‌شد.

* دادگاه ویژه بررسی تخلفات بنیاد مستضعفان تشکیل شد.

* ۸ نفر از بازاریان و افراد سرشناس آمل به جرم دایر کردن بساط قمار و تریاک دستگیر شدند.

* کاظم زالزر، یکی از سردمداران کودتای ننگین ۲۸ مرداد، در دادگاه انقلاب اسلامی نوشهر وچالوس به‌استرداد کلیه اراضی اهدایی شاه مخلوع و نیزکلیه وجوه دریافتی از بابت فروش اراضی مذکور محکوم شد.

* ۳۱ تن از خوانین دهبید فارس خلع سلاح ودستگیر شدند.

چهارشنبه۱۴ خرداد

* خسرو قشقایی، نماینده مردم اقلید در مجلس شورا به‌اتهام جاسوسی برای سیا، توسط پاسداران دستگیر شد و چند ساعت بعد آزاد گردید.

* اسامی ۴۱ نفر از ساواکی‌های قائم شهر اعلام شد.

* ۲۸ نفر از متهمین دادگاه انقلاب اهواز به حبس محکوم شدند.

* دو درجه‌دار ژاندارمری در نزدیکی چاه‌بهار، به‌دست‌اشرار به‌شهادت‌رسیدند.

* یک‌بمب ساعتی در بازار کار اندیمشک کشف و خنثی شد.

پنج‌شنبه۱۵ خرداد

* درسراسر کشور، میلیون‌ها نفر از مردم به‌پاس بزرگداشت جنبش ۱۵ خرداد سال۱۳۴۲ با برگزاری راه‌پیمایی‌های باشکوه از شهدای این جنبش یادکردند.

جمعه۱۶ خرداد

* کنفرانس بین‌المللی بررسی مداخلات امریکا در ایران به‌کار خود پایان داد و اطلاعیه نهایی خود را منتشرساخت. طی این اطلاعیه کنفرانس از مبارزات قهرمانانه ملت ایران برای رهایی ازسلطه امپریالیسم‌تجلیل‌کرد. تجاوزنظامی‌آمریکارا علیه تمامیت ارضی و استقلال ایران ونیز تصمیمات اقتصادی علیه ایران، به‌ویژه مسدود کردن دارایی ایران را درامریکا محکوم‌ساخت‌وحق ایران‌رامبنی‌بردریافت غرامت دربرابر ضررهای عظیم مادی و انسانی ناشی از سیاست امریکا که در ۲۷ سال گذشته به‌ایران وارد آمده و حق‌مردم و جمهوری اسلامی ایران را جهت تقاضای استرداد‌شاه‌مخلوع و بازگردانیدن ثروتی‌که سلسله پهلوی و همکارانش از ایران غارت کرده‌اند، به‌رسمیت‌شناخت. کنفرانس‌اسلامی همبستگی و حمایت‌خودرااز‌جمهوری‌اسلامی‌و مردم ایران ابراز داشت وفشارهای ایالات متحده‌امریکارابرسایرکشورهاجهت‌شرکت‌در

تحریم علیه ایران که صلح جهانی رابه‌خطر می‌اندازد محکوم ساخت.

شنبه ۱۷ خرداد

* دررابطه‌بادستگیری۴نفر، میلیون‌ها ریال وسایل الکتریکی و الکترونیکی‌رادار هواپیما که ازانبارهای نیروی هوایی به سرقت رفته‌بود، توسط‌پاسداران گروه‌ضربت کشف شد.

* طی‌هفته گذشته۲۵تن‌ازقاچاقچیان باسابقهٔ همدان به‌جرم توزیع و فروش هروئین اعدام شدند.

* اسامی ۳۹ نفر منابع ساواک منحله درشهرداری تهران اعلام شد.

* تیمسار صمصام‌بختیار یکی ازعوامل موءثر سیا و ساواک در ایران دستگیر شد و همراه با ۲ میلیون تومان رشوه‌ای که برای بدست آوردن آزادیش پرداخته‌بود، تحویل زندان قصر و آیت‌الله‌خلخالی شد.

* ۴ نفر به‌جرم سرقت مسلحانه در تبریز تیرباران شدند.

* ۲ تن از افراد مسلح در اورامانات، به‌حکم دادگاه انقلاب اسلامی محکوم به اعدام شدند.

* گروه ضربت حجت‌الاسلام خلخالی روز گذشته موفق شدند ۱۶۰۰ کیلو تریاک کشف کنند.

* ۳ مهاجم‌مسلح فرمانده‌ژاندارمری بم را کشتند.

* در اثر درگیری‌های شدید سه‌روزه در منطقه مرزی قصر شیرین، ۸تانک وسه خودرو حامل ۷۵ سرباز عراقی منهدم شدند.

* در درگیری‌های آذربایجان غربی ۵۱ نفر کشته شدند.

یکشنبه ۱۸ خرداد

* افراد مسلح ایل قشقایی دو جاده استان فارس‌را بستند.

* اعتبارنامه خسرو قشقایی به‌اتهام عضویت در سیا به‌کمیسیون تحقیق مجلس شورا رفت.

* عوامل خوانین فارس سه‌پاسدار را شهید و مجروح کردند. ۲۰ تن ازمهاجمین کشته و زخمی شدند.

* دومونورسوار اتومبیل‌معاون‌سیاسی و اداری استاندار گیلان را در رشت بامب منفجر کردند.

* ۳۲ عضو ساواک سیستان‌وبلوچستان معرفی شدند.

* گروهی ازکارکنان‌سابق وفعلی‌وزارت نیرو پاکسازی شدند.

* یک افسر و ۳ درجه‌دار ژاندارمری، در بندرلنگه، به‌جرم‌رشوه‌خواری خلع درجه شدند.

* ۲۱ نفر از افراد مسلح درکردستان به‌سپاه پاسداران پیوستند.

* دادستان انقلاب میاندوآب توسط سپاه‌پاسداران دستگیر شد.

* دکتر چمران اعلام‌کرد: تغییرات بنیادی ارتش تا ۳ ماه دیگر انجام‌می‌شود.

* ۶ اعتبارنامه۱۱۶ نماینده مجلس تصویب و اعتبارنامه۲۰ نفر به‌کمیسیون تحقیق ارجاع شد.

* گروه ضربت دادسرای‌انقلاب‌اسلامی مشهد موفق به‌کشف ۷۵۰ گرم تریاک،یک اسلحه کمری، ۲۶ تیرفشنگ و۱۰ تخته‌قالی شد.

* در بهشهر ۱۷ کیلو تریاک و۱۲۰ گرم هروئین، ۵۰ کیلو تاس (گیاه‌جویدنی مخدر) و ۴۴۷ گرم قرص رونال کشف شد و ۵۰ متهم در ارتباط با این کشف دستگیر شدند.

www.iran-archive.com

* در حمله مهاجمین به‌یک ستون‌لشکر ارومیه ۶ نظامی و پاسدار شهید شدند.

* در "محال‌مرگور" ارومیه‌افراد مسلح A نفر را به‌رگبار گلوله بستند.

* مهاجمین مسلح به‌سوی شهر میاندوآب تیراندازی کردند.

* اسامی ۹۲ نفر از کارکنان ساواک منحله رشت اعلام شد.

* حدود ۶۰۰ پرونده در رابطه با سامحه‌کاری و تخلفات بنیادمستضعفان‌در دادگاه انقلاب اسلامی مطرح است که خارج از نوبت دردادگاه ویژه بنیاد مستضعفان مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

* دکتر امیرناصر کوهیار نماینده تام‌الاختیار وزیر نفت در طرح پتروشیمی ایران با انحصارگران ژاپنی گفت: ژاپنی‌ها به‌تعهداتی‌که‌داده‌اندعمل نکرده‌اندواگرهرچه زودتر تغییر محسوسی در رویه‌شان پیدا نشود دولت ایران مجبور به‌تجدیدنظر در مورد قرارداد فی‌مابین خواهد شد.

دوشنبه ۱۹ خرداد

* ۵ جاسوس عراق و بمب‌گذار در خرمشهر دستگیر شدند.

* دادستان انقلاب اسلامی اهواز اعلام کرد که قاتل یکی ازپاسداران‌انقلاب به‌عنوان "قصاص" اعدام شد.

* ۷۰ کلاه سبز ارتش به‌اتهام‌تسلیم شدن به‌گروه‌های مسلح کردستان محاکمه می‌شوند.

* سپاه پاسداران شیروان موفق شد ۲۱۰۲ کیلو گرم تریاک، یک قبضه اسلحه ژ-۳ و تعدادی فشنگ نزد فردی کشف‌کند.

* به افراد مسلح فیروزآباد ۲۴ساعت مهلت داده‌شد تا به‌بستن جاده‌ها خاتمه دهند.

* ۱۹ نفر از وزارت صنایع و معادن تصفیه شدند.

* کومله پس از اعدام دو نفر از اعضای جهادسازندگی در کامیاران اعلام کرد به‌ازای یک‌نفر ۵ نفر را اعدام می‌کنیم.

* ماموران سپاه پاسداران باهمکاری ماموران شهرداری ۱۷کیلوتریاک، مقادیری هروئین، شیره، تاس (گیاه جویدنی‌مخدر) قرص روتانل (داروی مخدر) و حشیش در حوزه ماموریت خود کشف‌کردند و ۵۰ متهم را در ارتباط با این کشف دستگیر کردند واز دو نفر دیگر نیز ۱۴ اسلحه کمری، یک‌تفنگ برنو و ۲ تفنگ ژ-۳ کشف و ضبط‌گردید.

* ۲۷نفرازسارقین‌مسلح،قاچاقچیان موادمخدر و صاحبان کشت خشخاش در مناطق هرسین، "هممند" و دورود فرمان کرمانشاه دستگیر شدند و از آن‌ها مقدار زیادی‌تریاک و ۱۳ قبضه اسلحه‌به‌دست‌آمد.

* گروه‌ضربت‌پاسداران‌انقلاب‌اسلامی در "کوزران" پس از دوساعت زدوخورد سرپرست ۴۰مهاجم‌مسلح را دستگیرکردند.

* کمالی بازجو و شکنجه‌گر ساواک‌صبح امروز در زندان تهران تیرباران شد.

* بیش از ۹۰ کیلو حشیش ازخانه‌ی یکی از قاچاقچیان با سابقه ویک‌کامیون‌شیر خشک در مقابل بازار توسط پاسداران‌کشف شد.

* ۱۵۰ کیلو تریاک در شهسوار کشف شد.

* از چند زن و مرد در تهران ۱۱ کیلو هروئین و تریاک گرفته شد.

* حدود یک‌چمدان حشیش ازیک باند قاچاق کشف شد.

* سارقین مسلح موجودی یکی از شعب بانک صادرات در شرق تهران را به سرقت بردند.

* در حمله سارقین مسلح به‌شعبه‌ی بانک ایران و هلند در خیابان آپادانا،

موجودی نقد بانک به‌سرقت رفت.

* صبح امروز دو قاتل و سارق مسلح در اهواز و قم تیرباران شدند.

* ۲۰۰ هکتار کشت‌خشخاش‌دراطراف شیراز نابود گردید.

* ۳۵۵ جریب کشت خشخاش بموسیله سپاه پاسداران نابود شد.

* بر اساس آمار منتشره ازسوی‌پزشکی قانونی تهران در ماه‌گذشته ۱۴۱ نفر براثر اصابت گلوله در گذشته و ۳۱ نفر که‌اکثرا" از قاچاقچیان مواد مخدر بوده‌اند، مشمول حکم اعدام گردیده‌اند.

* در درگیری صبح امروز در خیابان شیروخورشید تهران، بین هواداران و مخالفان مجاهدین خلق ایران یک نفرکشته و دو نفر مجروح شدند.

* اعتبار نامه ۱۶۴ نماینده‌ی مجلس تصویب شد.

* ابوشریف فرمانده سپاه‌پاسداران گفت: در دستگیری خسرو قشقائی‌فرماندهی سپاه کاملا" بی‌اطلاع بوده‌است. رئیس جمهوری گفت: داستان خسروقشقائی‌مانند داستان "دریفوس" است. شورای انقلاب توقیف خسروقشقائی را تقبیح کرد.

* رئیس جمهوری در مصاحبه‌ای با خبرگزاری فرانسه گفت برخی از روش‌هایی که در ۱۵ ماه گذشته انتخاب کردیم، با شکست‌مواجه شده‌است. وی گفت: "درپایان ماه‌مه‌گفتگوهایی‌که‌باسه‌مقام‌عضوبین‌الملل سوسیالیست، برونوکرایسکی، اولاف‌پالمه و فیلیپ گونزالس انجام‌شد، اجازه داد که روابط شمال و جنوب را جایگزین گفتگوهای شرق و غرب کنیم. طرز فکر آن‌ها دراین مورد باطرز فکر من نزدیک است و من می‌دانم که آن‌ها نیزآرزوی‌اروپایی‌مستقل‌تر را درمقابل ابرقدرت‌ها دارند".

* براساس‌تفاهم‌نامه‌ی‌جدید‌درزمینه‌ی مبادلات‌بازرگانی و همکاری‌های اقتصادی و فنی‌بین ایران و رومانی، رومانی آمادگی خود را برای تامین کالاهای موردنیازایران نظیر گندم، انواع گوشت، تخم‌مرغ، مواد شیری، کودشیمیایی، مواداولیه و نیزلوازم یدکی صنعتی اعلام کرد و قراردادهای مربوطه بعزودی منعقد خواهد شد. رومانی متقابلا" موظف است تمام کالاهای‌صادراتی غیرنفتی ایران را که کشورهای غرب از خرید آن‌ها خودداری کرده‌اند، خریداری کند. دو کشور همکاری‌های خود را در زمینه‌های صنایع گاز، پتروشیمی، ایجاد پالایشگاه، اکتشاف وبهره‌برداری ازمعادن، صنایع سیمان، کشاورزی، مرغداری، ساخت تراکتور، ماهیگیری، صنایع غذایی وایجاد سردخانه توسعه خواهند داد. طبق تفاهم‌نامه امضاء شده بین دو کشور مقدمات‌انتقال تکنولوژی مربوط به‌تولید یک نوع وانت در ایران، فراهم می‌گردد. به‌عقیده‌کارشناسان این وسیع‌ترین قراردادی است که پس از تحریم‌اقتصادی غرب علیه‌ایران، منعقد گردیده‌است.

* ترکیه‌موافقت کرده‌است که نفت بیشتری از ایران خریده و متقابلا" مواد غذایی بیشتر ی به‌ایران بفرستد. منابع ترکیه تاکید کرده‌اند که نتیجه مذاکرات را نباید چنان تلقی کرد که‌ترکیه بخواهد شکافی را که زاییده تحریم اقتصادی غرب علیه انقلاب اسلامی ایران است پرکند.

سه‌شنبه ۲۰ خرداد

* محسن یحیوی وزیر مسکن وشهر سازی گفت قیمت خانه و آپارتمان ظرف‌چند ماه گذشته تا ۵۰ درصد افزایش یافته‌است. لذا از این پس خرید و فروش خانه و آپارتمان به‌طورخصوصی ممنوع‌است‌ومعاملات باید ازطریق دولت صورت گیرد.

* به‌دستور شورای انقلاب، بنیاد

www.iran-archive.com

مسکن انقلاب اسلامی زمین، خانه و وام به متقاضیان تهران واگذار نمی‌کند.

* مدیرعامل سازمان آب تهران گفت از هفتهٔ آینده، به‌احتمال زیاد طرح جیره بندی آب تهران به‌موقع اجرا گذاشته خواهد شد.

* صلیب سرخ جهانی وضع زندان‌های ایران را رضایت‌بخش خواند.

* تعدادی مین ضد نفر، معروف به مین مخروطی، درخیابان جمهوری کشف و خنثی شد.

* قطار عادی مسافربری تهران ـ اراک، دچار سانحه شد و ۲ واگن مسافربری قطار آتش گرفت.

* حجت‌الاسلام خلخالی به‌صاحبان اتوبوس‌ها، هتل‌ها، قهوه‌خانه‌ها و کامیون‌ها اخطار کرد که اگر مواد مخدر در داخل وسایل نقلیه یا موسسات آن‌ها یافت شود آن وسیله نقلیه و یا موسسه به‌نفع معتادین مصادره و صاحب آن مجازات خواهد شد.

* با موافقت شورای انقلاب ۳ هزار تخت بیمارستانی به‌درمان معتادان اختصاص می‌یابد.

* ۱۶ محکوم دادگاه انقلاب و دادگاه ویژه مواد مخدر سحرگاه امروز تیرباران شدند.

* دو نفر از عاملین پخش هروئین با ۱۸ کیلوگرم هروئین دستگیر شدند. ازدو قاچاقچی دیگر ۳۰۰ کیلوگرم تریاک به‌دست آمد.

* دیروز در منطقه کوه‌بالاجی بین سپاه پاسداران و نیروهای مسلح مهاجم زدوخورد شد و ۲ تن از مهاجمان زخمی شدند.

* حزب‌کومله دو نفر از پاسداران را تیرباران کرد.

* بر اثر حمله افراد مسلح موتورخانه ایستگاه مایکروویو "دوآب" نقده از کار افتاد.

* از اهالی منطقه غرب خواسته شد سلاح خود را به‌نزدیک‌ترین پادگان تحویل دهند.

* دره تنگاب توسط پاسداران و ماموران ژاندارمری آزاد شد.

* تعداد اخراج‌شدگان از عراق به ۳۷۲۶۲ نفر رسید.

* یک تانک و یک نفربر ارتش عراق که به خاک ایران تجاوز کرده‌بودند در نتیجهٔ تصادم با مین در مسیرشان، منفجر شدند و در نتیجه ده نفر عراقی کشته و ۶ نفر مجروح شدند.

* رئیس جمهوری، هیاتی را با خسرو قشقائی مامور رسیدگی به اوضاع فارس کرد.

* شهردار اسلام‌شهر به‌عنوان اعتراض به‌امکانات محدود این شهر ۳۰۰ هزار نفری که متناسب با یک بخش ۵ هزار نفری است شهرداری را تعطیل کرد، شهر را ترک گفت و در استانداری مرکزی بست نشست.

پنج‌شنبه ۲۲ خرداد

* امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران اظهار داشت: من در طول مبارزه تا وقتی که بساط شاهنشاهی به‌هم خورد هیچ‌وقت نگران نبودم، لکن حالا نگرانم... اگر کشور مدتی به‌حال‌تزلزل بماند از داخل آسیب می‌بیند و محتاج این نیست که از خارج به‌ما آسیب برسانند.

* هم‌زمان با میتینگ سازمان مجاهدین خلق ایران که در امجدیه برگزار شد در نتیجهٔ زدوخورد بین مخالفان و هواداران مجاهدین ۴۰۰ زخمی و یک کشته برجای ماند.

* اعتبارنامه ۱۹۵ نماینده مجلس شورای اسلامی تصویب شد.

* اسامی ۱۴۹ همکار ساواک توسط دادسرای انقلاب اسلامی بوشهر فاش شد.

* کمیته پاکسازی دانشگاه‌ها و موسسات

آموزش عالی ۲۰۰ تن استاد، دانشجو و کارمند را مشمول تصفیه کرد. این نتیجهٔ نخستین بخش از فعالیت‌های کمیتهٔ مذکور است.

* شبکه‌ای که قصد توطئه در ارتش را داشت، به‌وسیله پرسنل ارتش در پیرانشهر کشف و عوامل آن دستگیر شدند.

* براساس لایحه قانونی تصویب‌شده حداقل حقوق خالص هر کارمند ۲۵۰۰ تومان و حداکثر آن ۱۵ هزار تومان خواهد بود. در زمان طاعوت حداقل حقوق کارمندان ۱۲۰۰ تومان و حداکثر آن ۶۰ هزار تومان بود.

* مردم دره‌شوری قشقائی به‌پشتیبانی از پاسداران علیه خوانین این منطقه تظاهرات کردند و خواستار رسیدگی به پرونده خوانین منطقه شدند.

* در اثر درگیری با عشایر مسلح یک دانشجو و یک پاسدار شهید شدند.

* فرمانده ژاندارمری ماکو و دو درجه‌دار و یک غیرنظامی توسط گروهی مهاجم به گروگان گرفته شدند.

* در نتیجه درگیری بین مهاجمین عراقی و نیروهای مرزی ایران در نوارمرزی شلمچه یک پاسدار شهید و ۲ مامور ژاندارمری مجروح شدند.

* ۳۰۰ مهاجم مسلح به‌سلاح‌های سنگین مخزن ۹۵ هزار لیتری ایستگاه راه‌آهن سلماس را به‌آتش کشیدند.

* یک قاچاقچی هروئین در همدان اعدام شد.

شنبه ۲۴ خرداد

* امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران با انتخاب ۷ عضو ستاد شورای فرهنگی، فرمان تشکیل شورای انقلاب فرهنگی را صادر کرد.

* بنی‌صدر رئیس جمهوری گفت: ربر بارکسانی که می‌خواهند با چماق از اسلام دفاع کنند نروید. اگر می‌خواهید سرمایه‌داری از بین برود، همه باید چماق‌ها را زمین بگذارید و قانون حکومت کند.

* حجت‌الاسلام احمد خمینی (فرزند امام خمینی) دربارهٔ حادثه امجدیه گفت: "حزب فقط حزب‌الله، اگر معنایش زدن است که آبروی الله را بردند، مرگ براین تفکر،... امام فرموده‌اند که اظهار عقیده آزاد است، مسئولین می‌گویند که اظهار عقیده آزاد است پس چرا این قضایا اتفاق می‌افتد؟"

* وزارت کشور طی اطلاعیه‌ای از مردم خواست تا کسانی را که به‌اجتماعات حمله می‌کنند، معرفی کنند.

* سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران با انتشار اطلاعیه‌ای رسما "انشعاب گروهی از اعضای این سازمان را با عنوان "اقلیت" اعلام کرد.

* برای خالی ساختن تهران از مهاجران شهرستانی طرحی تهیه شد که به موجب آن به کسانی که تهران را ترک کنند، در شهرستان‌ها زمین و وام داده خواهد شد.

* طرح ترافیک در تهران به‌اجرا گذاشته شد. طبق این طرح ورود اتومبیل‌های شخصی از ۶/۳۰ تا ۱۰ صبح، به داخل محدوده، ممنوع است. تاکسی‌ران‌ها به مقررات این طرح معترضند.

* نخستین سمینار زبان و ادبیات کودکان و نوجوانان در مجتمع فرهنگی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان افتتاح شد.

* ایران برای خرید نفت، اعتباری به مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار در اختیار ترکیه گذاشت.

www.iran-archive.com

یکشنبه ۲۵ خرداد

* وزارت مسکن اعلام کرد در هفته گذشته ۷۲۴ واحد مسکونی درجنوب‌خراسان تکمیل و به مردم واگذار شد.
* دوهفته و یک‌خانه، براثر آتش سوزی، درتبریز دچار خسارت شد.
* اعضای یک باند بزرگ مواد مخدر در تهران دستگیر شدند و ۲۲/۵کیلوگرم تریاک وسوخته از آن‌ها کشف و اخذگردید.
* از ۶ گروه قاچاقچی‌در مشهد۲۰۱۶ کیلو تریاک به دست آمد.
* حجت الاسلام خلخالی اعلام کرد که بیش از ۱۰۰۰ کیلو تریاک و حشیش و تعدادی سلاح و مهمات‌ازقاچاقچیان‌کشف، همدان وسمنان به دست آمده است.
* به حکم دادگاه ویژه انقلاب‌اسلامی بامداد امروز ۸ قاچاقچی مواد مخدر تیرباران شدند.
* در عملیات پاکسازی منطقه‌جوان رود ۱۲ مهاجم کشته شدند.
* مهاجمین فارس، بدون هیچ‌گونه درگیری، مواضع خود را به ژاندارمری سپردند.
* رئیس ستاد ارتش اعلام‌کرد: از تشکیلات گروه‌ها و دسته‌ها در ارتش جلوگیری می‌شود.
* دردومین روز اجرای طرح ترافیک درتهران، ازسوی رانندگان‌تاکسی‌ها، چون دیروز، تظاهراتی پراکنده درنقاط مختلف شهرصورت گرفت.

دوشنبه ۲۶ خرداد

* امام‌خمینی اعلام کردند که رادیو تلویزیون باید تحت نظارت ۳ قوه اداره شود.
* دولت حداکثر تا ۲۰ روز دیگر خرید و فروش خانه‌ها را آغاز می‌کند.
* خرید و فروش زمین‌های مزروعی ممنوع اعلام شد.
* صبح امروز محاکمه هفت تن از افرادی که متهم به شرکت در توطئه و شبکه براندازی ارتش هستند دریکی ازشعب دادگاه انقلاب ارتش جمهوری اسلامی ایران آغاز شد.
* آیت الله اشراقی اخطارکرد: گران‌فروشان و محتکران سرنوشتی بهترازقاچاقچیان مواد مخدر نخواهند داشت.
* سه قاچاقچی کرمانی به جرم حمل و پخش هروئین دستگیر شدند و یکی از آن ها به ۱۰ سال حبس و ۳۰ ضربه شلاق محکوم شد.
* دادگستری همدان یک قاچاقچی را به جرم حمل هروئین به ۵ سال حبس محکوم کرد.
* در روستای فامنین همدان ۵۰ قاچاقچی دستگیر شدند که ۲۵ نفر از آن‌ها به علت داشتن ده کیلوگرم هروئین و سلاح‌های مختلف توقیف و بقیه به دلیل همکاری باماموربن و توبه از کارخود، آزاد شدند.
* ماموران ژاندارمری درنزدیکی شاهرود ۷ کیلوتریاک کشف و صاحب آن را توقیف کردند.
* ۵ مفسد در تبریز تیرباران شدند.
* ۵۰ نفر در وزارت کشاورزی تصفیه شدند.
* دراصفهان دو نفر به اتهام جعل مهر و امضاء فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اصفهان و ساختن بارنجک‌جنگی دستگیر شدند.
* در خرم آباد ۱۶ قبضه اسلحه‌کشف شد.
* ۱۲۰۰ کیلو باروت و ۳ مین در مریوان کشف شد.

* عده‌ای مهاجم مسلح به سوی ایستگاه مخابراتی خورین، درنزدیکی کرمانشاه، تیراندازی کردند.
* در درگیری سپاه پاسداران ماکو با ۶ نفر از افراد مسلح، یکی از افراد مسلح کشته شد و بقیه فرار کردند.
* در یک درگیری در مرز "شلمچه" یک ریوی ارتش عراق که حامل سرباز بود، منفجرشد و بین ۱۶ تا ۲۱ نفر کشته و ۱۸ نفر زخمی شدند.
* براثر انفجار مین ۲ کودک ۸ ساله و ۱۴ ساله کشته و ۲ نفر دیگر مجروح‌شدند.
* هواپیماهای ناشناس ۲ بار به حریم فضایی ایران در مرز خرمشهر تجاوزکردند.
* یک فروند هواپیمای عراقی در منطقه "صالح آباد" ایلام، به حریم هوایی ایران تجاوز کرد.
* گروهی از زنان تهران به منظور اعتراض به فروشندگان لباس‌های زیرزنانه که بدون رعایت عفت عمومی این نوع لباس ها را در داخل ویترین ها به نمایش می‌گذارند، با اجازه رسمی از وزارت کشور در محله نازی آباد در جنوب تهران به راه‌پیمایی پرداختند و اعلام کردند اگر به این کارخاتمه داده نشود به طرز دیگری با مساله برخورد خواهند کرد.
* مبلغ یک میلیارد و ۳۲۲ میلیون تومان بودجه امسال استان یزد تصویب‌شد.
* مبلغ ۲۲ میلیارد و ۶۷۰ میلیون ریال بودجه استان کرمانشاهان تصویب‌شد.
* دکتر داودی نماینده ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد بارئیس جمهوری و چند تن از اعضای شورای انقلاب ایران دیدار کرد.
* ناصر کوهیار، نماینده ایران در پروژه مشترک پتروشیمی ایران و ژاپن مذاکرات خود را با رئیس کمپانی عمران شیمیایی ایران در ژاپن، در مورد شرایط ازسرگیری ساختمان پروژه مزبور آغاز کرد. نمایندگان ژاپن ۱۶ شرط برای ادامه این کار قائل شده‌اند.

سه‌شنبه ۲۷ خرداد

* ۲۰ تن از نمایندگان مجلس شورای ملی در اطلاعیه‌ای ضمن آن‌که به حمله به مراسم پنج‌شنبه در امجدیه و برهم زدن آن به شدت حمله کردند، خواستار به کیفر رساندن سریع عاملان و محرکان این عمل، درهرمقام و موقعیتی که هستند شدند.
* درپی درخواست فرمانداری اصفهان مبنی بر به تعویق افتادن مرحله دوم انتخابات مجلس شورای ملی در این شهر که قراربود روز جمعه ۳۰ خرداد جاری برگزار شود، مهدوی کنی سرپرست وزارت کشور با این امر موافقت کرد.
* ابوشریف فرمانده سپاه پاسداران‌به عنوان اعتراض به "انحصارطلبی‌ها و گروه گرایی‌ها" استعفا کرد.
* صادق قطب زاده وزیرخارجه شدیدا به روزنامه جمهوری‌اسلامی حمله کرد و آن را "یکی ازفاسدترین و مبتذل‌ترین روزنامه‌های وابسته" خواند.
* دادستان و دادیار دادگاه انقلاب آباده به علت فعالیت مستقل یک گروه اعزامی ازقم برای رسیدگی به جرایم ۴۰ نفر از خوانین و اربابی آن‌ها از کار خود استعفا دادند.
* چند تن از عاملان راهبندان‌های فارس دستگیر شدند و تلاش سپاه‌پاسداران و ژاندارمری برای دستگیری بقیه عاملان این تهاجم اخیر ادامه دارد، از این رو نیروهای نظامی هنوز در مواضع خود مستقرند.
* آئین‌نامه نحوه خرید خانه‌های

www.iran-archive.com

خالی توسط دولت به شورای انقلاب تسلیم شد. در این آئین‌نامه جزئیات خرید و فروش خانه‌های خالی گنجانده شده است.

* فرماندار مهاباد بار دیگر خواستار لغو محاصره اقتصادی شهرهای کرد نشین شد.

* یک عضو شورای دامداری شهر ری محصول ۲ هکتار گندم خود را که آماده درو بود با راندن تراکتور بر این مزرعه و شخم زدن زمین، معدوم کرد.

* معاون وزارت کشاورزی و عمران روستایی پیش‌بینی کرد که میزان محصول گندم امسال بیش از ۶ میلیون تن خواهد بود و به این ترتیب ایران از خریدگندم خارجی بی‌نیاز خواهدشد.

چهارشنبه ۲۸ خرداد

* استاندار آذربایجان‌غربی اعلام کرد که نیروهای ارتش موفق شدند کلیه نقاط استراتژیک، و ارتفاعات اشنویه را تصرف کنند. دراین عملیات ۸ نفر از افراد ارتشی شهید و ۷ نفر زخمی شده‌اند.

* محاکمه امیرعباس تهامی، رئیس بخش ساواک منحله و سرپرست اداره فنی پشتیبانی ساواک تهران و اداره کل هفتم آغاز شد.

* رئیس ساواک بروجرد دستگیرشد.

* ۱۰۲ عضو وزارت دارایی و اقتصاد پاک‌سازی شدند.

* دادگاه مستقر درشهرداری اسامی فروشندگان زمین‌های ملی‌شده و ساختمان های غیرمجاز را اعلام کرد.

* صبح امروز ۲۵۵ معتاد جمع‌آوری شده و به کهریزک فرستاده شدند.

* حجت الاسلام خلخالی اعلام داشت که: ۶ نفر از قاچاقچیان مواد مخدر محکوم به اعدام شدند و سحرگاه امروز، حکم در مورد آن‌ها اجراشد.

* دادگاه انقلاب‌اسلامی خوزستان دوازده نفر را به حبس‌هایی بین یک ماه تا دوسال ونیم، مصادره اموال و شلاق محکوم کرد. جرایم آن‌ها عبارت بودند از داشتن روابط نامشروع، نگهداری مواد مخدر و مشروبات الکلی. ازجمله عبدالکریم آل ناصر فرزند فرج به جرم نگهداری کنسرو خوک به یک‌ماه حبس، ۷۵ ضربه شلاق و مصادره اموال محکوم شد.

* سه سارق مسلح در پل دختر لرستان به دار آویخته شدند.

* ۴ جوان مسلح در بندر انزلی به یک فروشگاه لوازم خانگی حمله کردند وبه دلیل مقاومت صاحب فروشگاه متواری شدند. کلیه مغازه‌داران مسیرخیابان محل هجوم به عنوان اعتراض مغازه‌های خود را بستند و مقابل شهربانی‌وفرمانداری اجتماع کردند.

* مقاومت مسلحانه ماموران سبب شد افراد مسلحی که قصد داشتند شبانه به فرودگاه بندرعباس وارد شوند، بگریزند.

* ۲۵ مقبره اشراف و ثروتمندان در صحن حضرت عبدالعظیم تخریب شد.

* معاون وزارت راه گفت: با بودجه فعلی احداث راه‌های روستایی کشور ۳۰سال طول خواهد کشید.

* طرح بودجه اضطراری کشور تهیه شد. برطبق این طرح از حقوق کارمندان دولت‌کاسته نمی‌شود.

* رادیو مسکو گزارش داد: هیئت نمایندگی دولت ایران به ریاست رضاسلیمی وزیر اقتصاد و دارایی برای شرکت در نهمین اجلاس کمسیون دائمی همکاری اقتصادی و فنی شوروی و ایران وارد مسکو شد.

پنجشنبه ۲۹ خرداد

* هیئت اقتصادی ایران تحت‌ریاست وزیر امور اقتصادی و دارایی جمهوری اسلامی ایران به اتفاق آقای دکتر مکری سفیر جمهوری اسلامی ایران درمسکو، وارد باکو مرکز جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی شدند.

* یک هیات عالی‌رتبه یوگسلاوی به ریاست وزیر اقتصاد ایالت "وبودینا" با معاون وزارت بازرگانی ملاقات و درباره‌ٔ توسعه مبادلات بازرگانی و همکاری های اقتصادی بین دو کشور، گفتگو کردند.

جمعه ۳۰ خرداد

* مذاکرات نهمین اجلاس کمسیون دائمی همکاری‌های اقتصادی و فنی ایران و شوروی با امضاء پروتکلی پایان یافت. اسکاچکف رئیس کمیته دولتی روابط اقتصادی شوروی با دیگر کشورها گفت: "شوروی با ایران در اجرای ۱۴۲ طرح همکاری می‌کند. نحوه همکاری‌های شوروی با ایران با همکاری‌های کشورهای غربی با ایران تفاوت دارد. زیرا آنان سعی در وابسته کردن ایران می‌کردند، درحالی‌که ما از ابتدا اعلام کردیم که شوروی همکاری‌های خود را تحمیل نخواهد کرد. علاوه بر آن در تامین و تربیت نیروی انسانی ماهر و متخصص ایرانی جهت‌اداره واحدهای تولیدی و صنعتی که شوروی در ایران ایجاد کرده، همه گونه مساعدت خواهیم کرد.

* نیروهای ژاندارمری، با گشودن آتش شدید به نیروهای مسلح غیرقانونی درمنطقه قطور ۴۰ نفر از مهاجمین را از پای درآوردند. سه روستای حبشی بالا، حبشی پایین و ضریح از وجود نیروهای مسلح غیرقانونی پاک شد.

* مهاجمین مسلح عراقی پاسگاه‌هاو مناطق مرزی سوفار و نفت‌شهر را باسلاح‌های سبک و سنگین مورد حمله قرار دادند.

* مهاجمین مسلح ۲ نفر را به‌گروگان گرفتند و تراکتور و تریلر آن‌ها را به همراه بردند.

* یک گروه از مهاجمین عراقی به داخل خاک ایران درحوزه شهرستان دهلران تجاوز کردند و ۳ کارگر ایرانی را ربودند.

شنبه ۳۱ خرداد

* بنی صدر، رئیس جمهوری، استعفای سرلشگر محمدهادی شادمهر را از ریاست ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران پذیرفت و وی را به سمت مشاورعالی نظامی رئیس جمهوری منصوب کرد. ازسوی رئیس جمهوری سرتیپ ولی فلاحی‌به‌ریاست ستادمشترک ارتش جمهوری اسلامی، سرتیپ قاسم‌علی ظهیرنژاد به فرماندهی نیروی زمینی ارتش وسرپرست ژاندارمری و سرهنگ خلبان جواد فکوری به فرماندهی نیروی هوایی جمهوری اسلامی‌ایران‌منصوب شدند.

* حجت الاسلام خلخالی گفت مبارزه‌ای که درجهت سرکوبی قاچاقچیان و سوداگران مواد مخدر آغاز کرده‌ایم در تاریخ مبارزه با مواد مخدر در دنیابی‌سابقه است.

* دادگاه بهشهر ۸ نفر را به زندان و شلاق محکوم کرد.

* محاکمه رئیس ساواک منحله سمنان آغاز شد.

* سرپرست دانشگاه تهران اعلام کرد ۳۸۹ نفر استاد، کارمند و دانشجو از دانشگاه تهران پاک‌سازی شدند.

www.iran-archive.com

* استاندار خوزستان اعلام کرد تاکنون ۲۸ نوع توطئه سیاسی که توسط گروه های مختلف ضد انقلاب و وابسته به غرب، در استان خوزستان سازمان یافته‌بود، توسط مردم خنثی شده است.

* فرمانداری نوشهر درنامه‌ای به استانداری مازندران اطلاع داد که پس از گذشت ۱۰ ماه هنوز به پیشنهاد بازگشایی حریربافی چالوس که به وزارت صنایع و معادن عرضه شده، علی‌رغم پیگیری‌ها و مکاتبات مکرر ترتیب اثر داده نشده است.

تصحیح وپوزش

ضمن پوزش از خوانندگان ومؤلفین‌عزیز، غلط‌های‌مشاهده شده در شماره۳سال۱۳۵۹ مجله‌به‌شرح زیراصلاح‌می‌شوند:
صفحه۳۲، سطر ۳ از پایین "چمرا" نادرست و صحیح آن "کمرا" است؛ صفحه۷۷، سطر ۶ از پایین "مقدمه بر اثر ک. مارکس" مبارزه طبقاتی در فرانسه از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰"" صحیح است؛ درصفحه۱۶۳، سطر ۲ از بالا به‌جای "برخی" باید "برخی‌ها" خوانده‌شود.

رویدادهای جهان

آسیا، خاورمیانه در یک‌ماه گذشته شاهد رویدادهایی بس مهم بوده‌است، که‌بی‌شبهه در درازمدت اثراتی بر سیر حوادث منطقه به‌جای می‌گذارد. "رویدادهای جهان" را این‌بار نیز از آسیا و از خاورمیانه آغاز می‌کنیم.

آسیا

۱. جنایات اسرائیل درسرزمین‌های اشغالی عرب

در یک‌ماه گذشته، فشار و سرکوب فلسطینی‌های سرزمین‌های اشغالی از سوی صهیونیست‌های تل‌اویو شدت بی‌سابقه‌ای به‌خود گرفت و در چندمورد مقام‌های اسرائیلی زیر سرپوش "عوامل‌افراطی" به جان چند رهبر منطقه سوءقصد کردند. شهرداران چند شهر کرانهٔ غربی رود اردن را بر اثر انفجار بمب در اتومبیل‌های‌آن‌ها شدیدا" مجروح نمودند و مقام‌های‌اشغالگر اسرائیل تلاش کردند گروه‌های افراطی را مسئول این جنایت‌ها معرفی‌کنند. اما این تلاش‌های مذبوحانه به‌جایی نرسید و بر همگان روشن شد که سر نخ تمام این‌توطئه‌ها در دست اشغالگران اسرائیلی است که می‌خواهند با کشتار رهبران فلسطین و با ایجاد رعب و وحشت درمیان‌فلسطینی‌های کرانهٔ غربی رود اردن و نوار غزه، طرح درازمدت خود رادرموردالحاق‌این‌سرزمین‌ها به خاک اسرائیل اجرا کنند. در پی‌این سوءقصدها ساکنان کرانه غربی رود اردن به‌دعوت سازمان آزادی‌بخش فلسطین یک اعتصاب گسترده را علیه‌اشغالگران‌اسرائیلی آغاز کردند. ده‌ها هزار نفردر نمایش‌های پرشکوه علیه صهیونیست‌ها شرکت‌کردند. مقام‌های تل‌اویو این بار نیز برای درهم شکستن اعتصابات و تظاهرات از روش‌های وحشیانه‌سود جستند. خشونت اسرائیلی‌ها در زمینه درهم‌شکستن اعتصابات‌به‌اندازه‌ای چشم‌گیر بود که حتی مطبوعات غربی‌نیز نتوانستند از کنار آن بی‌تفاوت بگذرند. چکمه‌پوشان اسرائیلی ده‌ها مغازه را که صاحبان‌آن‌هایه‌اعتصاب‌پیوسته‌بودند منفجر کرده و صدها مغازه را غارت کردند. ده‌ها تن از کسبه به زندان افتادند. اوباشان اسرائیلی با حمایت ماموران نظامی به‌آزار و اذیت اعراب‌پرداختند. سرکوب درکرانهٔ

www.iran-archive.com

غربی رود اردن و نوارغزه با یک رشته اقدام‌های رسمی در مورد تحکیم نفوذ اسرائیل بر سرزمین‌های اشغالی اعراب همراه شد. دفتر نخست‌وزیری اسرائیل اعلام کرد که ادارات وابسته به نخست‌وزیری عنقریب به بیت‌المقدس شرقی انتقال می‌یابند و بدین‌ترتیب آشکار شد که هدف تروریسم سازمان یافته و "رسمی" در کرانهٔ غربی رود اردن چیزی جز آماده‌کردن زمینه‌لازم برای انضمام این سرزمین‌ها به اسرائیل نیست. اسرائیل به‌ویژه بعداز موافقت‌نامه خائنانه "کمپ‌دیوید" تلاش خودرادراین زمینه دوچندان کرده‌است. امپریالیسم آمریکا، حامی اصلی اسرائیل با ادامه ارسال سازوبرگ نظامی به اسرائیل برجنایات صهیونیست‌ها درسرزمینهای اشغالی غرب مهرتایید گذاشت. تجاوز اسرائیل به‌جنوب لبنان کماکان ادامه یافت و ناوچه‌های اسرائیلی بارها سواحل لبنان را به گلوله بستند.

۲. تحریکات آمریکا.

امپریالیسم امریکا در ادامهٔ تحریکات مسلحانهٔ خود در اقیانوس هند و خلیج فارس، به‌دو اقدام چشم‌گیر در این زمینه دست زد، اقدام‌هایی که می‌تواند در روند رویدادهای منطقه اثراتی بس‌خطرناک به‌جای گذارد و لازم است خلق‌های منطقه برای مقابله با این اقدام‌ها هرچه‌بیشتر بسیج شوند. نخستین اقدام، امضای موافقت‌نامه رسمی بارژیم‌های سرسپرده عمان و کنیا برای تبدیل این دو کشور به پایگاه تجاوزی آمریکا است و اقدام دوم همانا همکاری نظامی هرچه بیشتر با رژیم سادات و انجام مانورهای مشترک در خلیج‌فارس است.

امپریالیسم امریکا موافقت‌نامه‌ای با رژیم دست‌نشانده قابوس امضاء کرد که به موجب آن بنادر و فرودگاه‌های عمان برای استقاده نیروهای امریکایی و به‌ویژه سپاه کذایی" واکنش سریع" آماده‌خواهد شد. قرار است انبارهای مهمات سپاه واکنش سریع در عمان ایجاد شود. توافق جدید آمریکا با رژیم دست‌نشانده عمان با توافق مشابه باکنیاتکمیل‌شدوبدین‌ترتیب شبکهٔ پایگاه‌های نظامی امریکا از سومالی و مصر تا عمان و دیگوگارسیا مانند حلقه‌ای منطقه‌را در میان خواهد گرفت.

دولت سرسپرده کنیا نیز با امضاء یک سند تحمیلی تسهیلات دریایی وهوایی‌خود را در اختیار آمریکا قرار داد.

از سوی دیگر همکاری نظامی‌میان‌رژیم سادات و امریکا نیز گسترش یافته است. قرار است دو کشور یک رشته مانورهای‌نظامی مشترک در خلیج‌فارس انجام دهند. انور سادات بار دیگر آمادگی خودرابرای "کمک" به‌امریکا در مورد اقدام نظامی علیه ایران اعلام کرده‌است. هم‌زمان با این توافق‌ها، حضور ناوگان دریایی آمریکادراقیانوس‌هند و خلیج‌فارس نیز در یک‌ماه گذشته افزایش یافت. تلاش‌های‌امپریالیسم امریکا درمنطقه که تنها برای تضمین غارت‌ثروت‌های‌طبیعی آن به‌ویژه نفت صورت می‌گیرد خلق‌های منطقه را جدا" نگران کرده‌است. آمریکا برای توجیه اقدام‌های‌خودبه‌دست‌آویزهایی چون به‌اصطلاح" مسئله افغانستان" و " تحولات ایران" اشاره می‌کند. اما کیست که نداند مدت‌ها پیش از این " مسایل" یعنی از اوایل سال ۱۹۷۸ امپریالیسم‌امریکا با توجه به گسترش مبارزه خلق‌های منطقه علیه رژیم‌های دست‌نشانده‌طرح‌سپاه‌واکنش سریع را تهیه کرده‌بود.

در طرح‌های امریکا در خلیج‌فارس نقش ویژه‌ای نیز به رژیم مرتجع عربستان محول شده‌است. مذاکراتی که چند هفته پیش در سوئیس میان وزیران دفاع دوکشور صورت گرفت، در چهارچوب همکاری‌های نظامی‌گسترده‌ترعربستان‌وآمریکابوده‌است.

تحولات یک‌ماه گذشته در مرزمصر و

لیبی را نیز باید در چهارچوب‌استراتژی آمریکا در خاورمیانه، یعنی فشار هرچه بیشتر به خلق‌ها و رژیم‌های مترقی‌منطقه ارزیابی کرد. رژیم سرسپرده سادات، به بهانه‌های‌واهی و مسخره در نواحی مرزی با لیبی حالت فوق‌العاده اعلام کرد و نیروهایی را که از مرز اسرائیل خارج‌ساخته بود، به مرز لیبی منتقل نمود. کشورهای عضو جبهه پایداری عرب در اجلاس ویژه‌ای در طرابلس اعلام کردند هرگونه حملهٔ رژیم سادات به لیبی، حمله به تمامی کشورهای‌عضو جبهه تلقی می‌شود. این کشورها بار دیگر از مردم مصرخواستند هرچه زودتر کشور را از تسلط رژیم خائن سادات آزاد سازند.

۳. خروج قسمتی‌ازنیروهای محدود اتحاد شوروی از افغانستان.

درحالی که محافل امپریالیستی و رسانه‌های گروهی غرب روز وشب دربارهٔ اوضاع افغانستان به یاوه‌سرایی پرداخته و ازجنگ‌های‌خیالی دراین کشورسخن‌گفته و ازبه‌اصطلاح پل‌هوایی میان مسکو- کابل برای تقویت نیروهای محدوداتحادشوروی داد سخن‌می‌دادند، اتحادشوروی‌اعلام‌کرد باتوافق دولت افغانستان، واحدهایی از نیروهای محدود خودراکه‌دیگر به وجود آن هادرافغانستان نیاز نیست از آن کشورخارج کرده‌است. محافل اجتماعی جهان اقدام اتحادشوروی را نشانه حسن‌نیت این کشور تلقی‌کردند و تاکید کردند خروج بخشی از نیروهای محدود اتحادشوروی از افغانستان نشان‌دهنده تثبیت انقلاب دراین کشور است. محافل سیاسی عرب به‌ویژه اعلام کردند که اقدام اتحادشوروی نشان داد تا چه‌حد تبلیغات‌رسانه‌های‌گروهی‌امپریالیستی مبنی براین که‌گویا اتحاد شوروی هدف‌های توسعه طلبانه درسردارد و یا میدان‌های‌نفتی را تهدید می‌کند بی‌اساس وپوچ است. محافل عرب تاکیدکردندلازم است خلق‌های‌منطقه باتوجه به اقدام اتحادشوروی برای وادار کردن آمریکا به‌خروج ازخلیج‌فارس وقطع تحریکات نظامی تلاش کنند. به‌گفتهٔ محافل اجتماعی‌عرب هم‌چنین‌باید امپریالیسم آمریکا راوادارکرد ازتبدیل پایگاه دیگو گارسیا دراقیانوس هند به پایگاه تجاوزی تمام‌عیار خود امتناع ورزد.

ضدانقلابیون افغانی که به‌رغم‌حمایت همه‌جانبه امریکا، اسراییل، چین‌وپاکستان ومصرشکست‌های جدی متحمل شدند در تلاش‌های مذبوحانه‌خود برای‌جلوگیری از پیشرفت انقلاب افغانستان ازجنایات تازه خودداری نکردند. ازجمله آب چندمدرسه دخترانه در کابل را مسموم کردند. در نتیجه این اقدام جنایت‌کارانه صدها دانش‌آموز و آموزگار مسموم شدند.

۴. آشوب در ایالات شمال شرقی هند.

هند: ایالت‌های شمال شرقی هند در هفته‌های گذشته همچنان دستخوش آشوب بود. درنتیجه زد و خوردهای سیاسی در این ایالت‌ها هزاران تن‌کشته و مجروح شدند. در ایالت آسام اوضاع به‌ویژه بغرنج است. دراین ایالت چند گروه سیاسی خواستار اخراج "خارجی‌ها" یا به‌عبارت دیگر بنگالی‌ها هستند. در جریان جنگ‌های استقلال هند و پاکستان وهمچنین‌درجریان جنگ استقلال بنگلادش ده‌ها هزار بنگالی به ایالت آسام مهاجرت کردند. مقام‌های حکومت مرکزی هند در مذاکره‌با گروه‌های سیاسی آسام موافقت کرده‌اند به کسانی که بعد از سال ۱۹۷۱ به آسام رفته‌اند تابعیت هندی داده نشود. اما چند گروه در آسام‌خواستار آنند که این تصمیم شامل همه بنگالی‌هایی شود که ازسال ۱۹۵۱ به آسام مهاجرت کرده‌اند. مسئله‌مهم در آشوب‌های ایالت‌های شمال شرقی هند، بنا به اسنادی که

www.iran-archive.com

مطبوعات این کشور منتشر کرده‌اند، نقش سرویس‌های مخفی خارجی به‌ویژه سرویس های امریکایی و چینی است. مطبوعات هند اعلام کرده‌اند چین و آمریکا در تلاش برای محاصره نظامی هند به آشوب‌های تجزیه‌طلبانه در شمال شرقی هند دامن می‌زنند. چین که از دیرباز درصدد ایجاد یک کشور طرفدار غرب و چین در شمال شرقی هند است، به ویژه به ادامه آشوب‌های تجزیه طلبانه علاقه‌نشان می‌دهد. روزنامه‌های هندی خبر دادند که در بانکوک پایتخت تایلند مذاکراتی میان مقام‌های جاسوسی آمریکایی و چینی و همچنین گروه‌های تجزیه‌طلب شمال شرقی هند صورت گرفته است.

۵. سرکوب تظاهرات در پاکستان.

رژیم دست نشانده ضیاءالحق در پاکستان در هفته‌های گذشته از یک‌سو با شدت، هرگونه صدای اعتراض خلق را علیه رژیم سرکوب کرد و ازسوی دیگربه‌بهانه‌های مسخره و واهی اما در واقع برای "مهار" هرچه بیشتر مبارزه خلق ستم‌دیده‌پاکستان بودجه نظامی کشور را افزایش داد.

در یک ماه گذشته شهرهای بزرگ پاکستان از جمله لاهور و کراچی صحنهٔ تظاهرات بزرگ بود. چکمه‌پوشان رژیم منفور پاکستان باخشونت هرچه تمام‌تر تظاهرات را سرکوب کردند و در لاهور ده‌ها تن از وکلای دادگستری را بازداشت نمودند. تظاهرات در شهرهای بزرگ پاکستان به عنوان اعتراض به افزایش اختیارات دادگاه های نظامی برپا شده بود. رژیم ضیاءالحق همچنین اعلام کرد بودجه نظامی کشور را ۱۲ درصد افزایش می‌دهد. این اقدام خائنانه درحالی صورت می‌گیرد که اوضاع اقتصادی کشور روز به‌روز وخیم‌تر می‌شود و زحمتکشان هرچه بیشتر باید پیامدهای

سیاست کشور بربادده رژیم را تحمل کنند. ضیاءالحق که در استراتژی آمریکا درمنطقه به ویژه توطئه علیه ایران وافغانستان، نقش مهمی به عهده گرفته است، برای توجیه اقدام‌های خود ازجمله در زمینه افزایش هزینه نظامی همان اباطیل اربابان آمریکایی خود را طوطی‌وار تکرار می‌کند. رژیم ضیاء الحق حتی وقاحت را به‌جایی رساند که از زبان آقاشاهی اعلام کرد حاضر است در برابر پنج میلیارد دلار رشوه از کشورهای عربی خلیج فارس، نقش ژاندارم آمریکا را در منطقه خلیج فارس به عهده بگیرد.

۶. آسیای جنوب شرقی

توطئه خطرناک آمریکا و چین که با همکاری دولت وابسته تایلند علیه انقلاب کامبوچیا طرح شده بود، خنثی‌شد. آمریکا و چین با همکاری رژیم تایلند تلاش کردند ابتدا تحت عنوان "کمک‌های بین‌المللی" در امور داخلی کامبوچیا مداخله کنند. اما این توطئه با هوشیاری خلق انقلابی کامبوچیا خنثی شد و درنتیجه امپریالیسم آمریکا و برتری طلبان پکن، رژیم دست نشاندهٔ تایلند را وادار ساختند تحت دستاویز مسخره "بازگشت داوطلبانهٔ آوارگان" به کامبوچیا، نقشه خرابکاری در انقلاب کامبوچیا را بار دیگر مورد آزمایش قرار دهند.

حدود صدو پنجاه هزار کامبوچیایی در تایلند به‌سر می‌برند. قسمت بیشتر این عده کسانی هستند که از ستم و جور رژیم خون آشام پول پوت ـ ینگ ساری به‌تایلند گریختند. اما عده‌ای از این "آوارگان" را نیز باندهای پول پوت ـ ینگ ساری تشکیل می‌دهند که در پی انقلاب خلق کامبوچیا به تایلند پناه برده و از خاک این کشور و با کمک عوامل سیا و چین طرح‌های خراب‌کارانه علیه کامبوچیا را اجرا می‌کنند.

دولت تایلند بدون مشورت بادولت قانونی کامبوچیا برنامه مسخره "بازگشت داوطلبانه" آوارگان را به مرحله اجرا گذاشت. اما دم خروس توطئه از همان آغاز پیدا بود. هدف آن بود که باندهای پول پوت ـ ینگ ساری مسلحانه وارد کامبوچیا شوند. بعداز آن که این توطئه با مقاومت دولت و خلق آگاه کامبوچیا افشاء شد، به اصطلاح داوطلبان "مسلح" به زور و با حمایت مستقیم توپخانه و تانک‌های تایلند وارد خاک کامبوچیا شدند.

اما این تجاوزگستاخانه درهم شکسته شد. محافل امپریالیستی و رسانه‌های گروهی مزدور غربی با هیاهو و جنجال برای منحرف کردن افکار عمومی جهان از این توطئه، اراجیفی درباره به اصطلاح "تجاوز ویتنام و کامبوچیا" به تایلند پخش کردند. به‌ویژه روزه‌کشیدن‌های امپریالیست‌ها بعد از افشاء و شکست توطئه شدیدتر شد.

همدستی امپریالیسم آمریکا و چین در توطئه علیه کامبوچیا با حمایت مشترک این دو کشور از رژیم وابسته تایلند بیش از پیش نمایان شد.

اروپا

۱. کنفرانس ونیز

رهبران ۷ کشور عمده سرمایه‌داری جهان ـ آمریکا، آلمان فدرال، انگلیس، فرانسه، کانادا، ژاپن، ایتالیا ـ در ونیز اجلاس سالیانه خود را برگزار کردند تا شاید برای دردهای بی‌درمان اقتصاد نابسامان کشورهایشان چاره‌ای بیندیشند. ازسال ۱۹۷۵، همراه با افزایش مشکلات اقتصادی در جهان سرمایه داری و تشدید تضادها، قرار بر این شد که رهبران کشور های عمده سرمایه‌داری در سال یک بار

مسایل مختلف را مورد بررسی قراردهند. اما تاکنون نه تنها ازاین نشست‌هانتیجه‌ای به دست نیامده، بلکه تمام قول وقرارهایی هم که زمام‌داران شرکت کننده در طول کنفرانس به یکدیگر می‌دهند بلافاصله بعد از کنفرانس فراموش می‌شود و این نیز پدیده‌ای طبیعی است، چرا که علل اصلی بحران در کشورهای سرمایه‌داری را باید در ماهیت این نظام جستجو کرد.

تورم، بیکاری، رکود، فقر روزافزون زحمتکشان، مسایلی نیست که بتوان با "قول وقرار" حل‌کرد. ازاین‌گذشته دولت‌های سرمایه‌داری به‌خاطر آن‌که‌نماینده‌منافع انحصارات بزرگ‌هستند، طبیعی‌است‌که‌درهر کنفرانس واجلاسی‌تنها دراندیشه‌حفظ این منافع باشند و نه رفاه توده‌های زحمتکش. کنفرانس سال جاری درحالی تشکیل شدکه مشکلات لاینحل درجهان سرمایه‌داری ابعاد بی‌سابقه‌ای به خود گرفته است. نرخ‌های دو رقمی تورم درهمه کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری پدیده‌ای "عادی" به‌نظر می‌رسد و افزایش بیکاری و کسادی اقتصادی نیز به وضوح خودنمایی می‌کند. ابعاد بحران آن چنان گسترده است که قبل از اجلاس رسمی کنفرانس، رهبران غرب درمصاحبه‌های خویش "نگرانی" خود را از اوضاع ابراز داشتند. اما از آنجایی‌که حل مسایل در چهارچوب نظام سرمایه‌داری غیرممکن است، برای‌فریب‌توده‌های‌زحمتکش کشورهایشان، بیشرمانه ممالک صادر کننده موادخام به ویژه سازمان اوپک را مسئول دردهای بی‌درمان اقتصاد جهان سرمایه‌داری معرفی کردند. تظاهرات گسترده کارگران در کشورهای سرمایه‌داری نشان می‌دهد که زحمتکشان این کشورها به‌ماهیت واقعی تبلیغات مزدوران سرمایه‌پی‌برده‌اند. تجارب کنفرانس‌های قبلی از نوع ونیزنشان می‌دهد که "نشستن‌ها، گفتن‌هاوبرخاستن

www.iran-archive.com

ها"ی از این نوع چاره‌ساز معضلات روز افزون اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته نیست.

۲. اجلاس پراگ.

درهمان حال که رهبران کشورهای سرمایه‌داری غرب در ونیزجمع شده‌بودند، نخست وزیران کشورهای عضوشورای‌هم‌یاری اقتصادی ــ لهستان، اتحادشوروی، بلغارستان، چکسلواکی، رومانی، جمهوری دموکراتیک آلمان، کوبا، جمهوری‌سوسیالیستی ویتنام و مغولستان ــ در پراگ دورنمای همکاری‌های آینده شورا را مورد بررسی قرار دادند. درحالی‌که در ونیز، فضای مذاکرات یاس آور بود، برعکس بر فضای مذاکرات پراگ روحیه خوش بینی وافر و امید به موفقیت‌های بیشترحکمفرما بود و این نیز البته طبیعی است.

• اقتصادکشورهای‌سوسیالیستی، بادردهای‌بی‌درمان‌اقتصادسرمایه‌داری، باتورم، بیکاری، کسادی اقتصادی، فقر روزافزون زحمتکشان، بیگانه‌است. رشدموزون‌وهماهنگ اقتصاد سوسیالیستی آینده امیدبخشی را فراروی مردم این کشورها قرار می‌دهد. در ده‌سال گذشته رشد کشورهای عضوشورای همیاری اقتصادی به طور متوسط دو برابر کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته‌بوده‌است.

دراجلاس پراگ نمایندگان کشورهای آنگولا، موزامبیک، یمن دموکراتیک، اتیوپی و افغانستان به عنوان ناظر شرکت داشتند. در این اجلاس برنامه همکاری‌های اقتصادی در سال‌های ۸۵ــ ۱۹۸۱ مورد بررسی قرار گرفت و تصمیم‌های مهمی برای هماهنگی برنامه‌های اقتصادی تنظیم شد. از جمله اعلام شد، کشورهای عضو شورا آماده‌اند همکاری اقتصادی با کشورهای درحال رشد را گسترش دهند تا اتکاء فاجعه‌آمیز این کشورها به دول امپریالیستی و انحصارهای چند ملیتی کاهش یابد.

۳. اعتراض و اعتصاب زحمتکشان

• اروپا در یک‌ماه گذشته کماکان شاهد اعتراضات و اعتصابات زحمتکشان بود و طبقهٔ کارگر یک رشته خواست‌های سیاسی و اقتصادی را مطرح کرد. در پرتغال صدها هزار کارگر و دهقان به عنوان اعتراض به سیاست‌های ارتجاعی دولت دست راستی به خیابان‌ها ریختند و یک اعتصاب ۲۴ ساعته برپا کردند. در این تظاهرات بزرگ کارگری و دهقانی، استعفای دولت طلب شد. دولت دست راستی متهم شد که برنامه اصلاحات ارضی را که یکی از دستاوردهای بزرگ انقلاب پرتغال است، به باد می‌دهد. کارگران‌همچنین خواستار رفع سانسور از رادیو و تلویزیون شدند و اعلام کردند این دستگاه تنها اعلامیه‌های رسمی را پخش می‌کند. کارگران پرتغال در عین‌حال برای مقابله با تورم فزاینده خواستار اضافهٔ دستمزد شدند.

در انگلیس، آلمان فدرال وایتالیا نیز ده‌ها هزار تن از کارگران و دیگر زحمتکشان تظاهرات مشابهی برپاکردند. در انگلیس و آلمان‌فدرال خواست‌هاجنبهٔ سیاسی داشت و زحمتکشان با استقرارموشک های هسته‌ای آمریکایی در اروپای غربی شدیدا مخالفت کرده و این اقدام رابه‌درستی خطری جدی برای امنیت مردم اروپا تلقی کردند. در ایتالیا در آستانه کنفرانس رهبران بازار مشترک ده‌ها هزار کارگر در ونیز با برپایی تظاهرات گسترده شکست برنامه‌های اقتصادی بازار را اعلام کردند.

آمریکا

۱. آمریکای لاتین.

السالوادور در یک ماه‌گذشته همچنان

درگیرمبارزه علیه رژیم دست نشاندهٔ امپریالیسم آمریکا بود. دریک ماه گذشته مزدوران رژیم بارها به تظاهرات کارگران، روستائیان و دانشجویان حمله کردند وده‌ها تن را به هلاکت رساندند. از سوی دیگر نیروهای چپ جبههٔ مشترکی تشکیل داده و با هماهنگی بیشتری مبارزه علیه مزدوران امپریالیسم را دنبال کردند. نیروهای‌مسلح چپ با همکاری و کمک مستقیم مردم توانستند در چند مورد ضربات قاطعی به مزدوران وارد سازند.

امپریالیسم آمریکا در یک‌ماه گذشته ارسال سلاح و کارشناس را به السالوادور افزایش داد و اکنون کارشناسان آمریکایی کاملا رهبری عملیات علیه خلق را به عهده دارند.

ازسوی دیگر توطئه آمریکاعلیه‌حکومت های ترقی‌خواه آمریکای مرکزی و به ویژه دریای کارائیب ادامه یافت. در گرانادا عوامل سیا تلاش کردند با انفجار بمب "بیشاب" نخست وزیر کشور را به قتل برسانند و درجامائیکا نیز تلاش عوامل آمریکا برای سرنگون کردن حکومت "مانلی" باشکست روبرو شد.

آمریکای شمالی

مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری در آمریکا وارد مرحله نهایی خود شد. اما مردم آمریکا کماکان نسبت به این "مبارزه" بی‌تفاوتی چشم‌گیری از خودنشان می‌دهند. آمریکائیان که درگیر مسایل حادی چون تورم، بیکاری و کسادی اقتصادی هستند، به درستی اعتقاد دارند که وعده‌های "نامزدها" جز سخنان توخالی و پوچ چیز دیگری نیست.

آفریقا

گسترش مبارزات کارگری ودانش‌آموزی در آفریقای جنوبی مهم‌ترین رویداد قاره آفریقا دز یک‌ماه گذشته بود. تظاهرات دانش‌آموزان سیاه‌پوست و دو رگه علیه مظاهر ضدبشری "آپارتاید" با تظاهرات کارگری همراه شد. این تظاهرات‌جدا" پایه‌های رژیم آفریقای جنوبی را تکان داده است. رژیم برای مقابله با گسترش تظاهرات سیاست سرکوب هرچه شدیدتر را دنبال کرد. ماموران رژیم آپارتاید از یک‌سو تظاهرات گروه‌های دانش آموزان را به رگبار بستند و ازطرف دیگر گروه گروه از کارگران مبارز را از کار برکنار نمودند. رژیم آپارتاید در عرصه سیاست خارجی نیز همین سیاست را دنبال کرد و در چندیورش وحشیانه به آنگولا صدهاتن از غیرنظامیان را در این کشور به قتل رساند. شورای امنیت سازمان ملل با تصویب قطع نامه‌ای تجاوز آفریقای جنوبی به آنگولا را قویا" محکوم کرد. رای ممتنع کشورهای آمریکا، انگلیس و فرانسه به این قطع‌نامه به خوبی نشان داد که رژیم‌آپارتاید باحمایت چه قدرت‌هایی می‌تواند به جنایات خود ادامه دهد.

www.iran-archive.com

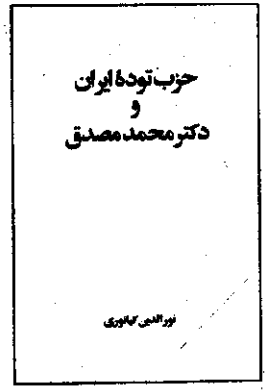

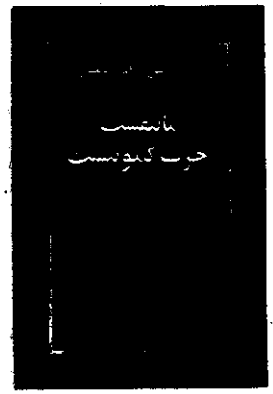

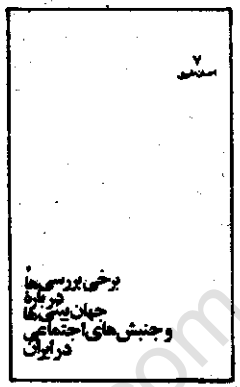

انتشارات حزب تودهٔ ایران در سالی که گذشت منتشر شده است:

۱. **حزب تودهٔ ایران از خط امام پشتیبانی می کند**
۲. **حزب تودهٔ ایران و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران**
۳. **گفتاری دربارهٔ امپریالیسم**
نورالدین کیانوری
٤. **حزب تودهٔ ایران در عرصهٔ سیاست روز**
پرسش و پاسخ، ۱
نورالدین کیانوری
۵. **دربارهٔ مشی سیاسی حزب تودهٔ ایران**
پرسش و پاسخ، ۲
نورالدین کیانوری
٦. **حزب تودهٔ ایران چگونه می نگرد؟**
پرسش و پاسخ، ۳
نورالدین کیانوری
۷. **ما و چپ گرایان و مسایل انقلاب ایران**
پرسش و پاسخ، ٤
نورالدین کیانوری
۸. **حزب تودهٔ ایران چه می گوید؟**
پرسش و پاسخ، ۵
نورالدین کیانوری
۹. **مواضع ما دربارهٔ شوراها، مسألهٔ کردستان و جبههٔ متحد خلق**
پرسش و پاسخ، ٦
نورالدین کیانوری

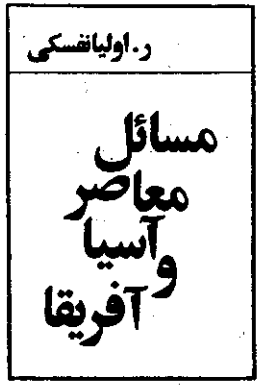

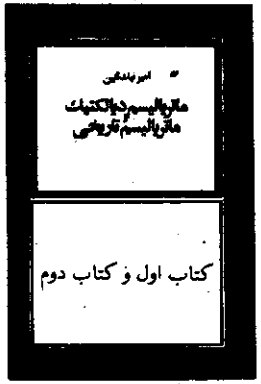

۱۰. **مسایل دیروز و امروز**
پرسش و پاسخ، ۷
نورالدین کیانوری
۱۱. **برنامهٔ حزب تودهٔ ایران در شرایط کنونی و آینده**
پرسش و پاسخ، ۸
نورالدین کیانوری
۱۲. **تحولات افغانستان و مسایل بغرنج عصر ما**
پرسش و پاسخ، ۹
نورالدین کیانوری
۱۳. **وضع طبقاتی جامعهٔ ایران و گروه های سیاسی**
پرسش و پاسخ، ۱۰
نورالدین کیانوری
۱٤. **«حزب تودهٔ ایران» و سیاست «اتحاد و مبارزه»**
پرسش و پاسخ، ۱ (۱۱)، ۱۳۵۹
نورالدین کیانوری
۱۵. **سی و هشت سال مبارزهٔ پی گیر در راه استقلال ملی، آزادی و حقوق زحمتکشان**
نورالدین کیانوری
۱٦. **برخی بررسی ها دربارهٔ جهان‌بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران**
احسان طبری
۱۷. **شمه‌ای دربارهٔ شناخت ایران و جهان**
احسان طبری
۱۸. **برخی مسایل حاد انقلاب ایران**
احسان طبری
۱۹. **بنیاد آموزش انقلابی (درس نامه، متن جدید اصلاح شده)**
احسان طبری
۲۰. **دربارهٔ انقلاب اجتماعی**
مارکس، انگلس، لنین
ترجمهٔ محمد پورهرمزان

www.iran-archive.com

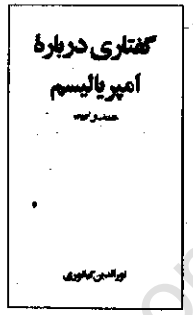

۲۱. **دربارهٔ فریدریش انگلس**
لنین
ترجمهٔ محمد پورهرمزان
۲۲. **زمین کوچک** (مالایازملیا)
لئونیدبرژنف
۲۳. **گفت و گویی با چریک‌های فدایی خلق**
۲۴. **صفحاتی از جنبش جهانی کارگری و کمونیستی**
ف. م. جوانشیر
۲۵. **مائوئیسم و بازتاب آن در ایران**
ف. م. جوانشیر
۲۶. **افسانهٔ طلاهای ایران**
ف. م. جوانشیر
۲۷. **اقتصاد سیاسی**
ف. م. جوانشیر
۲۸. **ماتریالیسم دیالک‌تیک و ماتریالیسم تاریخی** (کتاب اول: **ماتریالیسم دیالک‌تیک**)
امیر نیک‌آیین
۲۹. **ماتریالیسم دیالک‌تیک و ماتریالیسم تاریخی** (کتاب دوم: **ماتریالیسم تاریخی**)
امیر نیک‌آیین
۳۰. **تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی**
(دورهٔ کامل در یک جلد)
۳۱. **ما هرگز به اصول انترناسیونالیسم خیانت نخواهیم کرد**
فیدل کاسترو
۳۲. **تاریخ توسعه‌طلبی آمریکا در ایران**
پروفسور بوندارفسکی
۳۳. **برای متوقف ساختن ترور و سرکوب در عراق**
۳۴. **در عراق چه می گذرد؟**
(گزارش پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست عراق)
۳۵. **مارکس، انگلس، لنین، در زندگی خصوصی**
ترجمهٔ مریم فیروز
۳۶. **دربارهٔ نقش زن در اجتماع**
لنین
ترجمهٔ مریم فیروز
۳۷. **گفتاری چند از بزرگان دربارهٔ زن**
ترجمهٔ مریم فیروز
۳۸. **داوری‌های بجا و نابجا**
۳۹. **اچهره‌های درخشان**
مریم فیروز
۴۰. **دنیا**، نشریهٔ سیاسی و تئوریک کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، شمارهٔ اول، مهرماه ۱۳۵۸
۴۱. **دنیا**، نشریهٔ سیاسی و تئوریک کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، شمارهٔ دوم، آبان ماه ۱۳۵۸
۴۲. **دنیا**، نشریهٔ سیاسی و تئوریک کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، شمارهٔ سوم، آذرماه ۱۳۵۸
۴۳. **دنیا**، نشریهٔ سیاسی و تئوریک کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، شمارهٔ چهارم، دی ماه ۱۳۵۸
۴۴. **دنیا**، نشریهٔ سیاسی و تئوریک کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، شمارهٔ پنجم، بهمن ماه ۱۳۵۸
(**ویژه نامه**، به مناسبت سالگرد انقلاب بزرگ ملت ایران)

www.iran-archive.com

۴۶. **دنیا**، (دورهٔ کامل، ۱۲ شماره، منتشره در سال‌های ۱۳۱۲– ۱۳۱۳)
(به رهبری و مدیریت **دکتر تقی ارانی**)
۴۷. **مجموعهٔ دنیا** (سال ۱۳۴۴)
۴۸. **مجموعهٔ دنیا** (سال ۱۳۵۱)
۴۹. **مجموعهٔ دنیا** (سال ۱۳۵۲)
۵۰. **مجموعهٔ دنیا** (سال ۱۳۵۳)
۵۱. **مجموعهٔ دنیا** (سال ۱۳۵۴)
۵۲. **مجموعهٔ دنیا** (سال ۱۳۵۷)
۵۳. **راندهٔ ستم و چهره خانه**
احسان طبری
۵۴. **دههٔ نخستین** (خود زیست نگاری)
احسان طبری
۵۵. **فرهاد چهارم**
احسان طبری
۵۶. **خانوادهٔ برومند**
احسان طبری
۵۷. **گئومات**
احسان طبری
۵۸. **سفر جادو**
احسان طبری
۵۹. **شمه‌ای دربارهٔ تاریخ جنبش کارگری ایران**
عبدالصمد کامبخش
۶۰. **مانیفست حزب کمونیست** (ترجمهٔ جدید)
ک. مارکس، ف. انگلس
ترجمهٔ محمد پورهرمزان
۶۱. **کارل مارکس** (زندگی نامهٔ کوتاه با شرح مارکسیسم)
لنین
ترجمهٔ م. ف. جوانشیر
۶۲. **چریک‌های فدایی خلق چه می گویند؟** (با مقدمهٔ جدید)
ف. م. جوانشیر
۶۳. **زندگی دوباره**
لئونیدبرژنف
۶۴. **مسایل معاصر آسیا و آفریقا**
روتیسلاو اولیانفسکی
ترجمهٔ هدایت حاتمی، علی گلاویژ، بهرام دانش و...
۶۵. **حزب تودهٔ ایران و دکتر محمد مصدق**
نورالدین کیانوری
۶۶. **نکاتی دربارهٔ تاریخ حزب تودهٔ ایران**
(گفت و شنودی با رفیق نورالدین کیانوری)
۶۷. **جنگ چریکی**
لنین
ترجمهٔ محمد پورهرمزان

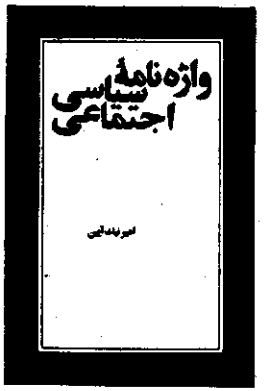

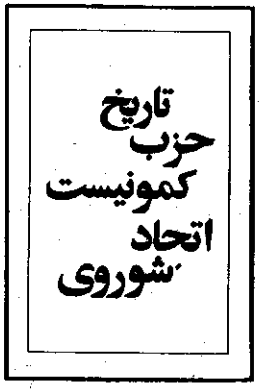

۶۸. **مادرنامه**
مریم فیروز
۶۹. **چگونگی پیدایش انقلاب کوبا**
فیدل کاسترو
۷۰. **دنیا**، نشریهٔ سیاسی و تئوریک کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، شمارهٔ اول، فروردین ماه ۱۳۵۹
۷۱. **دنیا**، نشریهٔ سیاسی و تئوریک کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، شمارهٔ دوم، اردیبهشت ماه ۱۳۵۹
۷۲. **واژه نامهٔ سیاسی– اجتماعی**
امیر نیک آیین
۷۳. **هنوز مشی چریکی جدا از توده**
(مروری در دیدگاه سازمان چریک‌های فدایی خلق و گروه راه کارگر)
حیدر مهرگان
۷۴. **نامهٔ مردم** (دورهٔ هفتم، از شمارهٔ ۱– ۱۰۰، در یک جلد)
۷۵. **زووه حیاته‌ین** (ذوحیاتین، به زبان کردی)
علی گلاویژ
۷۶. **پیکه نی نی گه‌دا** (خندهٔ گدا، به زبان کردی)
حسن قزلجی
۷۷. **باسیکی زمانه وانی** (به زبان کردی)
حسن قزلجی
۷۸. **طرح‌های پیشنهادی حزب تودهٔ ایران دربارهٔ دگرگونی و نوسازی جوانب گوناگون جامعهٔ ایران**
۷۹. **رفقا** (رمان ادبی)
ای. میتر
ترجمهٔ شهید خسرو روزبه
۸۰. **سومیکو، دختر هیروشیمایی** (رمان ادبی)
رُمان کیم
ترجمهٔ شهید خسرو روزبه
۸۱. **حماسهٔ ۲۳ تیر** (گوشه‌ای از مبارزات کارگران نفت خوزستان)
ف. م. جوانشیر
۸۲. **دنیا**، نشریهٔ سیاسی و تئوریک کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، شمارهٔ سوم، خردادماه ۱۳۵۹

منتشر می شود:

- **بیماری کودکی «چپ‌روی» در کمونیسم** (ترجمهٔ جدید)
لنین
ترجمهٔ محمد پورهرمزان
- **دولت و انقلاب** (ترجمهٔ جدید)
لنین
ترجمهٔ محمد پورهرمزان
- **چه باید کرد– مسایل حاد جنبش ما–** (ترجمهٔ جدید)
لنین
ترجمهٔ محمد پورهرمزان

www.iran-archive.com

- **امپریالیسم، بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری** (ترجمهٔ جدید)
لنین
ترجمهٔ محمد پورهرمزان
- **شکست**
آلکساندر فاده‌یف
ترجمهٔ رضا شلتوکی
- **ایران در دو سدهٔ واپسین**
احسان طبری
- **زایش و تکامل تئوری انقلابی**
احسان طبری
- **شکنجه و امید**
احسان طبری
- **انحصارات بین‌المللی در ایران**
حمید صفری
- **هفده پرسش:** سوسیالیسم چیست و در کشورهای سوسیالیستی چه می گذرد؟
حمید صفری
- **چپ‌روها، مسألهٔ خرده‌بورژوازی و راه رشد غیر سرمایه‌داری**
حیدر مهرگان
- **مبارزه در راه جبههٔ واحد علیه فاشیسم**
گئورکی دیمیترف
ترجمهٔ م. منصوری
- **سرمایه** (جلد دوم)
کارل مارکس
ترجمهٔ ایرج اسکندری
- **زندگی نامهٔ لنین**
ترجمهٔ ح. فروغیان
- **اسناد و اعلامیه‌های کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران** (از آستان انقلاب تا پایان سال ۱۳۵۸)

انتشارات حزب تودهٔ ایران از دریافت نظریات و ملاحظات خوانندگان دربارهٔ محتوای نشریات حزب سپاسگزار خواهد بود.
پیشنهادهای شما در این زمینه به بهبود کار در هنگام تجدید چاپ کمک خواهد کرد.

نشانی: تهران، ۱۶ آذر، شمارهٔ ۶۸، انتشارات حزب تودهٔ ایران

راندهٔ ستم
چهره‌خانهٔ

منتشر شده است:

تجربهٔ ۲۸ مرداد

نظری به تاریخ جنبش ملی شدن نفت ایران

ف. م. جوانشیر

منتشر می شود:

نورالدین کیانوری

بررسی مسایل گوناگون ایران در سال ۱۳۵۸

پرسش و پاسخ دورهٔ یک ساله، ۱ تا ۱۰

(با چند مقاله و گفت و شنود)

www.iran-archive.com